

تاریخ ظہور الحق

جلد ہشتم

قسم دوم

تالیف :

جناب اساتذہ فضل ماہند رانی

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۳۲۲ بی.ع

کاشان

بنوعیکه در بخش ششم آورده ایم شهرکاشان و توابعش در هنگام غروب شمس جمال ابهی مرکز جمعیتی از بهائیان بود و حوادث واقعات مهمه ایندوره را در طبق مندرجات بخش سابق نگاشتیم وبعلاوه بهائیان سابقین و اخلافشان متدرجاً ایمان آورده دایره جمعیت اتساع یافت و گروهی از آل اسرائیل فائزبایمان گشته در مقابل بلیات استقامت بنمودند و بنشرو قوت امر ابهی کوشیدند و تأسیس مدرسه وحدت بشر بسال ۱۳۲۷ هـ. ق و تعرضات اعداء حسود از مسلم و یهود را نیز در بخش سابق ذکر کردیم و مجتهدی — معروف آنجا که پیوسته تعرض میکردند حاجی میرزا فخرالدین و ملا حبیب الله بودند . و از خاندان متقدمین دودمان حاجی میرزا جانی خصوصاً پسرش میرزا مهدی طبیب را در بخش ششم ستودیم و او بالاخره در سال ۱۳۲۲ در ورامین وفات یافت و از دودمان حاجی محمد رضا شهید پسرش آقا محمد جواد و دخترش آغابگم معروف بعنوان ارباب رانام بردیم که بالاخره در طهران درگذشتند و آقا محمدعلی قمصری سابق الذکر در سال ۱۳۴۰ درگذشت دیگر خاندان شیخ شهید مازکانی سابق الوصف دیگر خاندان

عندلیب سابق الوصف میرزا مهدی و پسر دیگرش میرزا شکرالله
 روضه خوان که الواح و آیات و اشعار بنغمات ملیح تفننی
 میکرد و عاقبت در طهران درگذشت دیگر خانواده واسمه
 حاجی محمد اسمعیل ذبیح که اجمالی در بخش ششم
 نگاشته گردید . و از مشاهیر بهائیان میرزا علی اکبر نطقسی
 سابق الوصف که سفر متعدد پیاده از طریق بر بارض عکا
 نموده حضور حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل کرده چندی
 در جوار بمانده و عاقبت بسال ۱۳۴۸ در سن هشتاد سالگی
 در قریه شاه آباد اراک درگذشت و خاندانی برجای گذاشت
 و دیگر محمد ششم بن آقا شیخ حسین بن عبد الهادی نساج
 از متقدمین که روزی در عنگام عبور از کوچه سادات معروف
 بنیزه بازویرا احاطه کرده چندان که توانستند با چوب و مشت
 و لکد و سنگ زدند و او تحمل و استقامت کرده بالاخره از دستش
 رهائی یافت .

دیگر آقامیر محمد علی منزوی معروف باریاب آقامیرزا
 از متقدمین اهل قریه نوش آباد سالها بعلت شرارت معاندین
 قریه در مرزعه کویر واقع در مسافت سه فرسنگی بسربرد و در
 زمستانها بقریه خود اقامت داشت و زوجه اش نیز مانند شوهر
 در خدمات امرابهی مسارعت میجست تا در ایام طفیلیان
 واستیلاء نائب حسین معروف یکی از اشرار اتباع ماشاء الله
 خان

پسر نایب مذکور بتحریرك برخی از معاندین بعنوان سرقت
 بخانه ارباب آقامیرزا درآمد و او خود در مرز ه مذکور بود و زوجه اش
 صدای پاشنیده از حجره بیرون دید و شریر طاعی بلاد رنگ
 آنمظلومه را هدف گلوله ساخته بخاک هلاک انداخت و ارباب
 آقامیرزا از مرز ه بخانه آمد و بمشاهده ماقع تحسرت تأثر شد و
 حاصل کرده پس از چند روز رحلت نمود پسر بزرگش سید محمود
 بسال ۱۳۳۳ وفات یافت اهالی مانع از دفن در قبرستان
 شدند و چون احباب در محلی دیگر دفن کردند اهالی قبر را
 نیش نمودند .

دیگر از بهائیان معروف کاشان حاجی غلام علی بن
 آقازین العابدین سابق الوصف بسن تقریب صد سالگی
 در طهران بحدود سال ۱۳۵۵ در گذشت .
 دیگر آقا نصر الله پارچه باف که بسال ۱۳۳۶ انبوه اش سرار
 در بکانش را در بازار بضر بچوب شکستند . دیگر از مؤمنین
 قدیم کاشانی حسین عموزینل که در بغداد بحضور ابهسی
 تشرف یافت دیگر آقا علی مسکر دیگر میرزا محمد باقر معلم
 بن آقا محمد علی دیگر میر عبد الباقی صباغ .

دیگر محمد ابراهیم تجارت ابریشم داشت و بهدایت
 آقامیرزا ابوالفضل گنپایگانی فائز بایمان گشت و حاخام مراد
 اسرائیل در خانه اش بمناظره آقامیرزا ابوالفضل ملزم گردید

و پسر ارشدش آقامهدی مرشد بود که تقریباً در سال ۱۳۵۳
در کاشان درگذشت و پسر دیگر آقا عبد الوهاب و دیگر
آقا جعفر.

دیگر از بهائیان کاشان نورعلی شیبانی شاعر متخلص
بآذربین فتح الله شیبانی شاعر شهیر سال ۱۳۰۱ ه. ق در
کاشان متولد شد پس از تربیت و رشد بمقامی ارجمند در ادب
و شعر رسید دیوان اشعارش منظم است و غزلیات و قصائد
بسیار در ستایش این امر سرود و تاریخ این امر را ببحر تقارب
مانند شاهنامه فردوسی برشته نظم آورد که مختصراتاً همیشه
را خلفش فتح الله شیبانی بسد شد که تمام نماید و در ایام
اقامت در تربت حیدریه در چار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا
گردید که با خسارات و مشقات بسیار بپراجه بمشهد بگریخت
و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در کاشان وفات نمود و نمونه ای از
ابیاتش در مدیحه رامینگاریم . در تهنیت عید مولود حضرت
عبدالبهاء و بیعت حضرت اعلی روح ماسواه فداه عرض نموده
ای بتا خیز و بما باده گلرنگ بیبار

باد ف و بریط و آواز نس و چنگ بیبار

بی تکلف بر هر عاشق یکرنگ بیبار

به نشاط و طرب صاحب اورنگ بیبار

جره ای بهر من خسته دلتنگ بیبار

تا که بد هم بتومن مسزده عیش و طرب بی

نه از آن باده که از عقل کند و ورهمه

نه از آن باده که می سازد مخمور همه

نه از آن باده که باشد شب دیجور همه

نه از آن باده که تا سازد مهجور همه

نه از آن باده که از خویش کند کور همه

نه از آن باده که دورش کند از هر ادبی

باده عشق فروریزیه پیمانۀ عشق

صفت سازم ز یکی ساغر جانانۀ عشق

بطلب آمده ام بردر میخانه عشق

تا که بوسم ز شرف خاک در خانه عشق

عاقلی را بهلم گردم دیوانۀ عشق

نه بیک ساعت و یکدم که بهر روز شبی

از کرم زنده جاوید زیک جام کنیید

نام من در قبل مردم خوشنام کنیید

کار من نیک باغ ازوبانجام کنیید

بفقیران ز کرم باید انعام کنیید

شهنشقی ز وفادر گوی و کام کنیید

تا کنم در روز دل هر غم ورنج و تعبسی

پیش از این بوده رهسی یاران دیوانه دو^{ست}

خویش و بیگانه نموده است زیبگانه دوست

جای خود را در بیک جای بگاشانه دوست

مست اگر هست کشیده است ز پیمانۀ دوست
 بیخود از خود شده از جرعه مستانۀ دوست
 کار دیوانه چنین است چرا در عجبی
 روز مولود شهنشاه جهانست امروز
 آشکارا همه اسرار نهانست امروز
 شادمانی بزمین و بزمان است امروز
 تن احباب بصدامن و امان است امروز
 دشمن بد سیراند رخفقانست امروز
 که عیان شد بجهان خسرو عالی نسبی
 من در امروز بپاسازم صد عیش و نشاط
 پهن سازم همه جا از طرب و عیش بساط
 بهمه خلق عیان سازم زان راه صراط
 تا بدانند محیط اوست دگر خلق محاط
 چند باشند گرفتار در این کهنه رباط
 پاره شد پرده اوهام چرا محتجبی
 ما از این عید بشادی دل خود شاد کنیم
 از غم ورنج تعب خاطر آزاد کنیم
 ساز سازیم بشادی همه فریاد کنیم
 گاه از شور سخن گاه زبیداد کنیم

يك بنائى زمحبت ز نوایجاد کنیم
 که در اورخنه نسا ز المی و عتبی
 وانگه از شوق و شمعف روسوی درگاه کنیم
 بند گانیم همه روی سوی شاه کنیم
 عرض تبریک به تقدیم شهنشاه کنیم
 سخن از مهر درخشان به برماه کنیم
 دل و جان راست در این راه سوی راه کنیم
 که بهر سو بود از عشق رخسار شنیدی
 حضرت شوقی ربانی آن صاحب جاه
 که بود زنده یزدان و لسی امرالله
 کمترین بنده اونه فلک و نه خرگاه
 همه چون بنده و او باشد چون شاهنشاه
 نی عجب گرفتکش بنده بود در درگاه
 عجب این است که از جهل تواند عجیبی
 ای که برجسته تر از خلق جهانی امروز
 خلق چون جسمی بی روح و توجانی امروز
 نه که جان تنهابل روح روانی امروز
 صاحب خلق خداوند زمانسی امروز
 هر چه خوانندت والا ترا زانی امروز
 که هم عالی نسبی وهم عالی حسبی

هر که اندازه فهمش ز تو تمجید کند
 نزد خود صحبتی از عصمت و توحید کند
 باز از ناقصی عقلش تر دید کند
 خویش از اینکار همی لرزان چون بید کند
 فکر خود را بمقامات توتائیید کند
 که مبادا که بر آن خاطر آید کریسی
 ماهمه بنده درگاه و فقیران توایم
 بند گانیم همه دست بدامان توایم
 صاحب خوان تویی ماهمه مهمان توایم
 سرنهاده همه اندر سر فرمان توایم
 جان و دل باخته زان در سر پیمان توایم
 که تو خود منتخب وزیده آن منتخبی
 پیش درگاه تو رو کرده بصد عجز و نیاز
 پر خطا کار یکی بنده بامیید دراز
 به نیاز آمده در درگاه آن بنده نواز
 بلکه از مرحمت شاه شود کارش ساز
 چاره سازی تو بر این بنده یکی چاره بساز
 که بهر چاره بی چاره تودانسی سببی
 از راجه‌ل کسی زیره بکرمان ببرد
 قطره خویش به بین کوسوی عمان ببرد

پیش دانا سخن و قصه نادان بهر د

یا که نانی بسرسفره سلطان بهر د

هیچکس ران ملخ نزد سلیمان بهر د؟

چونکه دیوانه عشقی توند ارد عجبی

دیگر میرزا محمد آزرگان در سال ۱۲۸۲ ولادت یافت

و بعد از رشد بصنعت شعر باقی مشغول و با تعصب در تشیع

اسلامی زیست و بسال ۱۳۰۴ بزیارت بقاع متبرکه عراق

شتافت و چون برگشت طولی نکشید که بواسطه یکی از کارگران

کارخانه شعر با فیش آقا محمد ابراهیم نام شبی تا صبح

بمذاکره در خصوص این امر پرداخته موفق با پیمان گشت ^{۱۳۱۰}

و بشغل مذکور مشغول بوده بانهایت انجذاب

تبلیغ و پذیرائی مبلغین و واردین مؤمنین همی کرد تا آنکه

نیروسینا بکاشان و بخانه اش وارد شده چندی ماندند و برادر

مہتر که متعصب و نامهربان بود بدانست و بتعرض برخاست

و پس از چندی ملا رضازواره^ن ابر او وارد شد و سه ماه متوالی

درنگ کرد و چون واقعه قتل ناصرالدین شاه فیما بین اهالی

باین فتنه اشتہاریافت بمراعات احتیاط از خانه بیرون

نیامدند و شبی برادر مہترش آقا محمود و هم برادر کہترش

آقا میرزا را بخانه دعوت نمود و بمذاکرات اعتقادی با وی

پرداخت و علی الصبح که آقا محمود از خانه رفت کینه در دل

گرفته بصدد تعرض و تعدی برآمد و مخصوصاً چون در آن ایام
 رمضان همه روزه در خانه طبخ غذا و صرف طعام میشد عدا
 و بغضایش از حدّ فزون گشت و ملا رضا از کاشان رفت و د و برادر
 گرد آمده همرازش شدند که برادر را میرزا محمد بهائی است
 و قتلش واجب میباشد و روزی قرآن بدست گرفته بخانه میر
 محمد علی مجتهد شتافته از حکمران طلب کیفر نمودند
 و گماشتگان حکومت میرزا محمد را از خانه اش گرفته بدار الحکومه
 کشیدند و گروهی از اهالی بعقب شتافتند و خیو بر چهرش همی
 ریختند و برخی از آخوندها چوب برفرقش بسی نواختند و حکمران
 امر داد ویرا بزند ان افکنده پاها در کند گذاشتند و آقامیر
 محمد علی مجتهد امر بضر ب کرد و او را د و بار بسته چوب بسیار
 زدند و بالاخره برادران خصوصاً برادر مهتر حکم قتل از مجتهد
 گرفتند که ویرا د و نیمه نموده بدروازه بیاویزند و مجتهد بیسن
 فرمان دادند که کسی زن و کودکان آنمظلوم را بخانه خسود
 پناه ندهد ولی نمد مالی که نزد مردم نام نیک نداشت آنانرا
 در سرداب خانه خویش جای داد و حکمران چون بیم روزی
 دیگر ویرا احاطه کرد شبانه ویرا رها نموده امر بمهاجرت طهران
 داد و میرزا محمد از آنگاه بطهران شتافته بشغل خود در آن
 جا برقرار گشت و بعداً عاقله را نیز بطهران آورد همانند نسد
 و چون در لوحی از کک میثاق ویرا آرزوگان فرمودند ایسن

لقب را نام قرار داد و خاندان آزدگان از اخلاف و منتسبینش
در طهران برجای ماند و میرزا محمد آزدگان عاقبت در سال
۱۳۲۱ درگذشت .

لله
واز جمله احبای معروف ایندوره درکاشان میرزا ماشاء
لقائی بن آقاعلی اکبرولادش در شهرکاشان شده و در صفر
تحصیل قرائت و کتابت فارسی مختصر نمود و قریحه شعری
داشته خود را در آغاز صامت تخلص داد و بدگه عطاری محقری
نشسته معاش کرد و چون فائز عرفان و ایمان بدیع گشت
مشتعل و منجذب گردید و با وجهی دائم البشاشه و اخلاقی
عام الحلاوة و لسان و بیانی گرم و نرم بتبلیغ سرگرم شد و اشعار
بسیار در خصوص مدایح این امر سرود و لقای تخلص کرد
و در چار تعرضات و بلیات کثیره از ملاها و متعصبین گشت
چنانکه شمه را در ضمن واقعات سال ۱۳۲۰ در بخش سابق
آوردیم و پدرش که مردی متعصب بود در بلیات و مشقات وی
اظهار مسرت همی کرد و بالاخره تمامت مایملک خویش را بسید
روضه خوانی هبه کرد و پسر را از ارت محروم ساخت و روزی در
مقام معارضه و بازخواست بپسر گفت شنیدم بابیان خدا
و پیغمبر و جبرئیل و امام و غیرهم دارند حال راست گویسه
مقامی و ناصی بتو دادند و او بید رنگ جواب داد هنگامیکه من
رسیدم تمامت مقامها و نامها تقسیم شده چیزی بر جانمانند

الا آنکه نام و مقام محمد ابن ابی بکر را بمن بخشیدند و بالجمله
 میرز القائی پس از واقعه مذکوره بقم مهاجرت کرد و در آنجا
 نیز اهالی ویراشناخته ضرب واذیت وارد ساختند و او از جنگ
 مردم پر آزار باز ایستاد و انسراخی گریخت و در آذرین بیست
 وانبوه اشرا سینگ بدرهمی زدند تا اعضا^ء نظمیه رسیدند
 و بنام اینکه او را حبس نمایند خلاصی داده از قم گریزاندند
 پس بطهران شتافت و ایامی چند بسربرد و با حاجی غلامعلی
 و آقا محمد هاشم و سه تن دیگر از احباب عازم ارض مقدسه شد
 و چندی در جوار پیر الطاف حضرت عبدالبهاء بسربرده عودت
 کردند و بکاشان رفته کماکان بشغل عطاری پرداخت و دو
 باب خانه خویش را بمحفل کاشان داد که حظیره القدس
 در آنجا برقرار گشت و در سال ۱۳۴۴ بعزم تبلیغ بسمت
 اصفهان و شیراز رفت و در آنجا دو بصری برد و از اینجهان
 درگذشت و از وی خاندانی برجای ماند و دیوان اشعارش
 جمع و تنظیم شد . . . و چند بیتی برای بر نمونه در
 اینمقام ثبت میداریم از آنجمله در ایام حبسش بسال ۱۳۲۰
 حکمران حسام لشکر را که گمانداشت بی اطفاء^{سی} نیران و داد
 مظلومان میکوشد بقصیده مطولی مدح نمود که مطلع و بعضی
 ابیات آن چنین است .

دوش از افق نهاد چو خورشید روی رزوال

شد چون جبین یارعیان از افق هلال

من تلخ کام ممتکف گوشه خمبول

گاهی قرین محنت وگه همدم ملال

ازمن چه دیده اند که این فرقه جهول

دارند بهرگشتم این گونه قیل و قال

گوید یکی بغمزه فلان زید کرده حکم

کاین کافراست و نیست چو این شوم بد
خصال

و آن دیگرم بخنده اشارت کند که عمرو

کرده است خون اوهد رومال او حلال

باری نشسته ام متحیر که چون کنم

نه پای استقامت و نه قوه جدال

نه رشوه که تا بر آقا فلان بــــم

گویم که از برای خدا چاره سگال

نه توشه که تا بتوانم سفر کنم

نه سیم و زر که تا بنهم خرجی عیال

زین سرگذشت یافت لقائی چو آگهی

خندید و گفت از این درد و غم منسال

کن شرح حال عرضه بر صاحب اختیار

کافراط ظلم یافته از باسش اعتدال

قصیده

شد عید گل ایدلستان گل در گلستان زد قدم

از خرمی شد بوستان چون روضه باغ ارم

خاک چمن گخیز شد ابر عطا در ریز شد
 گیتی عبیر آمیز شد از بوی باد صبح دم
 باد بهاری شد وزان در سطح باغ و بوستان
 از هر طرف چون منعمان از برگ گل ریزد دگر
 شاخ گل از شاخ سرزده نرگس بسرافسرزده
 صد طعنه بر قیصرزده از لشکر و خیل و حشم
 روی زمین چون آسمان ز اشکوفه شد اختر^{نشان}
 بالاله ژاله توأمان بین آب و آتش گشته ضم^{حسن}
 چون مطربان خوش سخن بانغمه و صوت
 گلبانک مرغان چمن از عشق شاه محتشم
 شد عید رضوان الصلا ایساقی جان مرحبا
 برخیز و از خم بهالبریز کن کاس کرم
 پرنور شد بزم لقاطوبی لکم بشوری لنا
 کان شاهد غیب بقا بیرون خرامید از حرم
 از بی نشان خواهی نشان گورب ارنی اینرما
 انظر ترانی گوش کن از آن لبان مبتسم
 کوب سنا شد ممتلی قبل از بیی آمد ولی
 سر صمد بین منجلی از نور روی آن صنم ؟
 صور سرافیل بقا براهل امکان زد صلا
 از این ندای جان فزاد لها چرا باشد اصم ؟

ظلم دول جور ملل برمهراينك شد بدل
 منسوخ شد جنگ وجدل زين جمع اضداد^{ام}
 جست آب و آتش اقتران از امرابهی اين زمان
 خوابيد در مهديان شير و فرس كرك و غنم
 غيب منيع لا يري ذات بسيط كبريا
 بر عرش رحمت استوى جاء الذى يحيى الامم
 فوج ملك از هر طرف اندر حضورش بسته صف
 سرگت ب رمز صحف ظاهر نگرى پيش و كم
 حيران رويش انبيا شيد اى مويش اوليا
 لا حت به شمس الضحى فاحت به مسك القدم
 اى معتكف در زاويه بيرون شوازاين هاويه
 من خلد عين جاريه فيض لقا جود مبدم
 آمد مسيح از آسمان لطف و عطايش را يگان
 اى گشته از غم ناتوان تا چند در رنج و سقم
 همچون كليم ايد و فنون كن خلع نعلين ظنو
 نار اللّٰهت شد رهنمون برگواستش رانم
 شوپاى كويان از ضعف درياب اينقدر و شرف
 تاكى زنى دم از سلف امروزه ان مفتنم
 موعود قرآن و بيان گرد ظاهر در جهان
 از خاها عهدش عيان اسرار نون والقلم

از پرتو اشراق خود روشن نمود آفاق خود
 و قدرت میثاق خود بر قطب عالم زد علم
 تا کشور ایران زمین شد مطلع نور میبشین
 شاه عرب ساید جبین بردر گه ماه عجم
 بشری لك ای ایران که آن شاهنشاه اقلیم جان
 با فریزدان شد عیان گردید اهریمن دژم
 طوبی لکم ای ماء و طین کز تو عیان شد آبتین
 ضحاک ظلم و جور و کین پیمود خود راه عدم
 از رگش سبت زنده شد و آن نارت افروزنده شد
 مرا ایرجت را بنده شد ملک و ملک همچون سلیم
 سر بر زد آنسرو سهی شد تازه آئین بهی
 آمد زمان فرهی بگذشت دوران ستم
 بر مهتران کن سروری ای بهتر از هر بهتری
 کائینه اسکندری شد مقتدرن با جام جم
 هوشیدرت آمد عیان کی خسرو آمد بیگمان
 وز فراین و ز قدر آن شد پایکا هست محترم
 افسوس ای مینونشان کز ظلم و جور ناگسان
 رفت از توانسرو روان سری است در این لاجرم
 همچون لقائی جور ضاغمگین مشوا ز ماضی
 کز حکم سلطان قضا زد کک قسمت این رقم

خیبه چوزد سحاب بر سر کوهسار — باد بهار کرد تابچمن گذار
گشت زان واین گلشن و مرغزار — طعنه زن ارم رشك ده تثار

گفتی پیرنجوم آمده شاخسار

بسکه شگوفه گشت از بر او پدید

شگفت

ساحت باغ را باد صبا برفت — تا که قدم نهد غنچه نو
بهر نثارش ابر گوهر ناب سفت — جلوه نمود از دیده وی چو

خفت

لاله ز نار عشق داغ بدن نهفت

نرگس شوخ چشم تابچمن چمید

گرفت

سروسهی مکان در لب جو گرفت — خاک چمن ز گل نزهت و بو
خیری و یاسمن پرده زرو گرفت — نرگس و لاله باز جام و سیوگر

فت

عاشق اگر نشد پس زچه رو گرفت

گونه زعفران عارض شنیلید

کن

از بر هر شجر آمده نغمه زن — قمری و عندلیب صلصل و خار
ورد زبان نشان حمدش هزمن — حضرت ذوالجلال طلعت

ذوالمنن

طلعت

خالق نور و نار معطی جان و تن

کز بی سجده اش قد فلک خمید

سجود

آنشه غیب کرد چو رود رشود — ملک و ملک شد ندیکسره در
برخ ممکنات باب عطا کشود — ز آینه قلوب زنگ دوشی زدود

هاهله مژده بادگان احدودود

برده زوجه ذات بارد گر گشید

طیربنازدل نغمه کشید باز

در ملکوت جان داد نوید باز

کان مه مستتر پرده درید باز

کوس طرب ز نید شاه رسید باز

طلعت لایری گشته پدید باز

شام عناگذشت صبح بقاد مید

تا که بتخت عهد عبد بهانشست

هر که رخس بدید گشته بهاپرست

جان عنود سوخت جسم حسود خست

من چه سرایمی در حق آن که هست

بر همه ممکنات تا ابد از السوت

یفعل مایشاء یحکم مایرید

ایشه طک جان جان بفدای تو

سوخت لقائی از هجر لقای تو

راضیم اربدین هست رضای تو

لیک بعید هست این ز عطای تو

موج زنان همی بحر سخای تو

من بهوای توتشنه شوم شهید

بر روی مهم زلف پریشان موزه دارد

پیراهن گل سنبل پیچان موزه دارد

جان آمده بر لب چه شود یار در آید

جان بر لب و لب بر لب جانان مزه دارد

هی هی چه خیال و چه تمنای محال است

درویش و پندیرائی سلطان مزه دارد

نیود غم از گذشته شدن زانکه بگویش

قربانی این طایر بیجان مزه دارد

از سرزنش خلق چه باکست مرزبانک

سر بر سر این بی سروسامان مزه دارد

دیوانه صفت در سر هر راه گذاری

با هلهله سنگ از کوه طاقلان مزه دارد

ضوضای عوام از بی و طهل و دهل از پیش

من رقص کنان جانب میدان مزه دارد

تن خسته و مجروح بزیر غل و زنجیر

نالیدن در گوشه زندان مزه دارد

ایشیخ زمن بگذر منعم مکن از عشق

کاین دل شده راطمن رقیبان مزه دارد

بیهوده مکش رنج و مکن وعظ و مده پند

در جان من این آتش سوزان مزه دارد

ماغر قه دریان فنا قیم لقاء سی

باماسخن از شدت باران مزه دارد

این طفل دبستان بها خاصه که اہکم
 اینگونه سخندان و فزل خوان مزہ دارد
 ای آفتاب تابان برق زرخ برانند از
 ہرجان عشق بازان از حسن آذرانند از
 دلہای مستمندان تاریزوت بمقدم
 بادست نازبردوش زلف مہنبرانند از
 زاہروشارتی کن ہرجان ہشارتی در
 بزم وفا بہارام رسم جفا بہرانند از
 قداحرقت فوادی نارالفراق فارفق
 ہر این نحاس ناچیزاکسیرا حمرانند از
 ای مطرب معانی زان نغمہ ای کہ دانی
 اندر سر حریفان یکشورد یگرانند از
 ساقی فسردہ عالم ازگردش زمانسہ
 زان بادہ چو خورشید در جام اخگرانند از
 تردامنان لب خشک برماستم نمودند
 زان آتش جہان سوزد رخسک و در ترانند از
 ای دلہر بہائی از ما مجبوجدائی
 برگردن لقاءئی از زلف چہرانند از
 دارم ز درد ہجرت ہر دم چونسی نوائی
 گہ سوزم ازغم عشق گہ نالم از جدائی

از جور چرخ باشد بس عقد ه بردل تنگ
 زان طره مسلسل بنماگره گشائسی
 براین دل شکسته وین زار جسم خسته
 نبود بنفیر لطفت اید وست مومئیائسی
 هستی تو خویش آگه ایواقف سرائر
 ما را بنفیر عشقت نبود بس رهوائسی
 از ماندانم اید وست ایند وستان چه دید
 مهر تو را گرفت از دشمن ببا خطائسی
 در خاک پاک طهران بر ایندل بلاکش
 هر شام بود شامی هر صبح کربلائی
 افتاده ایم از جوش بس گشته ایم خاموش
 ای مطرب معانی یک ره بزن صلائی
 میسند خواری ما در نزد خلق هر چند
 بیگانه ایم داریم دعوی آشنائسی
 زابرواشارتی کن کت جان کنیم قربان
 تا مدعی نگوید نبود تو را فدائسی
 چشم نیاز داریم بر آستان عفتوت
 اغفر لنا بفضلک یا ذا العطاءئی
 بایارای لقائی بالله نکسر د اغیار
 ما آنچه را نمودیم از راه بیوفائسی

ایضاً

رشته دهریچ در پیچ است
 عقل سرگشته اندرین زیج است
 جستم از عشق سرّ او گفتن
 اولش هیچ و آخرش هیچ است

ایضاً

مرا با یثرب و بطحا چه کار است
 مرا با مکه و عکا چه کار است
 دیار انجانبود کان یار باشد

ایضاً

مرا با منزل و صاوی چه کار است
 از سرزنش مفتی و از بیم عسس
 ما را ز درون خود نگفتیم بکسس
 چون پنجه عشق پرده مابد ریس

ایضاً

دیدیم که این هرد و هوی بود و هموس
 از غیب هوپه ماه من کرد ظهور
 لیس لجماله حجاب الانسور

دیگریکدام قرن مبعوث شسوی

گرزنده نگرند تو درین نفخه صور
 دیگریسران حاجی میر عبدالوهاب بن حاجی میر عبد
 الواسع منزوی که در سن جوانی انزواجسته بعبادت عکوف
 نمود و در او اخرایامش اعی شد و مردم نسبت کرامات و مقامات
 معنویه بد و دادند و مزارش در مقبره سادات منزوی در بقعه

فیض کاشانی است و حاجی میر عبد الوهاب را هفت پسر بود که
 بسادات سبعة شهرت داشتند و چهارتن که در قریه فتح
 آباد از قراء جوشقان میزیستند مشهور باخوان منزوی و سادات
 فتح آبادی شدند و طایفه مذکور عموماً زکوراً و اناثاً با استعداد
 شعر و حسن قریحه شناخته گشتند و آقا سید حسین اصغر
 اخوان زیبایی خط را بر قریحه شعریه افزود و سال ۱۳۳۵ در
 سن جوانی در گذشت و ادیب بیضائی در تاریخ فوتش چنین سرو
 سید حسین منزوی انشاعر بلیغ

ناگاه همچو ماه نهران شد بزیر میسغ

از حاج میر عبد الوهاب منزوی

بالمشترین پسر چه عالم بود برستیغ

تاریخ سال رحلت او جستم از خرد

با آه و ناله گفت که از منزوی دریغ

و این چند بیت نمونه از اشعار منزوی است .

اگر از جمال فرخ مه من نقاب گیرد

همه روزه پرده شب رخ آفتاب گیرد

بهل از جمال پرده بشکسته بال پرده

که چه بلبل بیستان سمت شتاب گیرد

دیگر میرزا علی محمد ادیب بیضائی بن میرزا محمد رضا

بن محمد روح الامین در قصبه آران بسال ۱۲۹۹ متولد

شد و نزد پدر و هم پسر خاله اش ملا محمد باقر تحصیلات خود را انجام داده و در صفر سن بواسطه قریحه شعریه که از پدر وجد نیز میراث داشت مبادرت بشعر گوئی کرده بیضائی تخلص نمود و در شانزده سالگی ازدواج کرد و طبعاً مایل بتحقیق مذاهب و تجسس از عقائد بود و تا حدیکه در آران میسر شد تفحص و جستجو نمود و ملا باقر ^{محمد} سال ۱۳۲۲ در گذشت و بیضائی این قطعه در تاریخ وفاتش گفت:

زین اسلام محمد باقر ز جهان آه که ناکام برفت
عالم فاضل نحریر و فقیه به جهان ناشده هنگام برفت
خلق رایکسره در ماتم او از دل غم زده آرام برفت
هرچه در قلب ارامل خون ^{بود} همه از دیده ایتام برفت
سنه فوتش اگر می طلبی ز جهان حجة الاسلام برفت
و بیضائی در سال مذکور مؤمن بامرید پیع شد و اشعار بسیار در این امر سرود و خود را روح الامین تخلص داد و چون با اهالی کشف سرو نشر امر کرد و عده ایمان آوردند و در خانه اش اجتماع مینمودند بزودی شهرت یافت و ملاها خصوصاً ملا محمد مجتهد شیخ العلماء با وجود مجاورت و قرابت بعد اوت برخاست و خواست بموعظت و نصیحت حرارتش را بپسرد و نتوانست پس آغاز دشمنی و آزار نمود و حکم بکفر و قتلش داد لاجرم بیضائی باعائله بکاشان مهاجرت کرده ساکن شد چنانکه در کتاب

هدية الاصحابش که در بیان محیط آران و احوال زندگانی
خود بنظم آورد راجع بایام اولیه نشر امرابهی در آنجا چنین
سرود .

اتفاقاً شد اندر آن ایام

فتنه ای بهرنیک و بداعلام

اندر آران وزید پنهانی

نغمه ای از ریاض روحانی

هر که را بود اندکی غم دین

گشت مجبور در محبت و کهن

آن یکی گشت دشمن غمخوار

این یکی کرد جان خویش نثار . . .

یاد دارم که اندر آن تذکار

نکته ای چند شده من دشوار

جمله را برنوشته با تسوییر

بردم اندر حضور شیخ کبیر

گای جناب تو مقتدای انعام

هادی شرع و حجة الاسلام

این مسائل مرا نموده دژم

که ندانم مشابیه از محکم

معنی این حدیث و این آیت

می بفرماید و تاغایبت

شیخ بگرفت نسخه را به فسوس
 دیده بروی نکند و کرد عبسوس
 يك دوساعت سراو فکنده بهه زبیر
 باسکوتی برادر تکفیر
 بعد از آن گفت از توحیف و در پیغ
 کافتابست نهان شده است بمیغ
 حیف از آن دانش ودها و کمال
 که تو را داده ای نزد متممال
 خورم افسوس از آنکه خوردی زود
 آن فریبی که در خورت و نوبود
 هر چه گفتم قسم بحی قریب
 که مرا کس نداده است فریب
 آنکه چیزی بر او نشد حاجب
 کرد بر من مجاهدت واجب
 داده دیان بنقدم این توفیق
 که کنم در اصول دین تحقیق
 هیچ افسوس من مخور ز نهار
 که بود مفزوم از خرد سرشار
 دیوبامن بکشد نستیزد
 غولم از حول و حوش بگریزد

آنچه دارم ز فهم آن تقصیر

مرحمت گن بمعنی و تفسیر

نیست گراین چنین که گفت فلان

توبگو تا کنم عقیده چنان

شیخ شد از بیان من بخروش

آستین برفشاند و گفت خموش

پیش از اینت بدین نبود بسیج

که بمسجد تو رواندیدم هیچ

اینک از بابیان گرفته سخن

میکنی ریشخند پیر که من

مشکل من نکرده حل بکرم

جست از جاوشد بسوی حرم

کرازان بیفش میزدم فریاد

پاسخ من بای لعین میداد

وبالجمله بیضائی درکاشان هم آرام ننشست و ملا علی اکبر

آرانی را تبلیغ نمود که خط زیبا داشت والواح و آثاری بسیار

بخط خود نوشت و اخیراً در مدرسه معرفت آران معلم گشت

و نیز ملا محمد حسن شاعر آرانی ضیائی تخلص را تبلیغ کرد

و اوقصدتاً بسرود و محضر حضرت عبدالبهاء فرستاد که

مطلع و برخی از ابیاتش چنین است .

ربوده دل ز کفم تازه مهوشی امسال
 که در بیان صفاتش زبان ناطقه لال
 هرآنکه بعد توجسبید بعین گمراهی است
 که نیست بعد خداوند گار غیر ضلال
 بفریخسراں دیگر چه صرفه یافت ز رشک
 هرآنچه کرد بجان تو بد سگال سگال
 بکین موسی فرعون هر چه کردستی
 بهر د و کون دگر خود چه یافت غیر نکال
 زهی کریم که بر خوان فضل و دانش تو
 جهانیان ز فقیر و غنی هماره عیال
 اگر بارش مقدس نمیشد ت مـاوی
 نمیرسید بشارت انبیا بکمال
 اگر نه شمس بیانت بدین ضیاء دادی
 جهان ز تیرگی کفر بود مالا مال
 اگر نبود باغنام دین شبان ذاتت
 ز آب کفرش آلوده بد بخون چنگال
 مسلم است که صندوق علم ربانی است
 ضمیر پاک توجزاین بود بعقل محال
 و عاقبت در قتنه طفیان ماشاء الله خان ولد حسین کاشی صد ماتی از اتباع
 وی در سال ۱۳۳۷ یافت و بیمار و بستری شده در گذشت و بالجمله

ادیب بیضائی درکاشان اولاً بدائره عدلیه موظف شد
 وثانیاً دردائره مالیه داخل گردید والی آخر الحیات در آن
 اداره باقی ماند تا بسال ۱۳۵۲ درگذشت و اورا غزلیات
 وقصائد و مثنویات و رسالات و مقالات منظومه مستقله مانند
 رساله اخوند و سقا و غیرها و نیز قطعات و مسطبات و مراثی
 و رباعیات بسیار است و ما محض نمونه ابیاتی چند ثبت میداریم
 منها قصیده ایست که در آغاز ایمانش با مرید یح سروده بمحضر
 حضرت عبدالبهاء ارسال داشت و صورت آن چنین است
 ایران پس از این سخره کند باغ ارم را

کافکنده در او دست قضا طرح حرم را

در پارس ظهوری شد و پیداست کزین پس

تاریخ سرور است عرب را و عجم را

امروز زرخ پرده فروهشت جمالی

کاشیینه زاتست شه طک قدم را

و چون قصیده بمحضر مقدس رسید جوابی عواطف خطاب

فرستادند و بیضائی غزلی سروده و فرستاد که صورتش

چنین است .

تا برگذشت بر لب محبوب نام ما

بگذشت از سپهر سراسر احترام ما

و از قصائد معروفش اینست .

و یحک ای ایران این حشمت و تمکین زکجا^{ست}
 دیده بدزتود و رایین چه بزرگی است و علا^{ست}
 علم الله تونه آنی که ازین پیش بدی
 یارب این طنطنه و حشمت و تمکین زکجا^{ست}
 میشناسم منت از دوره گلشه که نبود
 هرگز این طنطنه و همینه کامروزتورا^{ست}
 هیچت این فخر نبوده است که از عهد قدیم
 همه اسباب مباحات تو بر من پیدا^{ست}
 من زهوشنگ تو آگاهم و کیخسرو تو^{ست}
 که هنوز از غم غیبت شان در کوه صدا^{ست}
 فر فرهنگ تو میدانم و آئین بهی^{ست}
 زند زردشت تووان مجمره کایدون بضیا^{ست}
 همه میدانم و این فخر و فراز دیرت نبود
 چه شد ایدون که بکونین ننگی و روا^{ست}
 الف نام تو بر عرش برافراخته شد^{ست}
 گوئی از مرتبه در نامه تمکین طفر^{ست}
 د و الف چون دوستون قائمه عرش و سپس
 نیر چرخ بزرگی و شرف روشن و را^{ست}
 بر شوای ایران بر چرخ ببال د و الف
 زانکه فرتوجهانگیر ترا ز فرهما^{ست}

گزبرد خاک تورضوان زین گیسوی حور
 بصواب است که فرخنده ترازمشک خطاست
 الله الله چه برزکی است که ازبهرتون نیست
 لوحش الله چه جلالست و شرف کز توجداست
 آذرآباد مکنوناصره و مصریه
 کش مباحثات بزرگشت و مسیح و موسی است
 آذرآبادی و زردشت تورب زردشت
 مصری و موسی تو خالق موسی و عصا ست
 کوه حرّائی کاندرتونبی کرده وطن
 طور سینائی کاندرتو خدا جلوه نما ست
 درتوهربرگی درنعره العزّة لی
 درتوهرسنگی درصیحه الملك لنا سیبت
 مگه ای لیکن مبعوث تورب العزّه است
 جودیعی اما فک تو سفینه حمراس است
 درتوای ایران این نوروبها بیده نیست
 فک نیری ازانت این نوروبها ست
 عرش اعلائی و درعرصه جان پرورتو
 مستوی رحمن برکسی خیرالاسما ست
 وادی طور و درنور تورب الملكوت
 بانا الله الذی انجزعه گویا ست

قدس رحمانی و درخپه گه مجمع تو
 بانك انى هوپرگوش رسد از چپ و راست
 هر طرف مینگری طنطنه رب غنی است
 هر کجا میگذری زمزمه ان اناس است
 نوك هر خاری در سطح تو با قول فصیح
 شارح یا ملاء العالم انتم فقر است
 جامه یوسف مقصودی و یعقوب صفت
 دیده گیتی بر بوی قمیصت بینا است
 آسمانی تونه عرشی تونه خورشیدی نه
 عرش و خورشید و فلک نزد تونا چیز و هبا است
 بگشایند گراید و دل هر زره تو
 اندر و مهر و مه عرش و فلک چهره گشا است
 به به ای ایران سطح حرمت بسا د بهی
 که بشارتگ با و فلک نیرها است
 در تواز چهره فرخنده بر افکند حجیب
 شاهد غیب که در قرآن موعود لقبا است
 آن قیامت ز تو بر خاست که تا شام نشور
 هر دم از شور وی آشوب قیامت بر پا است
 فخر کن فخر که یوم الرب شد در تو پدید
 نازکن ناز که القارة در خاک تو خاست

وقعت الواقعة کرد ایدر اندرت و وقوع
 اتت الساعة بناگه ز تو گیتی آراست
 نخل لا شرقی ولا غربی در مرز تو رسست
 که زمباحش پر نور و بهی ارض و سماست
 چار بالش بنه ای خرگه عزت که سپس
 پنج نوبت زن خرگه تو سلطان بقااست
 باش تابینی از قدرت خیا ا ط ازل
 جامه عز ابد گشته بر اندام تو راست
 باش تابینی سلطان سلاطین جهان
 در زمین تو بی کسب شرف ناصیه ساست
 باش تابینی از ملک جهان مرکز تو
 قبله پادشهان است و مطاف امر است
 باش تابینی بالعین که باهایاهوی
 قاف تا قاف رخ خلق سوی ارض الطاست
 مهلا ای طهران ای مرکز ا جلال عجم
 این چه مجد و شرف و وطن ننه واستغنا^{ست}
 در بار از تو بد ای مشرق خورشید ظهور
 که بر نور تو خورشید درخشان حرماست
 نیست ایوادی ز یرزغ نزهت گه تو
 سنگلاخی که توان گفت بحرمت بطحا است

قلمی شد متحرک ز تو کز بهر اصرام
 سرنوشت در جهان کرد عیان بی کم و کاست
 دستها بر تو دراز است ولی بیم مکن
 دست سلطان قدم جلّ جلاله بالا ست
 زمین مبارک بوم ای باد بحسرت بگذر
 که فضایش همه گلرنگ بخون شهید است
 زیر هر سنگی افتاده شهیدی سر مست
 نزد هر خاری جان داده غریبی تنها ست
 فدیه هائی هزار افزون خندان داده است
 که ز هفتاد و دو شان واقعه خوان کرب بلا ست
 زیر شمشیر شهیدانی خواندند سرود
 که جهان تا ابد از ماتمشان نوحه سراسر است
 نوجوانانی قاتل را البیک زدند
 که حریم حرم حرمتشان رشک مناسبت
 لاله رویانی ازین باغ زغم پژمردند
 که هنوز از غمشان پیرهن لاله قیاس است
 ای گلستان جهان خرم و شاداب بمان
 کاندراغصان تو چون روح الامین صد ورق است
 سپس ای خانه بایران مفروش این عظمت
 که مبارک وطن ما وطن خانه خداست

این بدان وزن وقوافیست که گفتند از پیش
دوش در واقعه با چرخ نزاعم شد راست

خوشبخت آنکه روز و شب اندر جوارتست
خوشبختی که لایق بوس و کنارتست
مقبل کسیکه دیده بروی تو باز کرد
شاد آن دل شکسته که امیدوارتست
فرخنده خاطری که بیاد تو خرم است
خرم دلی که لاله صفت دافدارتست
هرگز نگشت بی سپهر خیل حادثات
آنکشور وجود که در اختیارتست
افسانه من و سخن من بروزگار
افسانه من است ولی یادگارتست
ناریکه انطفا^۱ نپذیرد ضمیر من
باغی که برگ ریزندارد دعذارتست
هشدار کز وجود عزیزان عالم است
گردیکه منتشر شده در رهگذارتست
خلقی بخنده میکشی وزنده میکنی
داری چه غم که دیده من اشکبارتست
بیضائیا چه خاک شوی نیز غم مدار
آنچ آن بدامنش ننشیند غبارتست

رباعی

چون صد به زمانه میرسد نور از تو

افسوس بر آنکه گشت مهجور از تو

آن چهره خوب را خدا حفظ کند

ما شاء الله چشم بد دور از تو

و برادر بیضائی مذکور میرزا نعمت الله بیضائی کسه چندی

در مدرسه تربیت طهران معلم بود نیز شمر میگوید .

و دیگر از احبای کاشان ضیائی بیدگلی شاعر غاوری

شاعر دیگر شگوهی که در سال ۱۳۱۶ بزیارت حضرت

عبدالیهاء رفته از طریق بمبئی برگشت دیگر از مؤمنین میرزا

هاشم تنها کوفروش میرزا آقا بابا ارباب حاجی محمد حسین

آقا تقی آقا محمود آقا لطفعلی و شهادت محمد بیگ

سن سنی در بخش سابق گذشت و تفصیل احوالش را در بخش

ششم نوشتیم و پسرش غلامحسین بیگ و خواهرزاده اش مشهد

علی در این امر معروف بودند و از معارف و مبلغان میرزا حسن

نوشابادی بن لطف علی نام زارع از اهل قریه نوشاباد تابعه

کاشان که خود بازوجه اش ایمان داشتند و میرزا حسن در محیط

امر بهائی ایماناً و معرفتاً نشوونما کرد در سال ۱۳۲۹ در سن

نوزده سالگی بمرافقت میرزا مهدی اخوان الصفا یزدی رهسپر

اسفار تبلیغی گردید و سه سال بدین طریق در پرتو تربیت

روحانی مبلغ مذکور پرورش یافت و در بین اسفار از مدارس بهائی

بلاد مانند مدرسه وحدت بشردر کاشان و مدرسه سعادت

عمومیه دربارفروش و مدرسه بهنمیر و شه میرزا و مدرسه تائید
 همدان استفاده نمود تا در سال ۱۳۳۲ در همدان از آقا
 میرزا مهدی جدا شد و بگاشان باز آمد و پسیر و سفر تبلیغی
 در بلاد ایران پرداخت و میرزا آقاخان قائم مقامی مخارج
 وی را متحمل گردید در سال ۱۳۴۳ بعکس گرفته تشریف حضور
 محضر حضرت ولی امرالله یافت و در زهاب و ایاب بغداد
 و اسکندریه و بیروت و نیز بهائیان مصر را ملاقات کرد و پیوسته
 مأموریت از محفل ملی ایران برای خدمات تبلیغیه و غیرها
 دارد .

و از بهائیان شهیر اسرائیلی آقا یهود اموصوف در بخش
 ششم که تمامت واقعات ایامش را آوردم و بالاخره در طهران
 بسال ۱۳۲۵ وفات نمود و خاندان میثاقیه از وی بیادگار
 است نخست میرزا الیاس متولد بسال ۱۳۱۰ در پانزده
 سالگی بهمدان برای تجارت رفت و بموجب تشویق آقا میرزا
 مهدی اخوان الصفا چندی همسفر تبلیغی شده اطلاعاتی
 درین امر حاصل کرد خلق و خوئی شیرین گرفت و لحن بدیع
 تلاوت الواح و مناجات آموخت و تحصیلات اندک مدرسه ئی
 بنمود و طولی نکشید بعلمت بیماری پدر بوطن آمد که بسرای
 اداره معاش عاقله خود بتجارتخانه در شرکت متحد اجیر
 گردید و سفر برشت کرده سه سال برای تجارت ماند و بخدا ما

روحانیه و عضویت محفل روحانی و سمت منشی فائز شد آنگاه
بکرمانشاه رفته نیز بد آن طریق همانند مردم بنای مضاد^{دند}ت نها
و حکمران امر بتبعیدش نمود ناچار شهنشقر رفته چندی همانست
و عودت کرد و مردم باز مخالفت کردند و حکمران اقامت^ش
را صلاح ندانست لذا امیرزایمقوب متحده بجایش آمد که
بالاخره فائز بشهادت گشت میرزا الیاس بهمدان رفت و در
اواخر ایام محاربه بین الطل بی زیارت حضرت عبدالبهاء
بحیفا و فلسطین شتافت و چون ویرا بخطاب عبدالمیثاق میثاقیه
مخاطب فرمودند از آن هنگام نام خود را تغییر داده بنام
میرزا عبدالمیثاق میثاقیه مشهور گشت و پس از اقامت مدت چهل
و پنج روز و فوز زیارت عودت بکاشان کرد عضو محفل روحانی
و منشی آن و مصدر خدما^ت گردید و پس از وصول خبر جانگداز
فرقت بر حرقت مرکز میثاق و در پی آن خبر بشارت اثر استقرار
حضرت غصن ممتاز بظهران آمده بتجارت پرداخت و در امور
ثروت و هم اشتغال بخدما^ت امری ترقیات بسیار حاصل کرد
در شعب تشکیلات و بالاخره بعضویت محفل روحانی برقرار
شد و در موقع خریداری اراضی بنام مشرق الانکار بسعی
و جدیتش آن منظور بعمل آمد و قسمی مهم از جیب فتوت
خود صرف کرد و در سال ۱۳۵۶ با حاجی امین امین بمزم
زیارت ارض مقصود رفته بزیمارت محضر حضرت ولی امرالله

نائل گردیده مراجعت کرد و خود و برادرش نورالله میثاقیه در جمع اهل ایمان همی درخشیدند و مادرشان جهان خانم مانند پدرشان نیز از مؤمنات ایام اشراق انوار جمال اقدس ابهت بود و از آنان اخلاف و خاندان میثاقیه درین امر برقرارگشت ..

و از مؤمنین اسرائیلی ملاربیع عالم بمعلوم دینیه تورات با پدرش ملا روبن در ضرابخانه متصدی شغل بودند در حد و سال ۱۳۱۶ فائزبایمان شد در عقیدت استوارگشت و متحمل بلایائی گردید چنانچه در سال ۱۳۲۱ که پنج سالی بعد از فوزبایمانش بود بنوعیکه عنقریب مینگاریم حکومت کاشان جمعی را دستگیر کرده بحبس انداخت و چون روزی دیگر ملاربیع در خارج بود بشهر درآمد موسی گد خدای یهود سعایت نمود و نایب ابراهیم سرگماشتگان حکومتی کسه عند الناس معروف با ابراهیم نخودی بود مأمور شده در حال مستی بوی رسیده شال کمرش را گرفت و با ضرب مشت سوی دارالحکومه کشید و در معبر ویرا چوبکاری کردند و محاط به جمعیت نزد حکمران بردند و با وجود همه اصرار حاکم بتبری از عقیدت با استقامت تا مه اقرار بایمان بهائی کرد و چون مستخلم شد مدت شهر متعده در خانه اش بستری شد و علیل و ناتوان گشت و پس از چند سال بطهران مهاجرت

نموده بماند و فیما بین یهود بتبلیغ پرداخت و باوی مخاصمت کردند چنانکه میرزا نورالله یهودی رئیس مدرسه مسیحیان کتابی در رد این امر نوشت و با تمثال حضرت عبدالبهاء و صورت فتوغرافی ملاربیع و حاجی ملاعلی اکبرایادی بلندن فرستاده طبع نمود در طهران منتشر کردند و بالجمله ملاربیع در طهران بسال ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر حکیم یعقوب که در طهران بخانه و محکمه جید مادری و خال خود یعنی حکیم نور محمود پسر حکیم هسارون طبیب معروف کاشان و پسرش حکیم ایوب سابق الوصف در بخش ششم طبیب و صدق این امر و معاشر با بهائیان شد و سالها در کاشان طبیب پر خیر و برکت بود و بسال ۱۳۴۳ در گذشت و از او خانواده برجیس درین امر برقرار است پسر ارشدش سلیمان برجیس متولد در کاشان سال ۱۳۱۶ در صفر سن خصوصاً در مدرسه " وحدت بشر " بهائیان تحصیل فارسی و عربی و عبری و معلومات این امر کرد و در حدود سال ۱۳۳۵ بطهران آمده نزد اطباء در مریضخانه دولتی و مریضخانه صحت بهائیان خدمت و تحصیل و عمل نمود پس بکاشان برگشته در محکمه پدر بمعاونت وی و معالجات پرداخت و مشهور بتأثیر معالجات و ملاحظه حال مرضی و فقر احتی در نیمه شبها گردید و در حال بعضویت و فعالیت خدمات این امر

از حیث خانه و مال و تشکیلات و تبلیغ و عشق و پروردگسی
و جرئت و اطلاع در این امر کم نظیر میباشد .

و نیز میرزا عاشور میرزاهاشم سابق الوصف در سال
۱۴۱۴ از نراق بکاشان برگشت خواست عاقله را ببرد و در
هنگامیکه عزم نراق داشت یهود حکمران را اخبار و تحریک
کردند که میرزاهاشم عده‌آراگمراه کرده بسوی نراق گریخت
و عودتش را دست بسته توسط گماشتگان خواستند و حاکم
نراق مسمی بمیرزا عبد الکریم خان بی اطلاع از حقیقت
ماوقع او را از محل نزولش در کاروانسرا بزند ان کشیده مقید
ساخت ولی چون نامه آقا سید محمد کاروانسرادار از مومنین
معروف کاشان باقا محمد مهدی از بهائیان شهیر نراق
رسید بحکمران مذکور که از احبا و خویشانش بود خبر داد لذا
او را آزاد با عاقله در خانه آقا مهدی ^{محمد} منزل دادند و حسب
شور در محفل روحانی و پیرایان^ه توصیه از جانب حکمران
آزادانه همراه مامور نزد حکومت کاشان فرستادند و در محضر
بحالیکه بعضی از گماشتگان نهانی نوقه به پشتش
میزدند جواب پرسشهای عقیده را استدلال بآیات مقدسه
داد و حاکم اخوند معلم در خانه خود را با او بصحبت واداشت
که چون عاجز ماند بسبب و شتم و ضرب بانعلین پرداخت
و حکمران او را رها کرد ولی گماشتگان که همراه شدند آزار

رساندند و او نزد حکمران برگشته شکایت کرد تا با مساعدت پسر حاکم رفت ولی کدخدای موسی گلیعی ویران راه هشتم گرفته تهدید کرد که حکم میدهم شکمت را پاره کنند و اعصابانی شد چند آن کدخدای را زد که ریشهای کنده در مشتش ماند و کدخدای حکمران شکایت آورد و او را طلبیدند ماوقع بی پرده پوشی و بتمام راستی گفت و حکمران امر داد تا مصالحه کردند و با لجمه میرزاهاشم غیور در عقیدت بود و در اواخر عمر بطنهران اقامت گرفت و در سال ۱۳۵۲ درگذشت و در گستان جاوید مدفون گشت و خطاب با والوواحی از جمال ابهی و از حضرت عبدالبهاء است که در یکی بعنوان "ای مبتلای در سبیل الهی" ای ملا عاشور غیور" خطاب فرمودند و از او و برادران و خواهرش خاندان ساجد و ماهر و وحدت و غیرها بعد از ویست تن بهائی رسیدند.

و از شناخته گان بهائیان اسرائیلی آقا حکیم فرج الله از خانواده ملاها و خالویش ملا یهود از ملاهای صف اول بود مجلس درس علوم دینییه داشت و در مجلس مناظره آقامیرزا ابوالفضل نمایندگی ملاها بعهده گرفته از اجتماع ادله متأثر گشت و چون پس از فراغ از تحصیلات لازمه مقداری تحصیل عربیه کرد کتب اسلامییه مطالعه نمود و با همه خطری که در مبادرت بچنین عمل برای شخص یهودی از جانب یهود

و مسلمین هر دو احتمال میرفت بمقصود خویش رسید و بحقانیت
 حضرت مسیح و حضرت محمد ره برد و با والدش در آن خصوص
 اشاره کرد و بتحصیل علم طب پرداخته در شهر ونوا حسی
 مشغول بطبابت گردید و چون عارف بود با صوفیه و شیخیه
 معاشرت یافت و بحقانیت حضرت محمد کمال ایمان آورد خود
 را مسلمان خواند و مثنوی ملای رومی را که نهایت علاقه داشت
 بخط عبری نوشت و معانی را در هاشم تصریح کرد تا موجب
 هدایت یهود باشد و تقریباً در حد و سال ۱۳۰۷ بنام بابی
 شهرت گرفت و بتبلیغ یهود و مسلم پرداخت تا سال ۱۳۱۶
 در اثر تبلیغ بین یهود توسعه یافت و تنی چند از جوانان نشان
 ایمان آوردند و بزرگان نشان از قبیل ملا اسحق و کدخد موسی
 و حکیم الیاس مضطرب و مصمم شدند که وسائل دستگیری و حبس
 صدقین جدید را فراهم نمایند و نزد جعفرخان حکمران
 سعایت کرده مبلغی رشوه گذارنده هشت تن را بر شمرده
 که اسامیشان چنین است: خواجه ربیع، آقا اسمعیل بغدادی^ی
 آقا الیاس عاشور، آقا موسی، که عنقریب شهادت را مینگاریم
 آقا ملا ابراهیم، آقا یهودا، آقا یوسف وحدت، آقا الیاهو ماشی
 و حکمران آنان را دستگیر کرده بحبس انداخت و آقا حکیم
 فرج الله با وجود ضعف مزاج بمعیت آقا میرزا ریحان بدار
 الحکومه رفته و در بین گفتگو چنین گفتند اگر بناست بهائی ها

را حبس کنید ماهم بهائی هستیم پس حکمران آنند و رانیه نیز
 بید رنگ بمحبس فرستاد و در زندان نیز مذاکرات تبلیغی
 شروع شد اشتعال محبوسین و تنبه دیگران را موجب گشتند
 و برای استخلاص محبوسین بوسیله آقا مرزا خلیل ارجمند
 از طهران و حضرات ایادی امرالله تلگرافات شد و آنان حکم
 خلاصی گرفتند و مخایره کردند و سواد تلگراف چنین بسود
 "جعفرخان زید مجده هشت نفر کلیمی موسوم به بهائیه
 تلگرافاً متظلم شده اند که گماشتگان حکومتی بی جهت
 آنها را گرفته حبس کرده اند مراتب بعرض رسید مقرر فرمودند
 تفصیل این فقره و جهت حبس آنها چیست اطلاع دهید
 و قرار لازم در آسوده کی آنها بدید صدراعظم پس باتادیه
 مبلغی جریمه بحکمران از حبس مستخلص شدند و چون خطاب
 بنام ستمدیدگان از محضر حضرت عبدالبهاء رسید زائد
 علی ماکان اشتعال در حکیم فرج الله حاصل شد و بنصیحت
 بهائیان راجع بتقیه و حکمت ممتنع نگشت و از وی استدلال
 بخط عبری و ناتمام برجاست و عاقبت بسال ۱۳۲۴ در سن
 پنجاه سالگی در کاشان در گذشت و از حضرت عبدالبهاء
 صورت زیارت در حق وی و برخی دیگر از متصاعدین آن سنه
 واصل گردید و خاندان توفیق از وی برقرار است .
 و از بهائیان اسرائیلی معروف کاشانی مهرزار بحسان

ریحانی متولد در آنجا بسال ۱۲۷۸ هـ. ق پدرش آشورین
 هارون و مادرش یو خود در آئین نژادی خود بسیار مومنان
 و مقدّس و حتی متعصب بودند و میرزا ریحان بد انطریق پرورش
 یافت و در عبری و تورات مطلع شد و در سن پنج سالگی اش پدرش
 که در رشت بتجارت ابریشم اشتغال داشت از بروز مرض و وبا
 بوطن فرار کرد ولی در قریه فین بهمین مرض دچار وفوت شد
 و از اموالش چیزی بدست نبود لذا میرزا ریحان را یکی از منسوخ
 با خود بطهران برد که زنی بی اولاد او را بسمت فرزندى قبول
 و کفالت کرد و بعد از چندى حکیم نور محمود سابق الوصف
 در بخش ششم او را در خانه خود سکنى داد و او شاگرد شخص
 بزازى شد و در اطراف طهران و شهریار گردش میکرد تا آنکه
 خود مستقلاً در عود لجان دکان خرازی فروش باز کرد و در سن
 نوزده سالگی در مجلس صحبت تبلیفی حکیم آقا جان همدانی
 با حکیم نور محمود و بیان اعمال ناستوده ملاءهای یهود که
 حکیم نور محمود مجادله و مدافعه مینمود حضور داشت و
 صحبت بشنید و گرچه در اول کار سخت متعصب شده و قصد
 سوئی نسبت بحکیم آقا جان در دل گرفت و حکیم نیز مطلقاً
 گردید ولی حکیم با او بکمال ملاحظت ادامه صحبت داد تا
 او موفق بتصدیق و ایمان گردید و این در اوائل نفوذ امر
 بدیع فیما بین اسرائیل طهران در ایام ابهی بود باری از

روزی که ایمان بامر مبارك حاصل نمود مورد رنج و زحمت و
 در بدرن و مخالفت عوانان مخصوصاً قوم یهود واقع شد
 من جمله در مهرآباد اراك بعنوان اینکه یهودی بابی شده
 مورد زحمت و صدمه شدید و واقع گردید و تیرن هم بقصد وی
 انداختند ولی به هدف اصابت ننمود بالاخره با سیاست و حسن
 کفایت خانمی عاقله از اهل اراك و تبیین حقیقت امرالله بسا
 رئیس آن قوم نجات حاصل کرد . مگر در رکاشان چه در هنگام
 ضوضاء و چه در موارد دیگر محل توهین و لعن و طعن و شکنجه
 و آزار اغیار واقع شد اسم اصلیش در بین یهود رثوبن ولی در عرف
 فارسی ریحان بود و بطور کلی در بین یهود گاهی بنام ریحمان
 عاشور شیرازی و غالباً بنام ریون بابی معروف و موصوف گردید و
 نظر بمخالفت شدید یهود ناچار شد پس از ازدواج و استقرار
 مجدداً در رکاشان در نوش آباد و آران که از قرآن نزدیک کاشان
 است مشغول بزازی گردد و چون در نوش آباد جناب ارباب آقا
 میرزا بشرف ایمان فائز شد کثرت معاشرت با ارباب در نوش آباد
 باعث این شد که بعضی ویرا ریحان نوش آبادی میخواندند
 ولی در ما بین بهائیان بمیرزا ریحان شاعر معروف گشت باری
 حضرات یهود در آران نیز بمخالفت و معاندت پرداختند
 بعضی از علما و عوام را بر علیه آن مرحوم اغوا نمودند من جمله
 يك روز افتخار الشریعه آرانی با و چنین گفت اگر تا من زنده ام

گذاشتم در آران بهائی پیدا شود از تو کمترم بگروزد یگر آقا
 رمضانعلی (آقای لامع آرائی معروف) که تا آن ایام فائز
 بایمان بدیع نشده ثروتی راهم داران بود باتفاق چند نفر
 از تعدیگران سرراه را برایشان گرفته خنجر بدست بانگ زد
 به بهاء لعنت کن میرزا ریحان گفت بهار چه عیبی دارد
 بهار فصل گل و نسرين است فصل گل باقلاست (چون
 در آن ایام فصل گل باقلا^{ها} آران بود) بهرزبانی بسوده
 آنها را ساکت و بارئیسشان بمنزل ارباب آقا میرزا در نوش آباد
 رفتند و بیایمی قلیل چند نفر از آنان مؤمن و مصدق میشوند
 و آقای رمضانعلی که بعد چندی طالع و لامع در افاق ایمان
 شد خانه و کاشانه همان آقای افتخار الشریعه را که بسیار
 عالی و اعیانی بود و بیرونی و اندرونی و اصطبل مجلل داشت
 همه را خرید محافل و مجالس پر جمعیت امری در آن خانه
 تشکیل شد و افتخار الشریعه بچشم خود دید آنچه را که از
 بیم آن میهراسید و ریحانی زمانی در کاشان چون بعزت
 تصدیق چند نفر از جوانان یهود کد خدا و روسای بنی
 اسرائیل مخالفت شدید آغاز نمود با حکومت که داماد
 ناصرالدین شاه بود همداستان شده جمعی از حضرات
 بهائیان را برای تخویف حبس مینمایند همینکه کسه
 بشهر می آید و از واقعه خبردار میشود بیای خود بمحبس

می‌رود و در دیوانخانه از حکومت می‌پرسد که جرم اینها چیست
 می‌گوید بایبی شده اند آن مرحوم اظهار میکند اگر جرم ایشان
 اینست پس من هم مجرمم و لذا اویرا بمحبس می‌فرستند و مقصودش
 این بود که جوانهای تازه تصدیق از خوفشان کاسته شود
 و بلسانی حکیمانه و سائل تسکین قلبشان را فراهم نمایند
 سپس محرمانه در موقع استرداد سفره طعام که از منزل می‌آورد
 شرحی بجناب میرزا خلیل نوشت تا فعالیت زیادی در مرکز
 نموده تلگرافی از مظفرالدین شاه برای حکومت کاشان تقریباً
 باین عبارت مخابره کرد که حکومت کاشان چند نفر پیهودی
 را بنام بهائی محبوس نموده اید جهت ندادن اگر علت دیگر
 است اطلاع دهید ولی با وجود وصول تلگراف ریحانی
 و خواهی ربيع را که حامل تلگراف بودند بچوب بسته شلاق
 مفضل زدند و دستور دادند تا بادت‌ها روی پیشانی
 و سرشان لطمه‌های شدید در ملاء عام و حضور علمای زن و امر
 بلعن کردند پس ریحانی گفت موضوع مذاکره با علمای پیهود
 بر سر پنیرو شیره بود ربطی باین حرفها ندارد و حکومت با
 حالت عصبانیت و فریاد گفت (بکشیدش نخواهد گفت) ضمناً
 آدم میرینجه رئیس تلگرافخانه پیام آورد که جواب تلگراف
 شاه راجه بد هم آيا بگویم چوب کاری شدند . حکومت گفت
 آنها را رها کنید ایشانرا بمیرینج بخشیدم و خلاصه باین طریق

میرزایحان زحمات ولطامات صدماتی بسیار در سبیل الهی تحمل نمود و مسافرت‌های متعدد در ولایات ایران از اراک سمنان دامغان همدان طهران حتی در بغداد و بصره و غیره نمود چنانکه در سمنان میرزا ابراهیم مغازه از احبای معروف کلیمی را به امر الله هدایت نمود و در طول زندگانی همیشه بفکر روزگرایان امروز هدایت نفوس دلخوش بود در ضمن یکی از الواح ابهی خطاب باوست " یاریحان بعد میرزا حمد کن مقصود عالم را که ترا تائید فرمود برزگروشا و آگاهی نائمین و غافلین طوبی لید اخذت کتابی المبین و للسان قرء ما نزل من لدی الله رب العالمین " در یکی از آثار حضرت عبدالبهاء میفرمایند: " ای جوهر روح وریحان یاران " لوح دیگر " ای ناطق بشنای رحمن در محافل پر روح وریحان " و از او خاندان ریحانی فرزندان پسرود ختر روحانی برقرارند .

میرزا موسی
 و از عرف بهائیان آل اسرائیل در کاشان ملا سلیمان و
 و میرزا اسحق خان متحدّه پسران ملا ریحان شیرازی از اعظم
 و اغنیای ملاهای یهود بودند و نخست سال ۱۳۰۳ ملا
 سلیمان در مجلس مناظره ملاهای بنی اسرائیل با آقا میرزا
 ابوالفضل قانع و صدق گردید ولی بملاحظه ریاست
 و ملائی ظهور و بروزی ازونشد و بسال ۱۳۵۱ در طهران

درگذشت ولی برادر کهنترش میرزا اسحق متحده ترقیات روحانی حاصل نمود و سالها در کاشان و گیلان و طهران مصدر خدمات ایمانیه و عضویت محفل روحانی یافت و سفری بارض مقدس شتافته فائز بیارت محضر حضرت عبدالبهائم^۱ گردید و آثاری متعدد در شأنش صادر گشت تا در طهران بسال ۱۳۵۳ درگذشت و در قبرستان اهل بهامد فون شد و خانمان متحده از ویرجای ماند و میرزا موسی بواسطه برادر کهنتر میرزا اسحق خان فائز بایمان بدیع و مشتعل و منجذب گردید و بی پروا لسان بتبلیغ گشود چند آنکه برخی از احباب ویرا نصیحت بلزوم مراعات احتیاط و حکمت میدادند قبول نکرد و چون یهود در ایام سبت بر بامها و امکنه مرتفعه با خدادعا و التجامیکردند که مباد ایوم موعود در رسد و غافل و زاهل مانند بنده^۲ رفیع همی گفت که ربّ جلیل ظاهر و هوید اشد و گوش و هوش لازم است تا ندایش بشنوید و مطالبش را بفهمید و قلب صافی در خواست تا اشعه اش تجلی فرماید و بالا خسره ملاها بریاست ملا شموئیل در کنیسه گرد آمده فریاد و اشریعتا برکشیدند و بحکومت تظلم کردند که میرزا موسی «پیچ» را شکست و از بین خارج شد و حکمران دوتن فراش بسرپرستی نائب ابراهیم سنوزی برای دستگیریش فرستاد و او برای اینکس اطاعت حکومت فرض است حاضر شد و فراشان رسیده و پیرا

دیدند تعجب کردند و علت پرسیدند جواب داد که شاید
 بمقصودم برسیم و همینکه فراشان خواستند ویرا بنوع مأخوذین
 ببرند نهیبی داده چنین گفت من رستم زال نیستم بلکه
 حسب عقیده دینی مطیع حکومت میباشم و با افتخار خودم
 میآیم و چون بمحضر حکومت حاضر گردند فراش مذکور بمنوان
 شهادت خنجر از غلاف برکشید و آقاموسی بوی چنین خطاب
 نمود که اگر توفی الواقع قاتل منی اجازه ده تا دستت را ببوسم
 و احوال و اقوالش در حاضرین تاثیر کرد و غلیان حاضر شد پس
 بمادر و زوجه اش متشبث گشتند که اظهار ایمان نکند اعتنا
 ننمود چنین گفت که من لایق آن نیستم که بدین اسم خوانده
 شوم ولی تصدیق و اقبال دارم و برای کشته شدن در سبیل
 آن حاضرم و خواستار شد که در محضر حکومت با ملا شموئیل
 و سایر ملاهای یهود محاجه کرده با بشارات و مواعید انبیا
 حقیقت امر اعظم ابهی را ثابت نماید و اقدام نکردند و اعتراض
 همی گفتند که سبب رашکست و حکومت نقودی خواست تا ویرا
 مستخلص دارد قبول نکرد و این بدان فتنه منتهی شد که
 بهائیان خواستند بتلگرافخانه متحصن شوند و اوبتلگرافخانه
 نرفت و مورد تعرض و تعدی گشت شرکا* تجارت اموالش
 را حلال دانسته فسخ معاملات نمودند و مستخدم حاجی
 میرزا فخرالدین مجتهد بضر بزدانندانش راشکست و او

ناچار مهاجرت کرده بگیلان شتافت و تجارت برداخت
 و ضمناً تبلیغ نمود تا آنکه سال ۱۳۲۳ روزی چنین اتفاق
 افتاد که اهل بهاء در لاهیجان صبحی تجارتخانه اش
 را مفتوح و خود را غائب دیدند و جستجو کردند و او را نیافتند
 پس برادرش آقامیرزا اسحق متحده تلگراف کردند و او بسه
 حکومت متظلم گشت و هر اقدام شد نتیجه بدست نیامد و پس
 از یکسال خبری یافتند که شخصی در شبی بکنار نهروی و پیرا
 کشته جسد را زیر خاک پنهان کرد و خود به کربلا شتافت
 و در بین راه درگذشت و از آقاموسی اخلاقی برجای ماند .

دیگر میرزایحیی شایان بن آقا اسمعیل در ایام اقامت
 همدان با احباً معاشر شد و بالاخره در ایام اقامتش بکردستان
 فائزبایمان گردید و در طهران مقیم شده سالها با تجارت
 و اوضاع زندگانی مرتب و با اخلاص و عرفان و محبت در جمیع
 مؤمنین بود تا در سال ۱۳۴۸ درگذشت و برادر مهترش در
 تبریز فوت شد و برادر کهترش سلیمان جاوید ساکن همدان
 است .

دیگر میرزایوسف بن آقا ابراهیم بسال ۱۳۱۹ همدان
 بوده فائزبایمان گردید و بعد از چندی بکاشان عودت کرد
 بخدمات امریه با اخلاص و تقوی و امانت پرداخت و عضو محفل
 روحانی گردید تا در سال ۱۳۴۴ درگذشت و خاندان بسا

ایمان یوسفیان برجاذاشت و برادر کهنترش میرزاد اود یوسفیان
 پس از او تصدیق باین امر کرد عاقله بهائی تاسیس نمود و سالها
 در کاشان و همدان بود بالاخره در طهران مقیم گشته
 در انواع خدمات امریه موفق میبشد و مآشرح اوضاع و احوال
 نراق را در بخش ششم بتمام و کمال آوردیم و آقا فضل اللّٰه
 معاون التجار را ذکر نمودیم و عدّه از بهائیان نراق بیلاذ
 اخری چون همدان و طهران و آذربایجان و غیرها ساکن
 شدند و از نراقیان ساکن همدان آقا محمد جواد بالاخره در
 سال ۱۳۱۸ برای واریسی املاکش از همدان بنراق رفته
 و در آنجا درگذشت در ایوان شاه اسمعیل مدفون گردید
 و آقا محمد باقر سال ۱۳۳۶ در همدان وفات نمود و حاجی
 آقا جان در فتنه همدان با آذربایجان رفت و با پسرانش
 حاجی نصرالله و آقا اسدالله و برخی دیگر از تجار همدانی
 و نراقی در ساوجبلاغ اقامت جست و بتجارت پرداختند و آقا
 سید نصرالله کاشی ریاست پست داشت و در آن اثناء در چار
 فتنه شیخ عبیدالله کرد شدند و حاجی آقا جان جان سلامت
 بدر برده بهمدان مراجعت نمود و تا سال ۱۳۳۹ بخدمات
 مخلصانه پرداخت و در آنسال درگذشت و در خطابی از
 حضرت عبدالبهاء بهائیان نراق عنوان این اسامی است:
 جناب آقا محمد باقر، جناب آقا محمد علی ابن آقا ملا ابوالقاسم

جناب آقا جیبب الله ونجل سمید شان آقا علی ، جناب
 آقا محمد کاظم وسلیل مجید شان آقا علی ، جناب آقا نعمت
 ابن من فاز بالرفیق الاعلی : آقا محمد جواد علیهم بہاء اللہ
 الالبہی ونیزاوضاع وافراد قراء اطراف کاشان اوجوشقان
 ووادکان ونوش آباد وغیرہارنوشتیم وازمشاہیرآنان آقا
 میرمحمد علی سابق الوصف اهل فتح آباد جوشقان کہ عدہ
 ازخویشان خود رادروطن وجمعی رادرجوشقان ونوش آباد
 ودیگر قراء تبلیغ کرد وبالاخرہ ناچاررہسپارطہران شد
 ودرقریہ ضیاء آباد توطن جست و بساط تبلیغ بگسترد و بسا
 اخلاق کریمہ درسخاوت ومہمان نوازی وگشادگی جبیین
 وبی اعتنائی بدنیاشغقت ومہربانی باہمہ کس آمیزش داشت
 وازرفتار وگفتار سو معاندین جاہلین دلتنگ وافرودہ نگشت
 واهالی قراء مجاورہ ویرابصد اقت و دیانت وعدالت و بزرگواری
 شناختند و بنام آقا میرضیاء آبادی معروف شد و در سال ^{گاہ در بہار} وہائی
 وقصبات وقراء کثیری طعمہ ہلاک شدند مقداری از نسبت
 تبرک یافته بدست جمال البہی رابچشمہ قریہ ضیاء آباد
 ریختہ اعلان کرد کہ ہرکہ ازین آب بیاشامد وبانگیرد وچنین
 واقع شد کہ درطول مدت طفیان وباحدی ازاهالی قریہ
 مذکورہ دچار نشدند واهالی اطراف حمل برسیات و ^{نتش} دیدا
 کردند و تا آخر ایام حیاتش در ایام جشن وسوگواری اجتماعات

عظیمه آراسته غالباً الواحی کثیره از بیانات ابهی خطاب
 بوی صدور یافت از حفظ میخواند و در شبهای سوگواری با
 کمال کبر سن نخوابیده استراحت نمینمود و بالاخره در سال
 ۱۳۴۹ درگذشت و قبرش در همانقریه ضیاء آباد است
 و خانواره از وی برجای ماند و در قصر از بهائیان شهید
 حاجی سید ابراهیم و آقا میر عبد الرحیم و آقا محمد علی و آقا
 سید صادق و غیرهم جمعی باشند و انجذاب بودند و ما
 ذکر میرزا علی رضا خان اعضاء الوزاره محلاتی را در بخش
 ششم نمودیم و در سال ۱۳۱۷ از رشت بعکرافته بزیارت
 حضرت عبدالبهاء فائز گردید و خاندانی از او برقرار است
 و از توابع پر جمعیت بهائیان اطراف کاشان یزد لو مخصوصاً
 آران است که در ایندور بعرضه آمدند .

و از بهائیان مهم آرانی آقا میرزا محمود فروغی پس از آنکه
 امرالله در آران رخنه نمود و عدّه معدودی بشرف ایمان
 فائز شدند با ایشان هم بصحبت امری پرداختند و جلساتی
 چند در کاشان و نوش آباد با احباب مذاکره و بالاخره در مسافرتی
 که بقزوین نموده بود در آنجا بشرف ایمان فائز و پس از مراجعت
 از قزوین در آران به تشکیل محفل روحانی موفق و در صدر
 هدایت خال خویش مرحوم ملا علی اکبر که از اجلّه علمای
 آران و بزهده و تقوی معروف و مقبول عامه بود پرداخت و او

نیز پس از چندین ماه تصدیق این امر نمود و سپس بکمک
 خال بهدایت فامیل خود مشغول وزن و براندازن و برادرانش
 هم مصدق و مؤمن شدند و بعلاوه سبب ایمان نفوسی دیگر
 در آران ویزدل نیز شد و در تاسیس مدرسه معرفت آران نیز
 جدیت فوق العاده نمود و خانه مسکونی خویش را نیز تحت
 اختیار محفل روحانی آن محل گذارد و تا زمانی که محل
 مخصوص جهت مدرسه آران خریداری شد خانه ایشان ^{سه}
 بود و بعد هم برای حظیره القدس آران تقدیم نمود و او چند
 سال پس از ایمان با مر مبارک در اثر تعصب و اذیت اشرار
 مجبور بمهاجرت کاشان شد و در کاشان بتجارت مشغول
 و در اجتماعات و تشکیلات امری وارد و تا خاتمه حیات عضو
 محفل روحانی و اکثر اوقات نیز بریاست محفل روحانی آنمینه
 منتخب بود و از زمانیکه بر حسب امر مبارک انجمن شور و روحانی
 در طهران تشکیل شد تا سال ۱۳۱۱ شمسی باستثنای
 یکسال در کلیه جلسات سالیانه بسمت نمایندگی از طرف
 محفل روحانی کاشان انتخاب و حضور بهم رسانیده علاوه
 بر اینکه در جامعه بهائی معروف و محترم بود در نزد دیگران
 بصحت عمل و امانت و اعتبار معروف و مشار با لبنان شمرده
 میشد و در اواخر ایام نیز در تاسیس مدرسه بنات آران اقدام
 نمود و بالاخره در ۱۹ دیماه سنه ۱۳۱۱ شمسی بطکوت

ابھی صعود کرد و تشییع جنازه و کفن و دفن و محافل تذکری
 که برای ایشان منعقد شد تا آن تاریخ درکاشان بی سابقه
 وہی نظیر بود و چون درکاشان گلستان جاوید ہنوز خریدہ
 شدہ بود بر حسب وصیت خویش جسد اورا بآرا^ن نقل و در باغ
 خودش دفن کردند و آثار متعددی در زمان حیوة و بعد از
 صعودش از کَلک اطہر مرکز میثاق و حضرت غصن ممتاز یافتار^ش
 صادر و اظہار عنایاتی در حقش فرمودہ اند و چہا رسال پس
 از صعودش معاندین مدفنش را شکافتہ و صندوق محتوی
 جسد را شکستہ و انگشتر مخصوص را ربودند بودند و او دارای
 شش پسر و سہ دختر بود کہ کلیہ مومن بامر جمال مبارک
 و خانم ایشان ہم تا کنون در قید حیوة و مؤمنہ است .

گردستان

—————

چنانچه در بخش چهارم ضمن مهاجرت جمال اقدس
 ابهی از بغداد بسلیمانیه شرح داده شد فی الحقیقه
 ارتباط و انعشار این امر در آن قسمت بواسطه شیوخ و اولیاء
 محترم نقش بند و قادرین از جهت ارتباط دقیق آنها با
 مرکز امر صورت گرفت و قصه شهادت آقا ابوالقاسم همدانی را
 آوردیم که مقبره و مزار آن در آن قسمت بنام او تصویب
 میکنند و از خاندان اولیاء مذکور بحالت ارتباط عرفانی
 باقی هستند و سپس در بخش ششم شمه از احوال میرزا
 اسدالله اصفهانی و مهاجرتش بسندج و هدایت
 شدگان او را آوردیم که از پسران میرزا عباس و میرزا حسن
 و میرزا محمد علی و میرزا نورالله و نیز دختران و خاندان
 محترم حقیقی برجای ماند و در آن ظروف و احوال
 عدّه بسیاری در آن حدود مرتبط و محب نسبت باین امر
 شدند و در دوره عهد میثاق مبلغین متمدن بداندانجا
 رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه بآن
 حدود راه و ایاب و نشرفحات نمودند و برخاسته سی از
 مؤمنین و مبلغین در آنجا اقامت نیز گردیدند و از مسافرتها
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت

آقاسید جلال ابن سینا و آقاسید حسن معسوج — ه
 " هاشمی زاده " بود که در چارتمرض و خطر از طرف
 ملاها شدند و اگر معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل
 فضل و وسعت فکر نبود در چارشدت و بدین رود رسند درج
 و نقاط دیگر افراد را مانند ذوالفقار خان و حکیم ابراهیم
 و غیره ها بحال ایمان و محبت زیستند و قریه قروه در قسرب
 سنندج کم کم مرکز جمعی از مومنین گردید و فقط مشاهیر
 از مومنین آنجا که قیام نمودند همان شیوخ طلاب و محصلین
 در جامع الازهر مصر بودند که بواسطه آقا میرزا ابوالفضل
 گلپایگانی در قاهره مصر عرفان و ایمان رسیدند و مصددر
 خدمات بسیار شدند و در دوره عهد و میثاق مبلغین متعدد
 بدانجا رفتند و بهائیان دیگر از طریق همدان و کرمانشاه
 بدان حد و ایاب و نهاب و نشر نفعات نمودند و برخی از
 مومنین و مبلغین در آنجا نیز اقامت گزیدند و از مسافرت های
 تبلیغی بسندج مسافرت فاضل شیرازی و نیز مسافرت
 آقاسید جلال بن سینا و آقاسید حسین متوجه " هاشمی زاده "
 بود که در چارتمرض و خطر از طرف ملاها شدند و دیگر
 معاونت و محافظت بعضی از مشاهیر اهل فضل و وسعت
 فکر نبود در چارشدت و قتل می گشتند ولی شبانه از آنجا
 گریخته مستخلص گشتند و بدین رود رسند درج و نقاط دیگر

۷۲۱ مکرر

افرادى مانند زوالفقارخان وحکيم ابراهيم وغيرهما
بحال محبت و ايمان زيستند و قريه قروه در قرب سنندج
کم کم مرکز جمعی از مومنين گردید و فقط مشاهير از مومنين
آنجا که قيسام نمودند همان شيوخ طلاب و محصلين در
مجامع الاهرمصر بودند که بواسطه آقا ميرزا ابوالفضل در
قاهره مصر به عرفان و ايمان رسيدند و مصدر خدمات بسيار
شدند که از شهرشان شيخ فرج الله زکی کردی و شيخ
محي الدين بودند و تفصيل احوال ضمن اوضاع آنجا
بيان است .

گسرگان

شرح احوال و اوضاع آنجا ضمن حوادث و واقعات امریه عمومی در بخش سابق بیان گردید و بند رجس از توابع گرگان در ایندور میثاق بملت اقامت و سکونت جمعی از بهائیان سنگسرو یزد و خراسان و غیرها مرکز مهم پرآثاری شد که غالباً در بخش پیش بیان گشت .

و از مشاهیر سکنه اینجا میرزا محمد تقی ناظم خراسانی بن حاجی میرزا علی اکبر حگاک مشهیدی سابق الذکر که مصدر خدمات امریه و عضو محفل روحانی بود و شعر می گفت و مقالات و مسائل تاریخی امری و غیرها مینوشت و با امر اکسز و اولیا امر مکاتبه مستمره داشت دیگر اعتماد التجاریسز و و برادرش که بالاخره در آن بند رشهادت رسید و این یک صورت عریضه ناظم بحضور مبارک مرکز عهد است که شمه از اوضاع و احوال را روشن میدارد .

” هو الحق المبین تصدق آستان مبارکت شوم .

چگونه عرض کنم شرح حال مختصری

که بیم دارم از اندک عروض در دست

مدتی بود که بواسطه مکافحهٔ دول و محاربهٔ بین الطللس
 در اروپا طریق تراسلات و معاملات مفلق و محکم و ابواب
 تجارات و مکاسب منسد و مبهم پنج سال است که این غریب
 بینوا و عموم احبای در این ساحل بیحاصل از اخبارات
 سارّهٔ انشطر مقدس و بشارات صحت و سلامتی وجود اقدس
 مبارک و طائفین حول کعبه مقصود امنیت آن نواحی اطلاعی
 نداریم شب و روز در حیرت و حسرت و ملالت گذشت گرچه
 معلوم بود در صورتیکه اهل عالم از این واقعه مضجع عظمی
 مهموم و محزون بودند البته مرکز عبودیت کبری که غمخوار
 جملهٔ جهان و کلیهٔ نوع انسان و مروج و موسس صلح و سلیم
 در بین عموم و ادیان ^{مطلوب} است ^{معلوم است} که این حیص و بیص تاجه اندازه
 قلب مبارک مغموم و محزون بود در طول مدت این ليله ظلمانی
 جنگ و جدال و مهجوری از فیض اخبار و آثار از هرجهٔ برای
 احبای بند رجز سخن گذشت صدمات و لطمات بیحد دیدند
 و امتحانات شدید رخ گشود مفسدین و اشرار چند سال بسود
 قصد فتنهٔ جویی داشتند وقت را مقتضی دیده با سامسی
 مختلف تشکیل انجمن ها نمودند و کاکین غرض و مفاسد
 و منافع شخصی گشودند شیخ رحیم لیوانی مجتهد تازه وارد
 از عتبات را با خود همراه کرد و حکومت ظالم بند را احمد علی
 خان را با خود یار کرده حکم قتل جمعی از دوستان را صادر

نموده و بدست اشرار دادند در لیل ۲۳ حوت ۱۳۳۶ حضرت
 آقامیرزا جواد اعتماد التجار را که از متقدمین اعیان و مقدّمین
 بهائیان بودند به تیرجفا شهید نمودند و برای انگشتر قیمتی
 بعد از قتل انگشت آن مظلوم را مجروح نمودند بعد از شهادت
 آن مرحوم آتش فتنه و فساد در کانون سینه محرکین و اشرار شعله
 گردیده قصد هجوم بخانه و لانه اعیان داشتند هر یک از دست
 بطرفی فراری و متواری در صورتیکه فانی را شخص ارضی
 بمنزل خود برده بود باز هم بمنزل فانی ریخته و هر چه از
 دستشان برآمد نسبت به عیال و اطفال ازیت و آزار کردند
 و آنچه نظرشان آمد بتاراج بردند لیل دیگر بمنزل اشرف
 الحکماء اخوی مرحوم اعتماد ریختند و آن پیر مرد و عیال و اطفال
 را بدرجه تهدید نمودند و باالات حربیه خود زدند که صبیحه
 ۱۴ ساله حکیم دل باخته در همان لیل فوت کرد این خبر
 بدعات و قراء اطراف منتشر و رجاله و عوام الناس از هر سو
 هجوم به بندر جز آوردند و با اشرار طحّی گردیدند مقصدشان
 این بود که باشد قوا بر اجابت ازند و از خانه ارامنه هم اجبا
 را کشیده بهلاک و دمار آنها پردازند این خبر بساری رسید
 عدّه سوار حضرت آقای سردار جلیل و عدّه سوار حضرت آقای
 هژیرالدوله فرستادند که اشرار را بمجازات رسانند چون امر
 بمظلومیت است راضی نشدیم که سواران به بندر جز ورود

نمایند از دفرسخی پیغام دادم که مراجعت کنند وفد و بیهم
 شبانه بالتکای مخصوص گمرک از طرف دریاهجرت بمازندران
 نمودم و از مازندران توسط حضرت آقای باقراف بدولت
 تظلم نمودیم باجدیت اقدامات حضرت باقراف احکام مؤکد
 بردستگیری اشرار و مجازات آنان از هیئت دولت برای حکومت
 استرآباد صادر شد ولی چون ایام هج و مرج بود حضرات
 اشرار خود را بحزب و مکرات و اتحاد اسسسالام و
 اتحاد جنگل بسته بودند کاری از پیش نرفت برعکس برتجری
 آنان افزود مدت یکسال ونیم بود که باعیال و اطفال متواری
 بودم این ایام از حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء مجسداً
 امر بدستگیری قاتلین و اشرار شد و جمعی را حکومت حاضره
 بدستگیر و از هریک وجهی گرفته رها نمود و تا اندازه بندرجز
 امن است و کسی حق تعرض ندارد ولی احبباً متفرق در اطراف
 هستند این ایام بواسطه افتتاح طرق و صد و راخبار صحت
 مبارک و زیارت الواح و آثار مقدسه جدید قلوب افسرده پریشان
 عموم نهرانی و روشن و رشک گلزار و گلشن گردید امیدوار از
 آستان مبارک چنان هستیم از نظر عنایت و ورنشده مجسداً
 این جمع پریشان را سروسامان عنایت فرمایند که در این یوم
 اعظم موفق و مؤید بخدمات شایسته گردیم . . .
 جمع کن ز احسانت این دل پریشانرا
 ای شکنج کیسویت مجمع پریشانی

اهل بیت اعتماد شهید رجای زیارت نامه برای آن شهید
 از ساحت اقدس دارند يك عریضه که حاوی نوشتجات مهمه
 است بعد از شروع محاربه بین الملی از خطه مبارکه نور رسید
 تا کنون امکان ارسال و ایفاد حضور نبود اینک لفاً تقدیم
 آستان مقدس میدارد آقا میرزا عزیز الله ولد مرحوم حکیم فرج الله
 کاشی که از دوستان روحانی و مقدس کلیعی هستند الساعه
 در حینی که این عریضه به آستان مقدس میشد رسید و
 رجای ایشان چند سطر دستخط مبارک است که بافتخار
 ایشان نازل گردید زیرا با اینکه از احباب متقدمین والدشان
 بوده اند خط مبارک در فامیل ندارند و آرزوی اوفقط اینست که
 دستخط مبارک را محض ذخیره و افتخار فامیلی داشته باشد
 گرچه باشدت مشاغل مبارک این عرض ز نبی عظیم است ولی از
 آن گناه که نفمش رسد بدوست چه باک مزیداً علی ما ذکر معروض
 میدارد که مدت یکسال بود جمعی بفرض شخصی در صدر
 فتنه و فساد در بند رجز بودند و قصد کشتن این بنده و جمعی
 را داشتند که منجمله مرحوم اعتماد التجار و آقای امین و آقای
 بزرگ خان و شیخ علیخان بودند و یکماه قبل خیال آنها قوت
 گرفته شیی که در محلی میهمان بودم سه نفر در سر راه بسا
 تفنگ نشینند و چونکه قبلاً اطلاع داشتم آنشب را در محفل
 دعوت ماندم و آدم خود را فرستادم منزل که بخانه خبر بد هد
 در موقعیکه آدم بنده عبور میکرد او را تنها دیده باقتسداق

تفنگ زده بودند در پشت دیوار تخته که محل پستوی آنها بود و اورا تهدید نمودند که ناظم کجا ست اوزبانش بند میشود اورا گذارده فرار میکنند ولی در و نفر آنها را شناخت صبحی شرح حال را اظهار نمود بنده بمرحوم اعتماد اطلاع داده بحکومت که آقا احمد علیخان بود تظلم نمودیم قنبر را خواسته آدم بنده را خواسته ثابت شد ولی چون حکومت با آنها باطناً همراه بود تعقیب ننمود اظهار نمود گذشت کنید بنده که نمیگذشتم مرحوم اعتماد گفتند حال که خدا نخواست و آنها بقصد خود نرسیدند بگذر و تعقیب نمابند که متنبه شوند بنده مجبوراً گذشتم ولی بعد باز هم دیدم که در صد وسیله هستند و همه روزه تهدید میکنند ناچاراً بهر بهانه شد بسیاری رفتم و بمرحوم اعتماد عرض نمودم که خود را حفظ فرمائید و ملاحظه داشته باشید بعد از رفتن بنده همان دشمنان اظهار دوستی نمودند و مجلسی صبحی در منزل مرحوم اعتماد منعقد نمودند تا نمک خوردند در ظاهر اظهار آشتی در باطن خیال کشتن آن بیچاره بعد از چند شب در صورتیکه او قبل از غروب بخانه خود می آمد به بهانه کمسیون ارزاق اورا دعوت نموده بکمسیون می رود آنچه قبل از غروب قصد حرکت میکند همان اشخاص اورا نگه میدارند تا یک از شب میگذرد از کمسیون بیرون آمده همه متفرق میشوند در صورتیکه حکومت را منزلش

در قرب خانه اعتماد مرحوم است آنها به بهانه کنار میکشید
 خود را آن مرحوم تنها بطرف منزل می آید در بین راه شیخ
 علیخان بایشان برخورد کرده همراه میشود که از پشت و نفر د و
 تیر بطرف ایشان خالی میکند یک تیر اعتماد مرحوم را میگیرد
 فوری بزمین میفلتد و شیخ علی هم فرار میکند بصدای ناله
 مردم بیطرف قصد میکنند بیایند سر نعش پارسی قاتلین به
 تهدید مانع میشوند همان اشخاص سر نعش آمده انگشتر
 قیمتی آن مرحوم را از دستش بیرون می آورند وقتی که خاطر
 جمع میشوند که تمام است میروند مردم آمده نعش را بخانه
 میبرند بنده دوسه روز بعد از قتل آن مرحوم به بندر آمدیم دیدم
 حضرات قاتلین باکمال جرئت میگردند از طرف حکومت
 اقدام نشده تلگرافات تظلم بطهران نمودیم بعد دیدند
 اگر بنده را بکشند دیگر کسی نیست که اینکار را تعقیب نماید
 محرك واقعی دسیسه دیگر ریخته بدوستان خود اطلاع
 داده که من میروم محرمانه صحرا به بهانه اینکه محمد علی
 رانظم بدوستان او گرفتند مخفی نموده اند از دهات ارازل
 و او باش خبر کنید بریزند منزل او او را هم بقتل برسانند آنوقت
 راحت میشویم او مخفی، و مفسد معروف قنبر در کاغذ و پاکت
 مزین با درس صبح شده مضمون ذیل "فرقه مقدس دموکرات
 استرآباد بندر جزیه مجله جزبعلی اکبر قاتل به گلوگاه به

اسماعیل خان سرهنگ به لیوان به یعقوب علی سلطان کاغذ نوشته سوارخواست که بیایند بریزند بند رو همان کاغذها خواست خدا بدست آمد و نقداً موجود است بعد کسی از گویاکه ولیوان نیامد ولی از محله علی اکبر و رفقای اش سرارش آمدند که خبر محمد علی صحرانتشار یافت بعد شبانه بخيال آنکه بنده را بزنند علی اکبر و علی محمد ریختند منزل آقاسی حکیم باشی اخوی مرحوم اعتماد دختر ۱ ساله حکیم باشی دل باخته بعد از شش ساعت فوت کرد و همه روزه بنده راتهدید مینمودند شبها با تفنگ و ویراق در منزل بنده را گرفته بودند ناچار شبانه فراراً بطرف مازندران از راه دریا رفتیم مدتی در آنجا بودم که حکمرانی تفویض بحضرت مستطاب اجلی آقای ساعد السلطه شد اطلاع دادند که حاضریم احقاق نمایم در رکاب حضرت آقای حجة الاسلام آقای شریف التلمساء و حضرت اجل آقای آقامیرزا حسین خان امید واریاسترآباد آمدیم که بدبختانه نایب الحکومه جدید رسید و ایشان از کار کناره گرفتند کراراً با اداره ژاندرم عرض شد که اشرار را دستگیر کنید و باسترآباد بیاورید عذرمی آوردند تا آنکه آخر تلگراف طهران اراعه شد و مجبوراً چند نفر آنها را آوردند و محترمانه در اداره دوسه شب نگه داشتند در این بین از طرف حضرات تهدید شدند و حال بسه روز است که چنین اشخاصی را

مرخص نمودند حال که واسطه بوده و چرا مرخص کردند بر خدا معلوم است نمیگویم اداره محترم ژاندارمری طرفدار آنهاست ولی پارتی آنها را سترآباد هستند یقین خواهش کردند و الا خیلی بعید است با این تلگرافات طهران و معلومیت سابقه آن اشخاص انتهى " و از مشاهیر بهائیان گرگان میرزا علی اکبرخان منبع السلطان بود که مدتی ریاست گمرک داشت و در آنجا سال ۱۳۳۵ درگذشت و خلفی بنام میرزا حاجی آقا برجای گذاشت و در این ایام محافل قسمت گرگان بدینصورت میباشد: محفل گرگان و از توابعش محفل بندر جزا، محفل بندر شاه، محفل گنبد قابوس.

کرمان

در ایالت کرمان بنوعیکه در بخشهای سابق بتفصیل بیان شد کرسی جمعیت و قدرت شیخیه مستقر بود و در هنگام غروب شمس هیکل ابهی حاجی محمدخان خلف حاجی محمد کریم خان ریاست مینمود که وصف الحال آنان در بخشش مسطور گردید و او در معارضت با این امرکی^{است} از پدرنداشت و رساله تقویم العوج و دکتایی دیگر در رد و ابطال این امر نوشت تا در سال ۱۳۲۳ درگذشت و حاجی زین العابدین خان پسر چهارم حاجی محمد کریم خان بر ریاست بر شیخیه

قرار گرفت و او نیز بطریق مذکور حسب منهاجشان سلوک کرد
 و در آنحد و غالباً علّت مقاومت و معارضت اینخاندان قوی
 البنیان و سائر جمعیّت پیروانشان تزئید عده مؤمنین امر بدیع
 راستی بزرگ بود و بالطبع ملاحظات و احتیاطاتی میشد .
 و بالعلاوه در آن محیط^۱ و مرکز شاه نعمت الله ولی و فضای
 عرفانی مانع دومی هم برای امر بهائی برقرار گشت که مرکزیت
 جمعی از بابیان و ازلیان بود و ما شرح آنرا و مخصوصاً تفصیل
 احوال ملا محمد جعفر و اخلافش را که بنام روحی مشهور
 گردیدند و تمام احوال میرزا آقاخان را در آن بخش و هم
 گرفتاری او و شیخ احمد روحی و غیره ما را بدست دولت
 سلطان عبدالحمید خان عثمانی و قتلشان در تبریز بعد از
 واقعه قتل ناصرالدین شاه با مردولت ایران در بخش سابق
 آوریم و بیانات ذیل در خطابی از حضرت عبدالبهاء راجع
 بهمان واقعه میباشد : " در مدینه کبیره (اسلامبول) درین
 ایام صنادید شیطانرا (ارکان میرزایحیی ازل) اسیر خذلان
 کرد و فسادشانرا واضح و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و
 بتمام آند استانرا از اذهان فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم
 مفسدین عالم و معتترین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه
 و شب و روز با انواع و سائط و وسائل در هدم امر الله ساعی و
 مجتهد و با انواع و ساوس و سائس متشبهت و خط عظیمی بر

امرالله واسباب فساد شدیدی درحقّ احبائه الله جمع یمین
 مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه
 جمال الدین افغانی در جمع محافل وزراء راه یافتند حتی
 در خلوت پادشاهی که مابین گفته میشود بواسطه آن شخص
 بارجسته بودند و امام دیحیی کاتب مخصوص جمال الدین
 شده بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی مجلس او و سیلسه
 نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و ازیت این آوارگان
 تشبث نجستند و افترائی نمایند که نزد و ما متوکلاً علی الله
 بحبل تسلیم تشبث نمودیم و بقلب سلیم و توسل عاقبت دست
 از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پرلوم را بدید و فسادشان
 آشکار شد و فتنه شان پدیدار و اوراق فسادشان نمودار شد
 و بجزای اعمال خویش گرفتار شدند بپنجه عدالت در افتادند
 و بایران ارسال گشتند شاملاً لحظه فرمائید که در نزد عوام کار
 مشتبه نشود انتهى " و معذک چنانچه در بخششش آوردیم
 در شهر کرمان و رفسنجان و بعضی توابع در هنگام غروب ابهی
 جمعی از بهائیان بودند .

و چون فتنه نقض برخاست در سال ۱۳۱۳ حاجی
 میرزا حسن خرطومی از بمبئی اوراق فاسد و مفسد چند برای
 معاریف احباً فرستاد در برخی تاثیر نمود چنانکه استاد محمد
 حداد که عازم ارض عکا بود چون بمبئی رسید افکار تاریک

حاجی مذکور ویرا چنان ظلمانی نمود که از سفر بمقصود
 بازمانده عودت بوطن کرد و سفری دیگر به گانزد میرزا محمد
 علی رفته مراجعت کرد و مراسله فیما بینشان مستمر شده محل
 امید ناقضین گردید ولی طولی نکشید استاد جهانرا بدورد
 گفت و میرزا احمد علی نیریزی بسال ۱۳۱۴ حسب امر حضرت
 غصن اعظم اکرم برفسنجان آمد و مندرجاً ریشه نقش برکنده
 شد و کم کم جمعی دیگر نیز در آنجا قبول این امر نمودند و حاجی
 میرزا حیدر علی اصفهانی باری دیگر بکرمان آمد و در رفسنجان
 درحدود چهارماه بخانه آقا محمد علی یزدی سابق الوصف
 اقامت گزید و تبلیغ و تشویق همی کرد و مبلغین دیگر امسال
 آقا شیخ محمد عرب و شکوهی شاعر کاشی و غیرهما آنجا رفتند
 مدتی مانده نشر نفعات کردند و مخصوصاً در ایام حکومت
 عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما در کرمان که اسرار
 بیطرفی نسبت بادیان میکرد تفتین شیخیه و ازلیه و غیرهم
 را اعتباری نماند و حاجی شیخ محمد تقی مجتهد را باهمسه
 عنادش کاری از پیش نرفت و میدان تبلیغ مفتوح گشت و جمعی
 کثیر وارد وقائم شدند و نفوس کافی پدیدار گشتند و لذا رفسنجان
 مرکزی برای امریهائی در خاک کرمان شمرده شد و ماستمهای
 وارده بر ملا حسین ارباب شریف را که عاقبت بسال ۱۳۱۲
 بعشق آباد مهاجرت کرد و اخلاقی باثبات برجای گذاشت

نیز در بخش ششم آوردیم .

و از معارف بهائیان ایالت کرمان آقا محمد علی یزدی
 مذکور بود یگر محمد ^{حاجی} رحیم سابق الذکر که در سال ۱۳۳۳ وفات
 نمود و خانواده درین امر بر جای گذاشت و نیز برادرش آقا
 محمد رفیع و حرمش هاجر و غیر هم بودند دیگر حاجی محمد طاهر
 اشراق قندهاری که اخلاف ستوده از خود بیادگار گذاشت
 دیگر آقا محمد علی و برادرش آقا محمد حسن و غیر هم بودند و از
 بهائیان ستم دیده آنحد و عدّه بمشق آباد گریخته اقامت
 جستند از آنجمله استاد علی اکبر نجار رفسنجانی بود و او بسال
 ۱۳۰۷ بواسطه حاجی ملا ابراهیم مسئله گوی یزدی که
 چندی بعد آن بشهادت رسید بهائی شد و از زوجه خود
 ام کلثوم کتمان و تقیه همی کرد و آنزمان پس از چندی حال
 بد انست و بشدت بر افروخت و زشت گوئی و اجتناب نمود و دختر
 بی بی سکینه که صورت نماز بهائی را از صند و قچه بدست
 آورد با مادر هم دست گردید ولی بالاخره بمطالعہ کتاب ایقان
 منجذب و مؤمن گشت و مادر هم بواسطه او ایمان آورد و بنوع
 آزاد بخدمات روحانیه برخاستند و لاجرم اهالی بهیجان
 آمدند و بنای سقط گوئی و استهزاء و شتم و ضرب گذاشتند
 تا آنکه حاکم رفسنجان محمد تقیخان برادر حاجی محمد کریم
 خان استاد علی اکبر را گرفته چوب وافرزد و امر بتبری و لعن

کرد و چون استقامتش را دید مزید نمود و استاد علی اکبر پسر
از استخلاف طبق اجازه سابق حضرت عبدالبها^۱ باعاطفه
خود بعشق آباد مهاجرت نمود و در آنجا بی سکینه را باقا
سید مهدی گلپانگانی در سال ۱۳۱۷ ترویج داد و خود
بشغل نجاری اشتغال ورزید و نوبتی با پسر خود آقاغلامحسین
بزیارت حضرت عبدالبها^۲ در رطه اسکندریه مصر تشریف جستند
و بالاخره در سال ۱۳۳۱ درگذشت و ام کلثوم مذکور یاد و پسر
و دودختر برقرار بود و در سال ۱۳۳۶ در شب ۱۸ رمضان
چند نفر بعنوان دزدی وارد خانه شده اموال را ربودند و
زخمی مهلك با منظر لوه زدند و فرار نمودند و چون صبح شد
و بستگان خواستند معالجه نمایند چاره نشد و پس از ساعتی
چند درگذشت .

دیگر کربلائی یوسف که با زوجه اش بی بی سکینه بسال
۱۳۲۲ بملت شدت تعرض و تعدی اهالی بعشق آباد
مهاجرت و توطن نمود و بی بی سکینه بنت میرزا حسین یزدی
بسن چهارده سالگی توسط خالوی خود آقا عبد الرحیم
بن آقا حسین یزدی که از مستخدمین حاجی محمد کریم خان
و بهائی بود در رفسنجان بهائی شد و مادرش از شدت تعصب
و غیظ موهای ویراهمی کند و ضرب و شتم نمود ولی بالاخره
از جهت ثبات و استقامت او موفق بایمان بدیع گردید تا آنکه

بی بی سکینه بزنی کربلائی یوسف مذکور از بهائیان ممتاز
 رفسنجان در آمد و سنین مدیده با کمال اشتغال بخدمات
 امریه مشغول و مألوف بودند و بالاخره بعلمت تعصبات و
 تعدیات اشرازیسال مذکور با تفاق شوهرود و دخترش
 گوهر تاج و بلقیس بعشق آباد هجرت نمودند و دخترش
 گوهر تاج خانم بزنی آقامیرزا محمد ثابت مراغه سابق الوصف
 در قسمت آذربایجان در آمده در روسیه و بعد از ایران بتر
 نوپا و گان و هدایت بی خیران همت گماشتند .

واز جمله بهائیان مداوم در خدمات روحانیه علی آذری
 ابن ابوالحسن متولد در کرمان بسال ۱۲۷۴ شمسی و در
 حدود سال ۱۳۳۲ هـ . ق بواسطه اقدامات عمویش استاد
 عبدالحسین فائزایمان بهائی شد و باینست عم ازدواج نمود
 و مدتی در مرو و تاشکند و غیره مابنائی میکرد و بالاخره
 با اشتغال و انجذاب بایران عودت کرد و سالیانی دراز در
 خدمات امریه و ماموریتها از طرف محفل ملی ایران مانوس
 و مستفید گردید و از معارف بهائیان و شهدای این دور آقا
 سیدیحیی سیرجانی یزدی بود و والدش آقاسید مهدی یزدی
 که جنبه ملائی داشت بسال ۱۲۶۰ هـ . ق بسیرجان کرمان
 در آمد و زوجه اش سماء^۴ ثورجان بیگم بود و فرزندشان آقا
 سیدیحیی مذکور عالم و تاجر و در سن ۴۸ در سال ۱۳۲۶ به

تحريك بعضی از خوانین و متنفذین چند تن از اشرار و پیرا
بضرب کار و آزار شهید کردند .

دیگر از شهید^{۱۰} کربلایی اسد الله سقط فروش سردی
قالی باف و عامی متدین از شیخیه بود و بعد ايسقط فروشی
پر اخته متدرجاً صاحب ثروت و محل اعتبار تجار گردید و
با مانیت و دیات مشهور گشت و اسفار متعدده به زیارت اعیان
مقدسه عراق و مشهد رضافت و در خانه خود مجالس تمزیبه
و ذکر مصائب پیامیداشت و در بندل و بخشش بفقرا و رماندگان
شهره بود تا در سال ۱۳۱۰ بمشاهده کثرت تعرض و سبب
ولعن اهالی نسبت باین امر متنبه و متذکر گردیده تفحص
و تجسس نموده فائز عرفان و ایمان شد و کتب و آثار بدیعه در
خانه گرد آورد و خدمات مالی و تبلیغی همی نمود و بسسال
۱۳۲۵ با برخی از احباب معزم زیارت حضرت عبدالمهتدی^{۱۱}
شتافته به پورتسمید وارد شد و خبر شنید و ابلاغ رسید که نظر
بانقلاب ارض مقصود^{۱۲} تعرضات مامورین عثمانی ورود جائسز
نیست لا جرم مراجعت کردند آنگاه در سال ۱۳۲۷ با جمعی
بزیارت رفت چندی در جوار فضل و عطا بسر برده عودت به
کرمان کردند و اهالی پیش از پیش بتعرض و آزارش برخاستند
و معاندین بصدربهانه بودند که بروی بتازند تا بنوعی که
در بخش سابق آوردیم به ورود حاجی واعظ لا هجی و قیامش

برتبلیغ فتنه برخاست و منجر بشهادت وی گردید .

و در رفسنجان حاجی شیخ محمد تقی مجتهد معاندت و معارضت با احباً میکرد و اهالی بموجب تحریک و تهییج وی از یت و آزار نمودند چنانکه آقا محمد رضایزدی روضه خوان چون ایمان آورد و بعلمت شدت اشتعال و انجذاب بدیسن امر مشهور گشت مورد تعرض و حمله اهالی واقع شد و کانش را آتش زده اموالش را یغما کردند و میرزا مهدی خان مستوفی شیخی حکمران بلد ویرا بدار الحکومه برده پاهایش را بفلکه گذارده چوب بسیار زدند و او را بکند و زنجیر و حبس کردند سپس مبالغی جرم عقیدت گرفته رها نمود باری دیگر مردم در بده گد گرد آمده خواستند ویرا بکشند و تنی نیکو خواه بپند و اندرز جلو گرفت و ستمکش را از چنگال درندگان ستمگرهائی داد ولی مردم دست نکشیده تظلم بوالی کرمان بردند و حکم بحکمران رفسنجان رسید که آقا محمد رضا را بآباد و تن دیگر از معاریف بهائیان آقا حسن و آقا اسد الله دستگیر کرد تحت المواجهه بشهر کرمان کشند و آقا محمد رضا گریخت و دیگران برده حبس کرده مبالغی ماخوذ داشتند تا آنکه حکومت تغییر کرد و نیز توصیه از میرزا علی خان صدراعظم رسید و در کرمان امنیت شد .

و از مشاهیر بهائیان رفسنجان درین دوره میرزا علی

اکبر مبلغ شیرین گفتار و رفتار و خوانندهٔ بدیع اللحن مناجات
 و آثار بود که خاندان و خویشانش در رفسنجان در عقیدت اصل
 و فرع ظاهری اثناعشری تعصبی شدید داشتند و تولد وی در
 آنجا سال ۱۲۹۷ واقع شد و در صفر جزانک سواد قرائت
 و کتابت فارسی نداشت و در اوائل رشد و جوانی شاگسرد
 قناری بود و بسال ۱۳۱۵ که هیجده سال داشت بواسطه
 برخی از بهائیان محل اطلاع و ایمان و انجذاب حاصل نمود
 و با همان احوال بتبلیغ افرادی از اهالی پرداخت و لحسن
 طلیحش و انجذاب و قوت حفظ آثار و بر مساعدت میکرد و طولی
 نکشید که خود صاحب دگه قناری و شیرینی فروشی گردید
 و در خلوتی از دکانش و نیز در محافل بهائیان همی بالحسن
 شیرینش بحال انجذاب کلمات بدیعه خواند و تبلیغ کرد و با
 اینکه چند بار مردم بصدش اجتماع کردند و نوبتی ویرانسزد
 آخوند ملا علی ملای بلد کشانند که مورد سؤال و تحقیقات
 عقیده گشت خوف و فتور نیارود و قبل از واقعه فتنهٔ عمومیّه
 شهیره برای بهائیان در سال ۱۳۲۱ خطابی از حضرت
 عبدالبهاء باقامحمد حسن آقا علینقی از بهائیان مطلق
 و مشهور در خدمات امریه انجام رسید که صورت آن چنین
 است .

”رفسنجان جناب آقا حسن آقا علینقی علیه بهاء الله الابهی

ای ثابت مستقیم محرری که بجناب سید تقی مرقوم
 نموده بودی ملاحظه گردید این سنه قدری امتحان بمیان
 میآید و فی کل عام یفتنون مره اومرتین ولی ثابتان برپیمان
 چنان استقامتی بنمایند که عقل اهل ایران بل عموم
 جهانیان حیران گردید یاران الهی را لداری ده و نوازش
 فرما که آزمایش سبب آرایش جمال عاشقان است و از یست
 وجفا سبب روحانیت و وفای مشتاقان ابرکثیف عنقریب منکشف
 گردد و شعاع لطیف شمس حقیقت ساطع شود لهد اباید در
 موارد بلا ثبوت و استقامت نمود تا مانند جناب آقا محمد تاجی
 از خار بسرنهاد و در معا برو طرق تشهیر گردید تا تأسیسی
 بحضرت مقصود نمود و اقتدا بحضرت اعلی کرد و در زمره مقربین
 درگاه کبریاد را آمد مکتوب جوف اختصاص بجناب آقا محمد
 دارد . ع ع

و چنانکه در بخش سابق شرح دادیم بعد از چندی که فتنه
 عمریه بر افروخت در رفسنجان نیز تعدیات رخ داد ولی
 شیخ محمد تقی آقا میرزا علی اکبر را بسبب وجوه نقودی که
 دریافت کرد در خانه خود محافظه نمود و میرزا علی اکبر پس
 از آرامش فتنه ناچار تمامت دکان و اثاث و سرمایه مبلغ هزار
 تومان خود را بدست برادر مسلم خود سپرده مهاجرت
 از وطن بخراسان کرده و از آنجا بمشوق آباد و از آنجا بمگگا

محضر زیارت حضرت عبدالبها^۱ رفت و پس از چندی تشرف
 و تقویت عرفان و ایمان حسب الامر بطهران آمد و بحوزه درس
 تبلیغ حاجی صدر همدانی علم و اسناد تبلیغیه بیاموخت
 و مدت دو سال با استفاده از آن دروس و در خارج نیز بتحصول
 علم طب^۲ و غیره پرداخت و ضمناً در فارسی و اندکی در عربیت
 و انشاء^۳ و شعر ترقی کرد پس حسب الامر باتفاق آقا میرزا طراز
 صفدری در اقسام کشور ایران و عشق آباد بتبلیغ و تشویق
 همت نهاد و ابتدای این سفر در اوائل ۱۳۲۳ صورت گرفت
 آنگاه هر دو حسب الامر اجازه عازم عکاشدند و پس از چندی عودت
 کرد و باز در طهران مقیم شده بخدمات تبلیغیه و تسلالات
 آیات و مناجات و بتحصول طب و فرانسه مشغول گردید تا در
 سال ۱۳۳۰ او را در ایام سفر اروپا به پاریس طلبیدند و امر
 بسفر تبلیغی در آلمان و انگلستان دادند و او در آنجا بود
 بترجمی آقا میرزا لطف الله حکیم نیک انجام خدمت داد و
 حسب الامر در کتابخانه لندن اقتباساتی از آثار میرزا یحیی
 ازل که در آن بر سخافت گفتار و افکار است کرد و در سخافت
 باحالت دل بستگی و پیریشانی فکر که حاصل نمود حسب
 الامر بحیفارفت و تفییر احوالی در او پدید آید که دلالت
 بر ضعف قوای مغزی و حدوثات مخصوصی بنمود و حسب الامر
 بطهران برگشت که در محلی تنها و منزوی بماند و بالاخره

در سال ۱۳۳۷ مدتی در خلوتسرای از تیمچه معسروف حاجب الدوله بحجره تنهازیسته وگاهی بعضی از کسانرا بملاقات پذیرفت وبتحریر مشغول گردید و احوالش بهمین منوال ماند وکتبش را موفق بطبع و نشر نگردید و بالا خیره برفسنجان نزد اقربایش برگشته در محلّ اولی خود برقرار گردید و بهمان احوال بیماری و پیریشان حالی بود تا در سال ۱۳۰۰ شمسی درگذشت و در قبرستان مسلمین انجامد فون گشت و از آثار تاریخیه و ادبیه که بتدریج جمع کرده داشت همه نزد برادر مسلمانش دررفسنجان ماند چیزی بدست نیامد و فقط مقداری از ابیات عرفانیه اش در دست میباشد و نیز از واج نکرده بی نسل ماند و محض نمونه از تغنیاتش چند بیتی ثبت میگردد .

دل من نزد همان تازه جوانست که بود

عشق وی همچو مرامونس جان است که بود

در چمن میروم و مینگرم قامت دوست

لیک منظور همان سروروان است که بود

زابتدا تا بجمال تو نظر افکنم

که بود حال هم چشم همان سان نگران است

زان زمانی زتویک بوسه شیرین خوردم

برزبان زکر همان بوس و دهان است که بود

نه فقط در بر تو خون بتنم میجوشد
 بازم آن دیک چنان در غلیان است که بود
 خوی اصلیه در انسان زهد ایت تا حال
 هیچ تغییر نکرد است و چنان است که بود
 آنچه در قلب رقیب از حسد و فل مکنون
 در بر ماهمگی همچو عیان است که بود
 فیض حق را نبود هیچ زمان تعطیلی
 آب این چشمه چنان در جریان است که بود
 تیرمژگان تواند در دل و جانم صنما
 اثرش بیشتر از تیر و کمان است که بود
 من خود از خویش بکل مالک شیئی بندم
 هستم کل متعلق بفلان است که بود
 مفتی شهرزید بختی و بد فرجامی
 همچنان در صد درد کشان است که بود
 خسرو عشق که آفاق بدش در فرمان
 جایش اندر سرر شوکت و شان است که بود
 نقص در دیده اعی است و گرنه خورشید
 بی تفاوت بجهان نورشان است که بود
 هیچ سودی نبرد حاسد بد خوی ز عمر
 بل بدین حال همان غرق زیان است که بود

نار عشق توازان روزگه در جان افروخت
 تا با امروز چنان شعله زنان است که بود
 هر کس از عالم توحید بیانی کرد است
 باز این نکته خود آنسرنهان است که بود
 هر که او تربیت روحی و علمی نگرفت
 شخص وی یکتا از آن جانوران است که بود
 بزم آراسته و جمع حریفان جمع اند
 می عشق تو چنان دردوران است که بود
 نیست جزمه رولایت بدل روحانی
 مطمئن باش مرا عهد همان است که بود
 و ما در بخشش عدّه از بهائیان پارسی را نام بردیم
 و از معارف مؤمنات پارسی زمره خانم دختر ارد شیر خدابخش
 که حضرت عهد البهائیه فرخ نام کرد در سال ۱۳۲۱ بمسک
 رفت و مدت شانزده سال در بیت مبارک طباطبائی نمود و پس
 ملاقات خویشان بمبئی و کرمان عودت و پس از ایامی چند
 در کرمان درگذشت .

دیگر فیروزه دختر دستور رستم ضمیمه میرزا بهر پیر
 اسفند یار آریانی با علم و اشتغال بتبلیغ نسوان پارسیان
 همی کوشید و موجب بقا اتحاد و محبت بین پارسیان آنجا
 بود و در قرای نوق توابع کرمان آقا عینقی از سابقین مومنین

مالکیت و ریاست داشت و آقا محمد آقا بخشعلی از بهائیان
جلال آباد نوبتاً تقریباً در سال ۱۳۲۰ بچنگ گروهبی از
ستمکاران محل مورد سقط و کتک گردید و بعد از همه آزار و پیرا
واژگونه سوار حمار کرده کلاه سخره بر سرش نهاده در رهگذرها
همی گردانند و بقرب هلاکت رسانده دست از و کشیدند و در
قریه اسمعیل نیز جمعی فائزبایمان شدند در قریه چترود
ممدودی ایمان آوردند و در اورجمعی از مؤمنین گرد آمده
محل و مرکز تاسیس گشت از آنجمله عباسخان نخعی هزیرالسلطان
وحاجی میرزا لطف الله دیگر در بهرامجرد و قریه العرب و
غیرها جمعیت‌های از مؤمنین پیدا شدند چنانچه در قریه
خبر اقطاع تقریباً از سال ۱۳۱۵ در آغاز ملا فتحعلی قره فیون
لو آنگاه رضاقلیخان محترم سپس کربلائی آقا حسین و آقا رضاقلی
و کربلائی قره خان متنفذ سپس جمعیتی بمرصه آمدند و اینک
محرر مراعات اختصار بهمین مقدار از احوال و اوضاع آن ایالت
اکتفا گردید .

کرمانشاه

شرح اوضاع و احوال و مشاهدات این طائفه در آن قسمت
رادرسنین اشراق انوار ابهی در بخش ششم آورده ایم و بعد از
غروب شمس جمال قدم و اوائل طلوع آثار حضرت فاضل اعظم

هیجانی در معاندین برانگیخت و ایامی در کمال شدت گذشت و خصوصاً در سنین حکمرانی حسن علیخان امیر نظام گروسی احتفالات بهائیان کمتر انعقاد مییافت و از سال ۱۳۱۳ و بعد اندک آسایش یافتند و بیورود مبلغین مانده آقاسید اسد الله قمی در سال ۱۳۱۶ و میرزا یوسفخان وجدانی بامیرزا موسی خان حکیم در سال ۱۳۱۹ شور و انجذاب حاصل عده نیزه هدایت گرفتند و حکیم مذکور تاسیس محفل روحانی کرد و آقاسید رستم رئیس علی اللهی و خدامروت خان بزرگ سنجابی را مهدی ساختند و بستگان مصین الرعا یا برآشفتمند و ورقه بدر ب منزل حکیم چسبانده تهدید کرد و خروجش را در مدت بیست و چهار ساعت خواستند و حکیم چون زمستان بسیار سرد بود و مسافرت مشکل مینمود بامیرزا یوسفخان بمنزل حاجی یوسف مئیرجای گزیدند و در وستان بملاقاتشان زهاب و ایاب کردند و معاندین به حکمران اقبال الدوله شکایت بردند و او حاجی یوسف را از میرزا عبد الخالق خان کار گزار خواست و کار گزار به عبودت هوا و احترامات حکیم تمسک جست و بالاخره بعد از پانزده یوم حکیم رفتند تا در سال ۱۳۲۰ سینائی تبلیغ آمد و حاجی مونس هم با درویشان رسیده در بازار بخواندن اشعار امری برداختند و بستگان ممانون الطک برآشفتمند و یکی از ایشان سید قاسم نام تهری بقصد

حاجی مونس رها کرد که خراش وارد ساخت لا جرم سینا و حاجی مونس رفتند و در سال ۱۳۲۴ میرزا مهدی اخسوان الصفا و میرزا حبیب الله صمیمی و بعداً برهمین طریق بسیاری از مبلغین دیگرید انجا وارد شده بر شوق و عرفان افزودند و برخی راهدایت نمودند و احتفالات بگرد آمدن عده بسیار همیشه برقرار بود و مامشرح واقعه فتنه شهادت میرزا یعقوب را در بخش سابق آوردیم و از مهمین مؤمنین سابق که در این دوره نیز مانند ستاره بسیار روشن در آسمان امرایه می درخشیدند .

حاجی خدا بخش سابق الذکر از آل اسرائیل نمایان و درخشان بود و کراماً مورد تعدی و جفا گردید چنانکه در انقلاب مشروطیت خواهی و در هجوم سالارالدوله گرومسی از اخلاط انام حمله کرده او را از طبقه فوقانی عمارت چنان برپله ها کشیدند که زبان بین دند انهامانده مجروح و متورن گردید و تا آخر عمر سیاه و منتفخ و نمایان ماند و متجاوز از بیست سال در قصبه صحنه مسافر خانه دائر داشت و از عابریین خصوصاً از زائرین و مسافرین بهائی با اخلاق شیرین پذیرائی نمود و باربزیارت ارض مقصود بکوی محبوس شتافت و در سفر و غیابش حسودان و دشمنان صحنه پسر ارشدش مراد نام را که متصدی امور تجارت بود بقتل آوردند

وحضرت عبدالبهاء خطاب بوی چنین فرمودند :
 " ای بنده الهی مدتی است که از اینجانب نامه سمست
 تحریر نیافت این از موانع کثیر واقع و الا قلم از صبر و خامه از
 هدیر با زنماند . . . از شهادت نجل سمید نوجوان شهید
 معز و دلخون مباش آن شمع هر چند از مشکات ناسوت بیرون
 رفت ولی در زجاجه ملکوت بر افروخت سحر هر چند از چمن
 خاکدان پرواز کرد ولی بگلشن رحمن صعود نمود . "

و در مناجاتی چنین فرمودند : الهی الهی ترن عبادك المخلصین
 متعاطشون لكأس الشهادة الكبرى فی سبيلك و يسرعون الی
 مشهد الفدا حبا لجمالك و رجاء للقاءك و منهم هذان الفارسیان
 سمی مراد و سمی بابا جان قد استشهدا فی سبيلك تجرعا كأس
 الفدا فی محبتك و سرحا الیک و قد مارو حهما فدية للتقرب بین
 یدیک رب اقبل منهما هذه الهدية الكبرى واجعلهما فدية
 النجاة من بادية الفراق و الوصول الی محفل الاشرار و الدخول
 فی جنّة اللقاء و الحضور بین یدیک فی عالم الانوار و الخلود فی
 ملکوت الاسرار رب انهما كانا آیتین باهرتین فی محبتك و
 کلمتین تامتین فی صحیفة توحیدك و نفسین مبارکتین بین
 احبائك و نجمین بازعین فی افق الایمان و الايقان مسمن
 سما عبودیتك قد رلهما بفضلك و جودك كل خير قد رته
 فی ملکوت الابداع ثم افرغ الصبر علی كل من انتسب الیهما

انک انت الکریم المریز الوهاب وانک انت الرؤف الرحیم
 الرحمان وازاولا دش د کتر حبیب در مدرسه امریکائی بیروت
 فارغ التحصیل در طب و جراحی شده مورد عنایات حضرت
 عبد البهاء گردیده بوطن باز آمد و با خاندان محترمه ای
 ازدواج کرد عائله تاسیس نمود و بنام د کتر مؤید مورد توجه یار
 و اغیار است و در محفل روحانی کرمانشاه پی در پی بسمت
 منشی انتخاب گشته بانواع خدمات امریه معروف و مشارکین
 میباشد .

دیگر حکیم یاری سابق الذکر و خلفش د کترهما یسون
 غایت تعلق باین امر دارد و در انواع خدمات شریک و سهیم
 میباشد د یگر حکیم لاله زار سابق الذکر و پسران و دخترانش
 و مخصوصاً د کتر عبد الله خان معین و حبیب الله معین
 با خاندان شان از عائلات کثیرالخدمات بهائی محسوبند .
 و از بهائیان معروف میرزا اسحق خان حقیقی والدش
 میرزا بزرگ خان وزیر کرمانشاهان بزیارت حضرت مبشر اعظم
 در اصفهان و بلقاء جمال اقدس ابهی در سفرش بعراق عرب
 که پسر بزرگش میرزا اسمعیل خان نیز همراه بود فائز گردید
 و پسر کهنترش میرزا اسحق خان در ایام حکمرانی پسر در
 نهاوند تقریباً بسال ۱۲۸۲ متولد گردید و پدر در صفر سنش
 در گذشت و لاجرم از اطلاع بمقائد پدر محروم ماند و چون

بعد رسید و در اثره حکومت کرمانشاه مستخدم شده
 سفرها با طرف نمود چندی حکمرانی هرسین داشت و
 ایامیکه برای انجام ماموریتی با آقاسید حسن تفریشی
 در کردند بود از حال ایمانی وی و فتحعلی بیگ طبیب مقیم
 کردند مطلع شد و با آقاسید حسن در خصوص این امر مکالمه کرد
 و با آقاسید اسد الله قبی که برای تبلیغ بکرمانشاه چندی بود
 مفاوضه نمود تا در سال ۱۳۱۲ فائزایمان بدیع گردید و با
 تعلق تام که ویرا بدیانت بود در ایمان و عمل و خدمت نامدار
 و نزد یار و اغیار شهره بلاد و دیار گشت و در تبلیغ و خدمات مالی
 و غیرها کمال جد و همت مبذول داشت و درایت مرتفعه امرابهی
 در آن بلد گردید و در اثره گمرک مستخدماً شده بعلمت کفایت
 فطری و شجاعت و امانت و کاردانی امر تحصیل گمرک راعهده
 کرده مورد توجه کارگزاران بلژیکی قرار گرفت و مکرراً گردباد
 مداوت اهالی و تحریک ملاها و روضه خوانان بی اضرار و مارش
 برخاست و حتی در سالیکه مأمور گمرک قصر شیرین گشت
 باهلاک و اهدامش اهالی را برانگیختند و بمنزلش ریختند و لسی
 در ره یاریتد بیرو شجاعت و استقامتش و بمساعدت اولیا امور
 مصون ماند و بسال ۱۳۲۴ باعائله بی زیارت بعگارفته
 چندی مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بوده مراجعت نمود
 و تا سال ۱۳۳۶ بنوع مذکور مقیم کرمانشاه بود عده در شهر

و اطراف^۳ استفاده از اقوال و اعمالش مهتدی شدند و در سال
 مذکور بطهران آمده اقامت جست و طولی نکشید که ریاست
 کل ارزاق ایران را یافته رتبه ارجمند دولتی حاصل کرد
 و کفایت و امانت و قدرت در اداره امور شناخته گردید و بیه
 مساعدت و مشغول نمودن بهائیان در کارهای دولتی و
 سعی در امر تبلیغ و کمک فقرا پرداخت و سالها در کرمانشاه و
 طهران عضو محفل روحانی بود و خانه اش را در طهران
 مسافرخانه و محل اداری امرایی قرار داد و در سنوات اسارت
 نسوان در حجاب بی رفع و دفع آن همی کوشید و در اواخر
 ایام حیات برای نگاهداری حدیقه و اراضی مشرق الانکار
 طهران مهیا شده تمام همّت را در آن مبذول داشت و بسا
 عاقله در حدیقه بزیست و با قوت ایمان و حسن اخلاق و
 مهمان نوازی و کفایت که فطرتش بود اراضی را از دستبرد
 مهاجمین محفوظ داشته و احبّاء و اردین را نیز مضمون نمود
 و بالاخره بسال ۱۳۵۸ از این جهان درگذشت و پانهایت
 اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و عاقله حقیقی از برقرار
 ماند و آثار کثیره در حقش موجود میباشد و از مخلصین مؤمنین
 هیئتم اسحق اسرائیلی و دیگر شیرخان و خداداد خان در قرآ^۴
 تابعه و از اماکن متبرکه که خانه میرزا محمد صراف اصفهانی
 چون با عرش اعلی وارد کرمانشاه شد بمناسبت دوستی سابقه

باوی در آنخانه نزول کرد و محل استقرار صندوق عرش را در قسمت بالای حجره بیرونی خانه قرارداد و میرزا محمد بعداً ایمان آورد و چون از ماوقع مطلع گشت اظهار تقدیم خانسه برای امر کرد ولی طولی نکشید که درگذشت و احباً خانه را خریدند و اکنون حظیره القدس معروف میباشد و جسد میرزا یعقوب متحده شهید را نیز در آنجا استقرار دادند و این بیان مبارک خطاب بمیرزا اسحق خان حقیقی مذکور است .
 طهران جناب میرزا اسحق خان رئیس تفتیش اداره مالیات و ارزاق علیه بها^۱ الله الا بهی

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما بدقت ملاحظه گردید اثر خاه صدق عین واقع بود فی الحقیقه چنین است . ولی چه چاره ؟ جز صبر و تمکین علاجی نه . نفوس بی انصافند و محروم از عنایت و الطاف لهذا در بادیه حرمان سرگشته و سرگردان ایران ویزان و محتاج نفوسی از سروران که تاسیس جدیدی بجهت آبادی ایران نمایند ولی هیئات هیئات در سابق جمیع غرق شهوات بودند جز جمع زخرف دنیا مقصدی نداشتند هزار وطن را فدای لقمه از شهد و سمن مینمودند ولی بزبان وطن راوشن میگفتند و خود را شمس — میشمردند حقیقتی در میان نبود و گفتگو هذیان تارشوت و بر طیل صفت هر شخص جلیل ، یعنی اهل مناصب و عمال ،

نجاح و فلاح ممتنع و محال . ولی احباً باید مایوس نباشند
 و از نائت هر منحوس محزون نگردند بکمال صدق و وفا و
 وعفت و عصمت و تقوی و وظائف خویش را مجری دارند علیم بانفسکم
 زیرا در طینت سایر اقوام حب مخمر^{منفعت} است سوء اخلاق لزوم ذاتی
 شده است انفکاک ممکن نه انجماد لزوم ذاتی سرماست
 و سیلان و جریان لزوم ذاتی عنصر نیران سنگ را آب کند و
 سیلان دهد خلاصه انفکاک لزوم ذاتی ممتنع و مستحیل سوء
 اخلاق بیگانگان بدرجه که تحسین و تغییرو تبدیل ممکن
 نه لهذا امید چنان است که نصائح و وصایا و تعالیم الهی
 انتشار یابد تا این نحوست سوء اخلاق زائل گردد و نورانیت
 الهیه عالم انسانیرا روشن فرماید چاره جزاین نه همواره
 عجز و نیاز نمایم و اهل ایرانرا هوش و گوش و تنبه و تمذیب
 اخلاق و تحسین سلوک و غیرت و انسانیت که از مزایای دیانت
 است استعدا نمایم روز بروز هرج و مرج در دنیا درازد بسیار
 است عاقبت بدرجه رسد که بنیه انسانیرا تحمل نماند آنوقت
 انتباه رخ دهد و نفوس آگاه گردد که دین حصن حصین است
 و آئین نور مبین و احکام و نصائح و تعالیم الهی محیی روی
 زمین از حزب یحیی و بیوفایان مرقوم نموده بودی این در دخت
 هر دو بی رمشه عنقریب افسرده و پژمرده و خشکیده گردد و
 عاقبت اثری نماند بکنیز محترم الهی و رقه موقنه منجذبه

سکینه و ورقه مبتهله فائزه و مستوره و عطیه و جناب عنایت الله
 و میرزا عباسخان و حضرت حشمت الله خان و برات علی از قبل
 من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دارید و علیک البها^۱ الابهی
 ۲۹ ع ۲-۱۳۳۸ عبد البها^۲ عباس

علی المجاله هیئت حاضره حاکه ایران قیاس بسابق
 نمیشود نیتشان آبادی و راحت و آسایش و امنیت ایرانست
 احبای الهی باید شکر نمایند و بکمال صدق و خیرخواهسی
 و پاکی و آزادگی خدمت نمایند عبد البها^۳ عباس^۴

قزوین بواسطه جناب حکیم باشی کرمانشاهان جناب
 اسحق خان علیه بها^۵ الله الابهی
 هو الله

ای سهیم و شریک در عبودیت عبد البها^۶ نامه رسید
 سؤال فرموده بودید که خیرخواهی دولت و ملت بنص
 قاطع از فرائض دینیه است و همچنین ستاری و خطاپوشی
 از لوازم ایمان و ایقان بحضرت احدیت در اینصورت چه باید
 کرد اگر از نفسی خیانتی بد ملت و ملت صادر؟ باید ستر نمود
 یا آنکه با مناء دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد.
 حکم اول نص قاطع و واجب الاجراست اما ستاری در امور است
 که ضرر بنفس فاعل عاید نه بد ملت و ملت و جمعیت بشریه
 و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسق نماید یا

آنکه عمل قبیحی از اوصاف رشود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل اینکه تعاطی شرب کند و یا مرتکب فحشائی گردد در این مقام ستاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستاری عنایتست ولی در حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منسوب گردیده عین تعدی و ظلم است این میزانست که بیان شد و با وجود این نباید پاپسی ظهور نقائص ناس شد تحرری لازم اما باندازه نه اینکه نفسی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نموده و فلانکس تعدی کرده و از ما مورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را حصر در این نماید این نیز غیر مقبول جناب عباس خان را از قبل این عهد تحیت مشتاقانه برسان و بگو الحمد لله بنام منی و امید وارم همگام من گردی و آن عهودیت آستان مقدس است و عليك البهاه الا بهی بامه الله الموقنه فردوس خانم تحیت محترمانه برسان و بگو باید مانند جناب خان که مردان را بحبه الله مفتون و شیدا نمود تونیوز نسوان را بانجذاب و التهاب آری و سبب هدایت آنان گردی از فضل موفور رب غفور رجا مینمایم که کنیز عزیزش امه الله المصاعده فاطمه را در جوار رحمت کبری و در حدیقه لقائش بمشاهده جمال ابهی نماید جناب معین الحکمار از قبل

این ضعیف القوی تحیت ابدع ابهی ابلاغ کن و این مناجات
 برسان و عليك البهاه الابهی ع ع
 و از بهائیان اسرائیلی منوچهر ملکوتی ابن یوسف
 بسن نوزده سالگی با برادرش هاشم و ابراهیم در بغداد
 بواسطه عبد الوهاب حکاک ازین امر اطلاع یافت و چندی بعد
 از آن در کرمانشاه بواسطه آقاسید اسد الله قمی و سینا
 موفق بایمان شدند ولی برای تجارت ساکن سلطان آباد
 عراق گردید و خدمات امریه و عضویت محفل روحانی سالها
 بود و بالاخره سکونت طهران گرفت و خاندان ملکوتی
 تاسیس نمود .

دیگر موشی نپسان نصرت درحد و سال ۱۳۱۸ فائز
 بایمان شد و بشغل تجارت مشغول بوده بقدر امکان در خد^{مات}
 باین امر کوتاهی نکرد تا بسال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت
 و خاندان نصرت از و برجای ماند و اخلافش خصوصاً اسحاق
 و یعقوب نصرت معروفند و در معمورات تابعه کرمانشاه نیز
 افراد ابهائینی بودند چنانچه در قریه دینور خداداد خان
 فائز بایمان شده ببنفاد هم برای زیارت بیت رفت و بمرباطه
 با او برخی مبلغین زهاب و ایاب کردند و از خوانندگان
 خداداده است و در بیچارگروس میرزا موسی خطیب نطّاق
 و معروف باین امر بود ولی بی پروا تبلیغ میکرد و حاجی شیخ

محمد حسن مرجع شرعیات محل حکم علی ارتداد و نفی او را داد که ناچار با زربایجان رفته در آنحدود درگذشت دیگر درویش غلامعلی روشن که ناطق و مبلغ متین بود در حدود سال ۱۳۴۳ درگذشت و از سال ۱۳۲۶ تا سال مذکور بنوع حکمت خدمت کرد و مورد شتم و ضرب متعصبین بود دیگر از بهائیان بیجار احمد نجفیان و میرزا محمد علی وکیل الرعنا یا و نایب محمد تقی و بیوزباشی موسی و قاسم ناصر خاقان و کربلائی محمد حسن بقال و از معارف آنجا شریف موهبت از خاندان محترم آنجا که مورد تعرض و تکفیر و حکم قتل مآلها واقع شد و بالاخره از وطن درآمده در همدان و کرمانشاه در ادارات دولتی عضویت و در خدمات امری شرکت و دارای خط بسیار زیباست .

گیلان

موقع گیلان و بلاد و قرائش درین امر و اسامی و احوال رجال بهائی و اوضاع آنحدود در حین غروب شمس جمال ابهی در بخش شمش مسطور گردید و کربلائی ابراهیم سمسار رشتی معروف بنام بابی دینانی که شاید در حدود سال ۱۲۷۱ با زربایجان رفته بملاقات دینان رسید و باز هم ملاقات کرده معتقد تام با او بود و بابیان دیگر بنام آقا سید محمد

داماد کاشی و حاجی محمد رضایزدی و مشهدی جعفر میلانی
 و کربلائی حسین مقدّس لا هیجانی و حاجی حسن و ملا قاسم
 و کربلائی مهدی رشتی و نیز کربلائی محمد حسن میلانی و
 ملا میرزا مهدی شهر آشوب از بابیان مؤمن بعد از سال
 ۱۲۷۰ و نیز مهاجرت جمعی از بابیان قزوین به لا هیجان
 مانند ملا جعفر معلم و آقا مشهدی محمد رحیم و برادرش حاجی
 شیخ محمد نبیل و آقا محمد صادق کلاهد و زوجه حاجی نصیر
 و آقا سید جواد و آقا ابوتراب که موجب برقراری ایمان گردید
 اولاً در لا هیجان و بتوسط آنان در رشت گردید نوشتیم و
 اقامت تجارتی آقا سید جواد مذکور در لا هیجان در کاروانسرای
 تجار رشت بنام سرای گلشن بسال ۱۲۸۴ تا بسال ۱۲۸۵
 و نیز عند لیب شهیر لا هیجی که در آن چند سال فائزایمان
 شده بود و قیامشان بتبلیغ و هدایت قریب بده نفرمانند
 سادات خمس و بکار و برادرانش را بتفصیل نگاشتیم و حجره
 تجارت باز کردن آقا شیخ کاظم سمندر و برادرش حاجی شیخ
 محمد علی و ذهاب و ایابشان و بالاخره برقرار کرد نشان
 حاجی نصیر با مور حجره خود در سال ۱۲۸۹ و بعداً آمدن
 پسرش آقا علی باعائله و اقامت در رشت برای همان تجارت
 نیز شرح داده شد که باینوسائل کم کم رشت و لا هیجان
 مرکزی برای امر بهائی شدند .

و نیز واقعه قبض و حبس بهائیان را بسال ۱۳۰۰ والی
گیلان عبد الله خان پیشخدمت نائب السطنه کامران میرزا
که از جانب آن شهزاده حکومت یافت در روز مانده بنوروز
فراشانرا بخانه و بازار فرستاده بهائیانرا گرفته تحویل زندانبانان
دادند که باین اسامی بودند حاجی نصیر قزوینی ، پسرش
آقا علی نصیراف ، آقامیرزا مهدی جعفراف رشتی ، ملا یوسف
علی واعظ رشتی ، میرزا باقر بصار بقال رشتی ، آقا علی اصفیر
عطار رشتی و آقا علی اخوان بصار ، آقا جواد عطار رشتی ،
آقا رسول تاجر رشتی ، آقا محمد اسمعیل صباغ قزوینی ،
استاد اسمعیل کلیجه پز ، استاد ابراهیم کلیجه پز ، آقا محمد
ابراهیم صباغ قزوینی و سه نفر دیگر از بهائیان یعنی آقامیرزا
حسین هدی ، حاجی سید مهدی درویش و درویش دیگر
خود بزند ان رفته زنجیر بوسیده بگردن نهادند و در روز سوم
حبس همه را استنطاق کرد از بهائیان بود نشان خاطر جمع
شده همه را بحبس نگاهداشتند و چند روز بعد آقا محمد صادق
کلاهدوز قزوینی و آقامیرزا علی اشرف عندلیب و آقا کره لائی
بابا وکیل را ازلاهیجان آورده نیز بحبس انداختند و تمام آن
تفصیل را در بخش ششم آورده ایم .

و در هنگام صعود جمال ابهی مانند سایر اقسام دیگر
ایران معاندین از خبر صعود حضرت بهاء الله مسرور گردیدند

ولی و باء عمومی اوضاعی بپا کرد که همه ازین افکار بیرون شدند و در سال ۱۳۱۳ در اثر قتل ناصرالدین شاه مانند اقسام دیگر بعضی میخواستند که بنام بهائیان شهرت دهند و نزدیک بود که گفتگوئی فیما بین مردم فراهم شود ولی طولی نکشید حقیقت واقعه کشف و اعلان گردید و در فتنه نقض آن سامان میدان جولان آقا جمال بروجردی بود که حاجی محمد حسین کاشی ناقص با آقامهدی برشت رفت و آقامهدی را در رشت گذاشته خود باتن دیگر بیاد کوبه سفر کرد و آقا جمال برشت رفته با آقامهدی در کنگر مذکور مؤانس گشت ولی در چار خذلان و خسران گردید و سفر حاجی میرزا حیدر علی و غیره اثر خود را بخشید و لا سیما عرفان و ایمان در استان آنجا زنگ ظلمت و کدورت قبول نکرد و مبلغین از ابتداى این درو امثال حاجی میرزا حیدر علی و میرزا علی محمد و رقا و حاجی ملا علی اکبر شهر میرزادى و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و شیخ کاظم سمندر قزوینی و میرزا علی محمد ابن اصدق و میرزا محمود فروغی و سید اسد الله قمی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی و غیرهم بی دربی رسیدند و در تثبیت ایمان و عهد و میثاق و تحکیم اتفاق و اتحاد تبلیغ تاثیر بسیار نمودند و در حدود سال ۱۳۱۵ وارد این ابهر نخست محفل روحانی رشت برقرار گشت .

و در سال ۱۳۱۶ قضیه زوجه مرحومه محمد علیخان

تفرشی اتفاق افتاد که بهائی نبود و اقوامش جسدش را برسم امانت گذاشتند تا بگره‌لا انتقال دهند و چند سال خان بسا ایمان تعلل کرد عاقبت چون اقوام و مردم بیکار تعقیب کردند چنین تدبیر بنظرش رسید که استخوانها را در جعبه کوچکی گنجانده تا حمل قزوین کند و بهائیان در آنجا دفن کنند و اقوام چنین گمان کنند که بعراق انتقال یافت و در جعبه که گذاشته شده نیز در جعبه مانده بود جعبه را برای تسهیل کار بعنوان قلیان کد و تسلیم آقا علی نصیراف نمود تا بهمین عنوان بقزوین فرستاد و اتفاقاً جعبه در قزوین میان کاروانسرا از پشت قاطر بزمین خورده شکست مگاری و حمالهای سرافهمیدند که نعش واره است و باید با قاشیخ احمد بن شیخ محمد علی برسد هیاهو شد و مردم بتماشای جمع شدند و حرفها زدند و کد خدای محله حاضر شد و بصدق الدولسه حاکم قزوین را بهورت داد که بهائیان رشت مسلمانی را بااره کشته با اسم قلیان کد و برای شیخ احمد بهائی فرستادند و حسب الامر شیخ احمد و عمش سمند را حبس کردند و تهدید نمود و جبه نقدی بسیار خواستند و نیز مخابرات تلگرافی برشت شد و تجار قزوین نیز برشت نوشتند و خطرات متوجه آقا علی نصیراف بود ولی عاقبت بهمت آقای باقرخان سعدالدوله حاکم رشت حقیقت کار آشکار شد و رفع غائله گردید و سمندر

و شیخ احمد هم از حبس خلاصی گشتند .

ومیرزا ابراهیم خان گرگانی ابتهاج الملك بامیرزا
 محمد علی خان تفرشی مذکور سال ۱۳۱۸ سفری بارغ
 عکا کرده ایامی در جوار عنایت حضرت عبد البهاء زیستند
 و با اشتغال و غیرت نامه عودت کردند و در سال ۱۳۱۶ عکس
 عمومی بهائیان رشت شامل عکس حضرت عبد البهاء که تازه
 برداشتند در ضمن کتابی که معتضد الحکماء خراسانی با
 اشیاء مطب خود بعد از چند ماه اقامت در رشت چون بوطن
 بر میگشت بملاً ابراهیم نام سمسار مسئله گوی متعصب فروخته
 بود دست آویزا و حاجی علی صدیق التجار شد و بتحریریک
 بعضی از ملاها و غیر هم تکثیر کرده در معا بر و مجامع پخش نموده
 اعلان کردند و ارازل و اطفال لعن میخواندند و زشت میگفتند
 و ولیخان تنکابنی نصر السلطنه والی گیلان هر چه در اطفال
 نیران فساد کوشید بتحریریک مخالفین و رقبای فحشتم عمل تر
 گشت و درویشی را واداشتند که در اسواق و مجامع لمن
 بر بهائیان همیکرد و حاکم هر چه منع نمود برجسارتش افزود
 و بالاخره ناچار امر کرد سرش را تراشیده اخراج بلد نمودند
 و این بهانه هممه و جنبش معاندین گردید و در آن اثنا
 استاد محمد هاشم معمار قزوینی برادر میرزا باقر شاعرو
 درویش بهائی مسمود تخلص بمرض حصبه در گذشت

ود و شبانه روز جسدش مانده جمعیت بالعم و طعن مانع
 از غسل و کفن بودند و عاقبت بامر حاکم شبانه نائب و چند فرارش
 و حمال آنجسد را بصحرای واقع بین شهر و کرد محله بردند که
 معروف بباغ شاه است و بی غسل و کفن زیر خاک کردند و صبح
 روز بعد ملاها و اراذل بواسطه همان فراسها خبر یافتند
 اجتماع عموم کرده در آن صحرا جسد را از خاک بیرون کشیده
 قطعه قطعه کرده بینداختند و باز شبانه بدستور حاکم آنجسد
 پاره پاره را زیر خاک نمودند و حاکم چون حاجی باقر ملازم
 حاجی ملا محمد خماسی مجتهد متنفذ شهر را که پیشرو این
 مفسده بود بدار الحکومه جلب و ضربتادیب کرد ملاها و
 مقلدین و متعصبین هیجان کرده حاکم را بهائی گفتند
 و مجتهد مذکور آقا سید حسین نیشابوری متولی جدید بقعه
 امام زاده را که از بهائیان مستقیم ولی حکمت شعار بود و
 مجتهد شناخته اعتماد تام یافته و پیرا بخانه ملاکی خود جان
 داد و چون در ضمن عکس عمومی بود مجتهد از ملک خود بیرون
 و از تولیت معزول نمود و چون در آن فتنه کسی او و عائله اش را
 منزل نمیداد آقا میرزا ابراهیم جدید از بهائیان کلیمی بخانه
 قالی پوشی خود برد و سکنی داد و در حالیکه زن و بچه ها
 و اشیایش را بخانه وی میبردند اطفال بیکار شهر سنگ زده
 لعن میکردند و لذا توقف سید مظلوم در شهر معسور بود و

ناچار با زندران رفته با خانواده در ساری مقیم گشت تا در
 سال ۱۳۳۰ در همانجا درگذشت و خاندانی با ایمان داشت
 ولی حاجی خمایی و ملاها از پناه دادن میرزا ابراهیم بسید
 و خانواده اش با خبر شده بر او تاختند و دشمنان یهودیش با آنها
 همدست شده توطئه و نیرنگی کردند و اعلانی بخط فارسی
 با امضای ابراهیم بخط عبری از قول او ساختند که حاوی شدیدترین
 سقطها نسبت بمجتهدین بود و بدربهای خانه های حاجی ملا
 محمد خمایی و آقا شیخ علی فومنی و حاجی آقا رضا از طبقه
 اول ملاها چسپانند و ملاها ندای وادینا بلند کرده اعلان
 تعطیل نمودند و اهالی داکین و بازار بسته بدارالحکومه
 هجوم بردند و حاکم کسی بنزد ملاها فرستاده از منظور و علت
 پرسید گفتند باید میرزا ابراهیم را تنبیه کامل نمود و او محسوس
 تسکین فتنه میرزا ابراهیم را جلوی دارالحکومه بسته چوب
 زدند و مظلوم ندای یا حضرت عباس برکشید و فراشان گفتند
 مرادش یا عباس افندی است و او هم بتصریح گفت یا عباس افندی
 و لذا فراشان چوب سخت و بسیار زدند و پس از اتمام عمل
 آن مظلوم را بحبس انداختند و بعضی از محترمین بهائیان
 حاکم امر مانده دیدند و میرزا ابراهیم را از حبس حکومتی
 خلاص کردند و ازین عمل تجری ملاها و مردم بر زیادت شده
 بحاکم اسامی بهائیان داده قتل و نفی خواستند و صورت

باین اسامی بود میرزا ابراهیم بهائی کلیمی، میرزا ابراهیم
 خان ابتهاج الملك، میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک،
 حاجی میرزا محمد ارباب، آقا سید اسد الله باقراف، آقا
 علی ارباب نصیراف، آقا میرزا منیر نبیل زاده، آقا میرزا یحیی
 عمید الاطباء، جهان بخش خان، میرزا محمد علیخان، آقا
 رضا زرگر، آقا عباس آرد فروش، آقا سید حسین متولی، آقا میرزا
 آقا حکیم صارم الاطباء، میرزا باقر بصار، میرزا علی رضا خان
 معتضد الوزاره رئیس پست، میرزا باقر مسعود مداح بسرادر
 استاد محمد هاشم. و حاکم ببهائیان ابلاغ نمود که چند
 روزی محض تسکین فتنه با اطراف بروند لذا بعضی از قبیل
 ابتهاج و مدبر و متولی و بصار و آرد فروش و زرگر بطهران رفتند
 و در اثناء همان احوال حاجی میرزا حیدر علی محض تبلیغ
 ببندرانزلی وارد شد و حاکم ابلاغ کرد و برگشت و میرزا القاسی
 و همراهان از زیارت عتّار رسیدند و بخانه نصیراف وارد شدند
 و هیاهو گشت و بالجمله در نباله این فتنه طول کشید و منجر
 بعزل نصر السلطنه گردید ولی چند سالی طول نکشید که
 نصر السلطنه سپهدار رئیس مجاهدین انقلابی گیلان سرا
 تصرف کرد و همان مآلهای بعضی مقتول و دیگران منکوب
 و ناچار بتذلل نزد او شدند.

و میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك مذکور که در آنسال

۱۳۲۰ چنانچه در بخش سابق نیز آورده ایم با اقدام بعضی
 ملازمان برای اهل بهاء در رشت فتنه برخاست و بحکم
 ولیخان تنکابنی (سپهدار - سپهسالار) حکمران گیلان
 تبعید بپهران شد بالجمله سالها عضو مهم محفل روحانی
 و مصدر انواع مساعدت و خدمت و مرکز ترقی و فتق امور امریه و
 محل توجه و عنایت مرکز امر بود و بالاخره در سال ۱۳۲۶ بد
 بعضی از جنگلیها که در بخش سابق شمه نگاشتیم در قریسه
 واقع بقرب رشت که متصرفه اش بود مقتول و در رقم مد فسون
 گردید و از او خانواده واسعه ابتهاج برجای ماند .

دیگر سادات خمس سابق الوصف و فتنه حادثه در
 طهران در اثر دفن جسد آقا میرعلینقی در قبرستان معروف
 بسرقبر آقا در طهران را در بخش سابق آورده ایم و آقا سید
 نصرالله کهترین برادرینجگانه بالاخره مقیم طهران گردید
 و از آنان خاندانی وسیع تاسیس شد که نسبت بجدشسان
 باقراف و نیز خمسی معروفند و در خدمات امریه شهرت دارند
 خصوصاً آقا سید رضا که سالها در رشت و طهران عضو فعال
 جامعه و محفل روحانی و در اروپا چندی در موکب حضرت
 عبدالبهاء بود .

و دیگر میرزا باقر بصیر سابق الذکر پسر کریمانی موسسی
 بقال رشتی که در طول مدت سه ماه و چندی حبس گویا

بتاثيرگرائى زنجير محبس وغيره مالا چشم درد گرفته بالا خره
اعى شد ومع هذا رآثار بصّارش خواندند واوهما نرا تخلص
شعري خود قرار داد بالجملة استخلاص بصّار و برادران و برخى
ديگراز سجن رشت با اقدام اقربايشان و بنيك نفسى امام جمعه
رشت صورت گرفت و در رشت بعلى تعرّضات اهالى و امتناعاً
از خريد و فروش با او نتوانست اقامت كند بمشق آباد رفته با
برادران و عائلات در آنجا ماندند و همدى مدیحه سرود و
تخليغ كرد و تا چنانچه آورد يم هنگام صمود ابهى در عدا حضور
داشت و متجاوز از دوماه اقامت يافته فائز بمعرفت و اخلاص
نسبت بحضرت غصن اعظم گرديد و حسب دستور مراجعت
نمود مأمور بسفر مازندران باد امدادش ميرزا يوسفلى سوار
و پياده جميع حدود مازندران را طى كرده نشر انوار عهد و
ميثاق نمود آنگاه حسب الامر بر رشت رفته رايه تبليغ بر افراشت
و عاشقانه بى ملاحظه و پروا نشر امرا بهى كرد و ملايان برآشفتند
و اهالى شورش كردند و بامر حكومت تبعيد بيكى از قراء بحيده
شد و چون پس از ايامى عودت كرد اعدا شروع بهيجان و تعرّض
نمودند و بامساعدت باطنيه حكمران گيلان و ليخان تنكابنى
نصر السلطنه (سپهدار سپهسالار) بطهران رفته بمانند
و اين بسال ۱۳۲۰ شد و بعد از چندى بوطن برگشت باز
ملايان تعرّض كردند و حكمران شاهزاده عضدالسلطان اصرار

بخروج وی نمود لا جرم در فصل زمستان باعائله و حال پریشان
 بعشق آباد سفر کرده قریب سه سال اقامت نمود آنگاه حسب
 آنحضرت بمازندران رفت اولاً در ساری و بعداً در بابل اقامت
 جست بخدمات روحانیه در امر ابهی مشغول گشت والی آخر
 الحیات در بلد مذکور مقیم بود و چند بار مسافرت بترکستان
 وقفقازیه و گیلان نموده نشر امر کرده برگشت و در سال ۱۳۴۰ در
 سن تقریب شصت و هشت سالگی درگذشت و در حق وی السواح
 و آثار متعدده از قلم عزّ ابهی و از حضرت عبدالبهاء موجود است
 و بعضی ابیات از او آوردم و اینفزل نیز از او است .
 در ورا عظم را پس از بهرام و هوشید رنگر
 گر بهوشی درنگر ایند ورجان پرور رنگر
 در وره اعظم هماناد و بهرام است و پس
 عهد جان پرور نظر کن در و هوشید رنگر
 در ورا ندیشی بهل در ورا ن در ورا یسن در ورا
 هم بظاهر هم بیاطن عین یگدیگر رنگر
 عهد آنرا هر چه دانی اندرین مدغم ببین
 عصر آنرا آنچه یابی اندر و مضمون رنگر
 آنکه فرموده است اصل منشعب ز اصل قدیم
 آری این فرمان بدست اکبر و اصف رنگر
 اصل عین فرع آمد عین اصل
 هر دو را چون خفته در یک بالش و بست رنگر

هستی هر فرع از اصل است لیکن اصل را
 پرشکوه و باصفا از شاخ و برگ و سرنگر
 اصل هر شیشی بود معروف از آثار فرع
 اصل بی فرع و شعر را چون تن بی سرنگر
 فرع گراز خود سخن بی اصل راند باطل است
 فرع را بی اصل خود چون جیش بی سرورنگر
 گل یوم راهوفی شان در قرآن بخسوان
 این مضامین را بهر طومار و هر دفت سرنگر
 این همان شمس زمستان است دیدستی ولی
 صولتش در صیف سوزان چون تف آن رنگر
 دیده را احوال مساز و چشم یک بین باز کن
 اصل را با فرع خود از دیده اعورنگر
 و باز ماند گانش خاندان بصاری همه درین امر ثابت و قائم اند
 خصوصاً خلف ارشدش دکتر فروغ الله که سالها در بابل محبوب
 همگان و دستگیر عموم بینوایان و عضو محفل روحانی و سر حلقه
 بهائیان است و برادرش آقا مشهد علی سابق الذکر محبوب
 سجن رشت بسال ۱۳۰۰ که سفری نیز به مکارفته درک حضور
 حضرت عبدالبهاء کرد و بالاخره چندی مقیم ساری بابل
 مازندران شد و در امور تجارتش اختلال روی داد و عاقبت
 در بندر جز مشغول بکسب و کار گردید و در ماه صفر سال ۱۳۳۴

در سن شصت و پنج بد رو در جهان گفت و خاندان معنوی
 بعد از خود باقی گذاشت و برادر دیگر آقاعلی اصغر عطّار
 رشتی نیز محبوب رشت بسال ۱۳۰۰ در عشق آباد با پیشه
 صرافی اقامت گزید نیز قبل از صعود حضرت عبد البهاء
 در گذشت و خاندانی بر جا گذاشت و خواهرشان لیلی خانم
 سابق الذکر در اواخر عمر از عشق آباد ببابل مازندران رفته
 مقیم گردید و در سال ۱۳۳۰ وفات یافت .

و آقارسلول قناد رشتی مسجون مذکور در رشت پس
 از خلاصی از آن حبس چندی با مشقات بسیار در رشت بماند
 ولی چون زنش را بی طلاق شوهر دادند و پسر کوچکش را به
 اجبار ازید گرفته بمادر دادند مایوساً منفرداً بصوب سلطان
 آباد عراق رفت و مفقود گشت و آقاملا یوسف فعلی مذکور محبوب
 سال ۱۳۰۰ پسر ملا مجید رشتی و واعظ بود که در حدود
 سال ۱۲۹۴ بهائی شد و آقا حسین برادر خود و نیز پسر
 راهم تبلیغ کرد تا بسال مذکور حبس افتاد و پس از خلاصی
 چون نه اورا بمنبری پذیرفتند و نه راحت و آسایش داشت
 بعشق آباد شتافت و بتشویق ^{و تبلیغ} و تلاوت آیات و آثار میپرداخت
 چنانچه شهاً مذکور شد تا تقریباً در سال ۱۳۲۴ در عشق آباد
 در گذشت و پسر جوانش میرزا جلال هم هدف گلوله و مقتول
 گشت و زن دختر ملا یوسف فعلی و برادرش مشهدی حسین

مذکور بعد از او ماندند و اما میرزا مهدی جعفراف پسر درویش
 جعفر رشتی که در حدود سال ۱۲۹۵ بهائی شد و عرفان
 و بیانی یافت و در حبس مذکور افتاد و چون بد خالت قونسول
 روس مستخلص گردید و ناچار بمهاجرت عشق آباد شد و تن
 بکار و مشقات داد اند و خسته کرده بتجارت رسید و با برخی از
 بهائیان شرکت تجاری چای بنام امید تاسیس نمود و وسفر
 به انگلستان رفت و سفر تبلیغی و تشویقی در بعضی بلاد
 ایران هم نمود و سفری بحیفا و محضر حضرت عبدالبهاء کرد
 و بعد در تعمیر بیت بغداد برآمد ولی در سال ۱۳۳۷ که در
 عودت از آن سفر برشت آمد بیمار شد و بسالی دیگر درگذشت
 و بنام نفوس مذکور الواح و آثاری است خصوصاً در لوح عمومی
 از حضرت بهاء الله بعنوان بهائیان گیلان مذکورند از آن جمله
 قوله الاحلی " صد هزار طوبی از برای نفوسی که در راه و شین
 و ارض میم ببلا یای عظیمه در سبیل مالک احدیه مبتلی شدند
 یصلین علیهم اهل ملکوت الاسماء و الجنة العلیا و عن
 ورائهم لسان الله الملك العادل العلیم الحکیم قسم
 بافتاب افق ملکوت که هر نفسی از ایشان صعود نمود ملاء
 عالین و کرویین و ملائکه مقربین کل باستقبال روح مطهرش
 نازل و باو صعود نمودند ان الحق بلسانه ذکر من صعود
 و یذکر من یصعد و یذکر فی هذا المقام عبده النصیر السدی

صعد الى الله في سجن الرأوالشين . . .

واما آقا میرزا حسین شاعر متخلص هدی مردی عارف
 وشاعر واز منشیان حکومت رشت بود و درحد و درسال ۱۲۹۴
 بصدور تحری برآمده بهائی شد و هنگامیکه در موقوع
 مذاکرات مذهبی واقعہ شہادت بدیع و عکسش را شنید و دید
 این رباعی بدیہہ گفت :

طافلی براه حق سروجانرا نثار کرد

در نزد هر شهید بسی افتخار کرد

حیرت ازین معاملہ افزوؤ عقل گفت

الحق بدیع نقش بدیعی بکار کرد

و هدی خلق جدید شد و در واقعہ حبس ۱۳۰۰ خود بزند ان
 رفت و تقاضای حبس نمود و زندانبان ملاحظات کرد و
 بالاخرہ بحکومت خبر داد و ناصح فرستادند هدی نپذیرفت
 و ہم حبس بهائیان گردید و زنش از او تعرض نمود و چند ماہی
 بماند تا آنکہ بتوسط امام جمعه و شاعرزادہ یحیی میرزا
 نایب الحکومہ مستخلص گشت ولی او را تبعید کرد و او بارومیہ
 رفتہ سالہاد را آنجا شمع جمع بهائیان بود و خواند انسی
 گذاشت و شرح احوال نفوس مذکور مقداری ضمن آن در بایجان
 و عشق آباد نیز بیان گردید .

واما حاجی سید مهدی ورفیق درویشش از بلادی دیگر

برشت آمده دکانی بطبابت برقرار کرده و نزد بهائیان نیز
 غیر معروف بوده و در روز گرفتاری بهائیان با غیرت تمام
 بزند ان رفته گفتند یا اینمظلوم انرا رها کنید و یا ما را هم حبس
 نمائید و هر دو را حبس ولی زنجیر نکردند و گفته شد که حاجی
 سید مهدی از شدت تأثر زنجیر بهائیان غفلة چاقواز جیب
 در آورده خواست انتحار کند ولی او را مانع شدند و هر دو تا
 خلاصی آخرین محبوس بهائی در زندان بسر بردند و بالاخره
 خلاصی یافتند .

و اما آقا جواد عطار رشتی و آقا محمد اسمعیل صباغ و نیز
 آقا محمد ابراهیم صباغ قزوینی و آقا محمد اسمعیل کلیچه پز
 و آقا محمد ابراهیم کلیچه پز و کربلائی بابا و گیل لاهیجانی هر
 شش تن در همان روز اول حبس بمنازل ملاهارفته نوشته
 اسالت خود گرفته مستخلص گردیدند .

و اما حاجی نصیر شرح احوالش بنوع تفصیل در بخشش
 شش نگاشته گردید و پسرش آقا علی نصیراف با معا و نسبت
 بهائیان در سال ۱۳۱۹ با کمال حکمت و ملاحظه قطعاً
 زمین مدفن مذکور والد شهید را بنام حاجی میرزا محمد ارباب
 قزوینی که مردی دلبر و از اشراف بلد و از بهائیان غیر معروف
 بود از قاسمخان والسی خسرینداری کسرد

وحیاجسی در زیارت دیگر که از حضرت عبدالبهاء خطاب
باو واستاد هاشم معارمذ کورد ریخس سابق هم است
بعنوان یاسراج الشهداء مخاطب گردید .

دیگرمیرزا محمد علی خان سابق الذکر در اثره حکومت
رشت موظف بود و در فتنه سال ۱۳۲۰ مهاجرت بطهران کرد
مقیم شد و سال ۱۳۳۰ وفات نمود و خاندانش خصوصاً خلفش
یعنی دخترش و هم پسرش دگتر برافروخته بنا را ایمان برافروخته
دیگرمیرزا آقا صارم الأطباء سابق الذکر و پسر ارشدش
میرزا داود خان رضوانی جوانی فاضل و خلیق و از اعضا
محترم دایره پست در مجالس و محافل اهل بهالوواح و اشعار
نیکو میخواند و در حد و سال ۱۳۴۰ و والدش بعد از او وفات
نمود دیگرمیرزا اسد الله خان تاجر باشی در قونسولخانه
فرانسه در رشت والد مرحومش مشهدی ابراهیم از معتقدین
و علاقه مندان دین خونی بود و فرزند خود را بدینرواسد الله
نام نهاد و او را با خود بعراق عرب برده مدفن آن شهید
سعید را نشان داده واقعه بیان کرد و میرزا اسد الله از همان
سنین صغیر با ایمان بدیع اشراق گشت و سالها در رشت فیما
بین جامعه اهل بها و اعضا محفل روحانی همی درخشید.
و نیز میرزا ابراهیم اسرائیلی دیلمانی مورد تعرض اعدا

بود نوبتی که اهالی در سال ۱۳۲۰ هجری کردند و شورش شد و پیرایم حضرت حاجی ملا محمد خمایی مجتهد عنود کشیدند و در حالیکه انبوه رجال و نسوان اسلحه و سنگ و چوب زیر عبا و چادر گرفته برای اهلاکشان حاضر بودند مجتهد بدین معبارت بازخواست کرده گفت تو یهودی بودی پس نبود که بایی هم شدی و او جواب گفت که چون از این امر اطلاع یافتم بتحقیق دانستم که براهین حقیقتش وهم غلط اعراضی معرضیـــــــن بعینها مانند دوره ظهور مسیح و حضرت محمد است و بدینرو همه را بیک نظر و بیک بار پذیرفتم و حال اگر برگردم ناچارم بشریعت آبا و اسلاف خودم که تورات است ثابت مانسم و مجتهد بدو گفت بلی اگر موسوی باشی بهتر از آن است که بایی شوی و در هنگام شورش ملایان و عوام و بیرون کشیدن جسد معمار که در بخش پیش نوشتیم چون نصر السلطنه حکمران بیم کرد و جمعی را تبعید نمود فرمان داد و پیران را جلودار الحکومه گماشتگان حکومت بفلکه بسته با چوب همی زدند و او فریاد یا حضرت عباس همی برکشید و ظالمان گفتند او بحضرت عباس خود استغاثه میکند و بیشتر زدند و بالجمعه او سالها عضو محفل روحانی رشت بود تا درگذشت .

دیگر برادران یوسف زاده برومند میرزا یحیی میرزا خلیل و آقاخان اسرائیلی سیاهکلی الاصل که بود از توالی قبول

مسیحیت و اسلام ایمان بدین امر آوردند و سالها عضو جامعه
 و تشکیل و خدمت بودند و حجره تجارت منسوجات داشتند
 و بالاخره بطهران رفته اقامت گزیدند و آقاخان عضو محصلین
 مالیات دولتی شد و در ماوریت بروجرد و لرستان با گولسه
 اشراقی مقتول گردید و از برادران خصوصاً از میرزایحیی عاقله
 برومند برقرار است دیگر میرزا ابراهیم اسرائیلی همدانی
 اتحادیه که گنج ایمان را بوراقت از مادر داشت یا مادر و
 اخوالش که در قسمت بندر پهلوی مسطوریه در
 آن بندر مقیم شده ابتدا در واخانه خالش دکتر رحیم با
 شرکت بوده بعداً برشت منتقل شده و واخانه اتحادیه
 مفتوح شد و متدرجاً ترقیات مالی نمود و سالها در جامعه
 بهائی میدرخشید و عضو فعال در محفل روحانی است و عاقله
 روحانیه در این امر تاسیس کرد و والده مؤمنه اش سفری بحیفا
 رفته بزیارت فائز گردید و بالاخره در رشت درگذشت و از مشاهیر
 بهائیان رشت میرزا غلامعلی خان مدبر الممالک از اعیان بلد
 و کنارگشایان فعیال امور انستام که
 مردی جلیل و عارف و ناطق در لیر سالها عضو محفل روحانی
 بهائی و مورد حلق و عقد امور بود خصوصاً پسرش مدبر خاقان
 صهرابن اصدق شهیر خانواده از مدبرترین امر برجسا
 گذاشت دیگر مبصر الملک و سمید الملک برادران سردار

منصور مشهور رشتی در شمار بهائیان با اثر بودند .
 و از شهر شاهیر مهمین ثابتین آقاعلی ارباب قزوینی
 سابق الذکر این حاجی نصیر شهید که چون والد سعیدش
 بقوت واستقامت در ایمان بدیع و در راستی و درستی نرسد
 آشنا و بیگانه معروف و بکمال قدس و تقوی موصوف و خانه شان
 در رشت محل احتفالات بهائی و پذیرائی مبلغین و مسافرین
 شده تحمل تعرضات و تعدیات شدیده از اعدا و اشرار نمود و
 در سال ۱۳۱۸ با اتفاق آقا شیخ کاظم سمندروپسرش آقا
 غلامعلی بارض عکگرفته چندی در جوار فضل و الطاف حضرت
 عبدالبهاء بسر برده مراجعت نمود و مستقلاً بتجارت و امانت
 فروشی پرداخت و خانه اش محل احتفال و پذیرائی ^{و پذیرائی} مسافرین
 و مبلغین گردید گرچه بعلمت شدت شهرت باین نام و تعصب
 و عناد انام تهیه حجره و معامله با مردم برایش مشکل شد
 متعصبین باوی خرید و فروش نکردند حتی از گرفتن آب از چاه
 کاروانسرا مانعت نمودند ولی متدرجاً در امور کسب و معاش
 موفق شده ایام رابعزت حقیقی و خدمت با مرابهی بسر برد
 و مکرراً نیران فتنه و فساد افروخته گردید ولی محفوظ ماند
 از آنجمله ^{خود} چنین حکایت کرد که چون زوجه آقا میرزا محمد علی
 خان بهائی رشتی در گذشت و خویشان متوفاه که علم
 و غیر هم از مسلمین بودند نعرش را بقصد نقل بعثبات عراق عرب

امانت گذاردند و پس از مدتی استخوانها را در صندوق
 تطیلی نهادند نزد من آورد که میخواهم این قلیان کدو
 را با متعه تجارتی بقزوین بفرستید و با اینکه در خیالم گذشت
 که قلیان را در چنین صندوق تعبیه نمیکنند معذک با مکاربان
 فرستادم آنگاه بمن گفت که نعلش زخم بود میخواهم احباب در
 قزوین دفن کنند و چون کاری بود گذشته تغییر و تدبیری
 نمی پذیرفت ناچار تفصیل را با آقا شیخ احمد برادرزاده سمندر
 نوشتم و همینکه چاروادار صند و قرا بقزوین رساند شکستی در
 آن پیدا شد و نعلش را دیدند و بسمع کدخدای محل که عداوت
 شدید باین طایفه داشته رساندند و بصدق الدوله حکمران
 قزوین خبر دادند و او بجمع جلب مال سمندر را با پسرش میرزا
 عبدالحسین و آقا شیخ احمد مذکور گرفتار حبس نمود و اظهار
 داشت که بهائیان رشت کشتند و جسد را برای بهائیان
 قزوین فرستادند و سخنان صدق محبوسین را بسمع اصفیا
 نشنید و هر قدر احبای قزوین کوشیدند ثمرند از آخر الامر
 مبلغ یکصد تومان از سمندر گرفت و اجازه داد که برشت بنویسد
 و استشهاد کنیم که میت کشته نبود و برای صرفه جوئی بطریق
 مذکور بقزوین فرستاده^{شده} و خود نیز بمسجد السلطنه حکمران
 گیلان نوشته راهنمایی باخذ مال نمود و چون خبر برشت
 رسید همه در بین تجار و غیرهم افتاد و در زبان خاص و

عام گشت و با برخی از احاب واقعہ را مطرح کرد شور نمودیم
 و روز بعد اخوی را بحجره فرستادم حجره را باز کرد و معلوم
 شد کہ جمعی کثیر در دارالحکوه مجتمع شده دامن بر آتش
 زدند و حکومت و نایب و فراشان دند ان طمع تیز کردند و مانند
 واقعہ سال ۱۳۰۰ هـ. ق فراشان بی دری بکاروانسرا
 زهاب و ایاب نمودند و من متوکلاً علی اللہ برای حجره از
 بیرون آمدم در بین راه فراشہا رسیده مرا اخذ نمودند و
 رخصت حجره ندادند و چون بدارالحکوه رسیدم فراشہا
 جلو آمدند کثرت را پرسید شرح دادم و مرانزد حکمران دلالت
 کرد وارد شدم محضر حکمران را مطو از علما و تجار و اشراف دیدم
 پس حاجی سید رضی فومنی از اعیان بلد کہ بامن دوستی
 داشت و جنب حاکم جالس بود مرانزد یک طلبیده حقیقت
 واقعہ را پرسید و من در کمال صراحت و صرامت گفتم خیلسی
 تعجب کرد آنگاه در جای خود در ب در نشستم و او مرا حاکم
 معرفی کرد بیان ما وقع نمود دیدم مطالب را درست بیسان
 نکرد و من بنوعیکہ از حال طبیعی خارج بودم کاملاً قضیسه
 را تقریر نمودم و حضارتاً تماماً بحیرت فرورفتند ولی منشی باشی
 معرض و مبغض کہ مقابل حکمران نشسته مینوشت بمن پر خاش
 کرد گفت حقیقت واقعہ جز این است من بی اختیار شنیده
 باوتشدد کردم و حکمران مردی بیغرض بوده پس بصدق

کلام برد و میرزا محمد علیخان رانیز طلبیده تحقیقات نمود
 و صدق تقریر مکشوف گشته و صورت تلگرافی از حکمران گرفته
 بحکومت قزوین مخابره کردم و مکتوبی نیز گرفته بایست برای
 سفند فرستادم و تمامت معرضین مایوس و محروم شدند
 و احباب قزوینی نیز اقدام کرده صد تومان مذکور را از حکمران
 پس گرفتند و نیز در سال ۱۳۲۰ فشار معاندین زیاد شد
 بحدی که تقریباً سه سال ملاًها معامله بابائیان را حرام
 کردند و لذا مردم با ارباب مذکور معامله نکردند و او خود در ضمن
 واقعه فتنه سال ۱۳۲۰ که در بخش سابق آوردیم حکایت
 نمود " که از جمله محکومین بنفی از بلد من بودم و در چنان
 ایام درویشی روزی بکاروانسرا رآمده و زشت گوئی از امر کرد
 حاجی میرزا محمد ارباب قزوینی و آقا سید اسد الله باقراف
 که در کاروانسرا حجره داشتند اندیشه از مال کرده مرا بحجره
 خود طلبیده اظهار داشتند که چون احباب را بطهران تبصید
 کردند و تو را نیز تبصید مینمایند بخانه بروید و بیرون نیائید
 چندان اصرار ابرام کردند که مراعات حجره خود نکرده بخانه
 رفتم و شب و روزی ماندم و شهرت یافت که فلانی از ترس فرار
 کرد نپسندیدم از خانه بیرون رفتم ولی بمراعات احوال و
 اقوال احباب مذکوریدر کاروانسرا عبور نکردم و برخلاف
 عادت هر روزی هنگام صبح و نیز عصر تمام بازار را گردش کردم

وسقط ود شنام از مردم میشنیدم وبخانه برگشتم واین احوال
 قریب بهشت ماه امتداد یافت وآنچه از مردم طلب داشتم
 ندادند فی المثل مبلغ چهارصد تومان جویتاجری متعصب
 فروختم واز حاجی مجتهد خمای استفتاء نمود که وجه را
 بفلانی بدهم یا نه مجتهد گفت چون در بابیتش شکی نیست
 هرگاه وجه را باو بدهی نه تومشغول خواهد بود اگر وارث
 مسلم دارد وجه را باو بده و اگر نه مال امام است ومن از تاجر
 مطالبه کردم جواب گفت در محضر حاجی خمای حاضر شو
 وجه را تحویل گیر و صورت سئوال وجواب را بمن ارائه راد
 دیدم خط و مهر خود حاجی خمای است و تا پنجاه تومان
 خواستم خط را بخرم بمن نداد ولی حاجی میرزا محمد ارباب
 مذکور پس از مدتی بعنوان اینکه وجه از مال او بود از تاجر
 گرفت و یاقی طلبهایم وصول نشد و چون هشت ماه بیکاری
 مذکور منقضی شد خواستم بکاروانسرا بروم حاجی ارباب و
 آقا سید اسد الله صلاح ندانستند گفتند بهترین است
 در کاروانسرای کلیمیان حجره بگیرد ومن سزاوار عزامسیر
 ندانستم و بالاخره با جرت کران حجره در کاروانسرای کامرانیه
 که جمعی از تجار کلیمی و مسیحی میزیستند گرفتم ود و سه سال
 بنهایت سختی که کسی خرید و فروش نکرد و حتی نگذاشتند
 آب از چاه بگیرم و ناچار از خانه زیر عبا نهانی آب میبردم بسر

بردم و چون سرای نمکی متعلق بشریعتمدار بعد از حریق
 تعمیر شد حجره گرفته ماندم ولی احدی داد و ستد نکرد
 و هرگاه کسی نزد حجره ام میآمد مردم او را توبیخ و ملامت
 میکردند تا آنکه سال ۱۳۲۷ در سرای مذکور بنای روضه
 خوانی گذارند و چادر بزرگی زدند و تمامت حجرات راتزئین
 نمودند و مصاریف را بر احاد سکنه تقسیم کردند ماهم حجره
 راتزئین کرده سهم خود را ادا دیم و شروع بروضه خوانی شد
 و حاجی شیخ محمد آخرا ز همه روضه خوانها بمنبر میرفت و
 شروع بتعرض این امر کرد و مجلس روضه در عشا اول صفر از صبح
 منعقد و روضه خوان مذکور همه روزه از لمن و دشنام و افترا
 ذرّه فرو نگذاشت و بمنبر را مقابل حجره مقرر دادند و ندادی
 بحاضرین نموده بر منبر چنین گفت ای مسلمانان ای سکنه
 کاروانسرا این بابی در خانه اش اجتماع میکند و مردم را از دین
 خارج مینماید و انواع امور ناشایسته را بمحافل نسبت داده
 گفت چرا نمیریزید چرا نمیکشید و تمامت حاضرین چشمها بمن
 دوخته خیره نگاه میکردند و سایر روضه خوانها هم برای
 رونق بازار خود با و تأسّی و اقتدانمودند و هنگام روضه جلسو
 همه حجرات مملو از مستمعین میشد بجز جلوی حجره ما و اگر
 کسی می نشست بتوبیخ و ملامت اعدا نمیمانند و چائی ما را
 نمیخورد و پس از ختم مجلس تمامت حضار از درب حجره ما

گذشته خیره بمامینگریستند و نفوس ضعیف الایمان را از ایمن واقعات جبن و بیم احاطه کرد و برادر میرزا ابراهیم جدید از احباب مخلص ثابت بعلمت ایمان برادر بر خود لرزید و نسد و پای منبر حاجی شیخ در مجمع انام حاضر شده تبری از امر کرد ند و نیز چون مکرر نام بنا بر زبان راند و مقصودش استاد هاشم بنا^۱ مرحوم بود استاد با قرازمستضعفین بترسید و پای منبرش حاضر شده تبری کرد و احباب اصرار داشتند که من بکاروانسرا نروم ولی استقامت و پافشاری را اصلاح برای امر دانستم و تا روز دهم بهمین منوال سلوک نمود و آنروز بسکنه کاروانسرا خطاب کرده چنین گفت خواهشمندم سه روزی دیگر روضه را امتداد دهید زیرا که مقصودی بزرگ دارم و همه قبول کردند و گفت فردا عصر در کاروانسرای میرزا با با حاضر شوید که مطلبی بشما بگویم و در آنجا چنین اظهار داشت که من تا کار ایمن شخص را نسازم قلبم آرام نمیشود و فردا من از فلان در کاروانسرا حاضر میشوم و تا در حجره فلانی میروم و شما هجوم کنید که باید کار او را بانجام برسانم و همه متفق شدند و خبر بمن رسید و خود را برای آن روز حاضر و مهیا کردم و احباب ممانعت از رفتن بکاروانسرا کردند مخصوصاً آقا سید اسد الله بخانه آمده گریه کنان گفت بکاروانسرا نروم ترا خواهند کشت گفتم باید استقامت داشته باشیم و از مقدرات الهیه رو برنگردانیم و من باختصار

وصیتی در دفتر خود نوشتم و علی الصبح باعائله چای و دواع
 صرف کردم و با میرزا غلامعلی موقعی بکاروانسرا رفتم که هنوز
 چراغ های بازار روشن بود سماورها را برای مستمعین روضه
 آتش نینداخته بودند و مباشرین روضه متحیر و متعجب شدند
 که در چنین روزی از همه ایام زودتر آمدم و مبلغ ششصد تومان
 وجه امانت در حجره بود با امانت حاجی میرزا یوسف متحده
 سپردم و مہیای تحمل هر پیش آمد نشستم و جمعیت متدرباً
 محیط کاروانسرا را پر کردند بعضی شش لول با خود آوردند
 و حتی زنان در زیر چادر مقداری سنگ گرفتند تا حاجی شیخ
 محمد از همان رالان که وعده کرد رسید و من تمام توجهم باو
 بود ملتفت شدم که بعضی از مباشرین روضه مقداری مکالمه
 باوی کردند و او از مقابل حجرات گذشت و اقدامی نکرد و حتی
 بر منبر آمد و ذکر سوئی ننمود و من از ماوقع خبر نداشتم فقط
 در چهارم ایام روضه خطی بشریعتمدارنوشته از تهیه افساد
 بنام روضه خوانی ویرا آگاه کرده بودم بعداً مکشوف شد که
 با جمعی از اعیان در آنروز بمجلس روضه حاضر شد و حکمران نیز
 خبر یافته برای جلوگیری از فساد گروهی از نائب و فرایش را
 فرستاده در حجرات کاروانسرا حاضر بودند ولی مباشرین
 روضه قصد تمديد ایام داشتند و تنی از سکنه که مردی صالح
 بود بایشان گفت معلوم است که خیال فساد دارید و چسارز

بزرگ که برپا بود از جای کند ولد آن اوضاع خاتمه یافت و من
چند روز بعد از آن با مباحشرین روضه ملاقات کرده بحاجی
شیخ محمد پیام فرستادم که ابداً از شما محزون نیستم چه
بدین وسیله آنچه از احوال سابقین در کتب و سیر خواندم
برای العین دیدم و متشکر از حقّ شد و بر خود میبالم انتهی "
و در واقعه مذکور بعضی از روسای مسلّح از احباب قزوین که
عده سوار یا تفنگ همراه داشت برشت وارد شد و در شب مذکور
از فتنه محتومه روز بعد خبر یافت و در آن روز با اسلحه در کاروا^{نسر}
حاضر بودند و صهیّا شدند که اگر فتنه شروع شود بزنند و بالجمله
آقا علی ارباب و خاندان ایشان پیوسته در چار تمرّضات و حمّلات
بودند و راستقامت و عمل بتمالیم و انواع خدمات مالی و غیرها
در راه عقیدت و ایمان فتور نمود و تولدش در قزوین بسال ۱۲۶۴
و وفاتش در رشت بسال ۱۳۴۹ شد و نسلش ازد و دخترش برجا
ماند و پسر که پسر حاجی نصیر بنام آقا فضل الله در قزوین بسال
۱۲۷۹ متولد گردید در رشت اقامت داشت تا بسال ۱۳۴۸
در گذشت و دختر حاجی نصیر که در ایمان و اخلاص و خدمت
بروحانیت یادگارید ربود باقا محمد اسمعیل قزوینی ازد واج
کرده سالها در رشت فیما بین جامعه درخشید تا در سال
۱۳۲۴ در گذشت و نسلش از یگانه دخترش برجا ماند .
دیگر از بها نمان گیلان میرزا شفیع خان که در اجتماعات

اشعار نعیم بلحن مؤثر و جذّاب میخواند و بالاخره درینسدر
پهلوی بدست برخی از جنگلیان مقتول گردید و میرزایحیی
عمیدالاطباء از ابنا^۱ خلیل همدانی که بنوع مذکور در بخش
شش از همدان بسال ۱۳۰۷ مقیم رشت گشته خانسدان
بهائی تأسیس کرد سالها عضو محفل روحانی بود تا بسال
۱۳۴۷ درگذشت و میرزای مهدی شریک امین سابق الوصف
در قسمت همدان چندی در لاهیجان بطبابت و جراحی
مشغول و بخدمات در این امر مألوف آنگاه در رشت مقیم شده
مطبش را مرکز برای اجتماع و تبلیغ نمود و سالها عضویت محفل
روحانی منتخب بود بالاخره بطهران در سالهای شیخوخت
اقامت دارد و آقا حسن آقا تاجر طواف سالها عضو محفل روحانی
بود دیگر مشهدی باقر عطار و ملا یوسف روضه خوان که بالاخره
مهاجرت بعشق آباد کرده و در آنجا درگذشت و آقا مشهدی
اسمعیل و اکبرخان و رمضان و مشهدی قاسم زرگرواخوانش
آقا تقی و آقا رضا زرگرو و کتر پطرس طاشجیان اهل دیاربکر
و خواجه موسس کاسپاریان و میرزا عبد الوهاب خان و نیز
کریلانی عباس علاف که بواسطه میرزا آقا حکیم فائز شد و
بی اختیار تبلیغ کرد و شهرت حاصل نمود با اینکه کسب
و شغلش نارائج ماند دست از تبلیغ نکشید و در سال ۱۳۳۵
درگذشت دیگر بارون مارکارها طا کورسیان قسیس ارضی

اهل بطلیس عثمانی معلّم مدرسه امریکائی و واعظشان در
 حدود سال ۱۳۱۸ فائزایمان شد و شبی در خانسه
 عمید الاطبّاء قریب بیست و هشت تن از ارامنه جمع کُرد
 و میوشلور مبلغ امریکائی پروتستانی را حاضر نمود و میسرزا
 محمد علیخان بهائی صحبت بهائی کرده شولر را مفلوب
 ساخت که چون بمنزلش رفت تا انجیل بیاورد و ارامنه تعصّب
 ورزیده ششلول کشیدند و مدبر الممالک ششلول از دستشان
 گرفت و بدینطریق چند تن از آنان تصدیق کردند و کلیسا
 مارکار را خارج نمود و لا جرم در دایره دولتی مستخدم گردید
 و زوجه اش پیر و کلیسای پروتستان شده با وی همی معارضت
 کرد و بالاخره مارکار در حدود سال ۱۳۴۸ درگذشت .
 در لاهیجان بنوعیکه در بخش ششم شرح و تفصیل
 نوشتیم مرکزیتی قوی از اهل بهابود و بامکرزشت و قزوین
 ارتباط کار داشته مبلغین و مسافرین برای تجارت و هم
 تبلیغ بآنجا زهاب و ایاب مینمودند و شرح و حال میرزا عندلیب
 در قسمت فارس ثبت است و نیز شرح احوال مهاجرین قزوینی
 ساکن لاهیجان و اخلافشان در قسمت قزوین ثبت میباشد
 و از جمله آنان آقا محمد صادق کلاهدوز مسجون سال ۱۳۰۰
 نیز در بخش ششم تفصیل داده شد و او خالوی سمندر قزوینی
 و از مومنین اولیّه آنجا و مورد بلیّات و مشقات بسیار بود که پس

از چوب خوردن از دست بازاریان قزوینی و حکومت ومدتسی
 حبس به لاهیجان مهاجرت کرد و از نمایان اولیّه این امر
 در آنجا بود و بکسب و کار مشغول و عائله برقرار کرد تا در سال
 ۱۳۰۰ ویرا فرایشان از جانب حکومت برشت برده در سجن
 انداختند و بعد از سه ماه بیمار شده در محبس وفات یافت
 و پسر ارشدش میرزا اسد الله از لاهیجان برشت آمد و جسد
 پدر را با چند حمال بغسالخانه برد بعد از غسل و کفن دفن
 نمود که در قبرستان محله استاد سرا گذر بیجار کن ۳ زرع بدیوار
 جنوبی ۵ زرع بدیوار شرقی مدفون بود و اخلاف با ایمانی
 از برجای ماندند و در لوح عموی حضرت بهاء الله بخطاب
 یا صادق مذکور میباشد و خاندان مشهدی غلامعلی که قدرت
 و شهرت در بلد داشت بنصرت امر و حمایت احبای قیام ورزیدند
 و با طرافش از لنگرود و نیز قریه گلشن که سادات هراتی از احبا
 میمانند بتبلیغ پرداختند و محفل روحانی را در سال ۱۳۱۵
 چون ابن ابهر از عگا مراجعت کرد آقا مشهدی غلامعلی را از
 لاهیجان برشت خواسته دستورات تاسیس کرد و مشهدی
 غلامعلی سابق الوصف در حد و سال ۱۳۴۰ وفات یافت
 و پسر ارشدش میرزا کوچک سالها با غیرت ایمانیه در جامعه
 بهائیان مصدر خدمات بوده بزراعت و تجارت جای اشتغال
 ورزید بالاخره در طهران درگذشت و مشهدی غلامحسین

سابق الوصف در حدود سال ۱۳۵۰ وفات نمود و خاندان
 وسیعی در این امر برجای گذاشت و حاجی آقاخان سابق
 الوصف در دایره حکومت که بالسان گویا و حافظه توانا
 بیانات مقدسه و استدلالات اثباتیه از حفظ میخواند و
 بالاخره (بسال ۱۳۱۴) از رشت بطهران آمد و بشیر از رفته
 در آنجا در گذشت و هشتاد و دو سال از مراحل زندگی
 بپایان رساند و میرزا صادق خان در نهایت اخلاص و ایمان
 عمر بپایان برده در دایره دولتی موظف بود و عاقبت بطهران
 در گذشت و عائله برجای گذاشت دیگر آقا شیخ مهدی کسه
 مدتها در رشت عضو مخلص جامعه بهائی بود و خاندان اهل
 ایمانی از او برجای ماند.

و از معارف اعیان این دوره آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار این
 آقا میرزا محمود شریعتمدار بود و میرزا محمود شریعتمدار معارضه
 با احباب کرده عندلیب ترجیع معروف " تا شریعتمدار شد محمود
 مصطفی و شریعتمدار فرمود " در حقیقت گفت ولی پسرش میرزا
 ابراهیم مذکور هنگامیکه بعزم تحصیل روانه عراق عرب شد
 آقامشهدی غلامعلی تانیم فرسخ خارج بلد ویرا مشایعت
 کرد و زمان وداع بوی چنین گفت آقا زاده محترم بشما وصیتسی
 دارم خواهشمندم فراموش نفرموده عمل نمائید خوبست در هر
 علمی تحقیق و تدقیق کند و هر صد و نودائی که بگوشتان رسید

تعقیب و تجسس نمائید و انسان را ناباید در مسافرت با همه
طبقه مردم معاشرت کند و هر چه شنود بگوش دل اصفا نماید
تا شاید بمقصود رسد و انشاء الله در مراجعت بوطن ملای خشک
نشوید و بعد از سنینی چند که پدر در لاهیجان درگذشت
و پسر از نجف برای جلوس پرمسند پدر وارد وطن شد همینکه
مشهدی غلامعلی بدیدارش رفت از سخنانش راعه آشنائی
استشمام نمود و در خلوت با وی ملاقات کرده از عمل بتوصیئه
خود جويا گشت و او جواب گفت که بدان عمل کردم و بتجسس
و تفحص در اخبار مأثوره دانستم که علامات و آثار ظهور موعود
آشکار کردید و از طایفه بابی جويا شدم و با قاسید محمد صادق
نامی آذربایجانی در نجف برخوردیم که معروف ببابی بود و
ظهور قائم موعود را بر من مدلل و ثابت کرد و کتابفروشی رانیز
حین حرکت ملاقات نمودم که حاجی میرزا هادی دولت آبادی
را در طهران نشان داد و لذا او را در طهران ملاقات کردم و
او مرا بازل دلالت کرده در من مؤثرنگشت و لذا امشهدی غلام
علی باوی در خصوص امر ابهی سخن گفت و بعضی الواح بوی
داده که موجب ایمان و اطمینانش گشت و من جذب گردیدم
چنانکه حقایق را در مجامع بنوع تلویح و اشاره گوشزد اهلسی
همی کرد و برادران خود میرزا جعفر و میرزا محمد حسین
و میرزا حسن آقا و ابن عم خویش آقا سید عبد الوهاب را هدایت

نمود و این موجب اشتعال وجوش و خروش احبّاب و بغض و حسد
اعد اگر دید و بالجمله در حقیقت آثار متعدده صدریافت
و سال ۱۳۳۸ درگذشت .

دیگر حاجی واعظ بسال ۱۲۶۶ در طهران متولّد
و در سه سالگی بمرض آبله مجدّروازد و چشم محروم گشت و
والد ینش و پیرا با خود بزیارت مشاهد متبرکه عراق بردند و پس
ازد و سالی عودت کرد و با اینحال علوم ادبیه فارسیه و عربیه
و علوم نقلیه و عقلیه را هم فراگرفت و از واعظین و ذاکرین بر منابر
گردید و در سال ۱۲۸۹ به لاهیجان آمده سکونت جست
و شهرتی بسزا در علم و فضل و زهد و تقوی و نطق و بیان حاصل
نمود و مورد حیرت وورد السن بود که ضریری از صفرسن بچنان
مقامی رسید و از وسعت معلومات و محفوظات و از طلاقت لسان
و از قدس و ورعش همی تمجید مینمودند و گروه شیخیه بلد با همه
تعصّب متشرعی که او را بود بنوع احتیاط با وی مصاحبه و مکالمه
عقیده کرده بارائه کتب و اقامه ادله او را بعقیدت شیخیه
در آوردند و او در آن ایمان ثابت و مشتمل گشت و حتی بحاجی
محمد کریم خان که قبلاً لعن میکرد حسن نظریافت و لسانی
مطالب و پیرا در مسأله معراج النهی و در معاد و رجعت و در باب
ظهور موعود نمی پندید و کم کم از جهت تعرضهای خان مذکور
نسبت با مریدین طالب تحقیق در این امر گردید و چون مؤمنین

امر حکمت و احتیاط میکردند کسی را برای مذاکره بدست
 نیاورد و پس از قریب دو سال با حاجی قلندر مشهور که بالباس
 در رویش در گیلان بتبلیغ اشتغال یافت ملاقات و مذاکره
 کرد و اطلاعی غیر کافی حاصل نمود و سنینی بدین حال گذشت
 تا آنکه کتاب فرائد تألیف آقا میرزا ابوالفضل گلپانگانی بدستش
 رسید و عرفان و ایمانش تکمیل گردید لا جرم عائله و محرمان
 خود را تبلیغ نمود که از آن جمله آقا شیخ مهدی شیخی و
 عائله اش بودند و برای عده نوزده تن از مآلهانامه دعوت
 فرستاده بحضور برای محاجه و استدلال طلبید و هیچ یک
 بمیدان مناظره و محاجه قدم نگذاشتند ولی طولی نکشید
 که حاجی سید حسین قاضی و حاجی میرزا بهاء الدین
 شیخی با وی مخاصمه و تشهیرش کردند و برخی از وعظ و آزرین
 حسب رقابت بتوهین پرداختند و حاجی میرزا نظام الدین
 روضه خوان محلاتی با وی در مجلس روضه خوانی طرفیت
 کرد و او بمنبر برآمده اعلان ایمان خود و دعوت مآلهایی تحقیق
 نمود و منبر را واداع گفت و حکمران حاجی امیرخان امین الدیوان
 شیخی بخصمیتش برخاسته اهالی را تحریک کرده و مالک
 خانه مستاجر مسکونه اثاثیه اش را بیرون ریخت و او ناچار
 شده بمحله احباب قرار گرفت و فقط امام جمعه از وی حمایت
 کرد و او ناچار مدت یکسال خانه نشین گشت و جمع کثیری

بی تحقیق این امر نزد وی آمد و شد کردند و اندک اندک کار
 بجائی رسید که امام جمعه هم نتوانست حمایت کند و اهالی
 در حقش زمزمه میکردند و پیام داد که حاجی واعظ از لاهیجان
 بجای دیگر رود لا جرم با وجود تأیی چارواداران از کرایسه
 چارپا، چه که خطر هجوم و سرقت از طرف مردم بود، او بشهر
 قزوین مهاجرت نمود و بدستور محفل روحانی قزوین در آنجا
 مقیم شده بتبلیغ پرداخت و نیز زنجان و همدان و کرمانشاه
 و جاسب و نراق و طهران و یزد و گیلان و توابع قزوین و غیرها
 متوالیاً سفر بتبلیغ کرده برگشته بقزوین اقامت داشت و حاجی
 سید جمال مجتهد قزوین بصدد قتل و غارت برآمد و او ناچار
 چندی مخفی گردید و بالاخره خانه را فروخته بمحلّه دیگر
 سکونت جست و بالجمله حاجی واعظ با مساعدت محفل در
 صف مبلغین قرار داشت و سالها در قزوین بتبلیغ و تشویق
 و تدریس مذکور و اثبات بهائیان پرداخت و نوبتی حسب دستور
 محفل روحانی برای تبلیغ بکرمان رفت و تفضیل واقعه فتنه
 آنجا را قبلاً ننگاشتم و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در قزوین درگذشت
 و خاندانی از وی برقرار است و میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجی
 که فی الحقیقه قسمت غالب نشر این امر در گیلان بهمست او
 قرار گرفت شرح احوالش بتفصیل در بخش شش و تتمه الجوالش
 در این بخش در قسمت فارس منسطور است.

سیاهکل و دیلمان بنوعی که در بخش ششم آورده ایم
 در اوائل سنین این امر ملا عبد الحسین و ملا جعفر و اعظ
 قزوینی بقریه کشتاجان واقع در جوار سیاهکل رفتہ ساکن
 شدہ بمکتب داری پرداختند و پس از مدتی بسال ۱۲۷۰ با
 آقا سید حسین و آقا سید باقر پسران سید احمد مشهور بهراتی
 که بموجب وصیتنامه موجوده بخطش پسران را سوق بتوجه باین
 امر داد سخن ازین امر گفته هر دو وفات یافتند و عاقله شانه
 در ظل امر قرار گرفتند و میرزا کاظم خان نائب الوزاره حاکم
 لاهیجان و مالک قریه آنان را ضرب بسیار کرده اموالشان را
 یغما نمود و تبعید کرد و آنان در عهد مشیر السلطنه والی گیلان
 باز آمدند و آقا سید احمد بن آقا سید حسین به سیارفته متاهل
 و متوقف گردید و در بازار قریه بکتابت اشتغال ورزید و با اهالی
 معاشر شد و آقا شیخ ضیاء الدین روضه خوان و متوالی بقعه
 آقا و برادران راکه مالک املاک نیز بود تبلیغ نمود و چند
 سالی در قریه فقط آمد و مؤمن باین امر بودند و از اهالی عامی
 متعصب اندیشه میکردند تا آنکه میرزا ابراهیم جدید از احبای
 آل اسرائیل ساکن رشت برای تجارت و بزازی وارد سیاهکل و
 مشغول شد و با اهالی معاشر گردید و آقا میرزا احمد مجتهد
 جدید الوروز از نجف و مرجع الاحکام قریه راکه با معلومات
 وسیع و ذوق سرشار بوده آگاه ازین امر گرد و در آن اثنا سال

۱۳۲۷ میرزا محمد حسین منتصرالوزاره که با اطلاع در دیانت
اسلام بود در لا هیجان تبلیغ شد و بید رنگ بدیلمان برگشته
عائله و منتسبین خود را تبلیغ کرد و با عالی و ادانی بی پیسروا
صحبت این امر نمود و با چند مجلد کتب و آثار که همراه بردند
از مهمین راهدایت کرد و متدرجاً جمعی از مومنین فراهم
آمدند امثال محمد اسمعیل خان نصیرالوزاره و برادرانش
میرزا ابراهیم و میرزا علیخان و دیگر اکبرخان و میرزا محمد خان و
میرزا موسی خان و محمد رضا خان و عباسخان و آقا ولی و میرزا
هدایت و آقا میرزا صفر و آقا میرزا رضا و آقا سید رضا و آقا درویشعلی
و آقا میرزا آقائی و غیرهم و متدرجاً مبلغین و بهائیان دیگر بانجا
ذهاب و ایاب کردند جمعی مؤمن شدند و آقا میرزا احمد مجتهد
مذکورهم توسط شریعتمدار لا هیجان کامل شد و تبلیغ پرداخت
و نوعی شد که در گوی و برزن صحبت این امر میان بود و بعداً
محفل روحانی در آنجا تاسیس گردید و در رقیه سنگر واقع در قرب
رشت نشست میرزا آقا جان طالقانی چندین در آنجا ساکن شد
و مورد تعذیات واقع گشت و نتیجه بدست نیامد و در سال
۱۳۲۸ در گذشت تا در سال ۱۳۳۳ سید اشرف هروی بن
سید باقر هروی مذکور بانجا آمده سکونت کرد و متاهل گشت
و مدت ده سال با یقظ اهالی پرداخت تا در سال ۱۳۴۰ نه
نفر هدایت نمود و در سال ۱۳۴۴ موفق بتاسیس محفل روحانی
گردید و بعداً شمار مومنین اضافه شد و قوت گرفتند و در رعین

حال مخالفت‌ها و تعدیات نیز رخ داد. بندرانزلی سابق
 که در ایندور سلطنت پهلوی بنام بندر پهلوی مسعی گشت
 در این زور در عالم بهائی نمایان گردید و یکی از معروفترین
 بهائیان مقیم آنجا دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال اسدآبادی
 از آل اسرائیل، و فارغ التحصیل از مدرسه مبلغین امریکائی
 که نزد آنان مسیحی شد و بعد بودند که ویرا از مبلغین مسیحی
 نمایند سال ۱۳۱۸ در آن بندر سکونت گرفت و با اقدام خواهر
 زلیخا و برادران و بستگان که از بنطایفه بودند و سعی در اقبال
 و ایمانش داشتند بالاخره با عاقله اش در این امر قرار گرفت
 و بملت شهرت طبابت در لوموزندگانی و حسن اخلاق مورد
 توجه یار و اغیار گردید و خانه اش محل نزول مبلغین و مسافری
 و مرکز امور امریه گشت و از جانب حکومت ریاست صحیه یافت
 و بالاخره سال ۱۳۴۰ درگذشت و خاندانی بجای گذاشت
 و حکیم دانیال مذکور خود نیز در صف متقدمین مؤمنین همدا
 قرار داشت و دخترش زلیخا مذکوره در حدود سال ۱۳۰۳ مشتمل
 بایمان گردید و عاقله مؤمنه از برجای ماند خصوصاً خلفش میرزا
 ابراهیم اتحادیه سالها در رشت عضو محفل روحانی و قائم
 بخدمات در سبیل این امر گردید و از پسران دیگر حکیم دانیال
 میرزا رضا و برادرش نیز عاقله امریه و اسعه برجای ماند و همه
 بنام اتحادیه بر فرزند و از معاریف مؤمنین آنحد و در سیرزا

ابراهیم خان سرهنگ از اهل غازیان بندرانزلی بود کسه
 در سال ۱۳۱۳ ریاست گمرک بندر جزداشت و از آنجا سفری
 به رزیارت حضرت غصن اعظم بهنگرفت و چون مراجعت کرد
 و بهنگر بیگی رئیس گمرک بنا در دانست ویراد رسلیمان و آراب
 توقیف و مبلغ پانصد تومان جریمه نمود و باز ریاست بندر را
 واگداشت و اوعاقبت بسال ۱۳۱۸ همانجا درگذشت و در ساری
 مازندران مدفون شد و مانذ کری ازو و آقاخان کماندرخسان
 و میرزا باقر نانو و آقا سید عبد الرحیم تبریزی و شهدی اسد الله
 در بخش ششم آوردیم و نیز در سال ۱۳۱۳ میرزا آقاخان
 طهرانی که در بخش ششم شرح احوال نمودیم ببندرانزلی
 باقدام ابتهاج الملك که امور بندرهای شمال را بیگریکی
 رشت درید او واگداشت مستخدم گمرک شده بماند و خانه اش
 محل نزول مسافرین بهائی گردید و در همان سال که مردم
 نسبت قتل ناصرالدین شاه را باهل بهادادند برخی از
 معاندین ویرا تعقیب کردند و بعداً متدرجاً حاجی میرزا
 حیدر علی و میرزا محمود رزقانی و سمندرو این ابهر و فائزه خانم
 باشوهرش میرزا محمد صادق و غیرهم از مبلغین و مسافرین
 بهائی که بارض عگا و عشق آباد از آن بندر زهاب و ایساب
 میگردند در آنخانه نزول مینمودند و میرزا علی رضاخان
 اعضاء الوزاره رئیس پست گیلان باتفاق آقا میرزا آقا حکیم

رشتی در ۱۳۱۷ که بعثت میگرفتند نیز مهمان او بودند و در این
سنه در آن بندر میرزا آقاخان را از حمام عمومی ممانعت
کردند و بسال ۱۳۱۸ میرزا محمد علیخان منشی از بندر جز
آمد و خبر فوت میرزا ابراهیم سرهنگ مذکور را آورد و آنکه حسب
وصیتش جسدش را بساری برده جنب قبر میرزا حاجی آقا عمید
الاطباء لاهیجی دکتورشونی دفن کردند و بسال ۱۳۲۰
چنین فتنه شد که حاجی میرزا حیدر علی از خارج وارد ایران
و بندر انزلی شد و بمنزل میرزا حسین خان بن رفیع الطک
رئیس پست از بهائیان نزول کرد و اهالی که در حین ورود
حاجی را با رئیس پست دیدند خبر رسید علی نام امام جمعه
دادند و فتنه برخاست و مردم با اجتماع خواستند که هجوم
بخانه کنند و رئیس پست تلگراف بنصر السلطان سپهدار و الی
گیلان در رشت کرد و از او جواب بشجاع لشکر رئیس توپخانه
رسید که خانه رئیس پست را محافظه نماید و حاجی میرزا حیدر
علی هم بوالی نامه نوشته اجازت ورود برشت خواست و
جواب رسید که شهر منقلب است اولی آنکه برگردد و حاجی
بامیرزا محمد علیخان رشتی که برای بردنش برشت آمده بود
در خانه رئیس پست محصور ماندند و بالاخره آرامنه اداره
طومانیان در ظلمت شب حاجی میرزا حیدر علی را بکشتی
وارد کردند که توانست برگردد و کربلائی مؤمن معاند از اداره

مذکور خواست که میرزا آقاخان را از شغلش در آن اداره منفصل سازد و طومانیانسی جواب شد پدید بوی داد تهدید کرد که صلاح و چاره جز سکوت ندید ولی میرزا حسین خان رئیس پست را معزول کردند و چون برشت میرفت اورا پی نمودند و بالجمله در بندر پهلوی محفل روحانی تاسیس بود و در اجتماعات روحانیه گروهی احتفال مینمودند و آقا حسن آقا ثمری قسوی الایمان از اهالی که بابت آقا شیخ مهدی لاهیجی مذکور ازدواج کرده عائله ثمری برقرار داشت مباشر خدمت در دایره پست و ملازم خدمات امری بود و آقا سید آقا جان مستخدم حکومت از اهالی آنجا نیز در جمع مؤمنین قیام داشت .

مازندران

بنوعی که درخاتمه بخش ^{ششم} منتهی گردید در هنگام غروب
 شمس ابهی در بسیاری از بلاد و قرای مازندران جماعاتی
 کثیر از مؤمنین این امر میزیستند که در آن میان معدودی از
 بقية السیف قلعه شهیره طبرسی و اخلاف و منتسبین شهدا^ه
 بحال کبر سن بودند چنانچه آقاعلی بن مشهدی حسین
 از اصحاب قلمه تقریباً در سال ۱۳۲۲ وفات یافت و میرزا
 حسن بابی شهیر سابق الوصف در حدود سال ۱۳۱۲ ازین
 جهان درگذشت و آقا مشهدی علی بهنمیری در حدود سال
 ۱۳۲۶ درگذشت و خلف و حیدش آقا میرزا غلامحسین سالها
 با اخلاص و شهرت زیست و نیز عده از رجال و اعظام مملکت و از
 افاضل ملت شمرده میشدند و شرح احوالشان را در بخش
 مذکور نگاشتیم و از اعقاب متقدمین نیز جمعی بعرضه آمدند و
 معدودی نیز تازه قبول ایمان کرده در صف مؤمنین وارد شدند
 و روایت امر ابهی و آثار میثاق در انظار عام و خاص مشاعسه
 میگردید و معارضین عهد و پیمان در سنین اولیه در این قسمت
 ایران نیز مانند دیگر اقسام سعی بسیار کردند که بذرقض
 بیفشانند و از سلطنت میثاق بکاهند و آقا جمال بروجردی سفر
 بدینحدود نمود و با بعضی مؤمنین مراسله کرد ولی ثروبری
 نگرفت و اسفار مبلغین از حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

و غیره و مخصوصاً مقام عرفان و نفوذ آقا سید محمد رضا شه میرزا که در مقابل اعمال آنان سدی بزرگ بود و آقا سید محمد رضا بی درپی سفرها کرده در تثبیت ایمان و تقویت اجتماع و احوال همگی کوشید و جوړو ستم و تعرض بر این طایفه نیز کماکان جاری بود و گهگاهی بحمایت متنفذین از مومنین و بمعاونت اولیاء امور مرتفع می گشت و فتنه و حمله که در ایام انقلاب ملی مشروطیت طلبی بر این گروه بیطرف و بیمدخله در امل مسور سیاسی واقع شد و در چار تضییق و تبعید و حبس و قتل گشتند و معدودی بشهادت رسیدند در بخش سابق مسطور گردید .

و از شهداء^{این} مهم واقعه آقا میرزا محمد علی مشیرالتجار ساکن ساری بن ملا محمد تاجر کتاب فروش معموره نشا بسوری بن باقر و ملا محمد مذکور پسر عم شیخ احمد فانی شهید شهسپهر بود و کیفیت ایمان شیخ مذکور در مشهد و نشر آن بواسطه او در معموره و بالاخره شهادت وی در ایام حضرت بهاء الله در ادرنه را در بخشهای سابق آوردم و از مشیرالتجار چنین حکایت است که شیخ احمد در تبریز در سال ۱۲۸۳ هـ . ق در منزل پسر عمش آقا ملا محمد پدر مشیرالتجار با تفاق آقا ذبیح الله نام وسیدی مهمان بود و شبانه صادق خان در اوغده و بیگربیکی از جانب حکومت مامورد ستگیری انسان شدند و جمعیت بسیاری از سرباز و قراش بخانه ملا محمد ریخته

غارت کردند و چهار نفر را کت بسته برده محبوس ساختند و پس از چندی ملاً محمد و سید رارها نمودند و شیخ احمد و آقا ذبیح الله را شهید کردند و این مخالف است با آنچه موافق تاریخ نبیل در سابق آورده ایم و آنکه با شیخ فانی شهید شده آقا ذبیح الله نبود و بالجمله در ۷ محرم ۱۲۹۸ در طهران در گذشت و خلفش میرزا محمد علی مذکور در ساعت پنج و نیم گذشته از شب یکشنبه ۱۴ شوال ۱۲۸۱ در تبریز متولد شده بود و پس از رشد به پیشه پدری یعنی تجارت مشغول گردید و در طهران و تبریز و رشت و همدان و ساری و استرآباد متوالیاً بتجارت اشتغال ورزید و بالاخره در ساری سکونت و اشتغال جست و این سال سوم اقامت و تجارتش بود و در حسن سلوک و آداب و دوستی با مردم قصوری نداشت و هر چند بثروتی نرسید و کفالت عائله و سیم میگرد و زیر قرض هم رفت ولی معذک بامتانت و کفایت و سخاوت امور میگذرانند و زوجه اش بهیه خانم بنت میرزا عنایت الله علی آبادی شهیر بود و ام الزوجه بنام فاطمه سلطان در حد و سن هفتاد سالگی با دختر و اما میزیست و سه اولاد یکی بنام میرزا اسد الله پانزده ساله و مشغول بتحصیل دیگر بنام میرزا نصر الله شش ساله و سوم دختر و سه ساله و دیگر از عائله اش و حدت خانم پانزده ساله دختر دیگر میرزا عنایت الله و دیگر

میرزا عبد الله پسرزاده میرزا عنایت الله که فاقد اهل و عیال بود
 و شرح واقعه شهادت بدین طریق شد که در ورود اشرا رضد
 مشروطیت خواهان بمازندران با آنکه بسیاری از اهل السی
 گریختند مشیرالتجار شاید با اعتماد بعدم مداخله خود در امور
 انقلاب و بنیک نفسی خود بر جای ماند تا در ظلمت شب ۱۳
 محرم ۱۲۳۰ تنی از اشرا راز دیوار کوجه بالا آمده وارد خانه^ش
 شد و در را باز کرده اشرا در آمده بخوابگاهش ریختند و او را با
 پیرهن و زیرشلوار حیاط کشیده دستها از پشت بسته نگه
 داشتند در مقابل چشمش گوشوار و دست بند از گوشها و دستها^ی
 اهل البیت کشیدند و صند و قها و اثاث و زیور گرفتند و آنچه
 آنفریب دست بسته و اهل بیتش ناله و ضجه نمودند که ای
 گروه مسلمانان شماها که کلید حجره راهم گرفته اید تمام
 اجناس حجره و خانه و اثاث البیت مال شما باشد مرا رها کنید
 شبانه دست اهل بیت خود را گرفته ازین شهر بیرون رویم
 جوایی بغیر از توسری و سیلی و کتک و ضربت با قنداقه تفنگ
 از آن اشرا نشینند و رحم بر آنها ننمودند و صدای ضجه
 و فریاد اهل بیت فضای شهر ساری را احاطه نموده یکنفر
 از خوف اشرا جرئت بیماری آنان ننمود تا چون از غارت فراغت
 جستند و غیر از لباس شب که در بر آنان بود لباس قابل و ناقابل
 بر جانگذاشتند آنمظلوم غریب را پیش انداخته با توسری و پشت

گردنی از خانه بیرون بردند و اهل بیت بیچاره برهنه در تعاقبش روی بکوچه کرده شبانه دیوانه وار پراکنده شیون میکردند اشرار با ضربت ته تفنگ و توسری آنانرا درون خانه نمودند در خانه را از بیرون بستند و آنمظلوم را باغ میرزا عسکری که معروف بصدرا العلاما بود و تقریباً تا خانه چهار صد قدم مسافت داشت و مقابل خندق واقع شده بود بردند و بیست قدم بالا ترازدرباغ مذکورنگ داشتند که تیرباران کنند و آنمظلوم التماس کرد که قلمدان و کاغذ ازین خانه گرفته بدهند که چند کلمه وصیت ببرادرش بنویسد که بازماندگانش را جمع آوری کند گوش ندادند و تیربارانش کردند و سه تیر با و اصابت کرد و باقی بدیوار باغ گرفت و آن سه تیری که بقلبش اصابت کرد از پشت در رفت دیگری بپنا گوش گرفته از پنا گوش دیگر گذشت و سوم از پشت زهار خورده از سفیدران درگذشت و هنوز رمقی در بدن داشت که پاهایش را گرفته بر زمین کشیده بخندق انداختند و جسدش تا قرب ظهر روز ^{بعد} رگودال خندق افتاده بود و اهل بیتش از خوف اشرار جرئت نکردند که بسر شهید خود روند و هنگام ظهر نایب غلامعلی نام واحد العین از جانب اشرار ما مور شد که کشته هارا دفن نماید و جسد آن شهید را بقبرستان ملا مجدالدین برده در آنجا غسل داده کفن و دفن کردند و از آن واقعه تا قریب چهار ماه با آنکه دیوار کوچه را تراشیدند

آثار خون وی باقی بود تا بعد از چند ماه که فی الجمله امنیت حاصل شد برادر ارشد آن شهید آقامیرزا محمد باقر از طهران رسید و قبر او را از آجر ساخت که مفقود نباشد و از حضرت عبدالبهاء زیارت نامه بعنوان آقامیرزا محمد علی شهید و خطابی برای آقامیرزا باقر رسید .

و در همان شب پنجشنبه ۱۳ محرم سال ۱۳۴۰ در ساری قبل از شهادت رساندن مشیرالتجار مذکور آقا محمود ساعت ساز ساری را بقتل آوردند و او تقریباً پنجاه ساله و در عقیدت بهائی مشتعل بود ولی حکمت کرده خاندانش خبرنداشتند و داخل در مذاکرات مشروءایت و وکیل الجرائد شد و وقایع نگاری میکرد و در شب مذکور اشرار ابتدا به خانه او از دیوار وارد شده غارت کردند و ریسمان بگردنش انداخته آنقدر کشیدند تا خفه شد و جسد را کشیدند تا زیر حمام خرابه بچاه انداختند و در همان روز سیزده محرم بالاخره جسدش را از چاه در آورده غسل داده در امامزاده عبدالله کفن و دفن نمودند و در آنشب بعلاوه آند و نفر بهائی مذکور آقا محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی را نیز اشرار بعد از ریختن بخانه و غارت اموال و اشیا او را بچندین زخم مجروح و محبوب کرده و از خانه بیرون کشیده تیرباران نمودند و آقامیرزا حبیب نام خراسانی فروش اصفهانی را چند روزی بعد از واقعه مذکور شب ۱۳ محرم

تبرباران کردند و ایضاً در ماه صفر ۱۳۳۰ در ماه فروزك و ارطی که از قراء ساری است و نفر دیگر از بهائیان را یکی آقاشیخ محمد تقی و دیگر آقا میرصفر را بشهادت رساندند شرح آنوقایع را که بعضی از بهائیان محل نوشته چنین است :

جناب آقاشیخ تقی که در یکی از عباد الله الصالحین و احببای مخلصین بود در زمان فتنه و آشوب محمد علی میرزا فرقه معاندین و مبغضین کراراً ایشان را گرفته ازیت و آزار روحاً و جسمانی نمود مبلغ زیادی بعنوان جریمه صادره از ایشان اخذ کرده اند تا آنکه در ۱۵ ماه صفر ۱۳۳۰ بتحریر علمای ساری شخصی عنود بیرحم با برخی از اعدای و اهالی ارادل سنگدل در نیمه شب میروند در منزل ایشان زنجیر در خانه را بالوله تفنگ شکسته و جناب معزی الهیه را از بستر خواب کشیده با ضرب و زجر از خانه بیرون میبرند پسر آنمظلوم از دنبال پدر در وان وان بیرون میشود انظالمان بیدین غافل از یوم الدین سینه بیکینه پدر را در مقابل چشم پسر از ضرب گلوله مشبك میسازند و با این ظلم شدید باز نائزۀ بغض و عداوتشان بیشتر زیانه میزند یوم دیگر جناب آقا میرصفر را که در امر الله ثابت و بکمال تقوی موصوف و مشتهر بود دستگیر مینمایند و از ۱۵ ماه فروزك بیرون برده با رطی که محل رؤسای ظالمین است نزد شخص معاندی که چند یوم قبل از این دوسه نفری از

محبین را کتک زده و سب و شتم نمود و تهدید کرد که بهائیان
 کل باید قتل شوند میکشند و جناب آقا میر صفیر را در موقمی
 نزد آن مباشر ظالم وارد میکنند که جمعی از مسلمان خونخوار
 و فتنه جویان غدار حاضر بوده اند آن نامسلمانان بیدین
 بمحضی که آن سید مظلوم بی ناصر و معین را دیده دفعتاً
 قیام کرد هر کدام محض ثواب بی حساب کتک میزنند بقسمی
 که دیگر رمقی از برای آن مظلوم باقی نماند بعد ها میگویند
 اگر از بستگانش کسی بیاید و فلان مبلغ پول بدهد این جسد
 را که فی الواقع چون مرغ نیم بسمل بود میدهیم خلاصه از
 بستگان این مظلوم آمده این مبلغ درخواست آن ظالمان را
 داده و این نیمه جان را در روی چهار چوب بسته حرکت
 داده که ببرند بقریه خودشان در این ضمن که حضرات اهل
 بیت و خانواده این مظلوم این خبر جانسوز و وحشت اثر میشوند
 سر اسیه از خانه بیرون میدوند و منتظر ایستادند که آن مظلوم
 نیمه جان را بیاورند و لکن چون قدری آن جسد متحرک را از قریه
 ارضی دور میکنند باز معاندین نارعد او تشان شعله میکشد
 میگویند هر کس برود و آنرا بکشد که دیگر روی خانه و عیال نبیند
 مستحق بهشت عنبر سرشت خواهد شد و خدمتی در اسلام
 کرده بی حساب پیرش از پیل صراط میگذرد و هم خوابه حور
 در قصور جنت خواهد بود شخصی عنودی از جا جستن کرده میآید

در نیم راه با گوله موزر این نیمه جانرا شهید جو و رجفامی سازد
 نعش این شهید سعید را میبرند بخانه اهل خانواده که
 منتظر ورود آن بوده و امید زندگی با داشته صدابناله و شیون
 بلند میکنند باز آتش غلّ و بغضای اشقیافرو نشسته حکم میکنند
 که نعش را بدهید حضرات اهل بیت نعش را در گوشه پنهان
 کرده میگویند او را دفن کردیم بعد از یکشنبه روز دیگر محرمانه
 نعش آن شهید مظلوم را دفن میکنند اینائی که از این دو شهید
 باقی مانده از قرار ذیل است از مرحوم شیخ تقی سه طفل
 ز کور بدیع الله و محمد و نور الله از آقا میر صفریک طفل سید رضا
 و در باهل هم شهادت آقا میر محمد علی معین التجار
 واقع شد که نیمه شب جمعی از اشرار در خانه اش را کوبیده اطهار
 کردند که نامه برایش آورده اند و معین التجار در بروی آنان
 باز کرد و چون اشرار هجوم آوردند زوجه اش سرو پا برهنه در
 جلو آمده اصرار کرد که تا مرا نکشید نمیگذارم شوهرم را بکشید
 لذا زن و شوهر هر دو را بقتل رساندند .

و از مشاهیر بهائیان ساری لطفعلی خان کلبادی سالار
 و سردار جلیل سابق الوصف صاحب ثروت و افره و قری و املاک
 باهره و نوکران مسلح قاهره و مورد بیم و ملاحظه و احترام
 و احتیاج عامه و در طول مدت این دوره عضو محفل روحانی آن
 بلده و حامی بهائیان بود و یا همه شهرت و اقداماتش بنام

این امر بعلت کمال قدرت و ثروت نه از طرف دولتیان بهانه جو
 ونه از اشرار و مهاجمین گریگ خوزیان بسیاری با و نرسید و
 نوبتی در ایام ناصرالدین شاه و قدرت تامه کامران میرزا در
 فتنه که بنام ماهفروزک برانگیختند و ملاعلیجان را بشرحی که
 در بخششش آوردیم بشهادت رساندند چون کامران میرزا
 ویرا احضار و بازخواست کرد که خبر دادند شما حوزه در حصول
 و حوش خود دارید بتجاهل و لطیفه گفت که من فقط حوض
 کوچکی در عمارت خود بنا کردم و کامران میرزا چون تکرار کرد
 او و باز همین جواب گفت و کامران میرزا خندید دست از و کشید
 و دیگر از بهائیان شهیر ساری آقاسید حسین مقدس
 بن آقاسید باقر از سادات حسینی ساکن ساری در محرم
 سال ۱۲۸۷ متولد شد و در روس مقدماتی و علوم ادبیه عربیه
 فرا گرفت و به سجدیه پدربمبادت و ذکر و دعا و لغو گشت و در سنین
 شباب که تحصیل در مدرسه باطلاب علوم ادبیه و دینییه
 مشغول بود با میرزا حسن واعظ قزوینی از احنای مشهور که
 برای روضه خوانی بساری وارد شد و با وجود بهائیت سر حلقه
 واعظان و ذاکرین مصیبت گردید و اهالی بوسعت محفوظات
 و عمق معلومات و ذوق و تقریرش فریفته شدند در مجلس روضه
 خوانی منعقد در خانه خالش که از ملاکین و محترمین بلد بود
 و تنظیم مجالس را بمهدده خواهرزاده وا گذاشت معاشرو

مجالس گشت و بواسطه او با چند تن دیگر امثال میرزا محمد حمزه معروف به پیشنماز و میرزا فتح الله حمزه و میرزا فضل الله سنگ که عمده و ره در تحصیل بودند بعرفان و ایمان بدیسیع فائز شدند و با همه رعایت احتیاط زمزمه و همه در خصوص ایمانشان بالسن و افواه افتاد و پدید تعرض و مقاومت برخاست و عاقبت بدستور واعظ مذکور نسخه آثاری صادر از قلم حضرت عبدالبهاء را مخفیانه بر سجاده پدر گذاشت و سید متعبد چون آن را مطالعه نمود متنبه گشت دیگر بار متعرض فرزند نگر دید ولی قیل و قال مردم درباره وی برجای ماند و در آن اثنا پدروفات یافت و ملائی محل میرزا محمد علی فاضل بنای تعرض بر منبر گذاشت و خواست ماترك پدر را از فرزند و حید بازدارد لا جرم آقاسید حسین بطهران رفته بدربار سلطنتی شکایت از آخوند نمود و دست ملا از تعدی کوتاه گشت و او به ماترك رسید و ملا در اثنا سفر برای زیارت عتبات عراق عرب در کرمانشاه در گذشت و بالجمله آقاسید حسین مقدس در ساری رکن رکن در جامعه احبش و سالها عضو مهم محفل روحانی بود و در تبلیغ علما و مهمین مخصوصاً کوشید و با حسن خلق و غریب نوازی و بسط ید و طیب معاشرت با طبقات و عقاید مختلفه و عمق در امر اهل و روحانیت و سحر خیزی و عبادت امتیاز داشت و در نشر معارف و تأسیس مدارس و مساعدت

کودکان بی بضاعت بذل مال نمود و در تاسیس خیابان بلند
 و خیرات عمومیّه سبقت جست و در سال ۱۳۲۶ سفر بشهمیرزا
 نمود و معاندین حکومت سمنان را اغوا و اغرا کردند که سید بابی
 از مازندران آمده میخواست با بابیهای سنگسروشهمیرزا
 همدست شده بمخالفت حکومت پردازند و حکمران شبانسه
 سواران چند بشهمیرزا فرستاده مقدّس را باتنی چنانسد از
 مستخدمین کت بست بطرف سمنان بردند و در آن بلد تنسی
 از اعضاء حکومت که سابقاً از مامورین حکومت ساری بود و مقدّس
 را میشناخت ویرانزد حکومت تعریف کرده نوعی نمود کسه
 حکمران پشیمان گردیده هراسان گشته از طریق معذرت
 آمده محرکین و مفسدین را تهدید سیاست نمود و مقدّس را تا
 شهمیرزا مشایعت کرد و او با احترام تمام بساری برگشت و نیز
 در ایام انقلاب مشروطیت و ملیت باغ مقدّس را در و بار بنام اینکه
 سید بابی مشروطه طلب است غارت کردند و هنگامیکه بنام
 معجزه صادره از حضرت عباس شهر را چراغان داشتند در شب
 دوم چنین شهرت دادند که در باغ سید بابی سوخت و در حال
 انتظار اراذل که مهیای تحریک فساد بودند بانفت و بنزین
 سوی باغ شتافتند و هنوز پاس از شب نگذشته قریب نیم از
 اهالی شهر در باغ مجتمع شدند و بالعن و سب و ناسزا
 فریاد می زدند که بابی سوخته را میخواستیم و بالاخره نظمیّه

مداخله کرده باشد و سرنیزه اهالی را از حوالی باغ راندند و در کل این مواقع مقدس را بیم واضطرابی دست ندادند استقامت ورزید و پیوسته دلیرانه تبلیغ امر ایهی میکرد و خانه خود را بنام مسافر خانه تقدیم عالم امر نمود و عاقبت بسال ۱۳۴۳ درگذشت و خواهرزاده اش خطیب مقدسی که دست پرورده روحانی اوست بعد از او بفعالیت و خدمات امریه قیام کرد .

دیگر آقا سید مرتضی حافظ الصحه درمازندران تحصیل فارسی و عربی و طب ایرانی نمود و بواسطه میرزا حسن قزوینی مذکور فوزیایمان بدیع یافت و بنام اینطایفه مشهور شد مردم تعرض کردند و پدرش او را از خانه اخراج نمود پس بطهران رفت قریب پنجسال تکمیل تحصیل طب کرد و در مریم خانیه دولتی بخدمت پرداخت و با احبب معاشرت نمود و ما موریت طبیب صحیه یافته بمازندران برگشت باعاعله بد ماوند رفت و مقدار دو سال در آنحد و اقامت داشت نفوسی چند را مهتدی ساخت و بالاخره اهالی بتعرض برخاسته خواستند خانه را آتش زنند و برخی از دستانش مانعت کردند و او بسار برگشته سالیانی دراز ما موریت صحیه داشته بطبایست اشتغال نمود و بتبلیغ و نشر امر ایهی پرداخت و نزد اهالی بدین نام معروف گشت و برخی از جهال و پیرا بعنوان جبرئیل

با بیان میخواندند و بعلمت اینکه در اخذ نقود از مرضی مساهله
 مینمود اطباء بلد و غیرهم شهرت دادند که موظف برای تبلیغ
 میباشد و با اینکه خانه اش محل ورود مسافرین و معاشرتش
 با مؤمنین سابقین از قبیل میرزا فضل الله سنگ و آقاسید حسین
 مقدس و میرزا محمد پیشنماز و آقا علی اکبر سمسار و غیرهم معروف
 و معلوم بود اهالی بطیابتش و شوق داشتند و مرجع عموم شدند
 و نوبتی بعزم تشرف محضر عبدالبها با فرزندش سید آقا بزرگ
 حرکت کرد ولی بواسطه محاربه بین دولت روس و ژاپن طسرق
 سدود بود و ناچار عودت کردند و نوبتی برخی از برخی از اعدا
 قصد هلاک وی نمودند ولی حکمران جلوگیری کرده و بسرا
 چندی در دارالحکوه نگه داشته حفظ نمود و هنگامیکه
 محمد علی میرزا با جمعیتش در استرآباد در حال اقامت انداخت
 برخی از معاندین صورت فتوغرافی اجتماعی معاریف احبای
 ساری را نزدش برده آنانرا مخالف وی و مجاهد در طریسق
 حریت و مشروطیت تعریف نمودند و چند تن مامور قتل احباب
 شده بساری شبانه در آمدند و چنانکه در بخش سابق نگاشتیم
 تنها بقتل مشیرالتجار کامیاب شدند و آقا محمود ساعت ساز و
 میرزا حبیب الله خرازی فروش از محبین اینطایفه را که بیمن
 انام بهائی معروف شدند ولی در حزب سیاسی دموکرات
 داخل بودند نیز بقتل آوردند آنگاه محمد علی میرزا وارد

ساری شد و اهالی جشن گرفتند و آقاسید مرتضی راهنگامی که از جشن تجارتسرای وکیل بخانه بر میکشت تنی چند از سواران و اراذل احاطه کرده به پیاهوسب امری برداختند و او را بدین طریق سوی دروازه طرف شهر بار فروش بردند و در حالیکه گفتگوی قتلش مینمودند سهم الممالک بن امیر موید رسیده از ماجری مطلع شد و او را مستخلص کرد یاد و تن از نوکرهای خود بخانه فرستاد و در آنشب جمعی از اعیان نیز گرفتار از سواران و شیران گشتند و آقاسید مرتضی علی الصباح تفصیل ماوقع و سائر اعمال سواران را بمحمد علی میرزا عریضه کرد و او منادی بیازار انداخته اعلانات منتشر کرد که کسی متعرض احدی بنام مشروطیت خواهی و غیره نشود و لذا امنیت حاصل شد و بالجمله آقاسید مرتضی حافظ الصّحه بدین لقب از طرف حکومت خوانده شد و خلعت در مقابل فدائیکاری و اقدامات صحیحی که در سال وبائی بعمل آورد بدو دادند و تا آخر الحیات بنام این امر معروف و مشغول بخدمات روحانیّه بود و در سال ۱۳۳۳ در ساری مدفون شد و خلف و حیدش آقاسید آقا بزرگ حافظی حسب مهل نوایای آن مرحوم خانه مسکونه شانرا بمسافر خانه بهائی داد .

و در قریه ماهفروزک علویه خانم سابق الوصف حرم ملاعلیجان شهید جمعیت اهل بهار اداره نمود و مکرراً در

اقسام مملکت سفرها برای تبلیغ کرد و مدتی در طهران بتبلیغ
و تشویق نسوان پرداخت و در سال ۱۳۲۰ بعکاشتافتسه
چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسربرد و حسب الامر
بعشق آباد رفته ایامی بماند پس بخراسان و یزد و گیلان و
مازندران بتبلیغ و تربیت نسوان همت گذاشت و هنگام ورودش
بیزد باتفاق پسر برادر جوانش سید علی محمد و میرزا حسین
زنجانی در اواخر فتنه سال ۱۳۲۱ بنوعیکه در بخش سابق
نگاشتم واقع شد در کاروانسرائی سکونت جست و اشرار بلد
بتصویر اینک اموال بسیار با خود از عشق آباد آورد و ورش گرفتند
و او بی پروا لسان بنصیحت و تبلیغ گشود و نزدیک شد که اشرار
بتازند و بسلب و نهب پردازند چون در طول طریق قبیل از
وصولش بیزد نیز جمعی از یزدیان در قافله بتعصب شدید
شده ضرب و زجر وارد آوردند و ماجری با اشرار گفتند لا جریم
مصمم بقتلش گشتند ولی در آن اثناء گماشتگان جلال الدوله
حکمران رسیده و پیرامستخلص کرده بدار الحکوه رساندند
و ایامی چند مصون ماند آنگاه بمعباس آباد محل اقامت
حکمران بردند و شاهزاده باعاظه اش سنوالات و مسائل
چند از او پرسیده جواب شنیدند و احترامات بجای آوردند
و حکمران او را باتفاق بعضی از معتدین بسمت آباءه فرستاد
و حکمران طول طریق مکاتیب متحد المضمون در توجه بحفظ

و حراست نوشت و لذا چون در ابرقوه اهالی بصد دایدا و قتل
 برخاستند حاکم محل ناچار بحفظ و حمایت شده اورا بآباد
 رساند و ایامی در آنجا سکون و آسایش جسته روانه گشت و
 بالجمله علویه خانم تمامت حیات خود را پس از شهادت شوهر
 والا گوهر در نشر امرابهی صرف نمود و از قلم حضرت عبدالبهاء
 بلقب امة البها مفتخر گردید و دارای علم و فضل و حسن خو
 و سلا^{ست} تقریر و تحریر و اطلاعات دینی و قدرت شعریه بود و
 نمونه از اشعارش که در دعوت بامرابهی گفت چنین است :

یا معشر البشر شرب هجران تمام شد

قوموا عن القبور که یوم القیام شد

ای عاشقان حق رخ معشوق شد عیان

ای بلبلان ذوق بهار مدام شد

عارف بیا که شاهد غیب آشکار گشت

صوفی بیا که خمر محبت بجام شد

در کوه طور پرتوی افکند طلعتش

چندین هزار موسی جان لا کلام شد

قسسیان بمجد عظیم اند منتظر

ربّ جلیل آمد و نامش غلام شد

فرقانیان بشارت عظمی که بر شما ست

ظاهر آله فی ظلل من غمام شد

گر شیخیان بمذهب خویشند معتقد

حالا هلال مشرقشان بدرت نام شد

اهل بیان لئالی بحربیان عیان

از مخزن مشیت ربّ الانام شد

ان صاعد سما بزمین نازل آمد

مارا خزانه هاهمه فتح الختام شد

ود را و آخر ایام از حلیه بصرعاری ماند و بالا خره در ساری

بسال ۱۳۴۰ از این جهان پرمحن درگذشت و برادرش آقا

بزرگ و مادرش خورشید خانم و خواهر مهتر زینب خاتون و کهتر

شهریانووز و جد آقا سید آقا بزرگ خدیجه خانم متدرجاً

درگذشتند .

و از مشاهیر احبای مازندران لطفعلی خان کلبادی

سال ۱۳۴۰ مکرّم، سردار جلیل سابق الوصف چون علویه خانم

وفات یافت و بعلمت معاندت و مخالفت مردم غسل و تجهیز

مشکل گشت با تهیه موزیک و سوارویدک تجهیز جسد مظلومه

نمود و در هنگام صمود حضرت عبدالبهاء علیاً مدت سه روز

مجلس تعزیت و سوگواری بیاراسته تمامت طبقات محترمین

حضور حاصل کردند و آقا سید میرزا علی عمادی بهنه ثلاثی

وکیل مجلس دارالشوری ملی که محبت و تمایل باین امر داشت

در محضر جمعیت خطابه بلیغ راجع بتاثر غروب انوار مظاهرسر

الهیه ایراد کرد و بالاخره سردار در سال ۱۳۵۲ درگذشت
 و غلامحسین خان شاپوری کرمانی الاصل طبق بمقتدر السلطنه
 در دائره حکومت ساری بوده پیوسته حمایت و مساعدت از
 احباب میکرد و از معارف میرزا آقا جان و میرزا ذبیح اللّٰه
 پسران شیخ میرزا آقا سابق الذکر سرپرستی عم خود میرزا
 حسین بابی مذکور بر او مندرگشتند که اول در سال ۱۳۳۰ و ثانی
 در سال ۱۳۳۵ وفات نمودند و خاندان جلیل درخشان از
 ایشان درخشیدند دیگر هژبرالدوله قاسم خان عبدالملکی
 رئیس و صاحب دلاوری و ایل عبدالملکی و اراضی آن از فرقه اهل
 حق دیگر آقا میرزا غلامحسین خلف آقا علی بن مشهدی حسین
 از اصحاب قلعه که سالها معروف بدین نام و مخلص و با اهتمام
 بود و از اهل قریه ارطی نیز عده ایمان داشتند و میرزا عنایت
 علی آبادی معروف هم ارتباط داشت و میرزا جعفر شاعر
 غیبی تخلص از اهل ارطی نزد بهائیان دم از ایمان میزد
 و از جمله آنان میرزا غلامعلی بود و پسرش مجد الاطباء در حدود
 سال ۱۳۰۳ بواسطه این اصدق فائز با ایمان گشت و میرزا
 علی اکبر ارطی هم بواسطه برادرزانش دکتر محمد خان ایمان
 آورد که خاندان دوستدار از او برقرارند .
 دیگر ملا رمضان آمره ای سابق الوصف که اهالی شریر
 بقصد قتلش برآمدند و شبی در زمستان بدون روشنائی و لباس

کافی برای استخلاص از اشراک از قریه خارج شده در مجلسی
شب را بروز آوردند و مشهدی میر آقا جان نام که با این فئمه
دوست بود ایشانرا بخانه خود برده نگهداری و پذیرائی کرد
تا آنکه شیخ حسین مجتهد ساری بشیخ رضانعلی از اهمل
قریه امره که مردی غیور و متعصب در اسلام و ماهر در فن تیر
اندازی بود دستور داد که آنمظلومرا بقتل آرد و این واقعه در
یکی از لیالی سال ۱۳۳۲ واقع شد و شیخ رضانعلی در نیمه
شب با تفنگ بمزوم قتل شتافت و هنوز بمقصد نرسیده تزلزل
و تردید در عزمش رخ داد و چون بخانه درآمد و او را در حال
مناجات و تضرع بدرگاه قاضی الحاجات دید تا صبح برجسای
ماند و آیات و مناجات اصف کرده متأثر و مستغفر و از فتوی مجتهد
متمجب و متحیر گردید آنگاه با ملا رمضان ملاقی و مکالم و مومن
و منجذب و مشتعل گشت و ملا رمضان با توجه کرد که هرگاه
مجتهد را ببیند دستش را بوسد چه امر محبوب ابهی است که
باید دست قاتل بوسید و بالجمله ملا رمضان ایام حیات را
بخد مت و تبلیغ امر ابهی صرف نموده و اشعار بسیار سروده
فنائی تخلص کرد و جمال ابهی ویرا بقاشی فرمودند و در سال
۱۳۳۲ درگذشت و برخی از اشعارش چنین است :

رخساریارتازه را در این بهارتازه بین

هم این بهارتازه از رخساریارتازه بین

رخساریارتازه را خوش لاله زارتازه بین
 این لاله زارتازه را درهر دیارتازه بین
 درکوه و صحرا و چمن بس چشمه سارتازه بین
 يك طلعتی ازلا مکان اندر مکانی شدعیان
 از شاخه گل نوگی درگستانی شدعیان
 از عشق گل در بلبلان آه و فغانی شدعیان
 ز افغان شان بس شورش درهر مکانی
 همچون هزار از عشق گل بس بیقرارتازه بین
 آفتابی گشت طالع درسمای بندگی
 کرد عالم را منور از فنای بندگی
 بر سر پرز و تمکین گشت سلطانی مکین
 داد فرمان بر سلاطین از برای بندگی
 عندلیبی گشت در گلزار وحدت نغمه خوان
 بلبلان را کرد شیدا از نوای بندگی
 موجزن بحر الوهیت از آن شد تابرون
 آید از وی گوهر سنگین بهای بندگی
 بساط بندگی بپانموده شاه بندگی
 در آسمان جان و دل رخسار چوماه بندگی
 خضوع او برای حق بود گواه بندگی
 روان بارض جان و دل از او میاه بندگی

از آن میاه ارض جان پراز گیاه بندگی

شده است برتر از فلک هم عزوجاه بندگی

امیر و حکمران بود بهر سپاه بندگی

ایضاً عیان بر هر روان همه نمود راه بندگی

یا حضرت من اراده الله بر جمله سرائری تو آگاه

خرم سرانگه شد به پایست طوبی لمن انت کنت مولاه

خوش آن بدنی که شد ز عشقت کاهیده وز زار چون کاه

گلشن ز تودشت و کوه صحرا روشن ز رخ ستاره و ماه

هر ره که روی همان ره راست بیراه تو هر ره می بود چاه

از عشق تو عاشقان شب و روز همد م بفغان و ناله وآه

بلبل زده ان تو غزلخوان طوطی ز لبان تو شکر خواه

قدرت ز عقول و وهم ارفع برتر از فلک تراست خرگاه

افزون ز همه شهان عالم خدام تو راست عزت و جاه

الحمد که آفتاب میثاق

کرده بتمام نور اشراق

و شیخ رمضان علی امره مذکور وارث آثار و مقام او شده سالها

درمازندران و غیره بنشر امر ابهی مشتمل میباشد و در کفشگر کلا

و در رزیکلا و غیرهما از قراء بسیار ساری هم عدّه کثیری از دهقانان

و ملاکین و غیرهم بهائی بودند چنانکه آنقراء را قریه بابی

میگفتند و در بار فروش (بابل فعلی) بنوعیکه در بخش سابق

آوردیم گروهی از اعقاب و منتسبین وهم از پیروان و محبیین
 حاج شریعتمد اربزرگ برجا بودند که محبت داشته گاه و بیگاه
 حمایت از مظلومان مینمودند و مختصری از احوال شیخ یعقوب
 بن حاجی ملا یعقوب حمزه را در بخش ششم نگاشتیم و در سن
 قریب بهشتاد و درگذشت و اخلاقی بر جای گذاشت و خصوصاً
 شیخ عبدالکریم که تحصیلات علمیه کرده بروضه خوانسی
 پرداخت و تعصب دینی پیشه کرد بر منبر تعرض باین امر و نیز
 ستم بر مؤمنین بی پناه را امید داشت ^{تنبه} و موعظت پدید آورندگان
 مهتدی شده بر منبر و در محضر ملایان همی تبلیغ کرد و از دست
 وزبان معاندین خصوصاً از همراهان شیخ سلمان سیف
 الاسلام ابن شیخ فضل الله مذکور در بخش سوم آزار بسیار
 دید و دل از منبر برید و تغییر لباس داده با اشتغال تعلیم و
 تربیتی داخل شد و بعضی بستگانش نیز تعرض و تمدی کردند
 و از حق ارث محروم ساختند و او اندک ملال نیاورده بنشسر
 نفحات بدیمه کوشید و پسرش را نیز بدینگونه تربیت نمود و از
 سیف اسلام مذکور تعرض بسیار با حد این فئه رسید و از آن جمله
 در قریه کهور چال بابل مستخدمش سید علی ماهفروز کسی از
 بهائیان را هدف گلوله ساخته بشهادت رساند و پسران
 حاج شریعتمد از خصوصاً آقا شیخ محمد حسن که از تحصیلات
 نجف برگشته در مسجد حاجی کاظم بیک بر جای پسر

شریعتمدار و مقتدا شد و پس از وپسرش آقا شیخ علی که نیز بدینگونه مسند شریعت اسلامی برقرار داشت محب و مؤمن بوده حمایت میکردند نویتی دانی محمد صادق بمسجد مذکور خلف شیخ محمد حسن شریعتمدار اقتدا^{۱۰} صلوة بست و ملائیکه در صف مقدمه اش بوده بشناخت و پرخاش بد و کرده گفت ای بابی چرا بمسجد و عقب من در آمدی و تو همین بسوی کرد و شریعتمدار بشنیده بملا بر آشت و او دانی صادق قرابابی و نجس خواند شریعتمدار گفت دانی من است و همینکه بسار دیگر لب در خصوص بابی بودن وی گشود بپسر خود شیخ محمد رضا دستور داد تا ملا را بضر بپشت گردن و لطمه بسیار از مسجد بیرون نمود و دانی صادق بحال خود بر جاماند .

وازیبهایان شهیر بابل آقامهدی معروف باقا داداش سابق الذکر که الواح و آثار متعدده در حقیقت از بیانات ابهی و حضرت عبدالبهاء صدوریافت و خانواده درین امر تاسیس کرد که اکبرشان میرزا محمد علی و دیگر آقا محمد اسمعیل چون در گذشتند تمامت اموالشان حسب الوصیه برای مصارف امریه اختصاص گرفت دیگر آقا میرزا محمد تقی تهمتن ناظم پستخانه و آقانصیر که از آنان و خواهرشان عائله و سیمه برقرار گردید و از علما آقا شیخ محمد تقی مؤید الاسلام داماد حاجی شریعتمدار نیز در باطن محب و مطلع بود و شیخ جعفر فاضل

وواعظ نوه ملا رضا شاه شهید که با بعضی آحاد این طایفه
 محب و معاشری بود همینکه بر منبر از سلاطین قاچاریه نکوهش
 کرد و بتقویت از مشورت آیه انما امرکم شوری خواند سیف الاسلام
 فرمان داد ویرانام بای تشهیر کرده از منبر پائین کشیده بزدند
 و شیخ اسد الله ابداعی بابلگانی که چون با استادش شیخ
 ابراهیم پیش نماز بقریه عرب خیل رفت بملاقات ملا امینا توجه
 حاصل کرده و بواسطه برخی دیگر اطلاعات یافته ایمان آورد
 و پسرش استاد محمد رضا خیاط مشتعل و منجذب گشت و هجر
 د و بدست تعدی و تعرض تعصب از میان رفتند و حاجی مهدی
 و حاجی عبد الله و حاجی عبد الصمد و حاجی احمد و حاجی
 روح الله و حاجی محمد حسن و کا کا غضنفر و ملا حسین و استاد
 آقا محمد کلاهد و زو برخی دیگر خصوصاً از سرشناسان السوار
 در بخششش نام بردیم و کا کا حسین در سال ۱۳۵۱ در گذشت
 و پسر ^{انشاء} قاسیم الله و آقا حبیب الله جای پدر. خاندان ثابتیان
 تاسیس نمودند و از کا کا عبد الله عاقله و اسعه فروزان برقرار
 است .

و چون بنوع مذکور در بخشهای پیش بصرار و برادر و خواهر
 و عاقله شان از عشق آباد به بار فروش سکونت جستند بر جمعیت
 افزوده بخدمات این امر پرداختند و نونهالان آن خاندان
 به عرصه آمدند خصوصاً آقا فروغ الله بصراری طبیب مشهور ببلد

گردید و از آنگاه دکتور فرغ بصاری که بعلاوه تحصیلات طبیسه
وسعت اطلاعات ادبیه و فریحه شعریه هم دارد و سمست
ریاست بهداشتی دولتی هم یافت و مرجع طبی شهسرو
اطراف گردید با اخلاق بغایت ستوده در معاشرت و مردم داری
و مساعدت و معاونت بیماران و بالسان بلیغ و نصیحت ملاسیم
جلب قلوب نمود و نشر نفعات این امر همی کرد و امور محفلی را
و نمایندگی تشکیلات بهائی را هم بدست گرفت و خانه اش
مرجع و محلّ نزول مسافرین محترمین اهل بها گردید و
شخصیت شهیره بهائیان آن بلاد شمرده گشت و برتق و فتق
امور و محلّ معضلات بهائیان در سالیان در ازیام کرد .

دیگر میرزا اسد الله فاضل بن میرزا محمود ابن آة
اسد الله بن آقا رسول اصفهانی ساکن بارفروش^۱ که آقا رسول
با مکتب و اعتبار پیشه و کالت در امور حقوقی و محاکمات شرعیه
و خاندانش با پیشه تجارت و زهاب و ایاب بروسیه اقامت
داشتند و والد فاضل میرزا محمود مذکور در السن فارسی و ترکی
بروسی توانا بود و خط شکسته نستعلیق را زیبا مینوشت و در
ترسل و حساب مهارتی داشت و ما موریتهای گمرکی مازندران
و خراسان کرد و غالباً تجارت در بار فروش و زهاب و ایاب
بروسیه مینمود و متدین و کثیر العباده و روشن ضمیر عرفانسی
ستوده اخلاق شیخی مسلک تحت تقیه بود و معاشرت و

علاقه با برخی خاندان بهائی اهل فضل و مکنّت بلد یافت
 و از بستگان مادری میرزا محمود برخی در زری علمای بزرگ بلد
 بودند و والده فاضل بنت ارشد میرزا آقا بزرگ شاعر عارف متخلص
 بقصاب که محله ^۱رضلعی از بلد بنا مش مسمی بقصاب کلا
 است و عمارت مفصل مشتمل بر قسمتهای اندرونی و بیرونی
 و باغها و اطاق محل پوست تخت و تاج و کفشکول و تبریزین و دیگر
 شعائر و آثار ارشادی با ارزشش محل ورود و نزول سیاحین
 و جهانگردان و روحانیان بود و از اشعارش که مطلقاً بطبع
 نرسید مجموعه دیوان غزلیات و رباعیات و قطعات و قصائد و دیگر
 منوی در عشق و در بیان مراتب عرفان و کتابی ببحر تقارب در
 رزمهای حضرت علی ^۱ ابن طالب امتیاز داشت و فاضل را پدر از
 صفر سن بتلمذ ^۲ بعضی از علما و فضلا بلد بگماشت چنانکه
 در سنین صفر و رشد حسب تمایلات فطریه توارثیه ^۳ ائمه ^۴ الا شتعال
 در کتب و ادبیات علمیه تدریس عربیه گردید و تا در تاحد و
 سن ۲۰ سالگی به مدرسه حاجی کاظم بیک غالباً نزد شیخ
 اسمعیل ابن الحداد مدرّس متبحر و استاد ذی فنون از پیروان
 شیخ احساسی و متلمذین نزد حاجی شریعتمدار کبیر و مستخرج
 نجومی مشهور و بر تحصیل علوم عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت
 و منطق و نجوم و هیئت اشتغال و اشتها حاصل و بسیاری از
 طلاب علوم بوی عقیدت و اعتماد یافتند و بعد از فوت مدرس

مذکور عدّه نزد وی تحصیل ادبیات عربیه و منطق و کلام و اصول
 فقه مینمودند و گروهی از قشربین متنفذین ملاها برای عقاید
 عقلیه عرفانیه اش با وی مخالفت و منافرت و تلافیرگذاشتند
 و بدینرو شهرتی فیمابین علما و طلاب حاصل کرده مستفسر
 تکمیل و تحصیل و تدریس گردید و در عین حال بعبادت و تفکر
 و تذکر و تهذیب نفس پرداخت و بحالتی روحانی و انجذاب و
 اخلاص رسید ایمانی شد و در همان اثناء و احوال با برخی
 از بهائیان که با والد و خویشان آشنا و مراوده داشتند
 صاحبیه و مکالمه کرد و با بعضی از اقدمین این طایفه و
 مرتبطین بقلعه طبرسی مذاکره نمود و از این امر بیخوشید
 تا در سال ۱۳۲۰ از پدر اجازت گرفته بمعزم تکمیل و تحصیل
 در طهران و عراق عرب بهمراهی یکی از طلاب تلامذ خود
 مسافرت نمود و در طهران اقامت جسته بتکمیل و تدریس و تدریس
 پرداخت و نزد مدرسین مشهور در معقول و منقول تدریس
 جست و طلابی نزدش تملق و تلمذ گرفتند و در آن حال بسا
 بهائیان ساکن طهران ویا وارد از بلاد اخری و یا ایدان این
 امر معاشرت یافت و از گفتارهای بسیاری بهره ها گرفت ولی تا
 آن هنگام بمطالعہ آثار این امر نرسیده بود و اولین اثری که
 بمطالعہ آن رسید لوح بشارات حضرت بهاء الله بود که در
 تصدق در آن آگاهی کاملتری حاصل کرده بتحقیق دانست که
 صاحب این امر عظیم در چه مقامی معنوی و بچه مقصودی بزرگ

قائم اند و اعتراف و اقرار نمود و از آن پس همی بمطالعہ السواح
و آثار حضرت بہاء اللہ و حضرت عبدالبہاء مزید اطلاعات و
نورانیت و توسعه فکر حاصل کرد و شب و روز غالباً باعدہ ازد و ستان
رفیق و شفیق بہائی بسربرد و سفری در اثنا سرایت و باء در
طهران بمازندران نمود و بملاقات والدین و متسبین رسید
و محرمانہ بابہائیان در مجالسشان مراودہ و مصاحبہ نمود تا
آنکہ در کمتر از سالی باز مراجعت بطهران کرد و کما فی السابق
در مدرسہ اقامت نمود و باعدہ از بہائیان خصوصاً آقامیروزا
عبدالحسین اردستانی کمال معاشرت و مراودت یافت و در
عین حال با بسیاری از ارکان بابیہ و بزرگان متصوّفہ و اعمدہ
علوم و فلسفہ ہای عصریہ و غیرہم معاشرت و دوستی داشت
و بہائیان مذکور با اقدام در خدمت بنشر این امر تشویق کردند
و بانس و الفی کہ با آثار مبارکہ حاصل نمود بان خدمت بہ پرداخت
و ایادی امر و عدہ از متقدمین و فضلا و خالصین بہائی در مدرسہ
باوی مراودہ مینمودند و در آنحال کثیری از طلاب علوم دینیہ
کہ نزدش تلمذ میکردند بوی ارادت و اخلاص داشتند و جمعی
از علما و طلاب حتی بعضی از ہمان تلامذہ اورا بنام حکمی
و عارف و بابی و غیرہ مورد احتراز و خطرناک و کافر و نجس می پنداشتند
و بالاخرہ بموجب ہدایت بہائیان عریضہ اخلاص و استعلامی
بمحضرمبارک حضرت عبدالبہاء فرستاد و جوابی شامل امرو

دستور بخد مت و بنشر نفعات روحانیه رسید و ایادی فعال
این امر بعد از تهیه سفر و ماموریتی مهم برای وی شدند و از
خطابات صادره از حضرت عبد البهاء در این خصوص است
قوله الجلیل "رشت حضرت ایادی امر الله حضرت شهید
سلیل حضرت اسم الله الا صدق علیه بهاء الله الابهی ...
جناب آقا میرزا اسد الله مازندرانی اگر بتواند بنجف بشتابد
و در نهایت مدارا با شخصی مذکور ملاقات نماید بسیار موافق ..."
و قوله المعظیم "جناب ایادی امر الله حضرت ابن ابهر
علیه بهاء الله الابهی هو الله ای منادی میثاق در
خصوص عالم خراسانی نجف مرقوم نمودید محرمانه بحضرت
آقا میرزا اسد الله مازندرانی البته مرقوم نمائید که ایشان
باعرض ملکوتی وقوه رحمانی و مقصدی ربّانی و نفعه سبحانی
و تائیدی روح القدسینزد ایشان اگر ممکن است سفر نمایند
و بیان حجج و براهین فرمایند که شاید نور هدایت کبری در
دل و جان بتابد و او را از خود بر باید و در جوار الطاف الهی
بیاساید و بدلائل و براهین او را بفهماند که من بعد دستگاه
حکمرانی علماء و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام
بایشان وصف جماعت و ریاست رؤسای دین پیچید نخواهد
شد جمیع خلق اروپا مشرب گردند و آسایش اینجهان پر دازند
اساس دین بکلی مضطرب و متزلزل گردد چنانکه در این مدت

بقیه بقد رستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در
 مدتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسیاً
 خواهد شد مگر آنکه بنفثات روح القدس دلهازنده و نفوس
 آزاده شوند و وری جدید بمیان آید این قضیه ایست واضح
 و مشهود دلیل و برهان لازم ندارد و علیک البها الا بهی ع
 و طولی نکشید که در خطاب مفصلی امر صریح سفر بعراق
 و مصاحبه مجتهد خراسانی ملا محمد کاظم فرمودند چه محیط
 تنور فکر و تجدّد طلبی و تحرّز از خرافات و توجّه بعلوم عصر که از
 چند سال پیش بدست بابیه در آنجا بظهور آمد و مجتهد
 مذکور و غیر هم از آنجا برخاستند و علمد امر مشروطیت و حریت
 و منادی تجدّد و تنور گشتند و آنجا مرکزی برای بابیان میشد
 اقتضای داشت که در آنجا ابلاغ و نشر امر بدیع گردد . خصوصاً
 مجتهد مذکور با بعضی از ایادی که در آنجا ببلاتش رسید
 مکاتبه کرد لذا پیشنهاد دوتن آقا شیخ علی اکبر قوچانسی و
 میرزا اسد الله فاضل مازندرانی نمودند و حضرت عبد البها
 این خدمت را با فاضل دستور داد و فاضل حسب محاسن و معیت
 در اینگونه اسفار که قبلاً با آقا میرزا عبد الحسین اردستانی
 کرده بود این موضوع را در محفل مطّرح نمود و باصرار ابرام وی
 محفل هم موافقت نمود و موجبات را فراهم آوردند لذا تقریباً
 در جمادی الا ولی ۱۳۲۸ باین عزم رهسپار گردید و سپس از

اقامت چند روز در کاشان و ملاقات دوستان بارستان رفت
 و آقامیرزا عبدالحسین با خود مقداری زیادی از کتب و الواح
 و آثار قیمه برداشت که هرگاه برای تازه مطلقین نجف لازم
 شد بدهد و پاره راهم تقدیم حضور در محضر ارضی مقصود نماید
 و فاضل ایامی چند بمعاشرت با آقامیرزا عبدالحسین و برادر
 مهترش میرزا آقا مجد السادات و ملاقات جمع بهائیان گذراند
 آنگاه با آقامیرزا عبدالحسین بکاشان برگشتند و چون کاشانیان
 اصرار بامتحان ورزیدند و ناچار بمحفل روحانی طهران
 اطلاع دادند خطی از محفل تقریباً بدین مضمون بفاضل
 رسید که حسب الامر باید معجلاً بنجف شتابد و پس از انجام
 مقصود و مرام بارضی اقدس برای زیارت بیرونند و هرچه دستور
 بفرمایند البتّه اطاعت کنند لذا هر دو از کاشان بقم و اراک و
 کرمانشاه پس از توقف ایامی مختصر در بلاد مذکور رفتند و در
 کرمانشاه روزی چند در خانه آقامیرزا اسحق خان حقیقی
 بوده بابتی چند از محترمین مذاکرات دینی کردند و قطعه
 هکسی باعده از احباب برداشتند و متعصبین از اهالی شنیده
 دانسته بزمزه و همه افتادند تا چون بقصر شرین رسیدند
 گماشته شی حاجی علی نام از نجف از طرف انجمن مشروطه
 خواهان اعتدالی طما بنام هیئت علمیه نجف بریاست
 پسر آخوند ملا کاظم بشهرت آیه الله زاده که برای مخاברה

تلگرافی بامجلس شورای ملی طهران علیه جمعیت دموکرات
و برای تجسس از زائرین اعتبار مقدسه بعلمت بیم از جانب
دموکرات انقلابی آمده بود بملاقات آمده مباحث اصلاحیه
عصر حاضر میان آورد و جاهلانه از روشنگری ایشان وهمی
برده با آنان همراه شد تا در شهر رجب که ببغداد درآمد با
دوستان ملاقات میکردند مراقبت نمود و فاضل و میرزا عبدالحسین
در آنچند روزه توقف در بغداد غالباً باشاهزاده مؤید
السلطنه بهائی که از تعرض مشروطه خواهان بوی، برای این
که در ایام قلیله سلطنت محمد علی شاه حسب امر اجباری
وی بریاست شورای سلطنتی قرار داشت، فراری شده بود
معاشرت یافتند و چون بکربلا رفتند و بالاخره در نجف اقامت
گزیدند حاجی علی همه جا همراه بود وهمی بدروغ وعده
معاونت و مساعدت مینمود ولی خبر بهیئت علمیه مذکوره
رساند و از طهران هم از جانب بعضی همدستانشان از
بابیان خبر حرکت آند و با اشاره افتراضیه قصد سو با آنان
رسید و از این دوسر چشمه سیلاب فتنه جریان گرفت و بیم
واضطراب و احتیاط در آنان حاصل شد و بنا برین در روز سوم
اقامت در نجف که تازه خانه مناسبی اجاره شد و هنوز فرصت
ملاقات با احدی را نکرده بودند و برای اولین بار بتفـرج
و دیدار برآمدند همینکه با طرف صحن مقدس حضرت

امیرالمؤمنین آمدند حالت توجه طلاب را مشاهده کرده و چند تنی از آخوند وسید از علما رسیدند و باتفاق ایشان بسوی خانه آمدند و در حالتی که جمع انبوهی از ارباب عمایم محوطه و حول خانه را احاطه داشتند پس از تعارفات ظاهریه اظهار کردند که پس از وصول اخبار موحدش از بعضی انجمنهای سری طهران راجع بشما هیئت علمیه در اضطراب و نگرانی افتادند و ما را مامور بان داشتند که در اشیا^۱ شمارسیدگی کنیم و هر چه فاضل پرسید که کدام انجمن و چه گونه خبری است بیجان کنید تا کذب آن اباطیل و اراجیف را مدلل داریم گفتند عجالتاً مقرّی جز این نیست که در خرجین و اشیا^۲ شما تفحص نمائیم و فاضل گفت این چنین عملی باید از طرف حکومت صورت گیرد گفتند که هیئت علمیه و علما خود مختارند و بالجمله پس از رسیدگی در اشیا^۳ آنچه کتب و الواح و آثار بود بساد و مکتوب یکی مرقومه محفل طهران که ذکر شد دیگر نامه تشویقی و مبالغه آمیزیکی از ناشرین امر بهائی که در وصف مقام عظیم آن خدمت و در آنکه اولیا^۴ مقربین آرزوی فوز بچنین خدمتی دارند نگاشته بود برداشتند و بسوی هیئت علمیه رفتند و جمعیت مراقبین از ارباب عمایم بهر جای ماندند تا بعد از قرب ساعتی انبوهی کثیر از معممین بانمایند^۵ رسمی سیانسی ایران آمدند آنرا با اشیا^۶ به همراه بردند و در حالیکه از حمام

جمعیت درکوچه و پشت بامها موج میزد که بهائی ها را
 ببینند بمحل ویس قونسرلگری ایران رسانند و نشیاء را خود
 بردند و آن دو تن را در محبس یعنی اطاقی تاریک بیفشرش
 آورده هر دو پاد رکند گذاشته کدرامقفل ساختند و در اطاقی
 از بیرون بسته رفتند ولی صدای پا و همهمه واردین و اطهارا
 بغضیه شان بگوش میرسید و در آنحال هر دو را که گفتی از تامل
 حادثه در خوابند اندیشه های گوناگون مانند رویاها باخاطر
 میگذشت و فاضل این اندیشه را داشت که مبادا در اثر عدم
 مراعات مقتضیات حکمت بچنین نتیجه رسیدند ولی در اعمال
 خود نشان عدم حکمت نمیافت و چنان تصور میکرد که از
 جهت آوردن کتب والواح مقصودشان فاش شد و دیگر
 ملاقات و مذاکرات صورت نخواهد گرفت ولی بعداً فهمید که
 تدبیر غیبی چنین نقشه ریخت و بایستی بطریق نشر کتب
 ابلاغ عمومی صورت گیرد و محافظه هر دو هم با فشاء عقیدت
 و مقصد بایستی حاصل شود و بالجمله پس از ساعتی که تسالار
 فوقانی قونسولخانه مشحون از ارکان علمیه و مملو از جمعیت
 علما شد در اطاق از بیرون باز شد و بدرون آمده قفل کند را
 باز کردند و آقا میرزا عبدالحسین را که اول بود پاها بیرون
 کشیدند و فاضل را پای در کند مقفل تنها گذاشتند و آقا میرزا
 عبدالحسین را با خود برده در حجره را از بیرون بستند و پس

از مدتی کم ویرا مراجعت بمحبس داده بازپاهای هر دو را مثل
اول مقفل کرده در حجره را از بیرون بستند و آقامیرزا عبد
الحسین
بیان کرد که صورت استنطاق پس از تحقیق نام و پدر و موطن
و شغل و غیره این بود که چه عقیدتی دارم و گفتم بهائوسی
هستم و پرسیدند چگونه بهائی شدی گفتم پدرم بهائوسی
بود و مرا همچون تربیت کرد مانند شماها که هر يك بهمان
عقیدت پدر و مادر تربیت شدید و پرسیدند بچه قصدی باینجا
آمدی گفتم فاضل می‌آمد و چون با هم دوست و یگانه بودیم
باتفاق او آمدم و طولی نکشید که باز در محبس باز شد و بهمان
طریق آمدند و فاضل را بردند و آقامیرزا عبد الحسین را پسای
در کند و تنها گذاشته در محبس را از بیرون بستند و چون فاضل
را بتالار پر جمعیت وارد کردند بهمان طریق از شخصیات
سئوال کردند و او هر يك را جواب داد و گفت در همین مجلس
عدّه بسیار هستند که مقام مرا بخوبی میشناسند آنگاه از مقصد
آمدن بنجف سئوال کردند و او در جواب چنین طرح مقصد
کرد که مرا همیشه در نظر بود ^{این} مرکز علم و دین بی زیسارت
و استفادت بیایم و پدرم هم تاکید اکید داشت اما تقدیرات
موافقت نکرد تا اینکه این قضیه پیش آمد که در ایران کسار
انشقاق و اختلاف بین طرفداران مشروطیت و تجدید و آزادی
و طرفداران اسلوب قدیم بتکفیر و قتل و غارت یکدیگر کشید و هر

يك از طرفين بهائيان را در طرف مخالف و منفور خود قرار دادند چنانکه طرفداران استبداد سلطنت و اسلوب قدیم بهائیان را مؤسس و مؤید حریت و آزادی گفتند و مورد تعدی و ستم نمودند و تجدد و آزادی خواهان نیز آنان را حامی استبداد شاه و دولت خوانده مورد تنفر و استکراه گفتند و از اینرو این جامعه مؤثر بین الطلی که فقط برای تهذیب اخلاق و تنویر افکار و صلح جهان و وحدت بشری کوشند و خویش را روحانی صرف و بیحد اخله در امور سیاسی می شناسند مردود طرفین و مورد تعرض مردم قرار گرفتند و مایل شدند که کتب و آثار خود را بواسطه شخصی امین و مطلع بدین مرکز و مرجع مقتدر دینی بفرستند و تحت مطالعه و مذاکره قرار دهند تا بعد البحت و التفحص اگر محقق گردد که امر بهائی روحانی صرف و کوشای برای تربیت و تعلیم و تحسین اخلاق و صلح و اتحاد بشر و بهبود جهان است اعلام فرمایند که هیچ از طرفین آنان تعرض و تعدی نمایند و مراد رخور این خدمت و امانت دیدند و لذا با این کتب و آثار باین مرکز مقدس آمد و این را خدمت بوطن و کشور نیز میدانم که چنین جمع کثیر العده جهانی از حسن توجه بوطن دل آزرده و مستگسرنیاشند پس میرزا مهدی آیه الله زاده که خود مسنطق بود از عبارت مأثور در نامه مذکور محفل روحانی و نامه مذکوره

دیگر سؤال کرد و فاضل جواب داد که فی الحقیقه مراد همین ماموریت مشروحه میباشد و از مهر محفل روحانی و اعضاء آن پرسید صورت سجع مهربیان و اعضاء محفل هم بنوع حکمت ذکر شد و پس از ختم و ضبط صورت جلسه فاضل را بمحبس آورده و پاهای اوور فیکش بنوعی که ذکر شد در کند مقفل نمودند و شب را بهمان وضع غذائی دادند و آنسان بهمان حال پاها در کند خوابی کردند و بدین طریق هفت روز در محبس ماندند و هر روز یکبار بهمان طریق سؤال ها و جوابها واقع میشد و چون کتب و آثار این امر را که از آنان گرفته بودند بدسترس عموم گذاشتند همه سئوالات مجالس دیگر و هم اشخاصی که خود برای تحقیق بمحبس می آمدند راجع بموضوعات مرتبط باین امر بود و در حقیقت باین وسیله ابلاغ و افشاء عمومی در آن مرکز مهم حاصل گردید ولی مفرضین که در ارکان آن مرکز بوده ریشه داشتند میخواستند بهر نیرنگ و افترا صاحب این امر جهان بین و پیروان را حامی استبداد سلطنتی ایران و عثمانی شناسانده و دولت مشروطه ایران و عثمانی را از این طایفه متنفر و کاره سازند و در هر دو کشور موجبات فتنه و فساد را بهر آنان فراهم نمایند و فاضل همی از آیات و الواح و آثار حضرت بها^۱ الله و حضرت عبدالبها^۲ دال بر عدم توجه بامور سیاسیّه و مادیّه و شئون خصوصیه

زائله برایشان خواند و بیایا کرد که در بین این طایفه حتی حمل آلات حرب حرام میباشد و میکوشند که جهانی متحد و پیرامش و آسایش فراهم سازند ولی آنان بالاخره نامه^{ای} برآورده از جمل و عبارات مسروقه از الواح و آثار ساخته نسبت بحضرت عبدالبهاء دارند و گفتند که در جمله آن کتب و آثار بود و مفاد آنرا خطاب به بابیان ایران و عثمانی چنین پرداختند که باید بعبد حمید و محمد قبل علی کمک بد هید تا بحق مقصوبه خود نائل آیند و آن وره را در انجمن مخصوصی از ارکان خود و نماینده دولت بلباس مبدل خواندند و فاضل انکار کرد که چنین نامه از حضرت عبدالبهاء نیست و نمیتواند باشد زیرا که مخالف با مندرجات آنهمه آثار مقطوعه مطبوعه میباشد و در نفس تالیف کلمات شواهد بسیار است که دلالت کامله بر ساختگی آن نامه دارد و سازنده چون ملتفت آن نکات نبود تحیت بر اشخاص نابھائی و لغات و اصطلاحات غیر متداوله آن حضرت را بمرصه آورد و گفت پیدا است که محلّ تحقیق و قضاوت بیطرفی در اینجا نیست و شما آنچه خواهید میکنید .

ولذا حکم با رجاع فاضل و آقامیرزا عبدالحسین بسرحد ایران و تسلیم سرحد را دادند و دست هریک را در کند چوبی میخ کرده سوار بر ارابه باد و تن مامور نظامی عرب و گماشته قونسولگری بحالی که تعامت کتب و اشیا^۱ و البسه و غیرها را

از ایشان برگرفته و فقط لباس در تنشان است بکربلا برگردانند
و آن دو در آنجا و شبی و روزی در محبس نظمیۀ محبس ———
ماندند و صبحی دیگر با آنکه دوتن از شیوخ محبوس محترم
از فاضل تحقیقاتی کرده بی بآئین بهائی و مظلومیتشان
بردند و نامه فاضل را بحکومت برای تحقیق در واقعه بواسطه
مستخدم خود رساندند و حاکم هر دو را بدار الحکومه خواسته
و بعد از استیلا و تحقیقات راجع بامر بهائی و نفس واقعه از
عقیدت و مظلومیتشان مطلع شده و نامه حکومت کربلا ———
ذکر داشتند آن آلات مضره را دانست که کتبشان بوده و
بساختگی نامه مفتریانه آنان بی برد ولی حق مداخله در
امور نجف نداشت و فقط حقیقت واقعه را بمرکز بغداد نوشت
لذا فاضل و میرزا عبد الحسین را با زبهما طریق از نجف دستها
بکنند چوبی میخ کردند و سوار بر الاغ همراه دوتن ما ———
گماشته سوار عثمانی و ایرانی بسوی بغداد روانه نمودند که
چند شب در راه هم در محبسهای نظمیۀ محلهها محبس ———
میداشتند و باز در صبح بهمان منوال دستها بکنند مینمودند
تا بغداد رسیده آمد و را بمحبس نظمیۀ وارد کردند ولی چند
ساعتی بیش طول نکشید که آمد و از آن محبس در آورده تسلیم
گماشتگان قونسولگری ایران در بغداد دادند که آورده در
محبس قونسولگری بهمان طریق در کربلا پاها بکنند محبس ———

بداشتند و این حبس مدت سیزده روز بطول انجامید آنگاه هر
 دو را با ^{په منزل} مورین سوار منزل در ظلمت شبی بخانقین و قصر شریین
 رسانده تحویل سرحد را کردند و سرحد را خود مردی
 نیک نفس و آزادی خواه و سخت مخالف سیاستمداری و حکمرانی
 غیر عادلانه و غیر عالمانه آخوند ها بود و هم از مرکز حکومتش
 کرمانشاه که نظام السلطانیه مافی بود بدستگیری و راه نمائی
 میرزا اسحق خان حقیقی برای خلاصی و رفاعیت آند و دستور
 رسید و هم هیئت دولت وقت نواب از طهران که هیئت
 آزادی خواه و بیغرض بودند با قدامات آقا سید نصر اللّٰه
 باقراف و آقا میرزا عزیز اللّٰه خان ورقا و دکتر مودی خانم
 آمریکائی حقیقت احوال را کاملاً دانستند بی بغرض و رزی مفسد
 نجف بردند و هم آخوند ملا کاظم مجتهد تلگرافی بدولت راجع
 بفاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که اندومد اخلت در سو
 نیتی بهیچ وجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت
 بمعقاید مذهبییه خودشان بود و حضرت عبدالبهاء خدود
 بشخصه الجلیل و بیراعته القویه القايره در خطابه های شیوا
 ایضاح ماجرا و مدافعه از افتراء فرمودند از آن جمله است
 قوله العزیز

طهران بواسطه جناب امین جناب آقا سید مهدی سلیل
 آقا سید رضا باقراف

هو الله ای ثابت بر پیمان الان که در ارض مصر
 هجرتگاه یوسف گنمان مدینه اسکندریه در نهایت
 روح و ریحان و تهتل بملکوت حضرت رحمن اوقات
 میگذارم نامه جناب امین قرائت شد نهایت
 ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان نموده
 بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره
 مشمول پرتوا شراق نیر آفاق و مظهر الطاف ربّ
 الميثاق بودند و امید چنین است که آن خاندان
 و ودعان در مصر قرون و اعصار همواره مقتبس از انوار
 اشراق باشند و یقین است که چنین است
 حال من ایامی چند در این قطعه مصری
 میگذرانم و حکمت بالفیه در این سفر بسیار و بعد
 ظاهر و آشکار گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه با طیراف
 چنان اشتها را دادند که عذ البهاء نعوذ بالله
 از ابرار احرار نگویمش در رسائل خویش نموده
 و از عبد الحمید متمکار جفا کار نیایش کرده یعنی
 ظالم را مظلوم گفته و احرار را برامد موم شمرد
 و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدسیه
 حضرت امیر علیه السلام صادر شده سبحان الله
 نفوسنی که در آن ناحیه مبارکده ساکن و

مجاور قبر مقدس و جدت مطهرند باید مصدور
 حقیقت و ناشر صدق و استقامت و صریحی ملت
 باشند چگونه راضی شدند که بهتانی باین
 عظیمی تشهیر گردد و حظیره مقدسه بصدور
 این افترا تحقیر گردد سلطان مخلوع عهد الحمید
 جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر
 سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظلم و عدوان
 مجری داشت و این عبد راسی و چهار سال
 مسجون و بانواع تضییق مظلوم و مقهور نمود و در
 کتاب اقدس که سی سال پیش متابوع و در میان
 جمیع ملل منشور گشته و بالسنه مختلفه اروپا ترجمه
 و منتشر گردیده صراحة در حق او منصوص میفرماید
 یا معشر الروم نسمع بینکم صوت الهمم اخذکم
 سکر الهمون ام کنتم من الغافلین یا ایتها
 النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد
 استقر علیک کرسی الظلم واشتملت فیک نار
 الہفضاء علی شان نواح به الملاء الاعلی
 والذین یطوفون حول کرسی رفیع نری
 فیک الجاهل یحکم علی العاقل والظلام
 یفتخر علی النور انک فی غرور مبین و این

کلمات زجر پیّه و خطابات شدیدۀ ایضاً در
 کتب ردیّه براین امر که در زمان سلطان مخلوع
 تالیف شدۀ مرون و موجود حال نفسی آنسده
 بصریح کتاب اقدس بر سر سریر ظلم جالس
 و بیسوم تسمیه شدۀ است و بجا اهل تعبیر گردیده
 ممکن است که این عبد چنین شخصی را مظلوم
 گوید نظیر آنست که شخصی از فدائیان آل
 رسول تمجید یزید نماید و یا سنان ابن انس
 را شاه مظلومان شمرد این الانصاف و این نفوس
 اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این عبد
 را از سخن رهائی دادند و چنین عدل و انصافی
 منظور داشتند که الان در نهایت روح و ریحان
 در کشور یوسف کنعان ایامی بایستاران
 میگذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم
 و ظالم عدّار را سر حلقه ابرار شمرم فواللّٰه
 هذا افتراء تضحك منه الثکلی زیرا صبیان
 تصدیق چنین بهتان ننمایند تا چه رسد
 بمآلان عاقبت البتہ حقیقت واضح شود
 الباطل له جولة والحق له صولة یریدون
 ان یطفئوا نور اللّٰه بافوا هم اما شئت سبال

است که هدف سهام مفسرین استیم لهذا باین
گونه تهمت‌ها خو کرده ایم کما قال الشاعر :

رمانی الدر هربا لارزاه حتی

فوادى فی حدید من نبال

فصرت اذا اتتنی من سهام

تکسرت النصال علی النصال

ولی محل تاسف اینجاست که از ناحیه مقدسه
نجف اشرف که باید همواره نور حقیقت بتابد
چنین تهمت و بهتان ما انزل الله به من
سلطان صدور یابد زیرا آن غطه مبارکه مرکز
کوکب حقیقت و مرقده هیکل شاه ولایت است
در تفسیر آیه مبارکه ولا تکن للخائفین خصیما
مطالعده نماید که آفتاب افق نبوت کبری ،
کوکب لامع یشرّب و بطحاء علیه التعیة والثناء
از ایمان قبیلہ عظیمه بنی ظفار گذشتند و راضی
نشدند که تهمت سرقت یك انبان آرد در حق
شخصی یهودی ثابت شود بلکه حکم فرمودند
که یهودی بری از این بهتان و طعمه که یکی
از افراد بنی ظفار بود سارق انبان است
وقبیلہ بنی ظفار بجهت این حکم سرور

۸۴۴ مکسر اول

ابرا را جمیع مرتسد شدند و از مدینه بنزد اشرار قریش
شتافتند و بنهایت عداوت و بغضا قهاس نمودند
فاعتبروا یا اولی الابصار فنعیم ما قال یحیی عند
خطابه جمهور الکبراء قال ایها الوجهاه اخلاقکم
فرعونیه و اطوارکم نصرودیه و قصورکم شدادیه
و ثروتکم قارونیه و نوایاکم دنیویه و دسائسکم
شیطانیه فاین المحدثیه از قرار حوادث اخیره
حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده الله
تکذیب این بهتان فرموده اند که این دو شخص
محمض ترویج باین ناحیه مقدسه آمده بودند
نه فکری دیگر البته در نزد ایشان واضح و آشکار
است که اهل بها از فساد بیزارند و از فتنه درکنار
و البته سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس
بر جسم جمهور مستولسی بود مظلوم نخوانند و احرار
ابرا را که سبب آزادی اختیار شد اشرار نامند سبحان الله
در ایام سلطنت عبدالحمید بکرات و مرآت از دشمنان آشنا
و بیگانه لوایحسی به ما بین همایون تقدیم شد که این
عبد با احرار عثمانیان همداستان است و شب و روز در
هدم بینان استقلال بسدل مجبور مینمایند و
بکرات و مرآت هیئت تفتیش و تحقیق از ما بیسن

۸۴۴ مکرر ۲۰

پادشاهی آمده و این عبدالرحمت تظییق و تحقیق و تعذیب گرفت و صدمات شدید زده در سجن نیز محاط بجواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقب و نگهبان هر روز تلفراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشنوم آشکارگاهی تهدید نفسی میزان بود و گهی تخویف غرق دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ شامم با سروسامان نیافت حال که احرار ابرار میزدان آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضد آزادگان است و مخالف حریت پروران فنم مقال الشاعر:

لا له ساغر گیر و نرگس مست و برمن نام فسق

داوری دارم خدایامن که را دورکنم
بارن میدان بهتان وسیع است بافتراں دیگر
پزد از نبرد شاید عقول سقیمه قبول نماید
و ادراکات قاصره معقول شمرد این افترا و بهتان
نده چنان واضح و نمایان است که محتاج مدافعه
باشد و علیک البهاه الابهی

۴۴

و بالجمله سرحد دار از شرور آخوند مفسد قصر شیرین محافظت

وهم محبت و رعایت نمود و سوار بر قاطرها چاروا را کرد مأمور
 بمحافظت و باعدۀ از سواران منزل بمنزل برای کرمانشاهان
 روانه داشت ولی در همه بلاد بواسطه روزنامه نجف و اراجیف
 منتشره از نجف و از زوار همه و زمزه و آمادگی حمله و فساد
 پدید بود چنانچه در خود کرمانشاه اگر تدابیر نظام السلطنه
 و حقیقی و رشادت و حق پرستی سر تیب میرزا علی خان خانه
 خراب رئیس امنیه نمی بود نسبت باند و ونسبت بعموم بهائیان
 بلد واقعات تدارک نشدنی صورت خواست بگیرد و در اراک
 هم میرزا آقاخان قائم مقامی و هونوچهرخان ملکوتی تلگرافی
 باین مضمون بحقیقی در کرمانشاه کرده بودند که دو بسته
 پارچه سیاه و سفید چون وارد میشود اگر نمیتوانید تحویل گیرید
 تلگراف کنید تا ما تحویل گیریم و اشاره بعمامه های سیا و سفید
 آند و بود و چون در ورود بآراک مسافر متعصب کرمانشاهی
 میخواست فتنه برانگیزد میرزا آقاخان و احتشام نظام پسر
 عمن که ریاست امنیه را داشت او را تخویف و تهدید نمودند
 و میخواستند آند و را در توابع اراک که تحت نفوذشان بود
 نگهداری کنند ولی صلاح دیده نشد و غلام پیوسته اصفهانی
 از بهائیان مؤمن مخلص مکتوم بود و نیمه شب فاضل را از خواب
 با آرامی بیدار کرده بیخ گوشش بنجوی گفت که من از مخلصین
 این امر عظیم هستم و امشب حضرت عبدالبها را ببخواب

دیدم که فرمودند اینها امانت من اند سلامت بمنزل برسان
 وبالجملة غلام پست مذکور رهه بلاد راه نیبه شب وغفلتاً
 کار پست را وارد میکرد و خود را از نقل وانتقال پستی خلاصی
 مینمود چنانچه بطهران هم قبل از طلوع صبح خود را رساند
 و از سئوال وجوابهای پاسبانان دروازه زود خلاصی یافته
 مازندرانی وارد ستانی را با اولین خانه و نزدیکترین دوستان
 یعنی میرزانی خان لررساند و این در او اخر ماه شعبان سال
 مذکور بود و قریب دو ماه در طهران و بعضی توابع مأمون با
 اطلاع محفل روحانی طهران و محرمانه از آشنا و بیگانه بحسب
 دستور دولت وقت اقامت کردند آنگاه با دستور محفل بعزیمت
 ارض مقصود و زیارت محضر مبارک روانه شدند و این در یوم
 یکشنبه یازدهم شوال ۱۳۲۸ بود که هنگام دو ساعت
 بغروب سوارگاری روانه قزوین گشتند و روز سه شنبه ۱۳ بقزوین
 وارد و بزیارت دوستان آنجا نائل و روز شنبه ۱۷ برای رشت
 عزیمت کردند و روز شنبه ۲۴ وارد شده در مسافر خانه بهائی
 و خانه های ملاقات احباف آنروز سه شنبه ۲۷ با درشکه از راه
 پیره بازار و با کرجی رسیده و بکشتی درآمده روز پنجشنبه
 ۲۹ به بادکوبه و مسافر خانه ورود کردند و بعد از ملاقات آقا
 شیخ علی اکبر قوچانی و جمع بهائیان آنجا روز شنبه غره
 نزدیکه باراه آهن عزیمت با طوم کردند و بساعت ده صبح

روز یکشنبه به اطوم و در مهمانخانه درآمدند و بمساعدت بعضی
از احبای متوقف در آنجا روز پنجشنبه ۶ ذی قعدة با کشتی
پاکات فرانسوی عازم اسلامبول شدند و بساعت نه صبح روز
شنبه ۱۱ ذی قعدة با اسلامبول رسیدند و بدلالیت مراد نام
کردی بهائی بمهمانخانه وارد شدند اقامت کردند تا در نیم
ساعت بغروب روز جمعه ۱۴ ذی قعدة با کشتی رومانیا روانه
شدند و صبح چهارشنبه ۱۶ با اسکندریه و بمهمانخانه وارد
شدند و شب مانده و صبح با تراموا بر طه رفتند و به هتل لوکنده
شرقی که اقامتگاه بهائیان ^{میشد} اقامت گزیدند و تا ۲۴ دیحجه
توقف داشتند و در آنجا جمعی از زائرین ایرانی و هندی و
مصری و انگیزی و امریکائی اقامت داشتند و از آنجمله آقامیرزا
ابوالفضل گلپایگانی بود که از مقامات فضل و اطلاعش استفاده
میکردند و مسافرین بانشاط و انبساط قلبی بملاقات یکدیگر
میرسیدند و هر روز یکی از آنها مباشر خرید و طبخ غذا میگشت
و شبها غالباً بحضور عبدالبهاء در بیت مستاجر مسکونه شان
میرسیدند و چون اوائل ورودشان بقطر مصری بود سه دسته
از اهالی و بیشتر از طلاب از هری و نویسندگان و کارکنان جرائد
بحال تنقیب و تنقید بمحضرشان وارد میگشتند که با مقامات
علمیه و بیانات عربیه فصیحی و استدلالات و عرفانهای قویسه
و اخلاق بغایت گریمانه و مهربانانه خود همه را راضی و شاکر

و منجذب میساختند و شبی در موضوع حمله و هجوم غرب بشرق
و مبارزه و شکست از نظر علوم و انکشافات و از نظر صنایع و بدایع
و از نظر تجهیزات جنگی و از نظر قدرت مالی و غیرها بتفصیل
ذکر فرمودند که در تمام آن مبارزات غرب غالب و شرق منهزم
میباشد الا در موضوع امرالله که شرق غالب و مهیمین برکل است
و شبی دیگر در بیان آنکه هیکل عالم بشری مانند هیکل شخص
بتدریج تا این عصر بمقام قوت بنیه و رشد خود بالغ شد و ناچار
عقل کلی الهی در آن طالع گردید و شبی دیگر راجع بانکسه
اگر جمال ابهی طلوع نمیکرد امر نقطه اولی از میان رفته بود
بهمچنین اگر حکمت و قدرت و نفوذ میثاق نبود نادانان امر ابهی
را قلع کرده بودند و شبی دیگر زکرا و ضاع و احوال شیخ محمد
عبده و عبارتش در حق آنحضرت که اما فلان فلا یختلف فیہ
اثنان و آنه رجل سیاسی عظیم و بسیار امور مهمه دیگر کسه
در اینجا مقام بسط و تفصیل آن نیست و ناچار بایست واقعه
نجف که در بخش سابق با اشاره ذکر است و شرح حیات فاضل
و خاطراتش را بنوع اجمال ذکر نمود و او خود در دفترهای
متعدّد مسطور و مکتوبین دارد و اما در باره واقعه مذکور نجف
با و فرمودند که نتیجه بسیار خوبی داد چنانچه برخسی
بملاقات آمدند و بعضی بمکاتبه پرداختند و فرمودند که بانجا
در تنبیه و هدایتشان نامه مفصل نگاشتم و از آیه الله ها

اسم بردند و این آیه از قرآن را بدین مناسبت تلاوت فرمودند
 اَتَيْنُوهُم بِكُلِّ رِيحٍ آيَةٌ تَعْبَثُونَ وَمَا نَاظِرُ لَهُمْ فِيهَا
 اِزْمِينٌ تَشْرَفُ بِرُشْمِ مَلَكُوتِي اِثْرِهِمْ مِمَّنْ مَقْدَارِ اِشَارَةٍ بَايَدِ اِكْتِفَا
 كُنِيْمٍ وَنَحْمَدُ اللّٰهَ عَلٰى عَطَاةِ وَنُوَالِّهٖ وَمَنْهٖ وَافْضَالِهٖ وَچون فاضل
 وميرزا عبد الحسين از اسلامبول لباس فینه وکت وشلوار بپوشیده
 بودند ستور سفر بپوشیدند و تغییر لباس بینه و عمامه بنوع مولوی ها
 و افندیهای مصر و اسلامبول فرمودند و اطاعت مبارك نموده بعد
 از اقامت ۳۱ روزیوم دوشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ از رملسه
 حرکت کردند و به پورت سعید رفتند و چند روز با آقا سید الله قمی
 که واسطه ارسال مراسلات فیما بین محضر آنحضرت و بهائیان
 بود معاشرت داشتند تا در روز سه شنبه ۲ محرم سنه ۱۳۲۹
 در ساعت دوازده روز با کشتی استریا با اتفاق فرامرز بهائیس
 زائران بهائیان روانه هند گشتند و روزه ۲ محرم بمبئی ورود کردند
 و با آنکه میل آن حضرت چنین بود که در هند وستان بنام بهائیس
 شهرت نیافته بعنوان شخص عالم معاشرت کنند تا مرد مرا
 بمقامات واسعه علمیه امر بهائیان و ارتباطات آن با روح ادیان
 و فلسفه ها بر کل عیان گردد بعلت آنکه فرامرز قبلاً با حبیب
 نوشت و آنان بساعت معین بحال اجتماع باستقبال آمدند
 همین جلب نظر کرده شهرت حاصل گردید و عمل بان نوع
 صورت نیافت بعلاوه آنکه محلی که برای اقامت معین شده

بود در قرب با تلاقی نزدیک بدریا و جای مالا ریا بود و بسختی
 در چارتب لرز و حال و یابی شدند و با معالجه هم بیماری و لاغری
 و ناتوانی بشدت باقی ماند و معذک مصاحبان در عده
 از محترمین تأثیر و تقلیب کرد چنانکه بارخی مقصود برای تشرف
 رفتند و همچنین با میرزا محرم و گروه بهائیان بمبئی و اعداد
 آحادشان ملاقات و تشویق استمرار یافت و در خطابی از حضرت
 عهد البهائیه ایشان چنین صدور یافت: " بمبئی حضرت
 آقا میرزا اسد الله مازندرانی و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی
 علیهما بهاء الله الابهی هوالله ای دونهذه صادق
 آستان مقدس الحمد لله که از راحت تن و آسایش جان بیزارید
 و از هوی و هوس بگلی در کنار سرگشته کوی یارید و گم گشته بیابان
 محبت الله تحمل هر مشقت و تعب نمائید تا اینکه ندای الهی
 به سامع جهانیان رسانید و سبب هدایت گمراهان گردید
 و باعث نورانیت ظلمانیان شوید بینصیبان را بهره دهید و
 محرومان را محرم اسرار نمائید ایکاش من نیز همدم و همسراز
 بودم و همقدم و هم آواز طوبی لکم من هذا الفضل العظیم
 بشری لکم من هذا الفوز المبین حاجی عندلیب همان بهتر
 که بگلشن نجف پیروزان نمود هر چند از شرف ایمان محروم گشت
 ولی شما در حق او دعائید بلکه انشاء الله انصافی دهد
 و تلافی مافات نماید حال شما الحمد لله در بمبئی موفق

بخدمت گشتید و سبب تالیف قلوب یاران گردیدید و بعد از این ایستاد و انعقاد مجلس و تنظیم محفل ایرانیان چون شما را شناخته اند اگر از معاشرت اجتناب دارند بصفحات سائره هند وستان عبور و مرور نمائید و اول بابیگانگان معاشر و مجالس گردیدالی آخرها "

تاد رفره جمادی الثانیه ۱۳۲۹ مطابق اول جون باترن از بمبئی رهسپار کلکتہ شدند و در آنجا با آقاسید مصطفی رنگونی و حاجی میرزا محمد تقی طبسی که حجره تجارت داشت و با گروهی از بهائیان نوایمان معاشرت گرفتند و با سهروردی دانشمند معروف آنجا ملاقات کردند و با جماعتی از ملا و مولویها صاحبہ دینی نمودند و در همان ایام با کونتس بتلین بهائیه اطریشی که بکلکتہ وارد شده نطق جمعیتی میداد معاونت کرده عکس گرویی برداشتند تاد در ۲۸ شعبان ۱۳۲۹ بعزم رنگون در بر ماروانه شدند و بیوم جمعه سلخ آنماه برنگون رسیدند و مهمان حاجی سید مهدی بهائی ساکن رنگون و شیرازی الاصل و نیز پسرش آقاسید اسمعیل بودند و در مدت اقامت آنجا بعلاوه ملاقات و تشویق احباباً باعدہ از محترمیمن و بعضی از اساقفه انگیزی و رؤسای فرق اسلامی صاحبہ نمودند تاد روز جمعه ۲۸ رمضان سنه ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۱ باترن قریب ۲۲ ساعت بمندلی رفتند و تا

جمعه ۵ شوال مطابق ۲۹ سپتامبر ملاقات بهائیان و برخی از بیگانگان مشغول و بمصاحبت آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی و غیرهما سرور و بعد از ملاقاتها و مصاحبه ها که باتفاق آقاسید مصطفی و آقاسید جنابعلی از بهائیان آنجا بعمل آورد در روز مذکور به رنگون مراجعت کردند و بنوع مذکور بودند تا در شنبه ۱۳ شوال مطابق ۷ اکتوبر بمساعدت آقا محمد ابراهیم کد خدا شیرازی بقریه کنجانگون مرکز گروهی بسیار از بهائیان رفتند و تا سه شنبه ۱۶ بصحبت در مجمع بهائیان و تشویق افراد پرداختند و در روز مذکور برنگون برگشتند و غالباً آقاسید اسمعیل بن حاجی سید مهدی با پسرانش آقاسید محمود و آقاسید عبدالحسین و هم آقاسید جنابعلی و آقا محمد ابراهیم کد خدا از بهائیان آنجا با ایشان بودند و بالاخره در ساعت سه عصر روز و شنبه ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۶ نوامبر ۱۹۱۱ با جهازانگور از رنگون بکلکته باز آمدند و تا ۲۱ ذیقعد بنوع مذکور در آنجا اقامت داشتند و بالاخره در روز و شنبه ۲۱ ذیقعد ۱۳۲۹ مطابق ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱ با حاجی طبسی و میرزا جلال و قاسمعلی وداع کرده در ساعت ۹ و کسری از شب باترن رهسپار بمبئی گشتند و بعد از ظهر روز سه شنبه بمبئی رسیدند و میرزا محرم و جمشید حکیم ورشید حاضر بودند تا در روز جمعه ۲۴ نوامبر باتفاق جوانمرد در ترن

روانه پونه شدند و در ساعت شش بعد از ظهر رسیدند و در
 هتل و منزل آقای خسرو پیمان ورود کردند و در روزی مانده
 در ۲۶ نوامبر عودت بمبئی نمودند و از جمله اموری که در
 بمبئی انجام دادند ایجاد اتحاد و اتفاق بین بهائیان
 و تاسیس محفل روحانی بود که موجب سرور خاطر حضرت
 عبدالبهاء گردید و بالاخره در روز چهارشنبه ۱۴ ذیحجه
 ۱۳۲۹ مطابق ۱۹۱۱ سه ساعت بعد از ظهر
 اشیاء را بگاری گاوی گذاشته با میرزا محرم لب در یارفته
 جوانمرد خسرو ورستم هم آمدند و مستر مارکر^{که} بواسطه ایشان
 کمال محبت حاصل کرد همراهمیها نمود تا بعزم بندر عباس
 در ساعت سه عصر با کشتی بالوا حرکت کردند و در آن طول
 مدت سفر درهند که کمتر از سال بود آقا سید مصطفی در مصا^{حبه}
 و نطق ترجمه بزبانهای مختلفه کرد و خطابههای متعدد از
 حضرت عبدالبهاء که دال بر رضامندی است بانواع مختلف
 صدور یافت و صورتو غرافی اجتماعی متعدد گرفته شد و
 تفصیل آن در خور مقام اختصار این جلد تاریخ نیست و این
 چنین سفر درهند را قبل از فاضل و بعد از او هم عدّه کثیر از
 بهائیان شرقی و غربی حسب الامر حضرت بهاء الله و
 حضرت عبدالبهاء نمودند که در مواقع مختلفه بخشهای
 تاریخ مسطور است و در روز پنجشنبه ۲۲ ذیحجه وارد دریای

بندرعباس شدند و کشتی در ساعت ۸ صبح روز پنجشنبه ۱۴
 دسامبر مطابق ۲۲ ذیحجه در سواحل بندرلنگراند اخت
 و روزی دیگر برهنمائی کشتی را بقرب ساحل آوردند و آقا میرزا
 حسنعلی خان شیرازی رئیس پست با قایق موتورلنج بکشتی
 رسید و آن دو را در آن روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۱۳۲۹ مطابق
 ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ بشهر آورد که تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۳۰ مطابق
 اول فروردین ۱۹۱۲ در آن بندر ماندند و با اتفاق میرزا حسن
 علی خان مذکور و معصومعلی لاری و محمدعلی سدید السلطنه؛
 قونسول روس و حاجی احمد و میرزا عبد الصمد خلف میرزا جلال
 زرقانی و میران حیدرآبادی و غلام ویوسفخان سرهنگ
 تلگرافخانه از نوری های شیرازی جدید التصدیق و میرزا
 احمد انجیز و میرزا عبد الرحمن شیرازی و غلامرضا بقال و میرزا
 احمد خیاط و آقا حسن نطنزی مامور گمرک و حاجی محمد تقی
 سعی در احتفال و اشتعال احبا نمودند و بتبلیغ جمعی مانند
 مولوی معمرستی که رتبه برلوح ادله اربعه حضرت عبد البهاء
 طبع و نشر کرد پرداختند و در آن موقع که راههای کشور نامأمون
 و خطر حمله اشرا بر بندرعباس و تعرض مخصوصی بر بهائیان
 ورد زبان بود پس از شور و مخابرات استشاره با طرف خصوصاً
 با میرزا عبد الوهاب خان سر و ش الملك رئیس پست بنادر در
 بوشهر از بهائیان معروف نمودند و بالاخره با کشتی ببندر

هوشهر رفتند و از روز ۱۹ صفر تا ۷ ربیع الاول در هوشهر بودند
 و با سرورش الملاء و میرزا علی محمد خان شیراز که بلباس ^{پیشی} درو
 بود و میرزا عبد الا حد بن میرزا جلال زرقانی و قلیلی از بهائیان
 ساکن آنجا احتفال کرده تشویق و ترغیب نمودند آنگاه بتدابیر
 سرورش و همراه کردن عدّه از غلامان پست سوی شیخ
 رهسپار شدند و در همین طریق در چار حمله سارقین و قاطعین طرق
 گشتند ولی از خطرات محفوظ ماندند و در روز ۱۹ ربیع الاول
 ۱۳۳۰ بشیرا رسیدند پس از ملاقات بشیر السلطان در پست
 خانه بمسافر خانه بهائی راهنمایی گشته بماندند و در مجالس
 و محافل با اتفاق حاجی میرزا بزرگ افغان و برادرش حاجی میرزا
 حبیب و حاجی میرزا ضیاء و نیز بشیر السلطان و میرزا محمد باقر
 در هقان و برادرش و هم غلام حسین میرزا و آقا محمد حسن بلور
 فروش همدانی و حاجی میرزا حسن علی یزدی و هم سالار نصرت
 نوری جدید التصدیق و دیگر میرزای عندلیب لاهیجی و
 بپیش بمجالس و محافل و تشویق و ترغیب اجاب بودند و در
 آن ایام که مراعات نهایت حکمت میشد باعدّه هم مخصوصاً
 ملای کاشی مشهور با فساد برای بهائیان و سید مومن و غیرهما
 مصاحبه عقیده ای شد تا آنکه وسائل سفر برای عازمین
 خروج از شیراز از اروپائی و ایرانی و سیاسی و نظامی و تجار
 که محفل خطر حمله ایل عرب ناممکن بود بواسطه قرارداد

قوام شیرازی باروسای ایل فراهم شد و بیست و چهارگاری
 با اسبهای روسی و عده مسلحین امنیه و گروهی از سواران
 متعلق بقوام و دسته از سواران عرب برای محافظت حرکت
 کردند ولی در منزل اول بزرگان دیده شد که سادات معمم
 از تحصیل نجف برگشته که در فتنه آنجا بکار بودند و در جریده
 نجف هم در حالت داشتند با همین گاری ها عازم اصفهانند
 و چون چشمشان بغاضل افتاد بصد فتنه و فساد برآمدند ولی
 رئیس سواران قوام که سپرده برای محافظت بود مانعست
 سخت نمود و بالجمله درین سفر هم خطراتی رخ نداد و
 بقرب آباده حاجی علیخان از متمکنین و بزرگان بهائی سوار
 برالاغ با جمعی باستقبال آمدند و دیده بوسی کردند
 و سادات مذکور از مشاهده آن بعمق حسد و غضب و حیرانی و
 یأس اندر شدند و این در شهر جمادی الثانی ۱۳۳۰ بود
 که باآباده وارد شدند و سادات مذکور که بخانه امام جمعه
 ورود کردند و خواستند در آنجا بنشر مفتريات نجف فتنه علیه
 فاضل روشن کنند ولی اقتدار بهائیان آنجا را دانسته ناچار
 دست کشیدند و اندر آنجا بمعاشرت میرزا قابل و حاجی
 علیخان و داعی و دکتر سراج و پسر رشیدش حاجی خان و میرزا
 نصرالله روشن در همت آباد و بهائیان آنجا و تابع و تشویق
 و ترغیب احباً مشغول شدند تا در شهر شعبان باصفهان در

آمدند و آنجا بملاقات بهائیان و مصاحبه باد یگران اشتغال
 جستند و آقا میرزا عبدالحسین از آنجا باردستان رفت و فاضل
 در شهر رمضان بطهران وارد گردید و بعد از چندی حسب
 التصویب بقرار داد آقا سید نصرالله باقراف باتفاق پس از
 آقا میرامین الله برشت رفته در خانه منزل گزیدند و میرامین ا
 بسرپرستی املاک و دهات پدری اشتغال جست و فاضل
 برای امرا اقدامات همی نمود و هم از آنجا سفری ببندر جزر فته
 اقدامات امری بعمل آورده برشت مراجعت و در سال
 ۱۳۳۱ حسب دستور حضرت عید البهاء که در ضمن خطاب
 بناظم خراسانی است " جناب فاضل مازندرانی اگر چنانچه
 ممکن که بروح وریحان بجهت تبلیغ در ایام زمستان مراجعت
 بمازندران بسیار خوب ولی مشروط بر راحت دل و آسایش
 جان " و در خطاب بخودش " هو الله جناب منادی الهی
 خطه طبرستان علی الخصوص نور موطن مبارک مجلی طور
 است درین ایام بهمت جناب ناظم اهتزاز یافته امید
 است که باهتمام شما این حرکت روحانی اتمام یابد

عبدالبهاء عباس "

عزیمت نور کرد و نخست با کشتی ببندر جزر فته چندی بامیرزا
 محمد تقی ناظم خراسانی و میرزا جواد اعتماد التجار و برادرش
 آقا میرزا محمد حکیم و میرزا محمود خان شهریار و برادرش میرزا

محمد علیخان و میرزا عزیزالله خان روشن و غیرهم معاشرت
 و ملاقات مستمر و صاحبه های مؤثر با ارامنه و مسلمین کرد
 و نطق در اجتماعات نمود آنگاه با کشتی ببند رمشهد سرو بعد
 از ملاقات با میرزا حاجی آقامتازی سنگسری و روزی توقف
 سوار بر اسب بفریدون کنار رفته در خانه مشهدی حسنعلی
 شی بسربرد و باز سوار بر اسب بآمل رفت و با مسیوم میخائیل
 یونانی رئیس تحصیلات مالیه ملاقی و معاشر شده و بواسطه
 او با بزرگترین ائمه جماعت و ملاکین و غیرهم مصاحبه امری کرد
 آنگاه سوار بر اسب بدار کلارفت و با میرزا فضل الله خان نظام
 الممالک معاشرت نمود و با بعضی از منسوبین وی از ارکان
 ازلیها مصاحبه امری کرد و دامادانش منشور الطک و معاضد
 الطک در دهات و خانه های مسکونه ایشان از وی پذیرائی
 و مذاکرات امری کردند آنگاه بمشهد سرو بند رجوانه نزل
 برگشت و در مشهد سربحالیکه عزم بار فروش داشت خبر یافت
 که برادرش بطمع ضبط املاک و اموال موروثی پدری تظاهر
 بمسلمانی خود و تشهیر بهائیت برادر نمود و بیم آن است
 ویراد خانه بکشند و ناچار اگر بشهر رود بایستی بخانه متنفذی
 از خویشان خود ورود نماید لذا منصرف از ورود شد و بنوعیکه آمد
 عودت کرد و باز در روز جمعه ۷ ذیحجه ۱۳۳۴ بود که برای
 رشت از طرف محفل روحانی طهران و خواست احبای رشت

روانه شد و چندی در قزوین حسب اصرار مؤمنین اقامت جست
و این خطاب عالی الجناب باورسید " هوالمقصود ای سر
گشته کوه و صحرا و گم گشته دشت و دریا در راه خدا نامه کسه
با قاسید اسد الله مرقوم فرموده بودید ملاحظه گردید نهایت
سرت رخ داد زیرا درند^۱ بظهور مجلی طور شریک و سهیم
عبد البها^۲ هستی او در باختر نمره^۳ یا بها^۴ الابهی بر آرد و تودر
خاور آهنگ یا علی الاعلی بلند نمائی باری بعد انتها^۵ سفر
بنور ما جفت برشت فرماید زیرا گیلان محتاج بمنادی رحمن
و علیک البها^۶ عبد البها^۷ عباس^۸

لذا در روز چهارشنبه ۴ محرم ۱۳۳۵ با کالسکه روانه رشت
شد روز جمعه ششم برشت وارد شد و محل اقامت در مسافر خانه
جدید التاسیس معین گردید روزان شبان با اداره^۹ امور امری و
نطق و مصاحبه عقیده ای پرداخت تا در شب جمعه ۲۴ نیحجه
سال مذکور در خانه آقا علی ارباب نصیراف قزوینی با حضور
کل اعضا^{۱۰} محفل عقد ازدواج بهائی با ضیائیه خانم خواهرزاده
ارباب مذکور بست و در روز بیخانه آقا سید احمد باقراف عقد
اسلامی نیز بسته گردید و بدین طریق رشتی محسوب گردید
و ملاقات و معاشرت خاضعانه معقولانه عمومی الفکر با آشنا
و بیگانه همی نمود و طرف میل همگانی واقع بود تا آنکه
نگرانی از محضر حضرت عبد البها^{۱۱} برای محفل روحانسی

رسید و سه تن را طلبیدند شهید و مازندرانى و یزدانى ولى
چون یزدانى در ورقه تلگرافیه یزدى نوشته بود آقا محمد حسین
الفت یزدى و پسرش میرزا محمد لیب راتعیین کردند و لذا
متدرجا قصد حضور در حیفا کردند و این اصدق میرزا فضل الله
صبحى بن آقا محمد حسین مهتدى كاشى را با خود بر شست
آورد و آنصرت الله فیروزین آقامهدى باغبان قمصرى هم
بخیال رفتن عازم گردید و در روز شنبه ۲۶ ذی قعدة ۱۳۲۷
فاضل در حالیکه زوجه جلیله مومنه و پسر كوچك خود هوشنگ
را بر شت گذاشت با آن سه تن ببندرانزلى رفته و روزى دیگر
با کشتى متفقا عازم باد کوبه شدند و بحالیکه صبحى با ابـ
اصدق توهین و مخالفت و تعرض مینمود در روز و شنبه وارد
باد کوبه شدند و بمسافر خانه بهائى اقامت نمودند و با
شهیدى یوسف مراغه از بهائیان ساکن در هتل مرافسق
گشتند و بحجره تجارت على حسن اف و وطنى مراغه و آقا
حسینقلی ساکن اسلامبولى معاشرت یافتند و تا روز و شنبه
۱۲ بانتظار کشتى بسر بردند آنگاه با کشتى پا که فرانسوى
سوى اسلامبول رفتند و روز و شنبه ۱۹ وارد شدند و تا شب
غره محرم سنه ۱۳۲۸ اقامت به هوتل داشته با میرزا مهدى
لا هجى ساکن عشق آباد و همرهاش که از حیفا برگشتند ملاقات
نمودند و با جمعى از بهائیان یعنی میرزا حسین صادق زاده

معلم تبریزی و سرکیس ارمنی جدید الایمان و حاجی حسینقلی
 مذکور و دیگران معاشرت یافته تشویق و ترغیب بخدمات درره
 این امر همی نمودند و آقا محمد حسین عطار الفت یزدی بسا
 پسرش میرزا محمد لیبیب و شمس الاطباء اسرائیلی همدانسی
 از طهران وارد شده پیوستند تا با کشتی کارلیسبات هر هفت
 روانه شدند و در بیروت پیاده گشته در خانه آقا رحمت الله
 فلاح بملاقات آقا میرزا محسن افغان و پسرانش روحی و سهیل
 و غیرهم رسیدند و فاضل برای تمام شدن مصاریف راه قالیچه
 با آقا رحمت الله داده بفروخت و قیمت را بعداً در حیفا رساند
 در روز پنجشنبه ۱۳ محرم بحیفا رسیدند و تا شنبه ۷ جمادی الآخر
 مطابق ۲۷ فوریه برجیل کرمل در مسافر خانه و در مقام اعلی
 اقامت داشته از فیض جسمانی و روحانی برخوردار گشتند و این
 سفر و مفاضل بمحضر حضرت عبدالبهاء بود که بتفصیل در
 دفترهای نوشت و خاطرات آن بسیار است چه در آنطول
 مدت افراد و دسته های بسیار از زائرین غربی و شرقی ایرانی
 و هندی و اسلامبولی و مصری و غیره ایی در پی رسیده و از
 بیانات آنحضرت در جمعیت و انفراد و از حالات و مقامات
 روحانیه آن بزرگوار نکاتی بسیار مشاهده گردید از آن جمله
 شیخ که قاری اعمای حافظ قرآن مصری در مجمع بهائیان و
 بحال بیانات فارسی آنحضرت برایشان ناگهان رسید

و سلام داد و جواب با کرام فرمودند و بصدلی جلوس دادند
 و پس از صرف قهوه امر بقرائت قرآن نمودند و آیاتی از قرآن
 که خواست مقداری زیاد بلحن مصری و با قوانین قرائتی
 خواند تا آنکه فرمودند بس است و تحسین نمودند و باز قهوه
 امر نمودند و خود بتفسیر آیات مقروءه و شرح اختلاف القراءات
 و انظار قراء و مفسرین در آنها و بیان حقائق مقصوده بعربی
 بیان نمودند که محسوس بود امام التفسیر میباشند و صاحب
 رأی علمی دقیق و احاطه و نورانی هستند و نیز شبی که جمعی
 از بهائیان اسرائیلی همدانی تازه وارد شرف حضور یافتند
 و حسب اسلوب پرعواطف خودشان نوازش و باز پرس احوال
 چنان نمودند که تنی از آنها بهوس سئوال و پرسش معضلی
 افتاد و از آیه و مطلبی مسطور در اوائل سفر تکوین تورات که
 ظاهراً مخالف با عقل و علم بود پرسید و ایشان بالصراحت و
 مستقیم فرمودند که این قسمت فلسفه پیدایش و معرفت الهی
 تورات کلام انبیا^{نیست} بلکه از عزرا^{میباشد} که در هنگام تجدید
 بنا^{اورشلم} با اجازه کورش بنی اسرائیل بعلمت نداشتند
 کتاب و بیانات موسی که از میان رفته بود غریق احزان شدند
 و عزرا^{تدوین} کرد و مقدمه بر آن زد که مقتبس از عقائد بابلیان
 میباشد و در هنگام اسارت آنرا اقتباس کرده بود و چون بعد از
 بیانات دیگر و ختم وقت شرف اندوزی همه حسب الاذن از

محضرشان خارج شدند فاضل از آن سائل راجع باحساساً^{تش}
 نسبت بیانات مبارکه پرسید و جواب گفت من با و مومن و
 معتقد م و اگر بگوید تورات را بد و راند از همان کار خواهم کرد
 ولی بر اسرائیلیان سخت و دشوار است که آن کتاب را تماماً
 بلکه مجلد کرده نازل شده بواسطه حضرت موسی از خدا
 میدانند تا در روز بعد قبل از ظهر که فاضل برای حاجتسی
 عزم شهر حیفاکرد و در حالیکه از کرمل سرازیر شده از حریم
 بیت حضرت عبدالبهاء آهسته و با احترام میگذشت مستخدم
 رسید که تورا طلبیدند و همینکه معجلاً با طاق جلوس آنحضرت
 وارد شد امر جلوس دادند و بعد از لمحۀ بنوع تبسم از حال
 همان سائل پرسیدند فاضل گفت که شخص بغایت مؤمن
 و ثابت ولی پرورده شده در افکار میراثی بنی اسرائیلی است
 آنگاه چند حکایت غیر معقولی را از کذاب تورات حکایت کردند
 که یکی قصه غضب خدا بر ایلیا و رساندن غذايش بواسطه
 کلاغ است و بطور مزاح فرمودند دیگر غذائی که کلاغ بیارد چه
 خواهد بود درین مقام عرض کرد که آنچه من دیدم کتاب اظهار
 الحق هندی درینخصوص بغایت محققانه و مستندانه میباشد
 و فرمودند چنین است ولی مسائل مذکوره را مولوی مؤلف
 آن داده اند و از بیاناتشان مشهود بود که در احاطه و
 اطلاع عمیق بر اصل و فرع تورات و انجیل و تفاسیر متبعین در

مسائل آنها و رموز مکنونه حتی در کیفیت تالیف آن کتاب بمقامی هستند که شاید دست دیگری با آنجا نرسد و بعد از ورود فاضل بحیفا در صورتیکه میدانست که او را با امریکا خواهند بفرستند ولی اظهاری نفرمودند و فاضل همی مستفید و مستفیض از محضرشان بود و با آنکه از رفقای بسیار بزرگوار را در آن ایام باو میگفت که علت احضار را بپرسد سئوالی نکرد تا آنکه بعد از چند ماه نوبتی او را خواستند و پرسیدند که میدانی تو را برای چه خواستیم فاضل گفت مانند تصور و حدس میزنم فرمودند ولی بکسی اظهار نکن تا مترجم شما بیاید و این هم برای آن بود که بعضی بصران خود میکوشیدند که ما موریت امریکا یا بند آنگاه از فاضل را جمع بعائله اش پرسیدند و او گفت زوجه مؤمنه علیله با پسری کودک در رشت دارم آنگاه از مخارجی که محفل رشت بصران عائله وی مقرر کرده پرسیدند و فاضل مقدار آنرا گفت و از چهره همیشه منور پراز جلوه عطوفت و کرمش آثار عدم رضایت پیدا شد و فاضل فرمودند در باره عائله فکری نکن و آنرا بدست من بگذار و این جمله ظاهراً و معنأً بسیار عمیق بود و از آنگاه ببعد همانگونه رفتار کردند چنانکه چون فاضل از سفر امریکا بحیفا مراجعت کرد و از حال بیماری شدید زوجه اش که اطباء مایوس شدند و احوالش هم بمحضر مبارک خبرندادند ولی میرزا موسی خان حکیم قزوینی اطلاعاً معروض داشته بیخبر بود در صبح

همان روز بعد در مسافر خانه قدم گذاشتند و بفاضل عطفوت
واکرام نشان دادند و در ضمن صحبتهای متفرقه ناگهان
فرمودند که من تلگراف کردم خاطر جمع باش و فاضل در آن
هنگام هیچ ندانست که مرادشان چه بود و برای مراعات
احترام و ایجاد نکردن ادنی زحمتی نپرسید تا چون بیندر
انزلی رسید و برای وی گفتند که همسر عزیزش چه گونه از مفارقت
و از بیماری مواجه مرگ شد و تلگراف واصل از حضرت عبدالبهاء
بواسطه میرزا موسی خان حکیم قزوینی صریح در امید بهیود
بود و همانگونه هم شد فاضل دانست که مقصود آنحضرت چه
بود و چه عاطفه و اثری حقیقی بی دخالت امور مادی از خود
نشان داد و نزدیک بموقع حرکت نوبتی بفاضل فرمودند
موقع حرکت نزدیک است چه میخواهی و چند بار تکرار کردند
و فاضل عرض کرد چیزی نمیخواهم چون تکرار کردند گفت
کتاب امری میخواهم فرمودند از شوقی بگیرند از حضرت
شوقی گرفتند و اینچند حکایت برای خالی نماندن شرح
احوال از واقعات آن ایام پراغزاز و اکمال است و گرنه
یکدهان باید بهینای فلک تابکویید وصف حال آن ملک
شرح آن احوال و آن خون جگر اینزمان بگدار تا وقت دگر
و بالخطه روز هفتم جمادی الاخر مطابق ۲۸ فوریه بمساعت
حضرت شوقی ربانی و ارباب رستم و مهربان و آقا کیخسرو که

تا محطه آمدند با منوچهرخان اصفهانی مترجم در تــــــرن
 نظامی برای مصر روانه شدند و تا هشتم رجب مطابق ۳۰ مارس
 برای تهیه ضروریات سفر در پورت سعید و اسکندریه و قاهره
 بسربرد با بهائیان ساکن آنجا و در خصوصاً آقا احمد یزدی
 و آقا محمد تقی اصفهانی و پسر ارجمندش میرزا عبدالحسین
 و نیز میرزا زین العابدین همدانی و شیخ فرج الله و شیخ
 محی الدین و محمد سعید و غیرهم معاشرت نموده بتشویق
 بهائیان و مصاحبه دیگران پرداخت و پرویز مذکور با کشتی
 سوی فرانسه رفت و در سیزدهم رجب وارد ماریسی شده تا
 بیست و دوم رجب مطابق ۲۳ آپریل در آن بلد و پاریس
 و شربورک منتظر مانده آنگاه کشتی نیویورک امریکان لایسن
 حاضر شده از آنجا سوی نیویورک رفتند و در ۲۳ آپریل وارد
 نیویورک شدند و کرجه در جزیره تحقیق گاه مسافری چند روز
 توقیف شدند تا با ارسال مراسله بمسترویلهلم مشارالیه با جمعی
 آمدند و ایشان را با کمال تجلیل بردند و این سفر که متجاوز از
 یکسال بطول انجامید در ایالات متحده شمالی امریکا و در
 کانادا شرق و غرب و جنوب و شمال را گشت و در کنائس و مدارس
 و کلوپ ها و تالارهای ماسونها و نیو تانتها و چینیه و تیوسوفها
 و اسپری ^{لپستها} طوا و کنونشن هایشان و در کنونشن مبلغین
 مسیحی و کنائس متنوعه یهود و تالارهای آزاد بلدی و کنونشنها^ی

ادیانی و نژادی و سوسیالیست ها و انواع احزاب و فرق همه
 جاصحبت کرد و بهمان اسلوب بزرگوار حضرت عبدالبهاء
 تأسی کرد امریهائی راهمه جامعرفی نمود و درند و کنونشن
 بهائی درشیکاگو حضور یافته صحبت نمود و عکس اجتماعسی
 برداشته شد و درتشویق و ترغیب بهائیان و حل سئوالات آنان
 و غیرهم آنچه درامکان بود و درتامت آن اماکن و آن احوال
 حسب دستور حضرت عبدالبهاء بطریق ایشان فینه و مولوی
 برسروجه مشکی ایشان را در برداشت و در اوائل منوچهرخان
 مترجم وهم سفر بود ولی بانظر محفل ملی چون از عهد
 برنمیآمد تلگرافاً بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند
 و بتلگراف و تعیین آنحضرت میرزا احمد سهراب تا آخر وقت
 مترجم و در سفرها همراه شد و در بسیاری از جرائد عکس و معرفی
 ایشان بطبع رسید و علاوه امور مذکوره قسمت فارسی نجم
 باختراک غالباً میرزا احمد سهراب و چندی دیگر ضیاء بغداد
 میا شربود حسب امر آنحضرت بخط خود مینوشت و میفرستاد که
 بطبع میرسانند و تامت مصاریف با هظه آن سفر را بنسوع
 محترم سه تن از خانمها بنام مس پارس و مس کویر و مس
 کالینز متصدی بودند و در آخر ایام چون بکدوره بانجام رسید
 فاضل ختم واقعه را بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشته
 اشاره بکثرت مصاریف و معذک کمال میل و شوق احباب نمود

و تکلیف آتیه خواست و در جواب کفایت سفر و عودت بحیفا را فرمودند و با کشتی عزم بحیفا کرد و بدین طریق سفر مفصل در کشور مذکور بمنظور تکمیل و تثبیت و تهذیب و تشویق بهائیان آنجا که قطعاً خیلی بیش از سه هزار نفر بودند و نیز موافقت و همفکری بین آنان و نیز تکرار و تذکار اصولی در آنجا پخش کرده بود و هم اظهار جلوه نوینی در مقابل ناقضین خاتمه پذیرفت و فاضل با مسیس واتسن مبلغه پیربیمار امریکائی که بعزم زیارت رهسپار ارض مقدس بود با ایست کشتی در بنادر اروپا خصوصاً در پیره یونان با اسکندریه وارد شدند و روزی دیگر با ترن بحیفا رسیدند و در مسافر خانه که مخصوص واردی — غربی بود اقامت کردند و این بار نیز که نوبت سوم ورود فاضل بمحض حضرت عبدالبهاء بود جمعی از بهائیان زائرین از ممالک متنوعه حضور داشتند و استفاضات علمیه و اخلاقیه و دینیّه و معنویّه از ایشان میکردند ولی امری موجب کمال تأسّف و تحزن وجود داشت که غایت نحول و ضعف آنحضرت بسود و عاقله محترمه و مطلعین از آنجهت در غم و اندوه میزیستند و از خاطرات آن ایام نیز که در دفتر فاضل ثبت است آنکه نوبتی میرزا جلال داماد آنحضرت بمسافر خانه آمده با کمال تأسّر مراتب ضعف آنحضرت را و نگرانی عاقله محترمه را اظهار داشتند و استفسار از احساسات زائرین نمود و فاضل گفت این

بظاهر پیدا است اما آنچه توانیم کرد پس میرزا جلال که گویا بدستور عاقله مبارکه بود اظهار نمود که هرگاه خواهش معروض دارید محض شدت ملاطفت بزائرین میپذیرند و چون نظر اطباء این است که از طرفی باید تقویت بنیه کرد و بنفذا توجهی نمود و میل عاقله این است که غذا با ایشان صرف نمایند تا مراعات آنرا داشته باشند و از صرف غذا با زائرین که غذای مخصوص خود را هم با آنان تقسیم میکنند صرف نظر نمایند و از طرفی دیگر هم از شدت و کثرت اشغال امریه خود بکاهند این مرتباً را شماها بحضور ایشان خواهش کنید و فاضل بانهایت اشتیاق با چند تن که از آنجمله آقا سید مصطفی رنگونی و ابن اصدق بود بعزم حضورشان رفتند و باریافتند و چون قرار دادند که آقا سید مصطفی باین عرایض مبادرت نماید پس از قرار در محضرشان بحال گریه و بیتابی شدید و نیز دلجوئی اکیدشان مطالب را معروض داشت و ایشان باین مفاد بیان کردند که شما اشتباهی کردید و آن اینکه قوت ضعف و بنیه ام را بدخالت غذای جسمانی پنداشتید ولی یگانه مؤثر در آن غذای روحانی میباشد و آن خیراتحاد و اتفاق احباً و راستگیشان با خلاق و تعالیم الهیه است و خبر وجود و عدم آن است که در حال بنیه نهایت تاثیر دارد و اما صرف غذا در اندرون میسر نیست و من آرزویم این

است که باز اثرین و احببای جمال مبارک صرف غذاکنم و اما در
 مخصوص تقلیل در کاراگرمن دست از کاربکشم کارمراکه خواهد
 کرد ولی میخواهم چندی در جوارروضه مبارکه استراحت کنم
 وموضوع مذکورکه ازجهات کثیره بنفایت وقت است در آخربخش
 گذشته هم نقل بمقادگردید دیگر از خاطرات آن ایام چون
 فاضل در برگشت از امریکا مولوی سررا از آن جهت که دستور مبارک
 محض امریکا و جلب توجه مردم وتشییع بلباس خودشان در آن
 جا بود برداشت شبی آنحضرت در اثنا صحبت بجمع رشتیه
 سخن رابه عمامه ولباس علمای شرق کشانده محامد ومحاسن
 فرمودند وفاضل ملتفت شد که این اشارات راجع بخود اوست
 وچون حاضرین را اجازه تفرقه دادند و خود عازم بیت شدند
 فاضل راهمراه کرده باطاق پذیرائی برده جلوس کرده و اجازه
 جلوس دادند وپرسیدند با اشارات صحبت بی بردید میخواهم
 باز بهمین لباس ملبس گردی و اوصافی بیان کردند وفاضل اظهار
 کمال اخلاص در اطاعت کرد ولی گفت که در ایران خصوصاً در
 سالهای اخیر و بالاخص بین احببایین لباس موهون گردید و آن
 حضرت فرمودند ابد ااعتناباین سخنان نکنید و حکایت فرمودند
 که چون حضرت نقطه را با تبدیل عمامه بکلاه از اصفهان میآوردند
 در اول ورود بکاشان تنی از بابیهها که آنحضرت را با عمامه در تصور
 داشت بی زیارت وارد شد و حضرت را نشناخت و گمان برد که
 نقطه در آنجا نیست و آنحضرت در مصاحبه مختصرید. و فرمودند ^{معلوم}

میشود که مانند تو مسلمانان هم باین سید جوان پی تحصیل عقیده گردید و او گفت که من بحضرت ختمی مرتبت بسرای اتیان بمانند قرآن ایمان آوردم و سید باب هم بیان دارد پس آنحضرت پرسیدند آیا هر که آیات بدع و از فطرت داشته باشد با و ایمان خواهی آورد و او گفت بلی آنگاه حضرت تغییر نشستن داده برد و زانو موذبانه و مقتدرانه نشست و شروع بانزال آیات فطریه نمود و شخص بایی در آنحال متحیر بنمود چه نظریا صد ار آیات باید خود باب باشد ولی نظریکلاسه او نیست بعد فرمودند حتی غربیها هم چنین اند نوبتسی از طهران عکس اجتماعی از احباب را فرستادند که در صدف مقدم گروهی از معممین بودند و چون بدست آن احبای غرب حسب میل خودشان دادیم انگشت بر عماه و محاسن صدف مقدم گذاشتند و اشاره بود که اینان از مهمین مؤمنین میباشند دیگر از خاطرات آن ایام آنکه روزی میرزا عزیزالله خان بهادر که پس از فراغت از تحصیل ادبیات و فلسفه در مدرسه امریکائیه بیروت حسب امر مبارک مقیم حیفا بوده مباشر ترجمه بانگیزی و نگارش نامه های آنحضرت بغرب بود در همان ایام اولیه عودت فاضل از امریکا بمسافر خانه آمده اظهار داشت که بعضی از امور دقیق و واقعه در طول غیبت شما از حیفا مدت یکسال و اندی را بنگویم فیض الله صبحی کم کم

تغییر احوال داده و اخلاق و اعمال ناشایست بظهور آورده که
 تمامت عائله جلیله را غریق اندوه و جوش و اضطراب ساخت
 و حضرت عبدالبهاء الان در چارتب میباید این بچه بی تربیت
 از خودت خواهش داشت که اقامتش در حیف و اشتغالش
 بتحریر صا درات را عرض کرده اجازه بدهند و تو صلاح ندانستی
 عاقبت بدست و پای آقامیرزاها دی که صرف روحانیت است
 افتاد و او عرض کرد و قبول شد بتدریج از جهت سخی کردنش
 در نوشتن با سلوب خط حضرت عبدالبهاء خود را گم کرده
 بی جهت عزیزبنداشته توقعات بیجا پیدا کرده چنانچه
 غذای نهار که از منزل مستخدمین برایش میبرند گاهی طرفها
 را در ورریخته فریاد میزند که آن غذاها مطبوع طبعش نیست و
 غذای عربی نمیتواند بخورد و گاهی دخترهای مستخدمه
 بیت مبارک را که بازار میروند عقب کرده بفکر هوس رانی افتاد
 و فاضل بمجرد شنیدن امثال اینمطالب گفت این تعجرت
 است و فهمیدنی نیست که **بیا** اقتدار عظیم ظاهری
 حضرت عبدالبهاء چگونه در مقابل اعمال یک بچه بی ادب
 رذیلی کاری نکنند و در چارتب باشند بهادر گفت محض حفظ
 امرالله و ملاطفت بخاندان پرایمان بزرگ مهتدی نمیخواهند
 بر آنها لکه واقع شود و قرار است همانطوری که او را آوردید باز
 بایران برگردانید فاضل گفت من که او را نیاوردم ابن اصدق

آورد ولی اگر صلاح میدانند البته خواهیم برد گفت خلاصه این است که حضرت ورقه علیا فرمودند بروی در حضور حضرت عبدالبهاء و اجازه بردن او را بطلبی و فاضل برای گرفتن اذن ببیت مبارک رفت و آنحضرت را حاضر یافت اذن فرمودند و نشست و آغاز مطلب چنین کردند که موقع مراجعت شما نزدیک میشود فاضل عرض کرد عروقت اجازه بفرمائید حرکت خواهیم کرد پس فاضل چنین سؤال کرد که تنها میروم فرمودند نه میرزا صبحی را هم میبری اما حالا هیچ نگوئید تا من خبر بدهم و بعد از چندی چون بمحضر خود طلبیدند و فاضل رفت صبحی در آنحال رنگ پریده حاضر بود و فاضل فرمودند دیگر موقع حرکت نزدیک میشود میخواستیم صبحی را با خود ببری و سعی کنی که مبلغ بشود و فاضل عرض کرد که قدری مبلغ هست فرمودند هر وقت حرف تورانشنید او را بزن و بالاخره با فاضل در مراجعت همراه بود و در اثر نصایح فاضل از همان منازل اول طریق عریضه پشیمانی و درخواست عفوی بحضور مبارک فرستاد که گفتند حسب الامر در مجمع احباء خوانده شد و فرمودند از اثر نصایح فاضل است و این حکایت برای دلالت بر وضع سیاست اداری و ملاحظات و وسعت حوصله و تحمل و انجام امور بوفوق مهربانی و تدبیر و مصالح امر نوشته شد دیگر از خاطرات آن ایام آنکه بهادر مدکور به فاضل گفت که حضرت عبدالبهاء

میخواهند از طریق روسیه وارد ایران شوی و حال آنکه در قسمت گیلان فتنه جنگلیها برپا ست بهتر آنکه خواهش کنیید و اجازت رفتن از طریق عراق را بگیریید و فاضل گفت هر طریقی را که ایشان مائل باشند بدون آنکه خواهش کنم میروم بهادر گفت این فاناتیکی است فاضل گفت چون میدانم که بر اوضاع بقدری بسیار از من مدعی تر است و جریان جهان بی پایان بقوه نهانی آن موافق نیاتش میروند بنا به اختیارش میگذارم و طولی نکشید که آنحضرت فاضل را خواست و اظهار داشت که کشتی میرسد و وسائل حرکت شما از همه طریق میسر است بگذارم راه میروید فاضل گفت نمیدانم هر طریقی را که بفرمائید فرمود که خودت از کدام طریق میخواهی و او گفت خودم نه طریقی اصلاح میدانم و نه میل مخصوص دارم پس فرمود من میخواهم از راه اسلامبول و روسیه بروی که بهائیان آنطریق برای انسداد طرق بارش مقصود اطلاعی از اینجانیا فتند آنهارا آگهی دهی و موجب تشویق آنان گردی فاضل پرسید در هر جا چه قدر بمانم فرمود هر قدر لازم شد و صلاح می بینی فاضل پرسید اگر در روسیه دانستم که راه شمال بواسطه جنگلیها مسدود است چکنم فرمود میتوانی از طریق آذربایجان بروی ولی تا آنوقت راه گیلان باز میشود بعد فرمود من در این سفر با تو هستم بتو خوش خواهد گذشت و چون

فاضل باسلامبول رسید و مهمان علیقلیخان نبیل الدوله
 شارژ آفرایران بود و از وسئوال کرد چرا ازینراه پرخطر آمدی
 فاضل جواب گفت حسب دستور آنحضرت آمدم و فاضل را
 سند وقی پراز کتاب و عکس و غیرها بود که در آنمیان کتابچه های
 خطی بدست خودش و عکسهای جمعیتی مختلف که خودش
 هم در آنمیان وجود داشت و کیفیت تکلیف آنصند وق را با
 نبیل الدوله مشورت کرد و او جواب داد یکی از دو حال پیش
 ندارد یاد را سلامبول بگذاری تا بعد در حال اقتضا و صلاح
 فرستاده شود و یا آنکه بمهر و موم سفارت بسته شود و فاضل با
 هیچیک از آن دو طریق موافقت نکرد و صند وق را هم با خود برد
 و در گمرک بولشویکی با طوم از احوال مسافرین واضح بود که
 چه تفتیش سختی است و شخص گرجی قوی همگی در حجره
 بی فرش که در وسط میزی و موزری بر آن بود تمامت لایه های
 لباس را تفحص کرد تا چون نوبت صند وق رسید و آن گرجی با
 مترجمی بر رسید و با مرش در صند و قرا فاضل باز کرد و بر روی همه
 اشیا عکس بزرگ از حضرت عبدالبها بود که چون کاغذ
 نازک از روی آن کنار کرده شد و چشم گرجی بر آن افتاد خیره
 و با تأمل بسیار نگریست و از فاضل شخصیش را پرسید و او پاسخ
 گفت که یکی از مریدان عظیم این عصر است و او گفت بایست
 شاعری باشد فاضل گفت بلی شاعری بزرگ است و او پرسید

با توجه نسبتی دارد و فاضل که همان فینه سرخ و مولوی سفید
 ولباده بلند، شکی در برداشت گفت پدر من است و گرجی
 اجازه داد که بدون واری کتابها صندوق را برد و در آن حال
 بهائیان با طوم که پشت بست گمرک بتلگراف محفل اسلامبول
 منتظر بودند و بعد از ملاقات و مسرّات احوال گمرک را بشنیدند
 گفتند عطلی غیر قانونی و شگفتی است چه باید کتب و اوراق را
 تسلیم کمیته معمولی از اهل السن و لغات بدهند و سالها
 طول میکشید و فاضل چون بباد کوبه رسید و دانست که فتنه
 جنگیها همان روزها از میان رفته بود و با اول کشتی وارد از
 باد کوبه ببندر بهلولی با سایش و خوشی رسید و در اینجا هم
 محض اختصار بهمین مقدار از خاطرات سفر سوم فاضل اکتفا
 میشود و بالجمله فاضل برشت رسید و بملاقات عائله و بستگان
 و احبام مشغول بود و در آن روز حاجی ابوالحسن امین
 حقوق از طهران از آقا علی ارباب قزوینی استفسار از مخارج
 ضروریه فاضل کرد و او مقدار چهل تومان گفت و حاجی امین
 محض امر اکید آنحضرت میداد و هنوز چند ماهی پیش نگذشت
 که خبر جانگداز صمود حضرت عبدالبهاء بتلگراف حضرت
 ورهه علیه رسید که حق بیان آن صاعقه روانسوز را با گفتار نتوان
 کرد تنها صمود یک مرتب عظیم دین و دانشمند مهم روی زمین
 نبود بلکه از دست دادن یک پدر بیفایت مهربان هم نسه

گاه
 بلکه بضمیه آن دورفتن حصن و ملجاء و ملان و پشتیبان و تکیه
 و مرجع امید هم نه بلکه بعلاوه آن سه فراق معشوق دلبر و
 دلدار و لنوازا است که دستهای اراده بسر میخورد و اشک
 چون سیل بی اختیار سرازیر میشد تو گفت دلها میخواست
 از هیکل بیرون آید و نفسها ز هاب و ایاب نمیکرد و ما از تفصیل
 اینصاعقه و واقعه دهشت افزا میگذریم ایامی بعزما میگذشت
 تا آنکه تلگراف حضرت ورثه علیار ارجع بمقام منصوص حضرت
 شوقی ربانی و آثار و صایا رسید فاضل که آنحضرت را در حیفا
 همی زیارت کرده و منطق گویای و پیرا بگوش هوش شنیده بود
 و جذب و شوق و فعالیتش را بچشم سروسر دیده بود ازین
 بشارت شادمان گردید ولی طولی نکشید که تلگراف و دستور
 مبارکشان برای حضور وی باعائله اش رسید و هنوز آثار و صایای
 حضرت عبدالبهاء نرسیده بود که فاضل بازوجه مؤمنه مریصه
 مذکوره و یگانه پسرش هوشنگ با اتفاق والده میرزا ابراهیم
 اتحادیه همدانی بانزلی و از آنجا با کشتی بباد کویه رفت
 و بعد ^{چند} روزی اقامت که صورت آثار و صایا را در آنجا زیارت کرد
 و جشن عمومی فراهم ساخته نطقی ایراد نمود بیاطموم
 رعسپار گردید و با حسینقلی تبریزی که از اسلامبول حسب الامر
 برای بردن عائله میرزا علی اکبر نخجوانی بحیفانان را از
 باد کویه تا اسلامبول آورد در کشتی روانه اسلامبول شدند

و در آنجا ابلاغیه حضرت ولی امرالله دال بر مسافرت خودشان
 و تفویض امر به عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا مطلع شده
 تلگراف کرده درخواست تحصیل و ارسال اجازه انگیزی کرد
 که بتواند بحیفا برود و جواب با اجازه رسیده امر بحرکت
 بحیفا فرمودند و لذا ابا همراهان با کشتی سیسینیا روانه شدند
 و بحیفا ورود کردند و حضرت شوقی ربانی سفر بارو پها فرمودند
 در حالیکه مرکز اقامتشان را کسی نمیدانست و در حیفا محفل
 روحانی بتمیین آنحضرت و معرفی بحکومت در بیت حضرت
 عبدالبها، دائریود و امور اداری و سرپرستی امر بطور کلی بدست
 عاقله مبارکه و ریاست حضرت ورقه علیا اداره میشد و شبها
 در بیت و اطاق مبارک و عصر روزهای یکشنبه در مقام اعلی بنوع
 سابق جلسات عمومی دائر میشد که الواح خوانده میگشت
 و صحبتهای مختصر هم میان بود مردان در اجتماعات مذکور و
 زنان در نزد عاقله مبارکه و حضرت ورقه علیا تشریف می یافتند
 فاضل و عاقله اش را در خانه منزل دادند و از بیت مبارک غذا
 می آوردند و خادما ت بیت همه گونه مساعدت میکردند و خود
 فاضل راهم آنحضرت عضو محفل روحانی معین کرده و در
 مراسلات مرکزی که غالباً میرزا نورالدین و زرقانی انشا میکردند
 فاضل هم کمک مینمود هیئت مرکب از فاضل و حسین روحی
 برای بررسی کتب و مقالات جدید به منظور نشر و طبع دائر

گردید و خاطرات آن ایام هم مفصل است که این مختصر جای آنرا ندارد و بالاخره چون عائله محترمه با فاضل گفتگوی رفتنش را با آمریکا در میان آوردند و او محض آنکه اشخاصی بعد از بروند نفوسی را نام بردند عائله مبارکه نپذیرفتند و قرار شد فاضل بیرون و بدین قرار شد که حضرت شوقی ربانی بیایند و سفر در آنوقت شروع شود و بالاخره چون عائله مبارکه همی در تلاش پیدا کردن مرکز اقامت حضرت شوقی ربانی بودند بالاخره دانستند که مسیود ریفوس از احبباً فرانسوی کاملاً مستحضر ولی ممنوع از اطلاع بدیگران است و خود مکاتبه و حتی اجازه ملاقات هم دارد لذا یکی از امادهای حضرت عبدالبها^ه بنام احمد یزدی با اتفاق روحا خانم ورقه و دختر سوم حضرت عبدالبها^ه پاریس رفته بهر نوع شد از مسیود ریفوس اطلاع گرفتند و مرکز آنحضرت در سویس رسیدند و بانواع تضرعات و تقاضاها ایشانرا حاضر برای عودت بحیفا کردند و چون بحیفا برگشتند و عائله مبارکه و حضرت ورقه علیا ازین خبر مسرور و منتظر ورود شدند تا چون یوم میعاد رسیدند و منفرداً بحیفا ورود کردند و در بیت مبارک منزل گزیدند و شروع با اداره و ترتیب امور امریه شد تقریباً مانند ایام قبل جریان شروع کرد بحالت خود برقرار شد و نیز مقرر گردید که فاضل با عائله سفر مجدداً با آمریکا و کانادا نماید و ضروریات را

فراهم کردند و بالاخره در سه شنبه ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ با حضرت شوقی ربّانی و ورثه مبارکه علیا و حرم محترمه وداع کرده با اتفاق حاجی محمد و میرزا حسین یزدی و آقا خلیل و آقا ضیاء الله باسکله رفتند و میرزا عنایت الله اصفهانی و عاقله اش و زوجه مذکورنخجوانی تا کشتی آمدند آنگاه در کشتی ادیرانیک روانه شدند و در ۲۰ فبروری بنیویورک رسیدند و این بار نیز چون حضرت شوقی ربّانی نامه بمیرزا احمد اصفهانی نگاشتند که بمترجمی فاضل همراه باشد تا آخر وقت غالباً مترجم بود و گاهی فاضل خود در جلسات صحبت میکرد و صحبت در جلسات بهائی بدون مترجم انجام میگرفت و درین بار هم تمامت ایالات متحده شمالی و کانادا را رفته صحبت کرد و در کانونشن بهائی نیز صحبت کرده عکس اجتماعی برداشته و بالاخره در ۱۶ جولای ۱۹۲۵ از نیویورک با کشتی پرزیدنت آتور متعلق بصهیونی عازم حیفا گردیدند و مسس ویلز از بهائیات امریکاهم سفر بود و بروز ۹ اگست بحیفا رسیدند و تفصیل آن موجب تطویل است و بالاخره با شرکت اتومبیل رانی انگلیزی از طریق حکومت هاشمی و عراق بایران و همدان آمدند و بعد چندی توقف در آنجا بقزوین و ورثت رسیده اقامت جستند و کمافی السابق مشغول بخدمات گردید و در مهر ۱۳۰۶ ه. ش بحسب پیشنهاد

بعضی از بهائیان عشق آباد و وصول دستور از حیفا برای روسیه رهسپار گردید و در باکو و عشق آباد هر یک مقدار ماهی اقامت و مصاحبت و تشویق نمود و بالاخره برای تشکیل محفل مرکزی و محفل ملی ساکن طهران گردید و سالها در کنونشن و در محفل ملی و محفل طهران عضویت و ریاست داشت و در سال ۱۳۰۸ سفری بتبریز رفته تقریباً شش ماه ماند و در ۱۳۱۳ سفری بخراسان نمود پس از اقامت چندی در مشهد عودت کرد و از آن پس مقیم طهران بود سفرهای متعدده بشمال و جنوب و شرق و غرب ایران نمود و بانواع خدمات درین امر اقدامات همی کرد ولی چون تحریر تاریخ عمومی امریهائی با و محول گردید منفرداً بدون استعانت از احدی ایستاد خدمت را بپایان رسانید و شروع آن در مقدمه تاریخ ثبت است و این قسمت بخش هشتم از آن میباشد و بعلاوه ایست سلسله از تاریخ بهائی کتابی راجع بمجموع ادیان بنام رهبران و رهروان نوشت و کتاب دیگر بنام امر و خلق که جوهر و تمامت امریهائی است و کتابی دیگر در پنج مجلد بنام اسرار الآثار که بنوع قاموس عربی و فارسی و لغات متداوله دیگر در ایران است و اسرار و رموز آثار مقدسه خصوصاً از امریهائی در آن مندرج میباشد و هنوز هیچ یک از آنها بطبع نرسیده.^۱

۱- کتاب امر و خلق و مجلدات پنجگانه اسرار آثار خصوصی و کتاب رهبران و رهروان در دو مجلد در این اواخر طبع و نشر یافته است.

واما خلاصه اوضاع واحوال نورچنانکه در برخی ششم آوریم
 پس از واقعه مهیبه قتل وغارت سال ۱۲۶۸ نفوس اولین مومنین
 از میان رفتند و در اثر صاعقه قهر و عقاب حکومت دیگر روز و لاهوری از
 پیروان امرید بیع نشد و خصوصاً چون جمعی از منتسبین ابهی در امر
 بیان واقف ماندند حالت پریشانی و افسردگی غلبه کرد و خانه آبا
 جمال ابهی بشکل مخروبه باقی بود و عهد ه بقیه مومنین آنجا عائله
 آقامیرزا حسن اکبر اخوان بود تا در دوره حضرت عبدالهیا اشراق
 و لمعانی در آنجا نمایان گردید و نخست در بند رجزمیرزا عزیزالله
 روشن تاگری بن عموزمان از خویشاوندان منجذب با امر ابهی گردید
 و سفری بحیفا کرد ه مجذوب عظمت و ملاقات آنحضرت گشت و عودت
 نمود ه آنچه دید و شنید شرح و بسط داد اقامت بند رجزیانتمه
 بتجارت پرداخته ملک و اعتبار حاصل نمود و میرزا فضل الله خان
 (اورنگی) نظام الممالک بن آقامیرزا حسن مذکور که در بخشش
 پنجم شرح دادیم در مازندران از ملاقات هظما و جمعیت اهل بها
 باشتیاق آمد و سفری بسال ۱۳۳۱ بی زیارت عبدالهیا رفت
 مشمول عنایات آن حضرت گشت و مانند شعله روشنی عودت کرده
 بتقرب بستگان و تنویر اذهان پرداخت و حضرت عبدالهیا و پیرا
 تشویق بتعمیر بنا خانه مخروبه ابائی و تاسیس مدرسه برای تربیت
 اطفال و تهلیخ و نشر امرید بیع در آنحد و فرمودند و حاجی ابوالحسن
 امین امردادند که مبالغی برای مصرف امور مذکور ه بد هد و میرزا

فضل الله بانجام دستوره‌های مذکوره پرداخت و عمارت مذکوره
 بسال ۱۳۳۷ بشکل روزاول تجدیدگرد و صورت خط میرزا بزرگخان
 را که بر چهارچوبه درچنین بود :
 درخانه دوست چون رسی گسولبیک
 کانجانه سلام راه دارد نسه علیک
 این خانه عشق است نگهدار قدم
 این ارض مقدس است فاخلع نعلیک
 و در زیر خاک سالهانهان بود بیرون آورد ه منصوب داشت و میرزا
 فضل الله خان پیوسته کلماتی را درال برتعلق قلبیشان بتاکسر
 شنید ه پیوسته حکایت کرد از آن جمله این که روزی در اثناء
 صحبتشان عرائضی از احبای امریک رسید و یکی از ایشان لیوانی
 برسم هدیه تقدیم داشت و آن حضرت بمیرزا فضل الله بخشید ه
 فرمود چون بتاکر برگردی هر زمان که بلمند رفته با این لیوان سر
 چشمه آب خور و مرایا دکن و بالجمله خواه هر میرزا فضل الله
 و عائله شان غالباً منجذب بامرابه‌ی شد و تنی چند نیز موافق
 و مقبل گشتند .

و اما محافل روحانیه در ساری و بارفروش در همان سنین
 اولیه برقرار گردید و در مراکز دیگر اخیراً قریافت و اکنون بدین
 صورت است محفل ساری و از توابعش محفل کفشگر کلاه چالسه
 زمین شاهی ماه فروزک روشندان دیگر محفل بابل و از
 توابعش بابل سر عرب خیل بهنمیر ضیاء گلد ه فریادون
 کنار آمل ایول .

حوادث مرکز مهم همدان باشرخ احوال مشاهیرش آنچه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی بود در بخش ششم ^{ششم} نگاشته و غالب مهمین در سنین بعد از غروب جمال مبین حیسات داشته و اخلافتشان نیز بر شد رسیدند و جمعی کثیر پیوستند و بدینرو مرکز مهمتر گردید و فتنه نقض در اینجا تأثیر نکرد و عده از قری و توابعش نیز اجتماعی کثیر و مرکزی خطیر یافتند و پس از غروب شمس ابهی طولی نکشید که نیرو سینا و عمر اهاشان میرزا محمود زرقانی در آغاز جوانی رسیده موجب مزید ثبوت و اشتیاق مؤمنین گشتند و در اثر آن فتنه برخاست و حکومت جمعی از احباء را که از آنجمله روبین علاقه بند و آقایهودا و حاجی یاری بودند دستگیر و حبس کرد و بالاخره فرمان داد که هر سه را با تازیانه همی زدند و انکار و تبری خواست و چون بمقصود نرسید بالاخره آنانرا آزاد نمود و پس از چندی جمعی در اویش بهائی بالباس پیراهن سفید طویل بعد از عودت از زیارت عتقا رسیده باشمارای امری خواندن در کوی و سرزن برداختند و لذا شورش اشرا شد و حکومت بعضی از احببا را گرفتار و حبس کرد .

و از خانواده های مشهور باقی مانده از قبل عبدالحسین

خان دینار آبادی بود و دینار آباد از قرا^ه تابعه همدان

وهبه الحسين خان از پدر و اسلاف ساکن آنجا و صاحب قلعه
 و املاك و دنات و عشیرت و مقام عالی حکومتی بود و گویا
 ایمانش باین امر با سلیمانخان زرین کمر بواسطه استماع
 کیفیت شهادت یا کرامت حضرت نقطه از نظامیان همدانی
 شد که در آن عمل مباشرت داشتند ایمان آوردند —
 غضب شاهمی گردید و مدتی در زندان بود و مقداری از املاکش
 بدست دولت افتاد و بعد از استخلاص و عودتش بهممدان
 چون بهمت تمام نشر امر بدیع نمود حکومت با اقدام برخی از
 ملاها ویرادستگیر و چوب کاری و اخراج بلد نمود و او پس از
 استخلاص بمگادرمحضر حضرت بهاء الله رفته چندی شرف
 اندوز بود و بعد از مراجعت مزیداً علی ماکان بنشر امر بدیع
 پرداخت و ناچار در عشق آباد اقامت گرفت و در آن ایام چنانکه
 گفته اند و پسر رشیدش را که یکی شیرعلیخان سلطان فوج
 همدان بود بعضی از عموزادگان شان دعوت بمنزل خود نموده
 آن يك را مسموم و مقتول ساخت و اموالش را بر بود و بصدقت
 اولاد دیگر برآمد ولی بمقصود نرسید و از اخلافتش در کترباش
 میباشد .

دیگر میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه سابق الذکر
 که سفری بمگادرفته فائز بتشرف حضور محضر حضرت عبدالبهاء
 گردید و پسرش حاجی یوحناخان سابق الذکر که سالها عضو

محفل روحانی در همدان بود کارگشائی در امور امری کرد و
 از ایشان خانواده واسمه حافظی برقرار است دیگر دائی
 روبین سابق الوصف که در عید رضوان سال ۱۳۱۶ احباب در
 خانه اش جشن اجتماعی منعقد داشتند و برخی از مفسدین
 راه یافته خیر بمظفر الملك حکمران همدان رسید و جمعی
 گماشته حکومتی بفرستاد و او را با هشت تن بنام حاجی یاری
 حاجی موسی حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان ابن آقا
 موسی حاجی مهدی بن آقا فائیل، حاجی مهدی بن
 آقا یاری آقا سلیمان زرگر که کلاً از احباب اسرائیل بودند
 گرفته بحبس انداختند و او را بیازردند و چوب زده بکند و غسل
 نهادند و بالاخره مبلغی نقود اخذ کرده همه را رها نمودند
 و نیز در سال ۱۳۳۲ سال السلطان حکمران همدان و پسر
 باتنی چند از احباب دستگیر و محبوس نمود و بالاخره تلگراف
 بمظفرالدین شاه کردند و جواب رسید همه مستخلص شدند
 دیگر حاجی قلندر سابق الوصف در حد و سال ۱۳۱۲ بمزم
 زیارت ارض مقدّس از همدان برخاست ولی مدت دو سال
 در رشت اقامت نموده بشغل حکاکی و معاشرت احباب و
 تبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۳ بقفقاز رآمده سنینی چند
 در مسافر خانه بهائیان باد کوبه مقیم و خدمت روحانی در
 آنحد و پرداخت گویند همینکه در چار مردم متعصب میشود

بیاس حکمت چنین میگفت قلندرم و باهر گروهی اندرم و از
 همه بدرم تا در سال ۱۳۱۸ بمگارفته چندی در جـوار
 الطاف حضرت عبدالبهاء مانده برگشت و بماند در حدود
 سال ۱۳۲۴ در بادکوبه متوفی شد .
 دیگر حاجی یاری سابق الوصف سفری کرده ^{به عکا} آنحضرت
 رازیارت نموده عودت یافت و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان
 نامی راجع باین امر مباحثه و مناظره نمود و او خبر بملا عبد الله
 مجتهد پروجردی برد که تعصب و نفوذی داشت و هرگاه
 میخواست بطرفه العین موجب شورش اهالی رافراهسم
 میساخت و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس هر یهودی پارچه
 سرخ رنگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر
 کرده بحبس انداختند و حبیب الله پسر چهارده سانه اش را
 احضار و امر بسب و لعن نسبت باین امر نمود و چون اطاعت
 نکرد ویران نیز محبوس ساخت و از حاجی بازخواست دین
 و عقیدت کرد و حاجی اظهار مسلمیت نمود و اصرار کرد که
 بصاحب این امر ^{پلیم} بگو و حاجی جواب چنین گفت که چون موسوی
 بودم بمیسی و محمد لعن میکردم و همینکه باسلام رسیدم
 دانستم که خطا بوده از جهل ناشی شد و با خود عهد کردم
 که دیگر بد نگویم و لعن نکنم و آخوند متغیر شده امر داد تا
 ویرا باد و پسرش در اصطبل محبوس نمودند سپس سیف الدوله

بن عضد ولد وله حکمران سپرد واومبلفی نقود گرفته ایشانرا
 رها ساخت وباری دیگر نیز یهود نزد حاکم اجتماع نموده از
 حاجی یاری شکایت کردند که در ایام فطیرنان نمکین خورده
 بوظایف و تکالیف مساعلم نکرد و بالاخره در سال ۱۳۱۵ که
 حسب تهییج سید فاضل دزفولی و سید محمد بروجردی مجتهد
 جدید الورد از عراق عرب و بمرافقت بعضی از مفسدین فتنه
 شیخی و متشرعی در همدان برافروخت متفتنین متعصبین و
 اشرار از موسویان بنای تعرض بحاجی یاری گذاشتند و او برای
 تحفظ و احتیاط تمامت کتب و آثار این امر را در سقف خانه
 پنهان کرده خود باعائله در خانه همسایه نهان شد و اشرار
 بخانه اش ریخته هر چه یافتند والواح و آثار را بردند و آنچه را
 در دگه عطاریش داشت برگرفتند و حاجی یاری مفلس در امان
 باری شد و بخانه پدرزنش دای روبین قرار گرفت و در سال
 ۱۳۱۶ چنانکه نوشتیم در شمار محبوسین قرار گرفت و چون
 بفرمان مظفر الملک ویرا بر زمین خوابانده با تازیانه زدند بانک
 یابها، الابهی برکشیده و مظفر الملک بشنیده از غضب
 بگداخت و امر نمود بشدت همی تازیانه بسیار زدند و بغل و کند
 بند کردند و بالاخره مبلغی نقود گرفته رها ساخت آنگاه در
 گرفتاری و حبس ایام حکمرانی سال السلطنه در سال ۱۳۳۲
 چنانکه نگاشتیم محبوس شد و مستخلص گشت .

و دیگر حاجی مهدی ارجمند بن آقار فائیل (آقار فیما)
 سابق الوصف نیز در گرفتاری ایام حکمرانی سالار السلطنه
 شرکت داشت و مستخلص گردید و او یگانه مبلغ بی نظیر یهود
 و مسیحی از طریق کتب مقدسه بود چه در لغت عبرانیسه و
 آئین یهود کتب مقدسه آنان و مسیحیان و تفاسیر ملایان و
 احوال و اخبار و تواریخشان احاطه داشت و ملایان یهود
 و کشیشان مسیحی هر جا د چارش میشدند جز سکوت و خضوع
 و یا گریز و فرار چاره نیافتند و بدرجه رسید که هر مجلسی ^{نستند} میدا
 حاجی مهدی حاضر است قدم نگذاشتند و خصوصاً مبلغین
 پروتستانت امریکائی که برای مسیحی نمودن یهود ایران
 تحمل مصاریف باهظه همی گردند حاجی مهدی کسه
 مسیحیان را از طریق کتب مقدسه هر دو ملت ناچار بقبول اسلام
 و امر ابهی میکرد هر بار که مقابل شدند چنان ملزم و مفحسم
 گشتند که در ظاهر نیز حاضرین ابراز قناعت و قبول کردند و از
 آن پس از مقابلی با وی فراری و گریزان شدند چنانچه در سال
 ۱۳۱۴ مدت یکسال ونیم با د کتر هلمس مبلغ امریکائی با
 حضور جمعی کثیر مناظره کرد و حقیقت و غالبیت امر ابهی را
 مبرهن ساخت و از اینرو یهود متمسح بظهور محمدی و رجعت
 مسیحائی همی اقبال نمودند و یهود بهائی برایمان و
 انجذاب بیفزودند و او را در اثبات حقیقت امر مسیح و محمد

واثبات مقام امر اعظم ابهی از طریق تورات و انجیل تالیفی بسیار ثمین است که مورد استفاده هر سه ملت میباشد (کتاب گلشن حقایق) و همچنین رسائل دیگر در موضوعات چندی از کتب مقدسه نگاشته مواضع مفصله را واضح و روشن نمود و خلفش از او یادگار است.

دیگر آقای هود اسابق الذکر در فتنه شیخی و بالاسری مذکور سال ۱۳۱۵ خانه اش یغما شد و در فتنه سال ۱۳۱۶ مذکور یکی از محبوسین مقید بکند و زنجیر بود با او مبلغی رشا شد و بسال ۱۳۳۵ در گذشت و عاقله از او برجاست و برادرش میرزا مهدی سابق الوصف در فتنه شیخی و متشرعی خانه او را نیز غارت کردند و ایشان از بام خانه بخانه همسایه پناه بردند و بعد از فتنه مذکور سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت و حاجی ابوالحسین امین اردکانی ویراننا شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال به نزدش داد و هر چه خود از طبابت گرد آورد نیز برای حقوق الله ارسال نمود و سفری به گارفته بمحض حضرت عبدالبهاء تشرف حضور یافت و مراجعت بگیلان کرده در لاهیجان اقامت جست و شهرت بطبابت و کحالی و جراحی گرفت و بتبلیغ این امر همت گماشت و نزد همگان بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت نسبت بوی شدید شد حتی بصد و قتلش برآمدند و اموالش بردند و ناچار بر پشت اقامت کرد

وسالها بعنوان شريك امين وعضو محفل روحانی و شهرت بدین نام و تبلیغ معروف بود و بالاخره خانه اش را نیز برای حقوق تسلیم داشت و بطهران آمده در سنین پیری با کمک مرکز اقامت نمود .

دیگر حاجی موسی مبین در سال ۱۳۱۷ خانه و اموالش تاراج شد و در فتنه مذکوره سال ۱۳۱۵ از محبوسین بود . و در سال ۱۳۲۳ با تنی چند از احباباً حسب امر حکومت بحبس افتاد و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بعملت کثرت تمرض اعدا با عاقله بطهران رفته اقامت گزید و با خلاص و بسذل مال تا آخر العمر خدمت بامر کرد و در سال ۱۳۰۵ وفات یافت و خاندان واسعه مبین از وی برجاست دیگر حکیم الی در سال ۱۳۴۷ درگذشت دیگر حکیم هارون و خانواده آند و چون تفصیل احوال آنان در بخش ششم ذکر است بهمین مقدار اکتفارت و از جمله خانواده های مؤسسه در این دور خاندان متحدین است که میرزا محمد رضای جدید الاسلام از تجّار بایمان امر بدیع فائز گردید و سفری با عده از همدان بحیفا در اواخر ایام حضرت عبدالبهاء شتافت و با ایمان و اشتیاقی فروزان عودت بهمندان نمود و خاندان واسعه مذکوره را برجای گذاشت و امثال این خانواده و خانواده عهدیه و آزاده و فیروز و غیره ها که بسیارند برای احتراز از تطویل بهمین مقدار اکتفا

رفت دیگر میرزا آقا جان طبیب در ایروان اقامت جسته جمعی
 کثیری را در آنجا مهتدی ساخت و خاندان رفعت از وی تاسیس
 گردید و دکتر حاجی آقا رسوخ و آقا میرزا نظر علی طبیب شوهر
 خواهر وی در محله جولا هان منزل داشتند و همینکه خبرفتند
 مذبحه یزد بهمدان رسید اهالی بحرکت آمدند و بحسب حکم
 میرزا محمد مجتهد خواستند ایشانرا تبعید کنند و لا جرم بصواب
 دید محفل روحانی از وطن بیرون آمدند و چند ماهی در قراء
 اطراف رفتند آنگاه رهسپار گیلان شدند و دوسه ماهی در رشت
 مانده بتصویب احابا^{په} هیجان رفتند دکتر حاجی آقا مقیم آن
 بلد گردید و اندک اندک محکمه طبابت و کحالی را رونق داد و
 عاقله وسیعه تاسیس نمود و بانواع خدمات امریه پرداخت
 و سنین عدیده رتی و فتق امور محفل لاهیجان و انشاء مراسلات
 با وی بود و آقا میرزا نظر علی آقا ست برود سر نمود .

و حاجی ابراهیم پروین دندان ساز متولد در حد و دسال
 ۱۲۷۳ اسب بطهران برده می فروخت در حد و دسال ۱۳۰۳
 بهمین جهت در طهران بود و روزی هنگام صبح اسبی را برای
 نعلبندی بدکان استاد حسین نعلبند کاشی معروف بسه
 حسین بابی برد و او در حال نعلبندی شروع بتبلیغ نمود
 و شبی دیگر بحجره اش در کاروانسرا رفته ویرا آگاه ساخت پس
 ویرا با بعضی از احاب بمحفل ملاقات آورد و منجذب کرد و او

بعد از دو ماه بهمدان برگشت و با احبا خصوصاً آقا محمد حسن يك گوش بلور فروش که با آقا محمد علی بایی شرکت داشت معاشر گردید و معروف بدین نام و مورد تطاول انام شد و در فتنه برای مؤمنین او را نیز با عدهٔ مدت بیست و دو روز رقیسه شورین حبس کردند پس در قرای اطراف همدان بشغل صباغی اشتغال گرفت و بقدری که میتواند در تبلیغ کوشید و مورد حمله معرضین گردید و باری دیگر بحبس مظفر الملک حکمران افتاد و در حبس نیز تبلیغ کرد تا در حدود سال ۱۳۱۶ از طریق بغداد بعکس گرفته تشریف حضور حضرت عبدالبهاء حاصل نمود و حسب دستور چندی بامیرزا علی اکبرین مشکین قلم دکان قهوه چی مفتوح داشت و در سفر دیگر نیز بعکس و حیفات تشریف حاصل نمود و بالاخره حسب الامر در مصر صنعت داندان سازی بیاموخت و بهمدان برگشته اقامت و در مصاحبت ابرار و خدمت بامر الهی اقامت داد و چندین بار مورد تعرض ملایان و غیرهم گشته حتی بقرب قتل رسید ولی نجات یافت .

وحاجی محمد علی توپسرگانی الاصل پس از فوز بایمان در طهران چون بتوپسرگان برگشت بتحریر ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و بهمدان رفت و مصاحبه و مراوده با احبا و محفل آرائی نمود و مردم متعصب بحکمران بلد شریف الملک شکایت بردند و او جمعی فرستاده

خانه اش را غارت کردند و او را بدار الحکومه کشیده بفلکه بستند
چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان
نیز تبعید گردید و ناچار بقریه^ک پناه برد در آنجا پس از چند ماهی
شورش شد و بقریه دیگر رفت و بعد از اقامت سه سال در قرا^ه
کم کم در همدان اندک امنیتی حاصل گردید و بعد از اقامت
چند سال روزیکه از درب مدرسه علوم دینیہ میگذشت و طلاب
ویراجبراً بدرون مدرسه کشیدند و نزد سید عبد الوهاب نام
رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر بتبری کرد و چون استقامت
در سخن نمود آفتابه که در جنبش بود چنان برپهلویش زد که
شکمش را بدید و طلاب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند
و از مدرسه بیرون انداختند و یکی از دوستانش بنوعی که ممکن
بود او را بخانه رساند و بمعالجه پرداختند ولی بهمان پاره گی
شکم و درد پهلوی رسال ۱۳۴۴ درگذشت و خلفش شوقعلی
توکل شاعر عنقا تخلص کرده بشغل طب دندان ساز در همدان
و طهران و بهبهان مقیم است .

با چشم و قلب پاک ببازار آمدم

با چشم دل بدیدن دلدار آمدم

من یوسفی بفلس و کلافی نمیخرم

با نقد جان و دل بخریدار آمدم

صراف در عشقم و سرمایه ام وفا

بهر خرید این در شهوار آمدم

چابك سوارتوسن عقلم ولسی کنون
 زمین سرکش اسب خام بازار آمدم
 دارم امید آنکه ز عشقش زخم لجام
 در این دیار از بی این کار آمدم
 مال و عیال و آل وطن هر چه بود قید
 قیدش گسستم از عقب یار آمدم
 خفاش نیستم که بیوشم ز شمس رخ
 ذره صفت بمهر طلبکار آمدم
 من چون کریم اشیم تیم کز گناه و کبیر
 رانده ز باب رحمت دادار آمدم
 علمی کزان شود چو ابوجهل آدمی
 یا چون شریح و شمرازان عار آمدم
 حنانه و قیافه نیم من چو پطرسم
 کز جسم و جان بروح گرفتار آمدم
 فرعون نیم که گویم انا الرب چو صوفیان
 حقراذلیل بنده دربار آمدم
 در کار چون باو ست همیشه تو گم
 آسان شد هر چه کار که دشوار آمدم
 عنای قاف مهر وفا یم بلطف دوست
 از لطف اوست اینک به گفتار آمدم

صدشکرکزتفضل بسی منتهای یار

در بهزم انس خادم ابرار آمد
 ایضاً صدشکر بهار که بهائی شده ام

بگذشته ز ظلمت و بهائی شده ام
 من هیچ تراز هیچ بهر جا بودم

از فضل بها کنون بهائی شده ام
 ایضاً گر عاقلی از سه چیز بگریزم آمد

افیون وحشیش و بادیه پخته و خام
 هر کس که کشید و خورد و زرداد و خرید

بی هیچ شکی پست تراست از انعام
 دیگر میرزا حبیب الله بن آقاروبین در سنج و عاقبت
 در عشق آباد ساکن شده جوراب بافی میکرد کربلائی درویش علی
 که بد فعات ملاها ویرا بمحضر شرح کشیده اصرار و تاکید بلمن
 و سب نمودند و هر بار بطائف الحیل از چنگشان خلاص گشت
 و سال ۱۳۳۴ در همدان درگذشت و در اسدآباد میسرزا
 لطاف الله حاجی شاه محمد کاکا خان و ما چون تمامت
 احوال سید جمال الدین اسدآبادی معروف با افغانی راکه
 چندین پس از واقعه قتل ناصرالدین شاه درگذشت در بخش
 شش آوردیم محض اختصار از تکرار صرف نظر از ذکر نمودیم .

چنانکه در بخش ششم روشن نمودیم در یزد و توابع هنگام
غروب شمس جمال ابهی جمعی کثیر از اهل بهامیز بستند
و مراکز خطیره و رجال عظیمه استقرار و اشتها را داشت و احباب
در نهایت ثبوت و استقامت و اهالی بغایت عصبیت و عداوت
بودند و در فتنه حال که نقض اندک تأثیری یافت و حسب دستور
حضرت عبدالبهاء حاجی میرزا حیدر علی بد آنسوی ستافت
سمی بلیغ میدول نمود تا ظلمت و اختلاف زائل گردید و
حاجی سید میرزا بن حاجی سید مهدی بن خال اصغر
فریب ناقضین را خورد در عکابانان پیوند یافته مراجعت کرد
و سایر افغان حتی زوجه و اولادش از وی قطع رابطه نمودند
و ملا بهرام اختر خاوری با همه سابقه دوستی که با وی داشت
بی دیدارش نرفت .

و ما بهمان احوال افغان و منتسبین حضرت نقطه اولی
که تا این دوره در یزد میدرخشیدند در بخش پنجم نمودیم
و از مشاهیر اخلافشان آقا میرزا حبیب بن حاجی میرزا محمود
بن حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله بن حاجی سید محمد
خال اکبر و دیگر آقا میرزا باقر بن حاجی میرزا آقا بن خال اصغر
و برادرانش آقا میرزا علی و آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا جلال
و آقا میرزا جواد و دیگر آقا سید میرزا و آقا سید محمد و آقا سید علی

و آقا میرزا بزرگ انجال حاجی سید مهدی بن خال اصفیر
 و پسران آقا سید میرزا مذکور آقا میرزا الطیف و آقا میرزا محمد حسین
 و دیگر آقا میرزا ضیا و آقا میرزا حبیب و آقا میرزا هدیه الله انجال
 حاجی سید حسن بن خال اصفیر بودند و میرزا ابوالحسن
 بن حاجی میرزا ابوالقاسم مذکور در بخش ششم در سال
 ۱۲۸۳ در یزد بواسطه حاجی محمد ابراهیم مبلغ شهریه‌ها
 شد و در سال ۱۳۱۱ به مشق آباد رفت و در یکی از جسات
 عمارت باغ مشرق الان کار ماند و چند سال بدین طریق اقامت
 کرد که با خط خود آثار کتابت همی کرد و با ایمان و تقوی در
 تحکیم عهد و میثاق همی کوشید سپس بارض مقدس شتافت
 و در جوار حضرت عبدالبهاء بماند تا در ایامی قبل از صعود
 آنحضرت خود را در دریا غرق نمود و میرزا ابوالقاسم مذکور
 ابن حاجی میرزا آقا بن حاجی میرزا احسن علی خال در سال
 ۱۳۰۶ به مشق آباد رفته مقیم شد و سرپرستی املاک افغان را
 کرد و در امور امریه کاملاً مؤثر بود و در سال ۱۳۱۶ در زنجان
 برگشت و برادرش میرزا علی بجایش برقرار گردید و آقا سید احمد
 بن حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر از یزد مسافرت بمبای
 و محضراقدهس عگا کرد در مراجعت از اسلامبول در سال ۱۳۱۳
 به مشق آباد سالی چند مقیم و مباشر املاک خود و دیگر افغان
 شد. و تعرضات اعدا با حباب در سال ۱۳۱۶ روی بشدت

نهاد و واقعات بی دریی گواهی از قرب وقوع واقعه خطمیر
 میداد و منشاء تمامت مفاسد غالباً شیخ محمد تقی مجتهد
 بن شیخ محمد حسن مجتهد معاند سبزواری بود چنانکه همه
 سالی در حدی از آنحد و دفتنه بر میافروخت برخی از احباب
 را دستگیر و توهین و تحقیر میکردند نزد ملاها برده شکنجه و
 جفا وارد میساختند چوب میزدند حبس مینمودند نقود میگرفتند
 و پیوسته جمعی از مظلومان فراری و متواری بلاد میگشتند
 و سب و لعن در اسواق و معا بر رائج و د اثر بود و احباب با سلوک
 و مظلومیت سعی در اخمد نیران فساد میکردند و معذلسک
 در کمال اشتعال و انجذاب سعی در تبلیغ و نشر امر ابهسی
 مینمودند و محافل پر جمعیت در خانه های مناسب انعقاد
 مییافت که بانهایت روح و ریحان بترتیل آیات و السواح
 میپرداختند و مؤمنین جدید طلوع و قیام میکردند و در چنان
 محیط پر اخطار با عملی محیر العقول و الافکار مبادرت میجستند
 چنانکه سالی شیخ محمد تقی سبزواری مجتهد معاند مذکور
 در شهر رمضان در مسجد امیر چقماق بر منبر بنا بر تعرض امر ابهسی
 گذاشت و بر توهین پرداخت و آقا محمد علی نجّار در سن
 سی از احباب منجذب جدید التصدیق و غیر مشهور بدین
 نام که بکمالات صوریه و معنویه آراسته و سعی در تبلیغ بود
 همه روزه بمسجد حضور مییافت و مسائل مجتهد را بحفظ میسپرد

ودر لیلی برای احبّ احکایت میکرد و جواب بیان مینمود و گاهی جواب مفصل مینگاشت و بنام رجال الغیب امضا میکرد و بواسطه تنی از نسوان بر منبر میگذاشت و برخی ایام خود بنوعیکه کس ندانست بشیخ میرسند و مجتهد همه روزه جواب ردود روز قبل را میخواند و گاهی بر منبر بانک برکشیده گفت ای رجال الغیب میدانم الحال در اینجا حاضری و مطالب زابذ همین میسپاری و افسوس که تورانی شناسم و بدین طریق شهر رمضان بپایان رسید و آقا محمد علی بعداً بمانج بیوانات و از آنجا به نیریز رفته در گذشت .

و از جمله واقعات و بلیات آن ایام اینکه امام جمعه اردکان حاجی حسینعلی اردکانی را احضار و مکالمه نمود از بیت بسیار وارد ^{آورده} و اشرار از ضرب و شتم چیزی فرونگذاشتند و حاجی ناچار شد فرار باری مقصود نمود بعد از مدتی بار دکان برگشت و باز اشرار بنای شرارت گذاشتند و گروهی مجتمع شده با ساز و نوازیدرب خانه های احباب شرارت و وقاحت همی کردند و آقا ابوتراب صهر شاطر رضارد ستگیر کرده نزد حکمران کشیدند و چوب بسیار زدند و در بازارها گردانده در معا بر پر جمعیت نگه داشته از بیت نمودند و سه روز در محبس انداختند و هر روز چوب بسیار زدند و عدّه از احباب ناچار شده بصوب فارس مهاجرت اختیار کردند و اشرار حاجی حسینعلی

مذکور و آقا ابوتراب و آقا گل محمد و آقا محمد ابراهیم بن آقا بابا
 و آقا حسین حداد را بدستگیری گماشتگان حکومتی گرفتار
 کرده بحبس بردند و آقا گل محمد بعزت شدت ضرب و آزار بیمار
 شده جهان ناپاید ار را وداع گفت و باقی را در محبس
 نگهداشتند و تمامت مایمک حاجی حسینعلی را از کفش
 ربودند و استاد کاظم خان جلال مرد پیر از متقدمین را بحکم
 ملاها چندان ضرب و آزار وارد کردند که جان سپرد و از دفن
 جسدش در قبرستان عمومی مانع شدند و آقا ملاحسن کملاقی
 از متقدمین نیز شدت ضرب و آزار در گذشت و
 اخوند ملاحسین روضه خوان خانه نشین گشت و قبر استاد
 محمد منقل ساز را شکافتند و از جمله اخلاف متقدمین مؤمنین
 میرزاها و پسران و رضی خان پسران رضی الروح سابق الوصف
 و هم دخترانی که عائله واسعه تاسیس کردند و هم
 حضرت عبدالبهاء قبر رضی الروح در منشاء ساخته و
 لوحه اش چنین نگاشته گردید آن رضا الروح قد قص
 عتبه القدوس السبوح تنزل علیه ملائكة الرحمن والغفران
 من ربه الرحمن .

و از جمله متقدمین سابق الوصف ملا محمد رضا محمد آبادی در
 قم بود که واقعه قتل ناصرالدین شاه بسال ۱۳۱۳ اتفاق
 افتاد و او را در قم دستگیر کرده بطهران کشیده محبس

نمودند سپس از شهادت و رقاً چون از مدت حبس هفت ماه گذشت میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم شد و برای استخلاص محبوسین دستور داد که چون امر با حضارشان دهد و از ایشان پرسد که آیا شما بایستی هستید یا شمارا بدین نام متهم کردند همه گویند که ما بایستی نیستیم و بما افترا زدند و بدین طریق سه تن همراهان و رقاً آزاد شدند و یکی از انبار رارحم و شفقت برآخوند گرفته نزد امین الدوله حاضر کرد تا مستخلص شود و او در همان حال که منتظر ورود امین الدوله بودند بتبلیغ پرداخت و همینکه صدراعظم وارد شد حقیقت احوال سؤال کرد اعتراف بمقیدت خود نمود لذا اویرا با زبانبار بردند و در حبس بماند تا وفات یافت و سنش در آنوقت متجاوز از هشتاد بود .

دیگر سید مهدی دهجی سابق الوصف از صف اول مبلغین معممین و محترمین بوده اظهار موافقت و خدمت با حضرت غصن اعظم نمود و بر روسای نقض عهد و میثاق رد و اعتراض نوشته در بلاد ایران مسافرت کرد و در هنگام بنیاء مشرق الانکار عشق آباد در آنجا بوده با احبباً ساعت و موافقت کرده در دامن سنگ و خشت حمل نمود تا بسال ۱۳۲۴ با حاجی میرزا محمود افغان از عشق آباد بعگا وارد شد و حضرت عبدالبهاء نهایت ملاحظت فرموده مکرراً

خدمات سابقه اش را بر شمرند و لوی چون طمع داشت کسه
آنحضرت اصفربنات کریمات منور خانم را باز دواج پسرش دهد
ونه پسرش لایق و صالح بود و نه کریمه فاضله همسر چنان لئیم
باقل میشد و مقصود سید معجب جاهل حاصل نیامد و دست
برنداشت تا نومید گشته بنای مرافقت و موافقت با مخالفین
و ناقضین گذاشت و چندی نصیحت و ملامت فرمودند و او خود
را کسی پنداشت مضر گردید تا بالاخره در سال ۱۳۲۷ پس
از آنکه هفده سال در صف موافقین بوده در تفریر و تحریرات
خود مخالفین ناقضین را رده می گفت در صف نقض قرار گرفت
و با اولادش از ناقضین شمرده گردید و در السن مذموم شد و تا
سال ۱۳۳۹ در اطراف قصر بهجی عکابا ناقضین در غایت
خمول و حقارت بسربرد و بسال مذکور در گذشت . دیگر میرزا
احمد سابق الوصف مدتی در کاشان و چندی در طهران
بسربرد و عاقبت در قزوین در سن صدسالگی بسال ۱۳۲۰
وفات یافت .

دیگر حاجی ابوالحسن امین الهی سابق الذکر کسه
کیفیت ^{حبشش} را در بخش شش آوردم بسال ۱۳۱۰ مستخلص
شد و او بعد از غروب شمس ابهی با کمال اخلاص و شجاعت در
محبت و تعلق بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء قیام نمود و
چنانکه در مطاوی بخش سابق آوردم رؤس انقض و اعد اغایت

عداوت و بغض نسبت بوی ابراز داشتند و برای نشر عهد و میثاق اسفار متوالیه نمود و در سال ۱۳۱۲ سفر بخراسان کرد و در غالب بلاد ایران و ترکستان روس و عثمانی و سوریه و مصر بملاقات بهائیان رسید و زائناً علی ماسبق مشهور و معتمد و محل توجه در عالم بهائی گردید و مرکز اقامتش طهران شده و کلائی برای جمع حقوق در ایالات ایران و روسیه برقرار داشت و آثار بسیار از حضرت عبدالبهاء در شأن وی صد دریافت و در حقش چنین مرقوم فرمودند که حاجی امین، امین من است هر کس هر چه باو داده بمن داد و خط امین خط من است و مهرش مهر من میباشد و در او آخر الامر غالباً در طهران زیسته باستقامت رای و استقلال مشرب و صراحت بیان و وارستگی از کل شئون ظاهریه و آزادی از رسوم و اوهام و قناعت و فراست و کمال و عقل و تجربت در جامعه احباً جلوه داشت و اسلوب مخصوصش در شئون زندگانی و حکایات و مصطلحات و عبارات و محفوظاتش و در زبان اینطایفه گشت و در سال ۱۳۲۹ سفری بحیفا نموده بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۵ حاجی غلامرضابن حاجی محمد محسن از تجار محترم طهران را از جمع این طایفه برگزیده برای خدمت با اداره امر حقوق پرورش روحی داده مهیا ساخت و متدرجاً از علایق کثیره مال و جاه و خدمتش بکاست و غالباً منزل خویش را در خانه اش

قرارداد و او را فارغ برای انجام این وظیفه نمود و با خود بیمار
 و مددکار در مشاغل گرفت و بالاخره منظور خود را در باره اش
 بمحض حضرت عبدالبهاء معروض داشت و مقبول افتاده در
 مرقومات متعدده مقصود را تائید و حاجی غلامضار اتشویق
 و تسدید فرمودند و بلقب امین امین مفتخر و مشتهر و در آخر
 بعلت ضعف پیری و نقصان قوه بصرا ز عهده اداره آن خدمت
 عاجز مانده در خانه اش مریض و بستری مکین شده و پیر اباد
 وظیفه گماشت و متدرجا در چار جراحات بدن شده در بستر
 افتاد و امین امین با عاقله در طول مدت دو سال نگاهداری
 و پرستاری نمودند تا در سال ۱۳۴۶ در حدود نود سالگی در
 گذشت و جنازه اش را با جهمیت و احترام تمام بقبرستان بهائی
 (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و مجالس تذکیر جمعیتی
 منعقد گردید و آحاد جامعه از فقدانش متأثر و متأسف شدند
 و از محضر حضرت ولی امر الله شوقی ربّانی صورت تلگراف ذیل
 رسید: " ۲۸ می ۱۹۲۸ و ۷ خرداد ۱۳۰۷ از حیفا میلیانی؛
 طهران از صعود حضرت امین قلوب محزون خدمات سر مشق
 دهنده ایشان تاریخ امر را الی الابد مشعشع خواهد نمود
 در شب صعود بانهایت تضرع بیاد ایشان مشغولیم بعموم
 محافل روحانی دستور دهید مجالس تذکیر شایسته تشکیل
 دهند شوقی " و حاجی امین را چهار دختر بود که نسلش از

آنان برقرار ماندند و دیگر از معاریف بهائیان یزد آقا محمد رضا زاهد محمد آباد سابق الوصف که بنوع مذکور امر را در قریه فاش کرد و احباب در احتفالاتیکه بخانه اش آراستند با صوتی رفیع تلاوت آیات و مناجات میکردند چنانچه تا مسافتی دور برسمع مردم رسید و سادات قریه که معروف به جسارت و شرارت بودند بخصمیت برخاستند و نیمی از اهالی را با خود متفق ساختند و مدتی آقا محمد رضا مقامت و کشمکش نمود ولی سادات بدستگیری صدرالعلماء و غیره از علمای یزد حکم قتل ویرا از میرزا سید علی مدرس و شیخ محمد تقی مجتهد سبزواری گرفتند و حاجی سید جواد از رؤساء قریه برادران سید باقر و سید عرب و دیگر سید اسد الله از اشرار الواط سفاک شهر را وعده مبالغی زروسیم داده بریختن خون وی مبعوث کردند و آقا محمد رضا در آن ایام بصدد عروسی و ازدواج بود و هنگامی که از بازار بخانه اش میرفت سه تن شیرمذکور در قرب بازار محمد علیخان خلف مسجد امیر چقماق که نزدیک بخانه خودش بود از عقب و پراهدف گلوله ها کرده از پا در آوردند و این واقعه هنگام ظهر روز و مریحجه سال ۱۳۱۰ واقع شد و حکمرانی یزد در قلمرو ظل السلطان و میرزا محمد وزیر یزدی نائب الایاله بود و حین غسل و کفن و دفن جسد غرقه خون هجوم اشرار شده بنای زدالت و بی احترامی خواستند

و حکومت مانع شد و برادران شهید و مردم قریه نیز رسیدند
 و جسد را محترماً بخانه اش برده در جوارخانه دفن کردند
 و روزی بعد مجلس تعزیت و تدفین بسیار باشکوه در شهر فراهم
 نمودند و اهالی قریه در تلگرافخانه مجتمع شده تلگرافات
 عدیده بطهران و اصفهان کردند و تجاریکه با آن شهید سرکار
 داشتند حاکم چون همگی فریفته حسن اخلاقش بودند
 مساعدت نمود تا حکم از طهران و اصفهان بمجازات مفسدین
 و اشرا رسید و قاتلین مختفی شدند و حاکم خانه سید جواد
 جمال مذکور را که محرک قتل بود و گریخت خراب کرد و جاسوس^{سین}
 گماشت و سعی در دستگیریشان نمود و وعده هاراد و بالاخره
 سید باقر نام رئیس قاتلین را در چاه خانه یکی از پیشنمازان
 پنهان یافته دستگیر کردند و در اثنای نزد حکومت می آوردند
 بضرب گلوله مقتول ساختند و حاجی سید جواد چندی فراری
 و متواری گشت و عاقبت بدست حکومت افتاده محبوس و مضروب
 و مجروح و مرخص شد و خانه او و برادرانش در محمد آباد خراب
 و ویران گردید و بالجمله آقا محمد رضا در هنگام شهادت سی
 سال داشت و نبذة از اشعارش چنین است .

| | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| هَلُّوایا مطالع الاسرار | سبحوایا مشارق الانوار |
| عالم از روی او است پرانوار | که عیان شد جمال شمس ^{ظهور} |
| پرده را برگرفت از رخسار | البشارة که آن تب طنناز |

عالم از مقدمش گلستان شد گشت امکان ز چهره اش گلزار
 باد آرزو شمیم جمعد حبیب یار سد کاروانی از تاتسار
 تاری از زلف او بچنگ افتاد پاره کردیم سبحه و زنار
 یار ظاهر ولی چه سود که ^{نیست} چشم اغیار قابل دیدار
 تابکی ما بوهم خود مشغول وقنار بنا عذاب النکار
 خوانده ام خلق را بحق هر دم لم یزد هم دعای غیر فرار
 آنچه باشد شفای هر مومن لا یزد ظالمین غیر خسار
 گر کسی صاحب بصر باشد کی کند نور شمس را انکار
 چشم بینا ازو کنید طلب دیده جوئید یا اولی الا بصر
 تا ببینید جلوه مقصود متجلی است بر درود یوار
 خیز و بردار یکدم از شوق بیساط الهیان بگزار
 این سخن هست چون شوی ^{واقف} ذکر یاران بمشرق الا زکار
 مژده یاران رسید یوم لقا گشت ظاهر جمال غیب بقا
 و بعد از آقا محمد رضا برادران و اعقابشان در امر ابهی نمایان
 و در خشان بودند خصوصاً آقا محمد حسین بن آقا علی مذکور
 که بواسطه عم بزرگوار در صفر سن وارد امر ابهی شد و اشتعال
 و انجذاب یافت و بزیارت بعکاشتافت چندی در جوار عنایت
 اقامت کرد آنگاه حسب الامر قریب دو سال در حجره تجارت
 افغان در بیروت ماند و دوبار دیگر نیز بمحضرا بهی رفته زیارت
 نمود پس عودت با یران کرد و هنگام شهادت عمو چنانکه

نوشتیم حاضر بود و بعداً مهاجرت برفسنجان کرد و در مزرعه
 نوق اقامت جست و در جارتعرض و خطر از طرف اهالی گشت
 و چون شیخ محمد تقی مجتهد محرك فتنه و فساد شد ناچار
 با چند تن از احباب فرار بکوهستان نموده متواری و مختفی
 گشتند و مدت دو ماه رهسپار در کوهسار گردید و بعداً مسافرتها^ی
 بی دری برای نشر امر ابهی کرده موفق بخدمت شایبان
 گشت و او نیز طبع شعر داشت طایر تخلص مینمود و نبذه از اشعار^ش
 چنین است .

بهار موهبت خرمی ببستان داد

رموز عشق بیاد هزارستان داد

چمن قباى عبودیت لقا پوشید

ز حسن طلعت گل زینتی ببستان داد

شقایقش که دلیلی زهر حقایق بود

گشود چهره و تبریک عید رضوان داد

ز شاخ سرو خر و شی ز قمریان برخاست

ولیک داد سخن بلبل خوش الحان داد

شهی که گشت مکین براریکه توحید

بیک نظاره بجسم جهانیان جان داد

چوباز مهر وصالش ز شرق عهد میدهد

بدره منزلت آفتاب تابان داد

لوای فضل و عطا مرتفع نمود چنان
 که موررا ز کرم حشمت سلیمان داد
 سزد که حضرت یعقوب نوشد آب حیات
 چو جای یوسف او در چه زخندان داد
 در ابتدا از رهش جان بسی فدا کردم
 دوباره باز زمرجان لب مراجان داد
 حکایتی است که از حکمتش بسی عجبم
 بطره تاب و بطا پردل پریشان داد
 از گلشن الهی آمد بهار دیگر
 بلبل زند تفنی بر شاخسار دیگر
 در ساز عشق مطرب بنواز صوت شهنواز
 کامشب شراب ساقی دارد خمار دیگر
 آن یوسف عمائی در مصرو حدت آمد
 بگرفت زین بشارت، لها قرار دیگر
 یکباره رخ بر فروخت از شرق دلربائی
 کامروز نثار عشقش دارد شرار دیگر
 در بوستان خروشی از قمریان برآمد
 سروی کشیده قامت در جویبار دیگر
 در ابتدا افکندم سرد رمصاف عشقش
 آيا شود که سازم ایشار بهار دیگر

ترکیب لفظ طائر دلکش بود ولیکن

آن گوهر معانی دارد عیار دیگر

دیگر حاجی شیخ زین العابدین ابراری سابق الذکر

تتمه کلامش که در بخش هشت آوردم چنین است بعد از

چندی شیخ محمد بابی را که بهمین اسم از یزد فرار شده

بود پیدا و غلوت کردم از امر صحبت نمودیم اظهار بیخبری

کرد و مرا بتقیه دعوت نمود که اینجا جان این گفتار نیست پس

از چندی میرزا محمد حسین اعتضاد الاطهار از یارت کسردم

مسرور شدم با ایشان خلوت کردم او خبر صدور و نقض میرزا

محمد علی را بیان کرد غرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران

شدم بطهران ورود کردم جز حضرات ابن اصدق و حاجی

سید محمد افغان بزیارت دیگران نائل نشدم عازم فراسان

شدم و بفیض ملاقات احباف از گریه در مد رسه حنجره درس

باز کردم با جمعی طلاب وارد صحبت شدم موفق بایمان

گردیدند لذا در السنه طلاب و علما شهرت یافتم روزی در مجلس

روضه خوانی آقای حائری رفتم بعد از ختم روضه ذکری از امر

شد حائری فرمودند کتاب بهاء الله غلط است زیرا در کتاب

ایقان لفظ مطیور ذکر شده طار فعل لازم است و از لازم مفعول

بنا نمیشود لذلک مطیور مخالف استعمال است دانستم

مقصودشان حقیر است الی آخر کلامه و شیخ جواب با احتمال

سهو کاتب و نقض بعبارت حجا با مستور در قرآن داد و حضار
 مجلس بعضی مقبل و بعضی معرض شدند و بعد از آن مذاکرات
 هر چند مجلس برپا بود ولی بعضی از طلاب بوی خبر رساندند
 که در حق وی ما بین علما و طلاب گفتگو است و بعاقبت وخیم
 منجر میگردد و چاره جز تبری ازین عقیدت ندارد و اوجواب
 سخت گفت و بملاقات حائری رفته واقعه را بمیان آورد حائری
 گفت من نیز در حقیقت سخنانی شنیدم و میل دارم در ایمن
 خصوص با تو صحبت نمایم و روزی دیگر ویرا احضار نمود و جمعی
 از طلاب و از علما مجتمع بودند و سید صادق قاتل حاجی محمد
 ترک حضور داشت و حائری بشیخ و حضار خطاب کرده گفت
 میخواهم تحیات بخوانم شما هم با من مشغول شوید پس
 نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی
 همدم شدند و چون نوبت بشیخ رسید تا بی نمود و حدیث
 لا تسبوا الدهر فان الدهر لله ولا تلعنوا المخلوقین فان اللعن
 یرجع الیه خواند و فیما بین او و حائری قال و قیل شد و او را بابی
 خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلاب با او خبر دادند
 که بصدش میباشند و حسب شورا اهل بها ما وقع را بوالسی
 رکن الدوله رساندند و او حکم داد سید صادق قرار استگیر کرده
 بزنجیر نهادند و ایخو قعه مصادف با عید غدیر شد و ملایان
 بتهیه فتنه و فساد برآمدند چه هنوز چندی بیش از واقعه

حاجی محمد ترك نگذشته بود و بغض و عدوان در قلوب
 ملایان میجوشید و حکمران سید صادق راجوب فراوان زد
 تبعید بکلات کرد و از طلب بازخواست و منع از حضور مدرس
 حائری نمود لا جرم شیخ درزی پیله و رشبانه سوی قوچان
 گریخت و بهائیان حسب مصلحت حکمران کس فرستاده پیرا
 بمشهد برگرداندند و ملایان بانعقاد مجلس مناظره و محاجه
 با حضور نماینده حکومت تن دردادند و شیخ برای احتراز
 از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و از این هنگام شروع بسفرهای
 تبلیغیه نمود از قوچان بعشق آباد آنگاه ببلاد قفقازیه پس
 بگیلان رفت و از آنجا حسب امر واصل از حضرت عبدالبهاء
 بسال ۱۳۱۸ بمازندران شتافت و باز از آنجا ببلاد خراسان
 رفته عودت بمازندران کرد و مدتی در آنحد و دسیر و سفر نمود
 و باز ببلاد خراسان رفته بمازندران برگشت و بطهران رفته
 مقیم شد و در مدرسه بهائیان بتدریس پرداخت و بالاخره
 حسب اراده بهائیان مازندران ببابل رفته اقامت نمود
 و بتدریس و تعلیم نونهالان مدرسه مشغول گشت و الی
 آخر الحیات بدین طریق در بابل و ساری زیست و از شدت
 ضعف پیری متقاعد و خانه نشین گردید و در سال ۱۳۵۵
 درگذشت و عاقله ابراری برجای گذاشت و در قبرستان ساری
 مدفون شد و در شأنش الواح و آثار متعدده موجود است .

دیگر حاجی میرزا محمد افشار سابق الوصف باری سفر
 بعدگ کرده درك لقاء حضرت عبدالبهاء نمود والی آخر الحیات
 در یزد فیما بین اهل بهامید رخسید و عاقله از و برقرار است
 و کتاب اثباتیه مسمی ببحر العرفان در استدلال از طریق
 کتب مقدسه و اخبار مأثوره برای حقیقت امر اعلی و ابهی که
 مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بند
 سابق الوصف در آن ایام شدت و با بعد از غروب شمس جمال
 ابهی که روزانه جمعی میمردند و مردم بمجالس روضه خوانی
 و غایت غل از احباب در دل داشتند تنی چند بقصد کشتن
 وی ریختند و چند تیر گوله سویش انداختند و پایش اصابت
 یافته مجروح گشت و از آن هنگام دل بر مهاجرت از وطن بست
 و بسال ۱۳۱۰ بطهران رفته اقامت جست سپس در سال
 ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقدس شتافت و از طریق رشمت
 و با طوم و با کو گدشته بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف
 حضرت عبدالبهاء بسربرد مراجعت بطهران نمود و فیما بین
 اهل بهانمایان بود تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و در قبرستان
 بهائی گلستان جاوید مدفون شد و الواح کثیره خطاب بسوی
 در دست است و او شرح وقایع ایام خود و نیز سفرش بعدگ
 نیز رساله^ی برای مقابر مشاهیر و شهدا^ی و بسیاری از امسور
 تاریخیه این امر را نگاشته بخطش موجود است و خانوادۀ

فائز برجای گذاشت و اخلافتش بعزت ایمانیه فائزند .

دیگر حاجی سید تقی منشادی سابق الوصف بالا خیره
در عکابجوار عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و او را در حیفاً
برای مساعدت واردین زائرین گذاشته بمباشرت ارسال آثار
واخذ عرایض گماشتند و بعد چندی در رپورت سعید بازداشتسه
واسطه وصول و ایصال عرایض و آثار فرمودند که سنینی بآن
خدمات عامل شد تا در گذشت و در آن هنگام تقریباً هشتاد
و پنج سال داشت .

دیگر از معاریف اهل بهاء ملا عبد الفنی سابق الوصف
در بخش شش در فتنه سنه ۱۳۲۱ اعدا بصد او برآمدند و او
چون سلیلش دکتر عبد الخالق در مریمضخانه انگلیسی خدمت
داشت و مورد ملاحظت دکترویت هنری بود ایامی مضمون ماندند
ولی انبوه اشرار گمانش بقلعه حکومتی بردند و هجوم آوردند
و حکمران جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان علت پرسید
و ملا عبد الفنی را خواستند و او سوگند یاد کرد که در قلعه نیست
وسید بار نویس از اشرار سخنانی ناسزا بد و گفت و شاهزاده پیام
بد کتروایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیانرا پناه دادی زنهار
زنهار که مردم عاقبت دانسته و حمله میآورند و تعرض بانگلیسان
میکنند و این موجب سرافکنندگی من نزد دول خارجه میشود
ولذا دکتر از ملا عبد الفنی پوزش خواسته و اظهار داشت که

شبانہ خارج شود و ملا عبد الفنی خواست که در دهلیز خانہ
 بماند و چون معاندین رسند خود را تسلیم دهد و دکتر رضی
 نشد و دکتر خواست محاسنش را تراشیدہ بالہاں تبدیل بیرون
 کند کہ مردم نشناسند و اورضایت نداد ولی دکتر عبد الخالق
 نگہداشتند و ملا عبد الفنی انگشتر از دست خود را آورد بیسر
 داد و یاد اما دیش آقا حسین اخوان از آن خانہ بیرون آمد و سر
 بیابان نہادند و در آن تیرہ شب با مشقت بسیار خود را بقریہ
 آلہ آباد رساندند و بخانہ مہتر رستم مہربان درآمدند کہ پیشا
 در باغ جنب خانہ مسکونہ مکان داد و باز وجہ اش ز مرد پذیرائی
 کردند تا پس از چہل شبانہ روز چون غبار انقلاب و اضطراب فرو
 نشست عازم شہر گردیدند و از آن سود کتروایت دکتر عبد الخالق
 را تا ہنگام ظہر روزی دیگر نگہداشت ولی از جانب جلال اللہ
 بواسطہ کشیش ملکہ انگلیسی بوی پیام رسید کہ نگہداری از
 هیچ فردی از بہائیان موافق حزم و احتیاط نیست لذا شبی
 دیگرید و اظہار داشتہ دستور داد کہ ببانک رفتہ با اتفاق حاجی
 شعبان و آقا سید فخر الدین کہ در بانک و عازم شیرازند سفر
 کند و آقا عبد الخالق شبانہ چون از خانہ دکتر ببانک روان بود
 در زمین راہ و بیابان بصلہ سیم کف بر خورد و آنان بوی گفتند
 کہ بہائی ہستی و میگریزی و چون بنزد بانک رسید مستحفظین
 سرباززدہ و پیرارہ ندادند و لاجرم برگشت و نزد عملہ مسدکور

بماند و یکی از آنان انگشتر مذکور را از جیبش در آورد و چون
 صبح شد چند عدد مسکوک نقره با آنان داد و بشتاب تمام براه
 افتاد و در آنحال تنی از عمله بشناخت و عددی چند مسکوک
 نقره بگرفت تا ویرا بکسی رساند که از احوال و وصیانت نماید
 ولی تا ظهری باز نیامد و عبد الخالق ناچار براه افتاد تا
 در صحرای زراعتی قریه مریم آباد بد هقانی رسید و بعلت
 شدت عطش آب طلبید و دهقان چند خیابرد داد و چون
 خواهش منزل کرد دهقان جواب گفت که با آنکه درین ایام
 بهائی بخانه راه دادن امری خطرناک است معذک جای
 میدهم و شبی ویرا در خانه نگهداشت و روزی دیگر چون بشهر
 رفته بشنید که مجتهدین فتوی دادند که در شهر و دهات
 هر خانه نیکه مأمن بهائیان واقع شود باید ویران گردد
 و اموال بیغمارود و پاسی از شب گذشته بخانه رسید و بعلت
 اصرار عبد الخالق تا صبح منتظر ماند و در بامداد فجر و پسرا
 بیلا خانه ویرانه که محل عبور کسی نبود جای داد و هنگام
 زوال که عطش غلبه کرد بخانه دهقان رفت جرعه آبی بیاشامید
 و باز عطش غلبه نمود و از آب انباری آب آشامید و بد آنحال
 درنگ ممکن نبود و دل بکشته شدن نهاده عودت بسوی شهر
 کرد و ^{۵۴}مریضخانه انگلیسی مذکور درآمد و او را نگهداری کردند
 تا امنیت حاصل شد و بالجمله ملا عبد الغنی همه عمر را صرف

در تبلیغ کرد بسال ۱۳۳۵ در یزد درگذشت و در مقبره حطیره
افنان مدفون گشت .

ص
وازمعارف مؤمنین حاجی سید هاشم کفشد و سابق الو
که بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهدیقلی میرزا حاجی
سهام الملك مدبر و شجاع و خیرخواه حکمران یزد شد جواد
نامی خناساب از اهل بازار در معامله باوی مخاصمت کسرد
و تعرض بدین مبین کرد و معذ لك بوی افترا زد که نسبت
با سلام سخنی نالایق گفت و نزد میرزا ابوالحسن مجتهد
مدرس در مصلى رفته شکایت کرد و عده دیگر از ملاها مجتمع
شده بصد و قتل مظلوم برآمدند و پیرا بمصلى کشیدند و میرزا
ابوالحسن تشدد کرده او را بحجره محبوس ساخت و مشغول
تذليلهم تکفیر نامه و حکم قتل شدند و شاهزاده حکمران خبر
یافت و بیدرنگ سوار بر اسب گشته فرمان داد که غلامان و
گماشتگان نیز بر اسب برآمده از عقب رانند و نزد ملای مذکور
تاخت و حکم نمود انبوه انام را با چوب و سرتفنگ متفرق کرد
و آخوندی رازدند و بملاها نکوهش و سرزنش بسیار گفت و در حجره
راکه حاجی محبوس بود شکست و او را با خود بقلعه دار الحکومه
برده شب نگهداشت و محرمانه محترماً مرخص کرده دستور
داد که موقتاً چندی در بلد نماند و حاجی میرزا محمد تقی
طیبی سابق الوصف که اسفار متعدده بحضور حضرت

عبدالبهاء^۱ تشرف جست و چند سالی در کرمان بنوع مذکور
مقیم گشت و بسال ۱۳۳۰ پس از تشرف در حیفابمبائی رفته
اقامت جست بیدل مال در راه تبلیغ و نشر امر ابهی سرافراخت
دیگر از معارف مؤمنین اردکان حاجی عبدالحسین
معروف بحاج نواب بن حاجی ملك حسین متولد در سال
۱۲۷۷ تحصیلات ابتدائی و ادبیات عربی را در وطن و در
یزد کرد و نهایتاً در اصفهان تحصیل نمود و بعد از عودت به
وطن بواسطه بهائیان آنجا فائز بایمان گشت و ملائیکان
بدانستند و نسبت با و چنانکه بوالدش تعرض و ایزد ارواد اشتند
وغارت کردند و او ماوقع بمحضرا بهی معروض کرد لوحی در
حقیق صدور یافت همی افترا و ایزد خواستند ولی بواسطه مقام
علمی و تقرب حکومتی کاری از پیش نبردند تا چون فتنه سال
۱۳۲۱ برخاست صبح هشتم تیر ماه جلالی که آغاز طحمة
اردکان بود بفرصت آباد و شوهر خواهرش صدر السلطان
افتاد و چون میدانست که اشرار بتحریرک معاندین حملسه
بدانجا خوا^{هند} برد و صدر السلطان با وجود فراهم داشتن
آلات و موجبات دفاع مقاومت نخواهد کرد ابتدا بصد و نظم
خانه و عائله خود افتاد و همان هنگام خبر آمد که اراذل انام
در خارج دروازه اردکان غوغا برپا کردند و شیخ علی مجتهد
کار بدست با عریده و هیاهو همه را تحریض به هجوم بس

صدرآباد مینماید خواست خود را بد انجا برساند و...
 ابوالزوجه اش محمد رضا خان که نایب الحکوم بود ممانعت
 نمود و او را با برادرش آقا محمد صادق تا غروب در خانه خود
 نگهداشت و در آن حال که بازماندگان شهداء صدرآباد
 با حنین و فریاد رسیدند و شیخ علی مجتهد را در زبان جز ذکر
 او نبود با برادر سواره سوی یزد فرار اختیار کردند و چون یک
 فرسخ رفتند با کاروانی تصادف کرده از شهرش عمومی و مذبحه
 شهر خبر یافتند لا جرم بسوی دشت و کپسار رواندند ولی متذکر
 شدند که در آنسوی نتیجه جزهلاکت از تشنگی نیست و متوکلا
 علی الله سوی شهر رفتند و علی الصباح بقریه حسن آباد
 واقع در پنج فرسخی شهر رسیدند و گذشتند و متعاقبشان نوکر
 ضیاء العلماء را دکانی که از اردکان فساد اردکان بود پیامد
 و حال بدانست و اهالی قریه را بشوراند و متن اش را در عقبش
 سوی یزد شتافتند و در قرب بلد بجوار خرابه تصادف کردند
 و هر دو را از اسب بیائین کشیده دستها بسته تیغ بر حلقومشان
 بیاراستند ولی سخنان متظلمانه و محققانه حاجی نواب تأثیر
 خود را کرد و بساعت بغل و ده تومان پول جیب اکتفا نموده
 ردیف اسب خود نشانده بحسن آباد تاختند و در قرب یک
 فرسخی قریه آمد و در محل آسیایی گذاشته خود با آبداری
 رفتند و یکی از آنند و برگشته آنانرا پیاده بقریه کشید و در حالیکه

اهالی مجتمع و آرزومند فوز بقتل ایشان بودند تا با اهالی دیگر قرا و بلاد در این اجر شریک گردند بخانه خود منزل دادند و حاجی نواب باز سخنان مؤثر گفت و ملای قریه بنام ملا علی اکبر اشرا را متفرق ساخت و میرزا صادق کلانتر قریه نیزید آن خانه در آمده گفت حکم آقای حائری چنین است که احدی از این گروه را بدون اجازه اش بقتل نیارند و لا جرم باید ایند و را بشهر نزد آقا برد ولی د و شخص مذکور با وی بستیزه برخاستند و میرزا صادق ناچار واقع بامین الرعایا ی مجومرد نوشت و اوسواری مامور ساخت که مظلومان را ببرد ولی ملا محمد ضیاء العلماء مذکور که در شهر بود واقعه بشنید بملا علی اکبر ملای قریه نامه فرستاده وعده و تشویق کرد که حاجی نواب را از برادرش جدا ساخته بقتل برساند و او هر قدر سعی کرد که حاج نواب تنهار وانه مجومرد شود آقا محمد صادق راضی نشد و بالاخره هر دو سواره براه افتادند و آن د و شریر مذکور نیز مرافقت کردند ولی سوار مامور امین الرعایا خود بهائی بود و هر د و مظلوم را مأوناً به مجومرد آورده بمنزل امین الرعایا رساند و در آنجا نیز اشرا را شورش کردند ولی امین الرعایا مانع شد و خبر بجلال الدوله حکمران یزد داد و او حسب مشورت و مقرر جمعی از بزرگان از مشیر الممالک خواست که د و تن مامور فرستاد و هر د و برادر را بشهر آورده در خانه خود محفوظ بداشت

واقامتشان در شهر چندان بطول انجامید تا هژبر السلطنه
 با عده ای سوار برای مجازات اشرار از طهران با مر مظفرالدین
 شاه رسیدند و شصت سوار با تفاق حاجی نواب باردکان
 آمدند تاضیاء العلماء و شیخ علی مجتهد را گرفته در ملاء
 عام بدار آویزند و سواران بشب در آمدند و شیخ علی را گرفته
 بضر و زجر کشیدند و ضیاء العلماء چنان گریخت که گردش
 نمایان شد و خانه اش یغما و ویران گردید و تمامت متصدیان
 فساد در چارغرب و نهب گشتند فقط ملا علی اصغر مجد العلماء
 همان کسیکه کتاب هدیه المهدویه در ردّ فراید آقا میرزا ابوالفضل
 کلپایگانی نوشت با اینکه دستش در فساد و فتنه کار کرد خود را نزد
 بازماندگان شهداء بی تقصیر جلوه داد و مضمون ماند و حاجی
 نواب بعد چند روز رهسپار طهران شد و نزد اولیاء دولت تقرب
 یافت و وقایع اردکان را بسمع مظفرالدین شاه رساند و چون
 ضیاء العلماء نیز بالبأس مبدل خود را بطهران رساند
 عین الدوله از جانب شاه مامور شد در دوشان تپه با حضورتی
 چند از اولیاء و هم حاجی نواب ضیاء العلماء را محاکمه نمایند
 و ضیاء العلماء محکوم گردید و لذا حسب الامر او را با آقا محمد
 اردکانی مشهور باقی اردکانی مفلولاً بقم تمهید کردند
 تا بدخالت آقا نجفی اصفهانی و برضاء خاطر حاجی نواب
 و بازماندگان شهداء آزاد شدند و حاج نواب مدتی در طهران

و در واقع مشروطه طلبی سران خریّت امثال ملك المتكلمين
 ویرابدان طریق تشویق همی کردند و اونیز حقایق را بهر کس
 ممکن شد گفت و پس از چندى بوطن برگشت و اطفال شهید^۱
 را پرستاری و دلجوئی همی نمود و بالجمله حاجی نواب دانا
 و دانشمند و متخلّق بفضائل اخلاقی و سلیم النفس و خسوش
 محض و ادیب سخن پرور بود و اشعاری نیز میسرود و رساله^۲ در
 اثبات حقیقت این امر نگاشت تا در سن هشتاد و دو سالگی در
 ۲۲ خرداد ماه ۱۳۱۹ شمسی در گذشت و خاندانی در این
 امر بجای گذاشت .

دیگر از مشاهیر بهائیان یزد حاجی محمد طاهر المیرى
 سابق الوصف متولد بسال ۱۲۷۰ که در طول مدت این دوره
 مبلغ در قسمت یزد بود و سفر بیگربلاد نیز نمود و چند مجلس
 در شرح واقعات این امر و تفصیل احوال مؤمنین آنحدود و
 کیفیت شهید^۱ آن خطه نوشت که ما را از آنها استفاده بسیار
 حاصل گردید و خانواده المیرى از اواست .

دیگر آقا محمد حسین الفت سابق الوصف که بنوع مذکور
 در یزد قائم بر محبت و الفت بود در سال ۱۳۱۵ بعگارفته
 بزیمارت حضرت عبدالبهاء^۱ فائز شده برگشت و برانجذاب و
 اشتغال و صفای احوال بیفزود و متعصبین معاندین مقاومتر
 شدند تا در فتنه سال ۱۳۲۱ دهگه عطاریش را آتش زدند

چنانکه شبانه روزی بسوخت و او دل افسرده نگشت و آنچه
 نقود و متاع از مردم طلبکار بود ندادند و آنچه بدهی داشت
 از محصول کسب و رنجش ادا نمود و امام جمعه در حقش
 میگفت که سر آقا محمد حسین را خودم باره میبرم و در ^ش خانه
 د و بار آتش زدند و حکومت جلوگیری کرد ولی بار سوم آتش
 زدند بخانه ریخته غارت کردند و حتی آجرها را بردند و او خود
 در خانه افنان پنهان بود و یک علت عمده فتنه مذکور هيجان
 مردم از تبلیغاتش بود و افنان او را با تفنگداران شیرازی از
 رعایای خود بخریدند و فرستادند و دوسه ماهی در آنجا در
 دهات به پيله وری پرداخت آنگاه مخفیانه بوطن برگشت
 و در مرز ^ش مهدی آباد ماند و خبر باورسید که چون اعدا ^ش باخانه
 ریختند زوجه اش صند وچه الواح و آثار بدیعه را بخانه همسایه
 برده بالای چاه گذاشته غریبی بر آن نهاد و گاه و غیره بر
 آنها ریخت تا اعدا ندانند و همه بچاه افتاده از میان رفت
 و نیز اشرا متعرض زوجه اش شدند و بیچاره رموی سرش را با دست
 گرفته همی کشیدند و با چوب و تازیانه زدند و بسوی قدمگاه
 بردند و از نواب حکم قتلش را خواستند و نیکخواهی شفاعت
 کرد لذا باخانه کدخدای محله مدت سه شبانه روز حبس
 نمودند و بیقوت و غذا نگهداشتند و او از شدت حزن و تأثر بیمار
 گشت و چند ماه در خانه دامادش مخفیانه بسربرد تا بهبودی

یافت و بطهران شتافته مقیم گردید و عائله برجا مانده زنش باعانات واصله که تقسیم شهدا^۱ و فراریان بهرتنی یومیسه یققرآن رسید و با بریشم تابی نزد تجار ابریشم معاش خود و اطفال اداره کرد تا بعد از یکسال بطهران آمدند و آقا محمد حسین نزد ارباب جمشید تاجر زردشتی موظف شد و بعداً بمشاغل اخری و امر تبلیغ ایام گذراند و الی آخر العمر بمخدمات تبلیغیه و غیره در طهران و بلاد اخری همی پرداخت و کثیری راهدایت نمود و باری دیگر سال ۱۳۳۶ با پسرش میرزا محمد لیبیب بحیفارفته چندی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء زیستند و عودت کردند و عاقبت بسال ۱۳۴۵ درگذشت و خاندان الفت از وی برقرار گردید و پسرش لیبیب مذکور نیز در انواع خدمات این امر پیوسته اهتمام کرد و عائله واسعه بسر جای گذاشت .

و از بهائیان یزد آقا رمضان علی مردی متدین و خلیق و فاضل و ناطق بود و برادرانش آقا غلامرضا و آقا محمد و هم جمعی از اهل محله بواسطه اش ایمان آوردند و سفری برای زیارت بارض عکا کرد و تا حدود سال ۱۳۲۲ در یزد بمانند آنگاه برای کسب پیشابوررفته مقیم گشت و بسال ۱۳۴۶ در سن هفتاد سالگی باتفاق دوتن یزدی ناشناس عازم وطن گردید و مفقود الاثر و الخیر شد و از جمله مشتهرین آقاسید

حبیب الله خواهرزاده سید مهدی دهجی سابق الوصف
 در بخش ششم غایت اخلاص در ایمان داشت و سفر بارغ
 مقصود کرد ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و عودت
 بد هج کرد و حکمران آنجا که شوهر خواهرش بود متعرض این
 فقه شده تعدیات بسیار و داشت و بصدد قتل وی برآمد
 و تنی را بگماشت تا ویراهد ف گلوله ساخته بشهادت برساند
 و بهائیان بسردار جنگ حاکم یزد تظلم بردند و امیرزا احمد
 را گرفته حبس نمود و بعد از چندی مبالغی نقود اخذ کرده
 مستخلص ساخت و آقا سید حبیب الله هنگام شهادت تقریباً
 سی و پنج سال داشت و صورت زیارت در حقیق صد و ریافت
 دیگر آقا علی اصغر و برادرش پسران حاجی حسین شعر باف
 که در ریمان جوانی مؤمن و موفق بخدمات امر شدند و ایشانرا
 برادری که تریا جمال بسن هیجده سالگی بود و تنی از
 معاندین کمین کرده ویراغفله ربوده بخانه خود برد و جوان
 چون رها شد از فرط غیرت بخانه برگشت و بحجره خلوت رفته
 در از رو بیست و یابهاه الا بهی گویان سرخویش را ببرد
 و دیگر آقا علی عسکر که پیوسته در چار تعرضات و شماتت اعدا
 بود .

دیگر اولاد محمد باقر یزدی بودند که نخست آقا حسین
 بسال ۱۳۰۳ ایمان آورده و اخوان خصوصاً آقا محمد و

ملاعلی براواعتراض کردند و یکسال در قصبه نهر توطن کرد
 و در آنجا مورد حطه شده او را اخراج کردند و بالاخره بسال
 ۱۳۰۶ بشهر یزد آمد و برادرش ملاعلی مذکور از شدت تعصب
 مهاجرت بعراق عرب کرده ساکن شده و آقا حسین بسوداگری
 در بلوک رستاق مشغول گشت و سپس برادر دیگر آقا احمد
 و میرزا مهدی ایمان آوردند و در فتنه سال ۱۳۰۸ چون
 مفسدین بمسد آقا حسن شدند آقا حسین با برادر چندی در
 قری بسربردند و در قریه صدرآباد در چاراراندل و اشرار و مورد
 تطاول بسیار گشته نجات یافتند و بعد از حصول امنیت بشهر
 بازآمده هریک بکاری اشتغال جستند و در خانه شان
 اجتماع و تبلیغ پیوسته د اثر بود و از جانب حضرت عبدالبهاء
 بلقب اخوان الصفا لقب یافتند و آقا محمد برادر مهتر که تقریباً
 در مدت هفده سال ترك معاشرت با اخوان کرد در سال
 ۱۳۱۱ فائز با ایمان گردید و در میدان خدمت قد برافراخت
 و چون فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست حسین سیاه صباغ و
 برادرش با گروهی از شریران روزی میرزا مهدی را گرفته برای
 حکم قتل بمنزل سیدیحیی مجتهد بردند و چون ویران دیدند
 مظلوم را برای قتل بقریه نصرآباد کشیدند و اهانت و تحقیر
 همی کردند بدشت و صحرا بردند تا بقرب باغ دولت آباد
 رسیدند و مصمم قتل و حرق بودند و تنی از علمای نیکخواه

میبد اردکان رسیده مظلوم رانجات داده روانه بلد داشت
 و اشرار پیوسته در شهر بخانه شان رفته لکد و سذگ نواختند
 لعن و سب میکردند لذا آقا حسین با پدر زنش ملا عبد الغنی
 مذکور بخانه دکتر وایت انگلیسی و آقا حسن و آقا محمد و میرزا
 مهدی با تفاق ملا محمد علی تفتی در خانه کشیش ملک انگلیسی
 پناهنده گردیدند و آقا محمد با خواهر زاده ش حاجی عبد^{لحسین}
 برای پرستاری زنان در خانه ماندند تا آنکه شیران مذکور
 و غیرهم بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن دو تن راشهید
 کردند کشیش مذکور ترسیده هر چهار را از خانه بیرون نمود
 و آنان شبانه درآمدند و تا مدت دو ماه پنهان و در چارخوان
 بودند تا آنکه امنیت حاصل شد و از بین اخوان میرزا مهدی
 بطهران رفت و نزد حاجی صدر همدانی درس تبلیغ پیاموخت
 و مدت دو وازده سال در اغلب اقسام ایران و ترکستان و روسیه
 و قفقاز بخدمت تبلیغیه اشتغال جست و بلند آوازه شد و با
 معاش زهید که حسب دستورید و میرسید منقطعاً عا سوی الله
 پیوسته سائر در بلاد بود و زن اختیار ننمود و در سفر زیارت
 حضرت عبد البهاء رفت و عاقبت بسال ۱۳۳۸ در اصفهان
 چنانچه ضمن شرح اوضاع آن قسمت مسطور است درگذشت
 و در حقیق الواح بسیار و نیز صورت زیارت از حضرت عبد البهاء
 صد دریافت

واز بهائیان معروف آقا علی اکبر و آقا سید محمد بسزازو
 پسرانش آقا سید علی و آقا سید علی اصغر دیگر آقا محمد صادق
 بن دانی رضا که در بدو جوانی ایمان آورد و قریب چهل سال
 در عشق آباد بزیست و نیز آقا علی اکبر و آقا غلامرضا و آقا محمد
 جواد و آقا رضا و آقا حسین آقا و حاجی ابوالقاسم و نیز آقا محمد
 که بغایت عشق و انجذاب ایمانی بود و آقا سید حسین مجتهد
 بصد دانی و قتلش برآمد و حکمران امر بخروجش از بلد داد لذا
 چندی در اطراف یزد و کرمان و بندر عباس بسربرد و جمعی را
 تبلیغ کرد و از بیت بسیار از حکومت دیده ضرب چوب و فیر یافت
 و در انجام خدمات تبلیغیه شهرت یافت دیگر آقا محمد باقر
 امین الرعایا و هم آقا حسن طراح دیگر از مشاهیر اعیان میرزا
 حسن طبیب عارف و معاشر باعامة انام و موفق در خدمت با امر
 تبلیغ بود و در سن شصت سالگی در گذشت و حسب الوعیه
 جسدش در حجره آذرخانه اش که اجتماع احبا میشد دفن
 کردند و اخلاقش میرزا اسد الله و میرزا حسن علی و میرزا جعفر
 نصرالا طبباء ساکن طهران و میرزا جواد طبیب ساکن در مهریز
 هر يك عائله وسیعه درین امر گذاشتند .

دیگر آقا سید ابوالقاسم بیضا که در آغاز نهایت دلبستگی
 بتقالید میراثیه و تنفر از این طایفه داشت و چون فائزایمان
 بدیع گشت بکمال اخلاص بعمل بوظایف امریه پرداخت و

عالباً با خط زیبایش الواح و آیات استنساخ نمود و در فتنه سال ۱۳۲۱ کمال استقامت و بردباری را نشان داد و او را طبع شعر بوده در مدح و ثناء امرابهی اشعار بسیار گفت و بیضا تخلص نمود و نیز تاریخی مفصل در کیفیت مذبحه شهید^۱ سال مذکور نگاشت و از او و زوجه مؤمنه اش بی بی زهرا خانم و بواسطه دخترش عائله در این امر برجای ماند .

دیگر حاجی محمد اسمعیل بن حاجی محمد علی گندلی تاجری صاحب ثروت و عزت و حشمت از ایام جوانی بتدیبن و تمیّد اتمام داشت و دختر حاجی میرزا محمد افشار را ازواج کرد و بواسطه او فائز بایمان بدیع شد و با طبقات مردم معاشر گشته هدایت کرد و سفری بسال ۱۳۱۲ بعکارت ایامی در جوار فضل حضرت عبدالبهاء زیست و از طریق فارس عودت بیزد کرد و شهرت بدین نام یافت و معاندین بصد و قتلش برآمدند و جواد شکری خودخواه را تطمیع کردند که بجای خلوتی در حین عبور ویراهد ف سازد و لذاشبی در قرب خانه اش نشانه گوله واقع شد (بسال ۱۳۱۷) و از اصابت گوله بیفتاد ولی گوله از لاهای شال کمرش گذشته مماس بالباسش بیفسرد و بماند و چون زنش از خانه چراغ بیرون آورد و گوله را از میان شال بیرون آوردند مطمئن شدند و حاجی بجلال الدوله حکمران متظلم کشت و ضارب را تعقیب کردند ولی بدست

نیامد و پس از آن حاجی بیش از پیش بخدمات امرابهی پرداخت
 و خانه خود را مشرق الاذکار قرار داد و احباب در اسحار حاضر
 شده بتلاوت آیات و مناجات و اداء صلوات میپرداختند تا
 چون مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ واقع شد در روز جمعه ۲۹
 ربیع الاول غارتگران و اشراپسوی خانه اش شتافتند و حاجی
 یکی از آنچهارتن از احباب بود که اصل فتنه برای قتلشان
 شروع گشت و سرد ستگان اشراپستخد مین سلطان العلماء
 وهم از طلاب مدارس دینییه بودند و خانه عمارت بسیار عالی
 محاط بحصار مرتفع بود قلعه را نتوانستند داخل شوند حتی
 نجارها نتوانستند در بشکنند و بالاخره همزم و نفت ریخته آتش
 زدند و حاجی بچاه خانه داخل شد و خویش را در جائسی
 مخفی کرد و اشراپس از مقداری غارت در جستجوی وی بچاه
 درآمدند و چراغ بردند و او را ندیدند و خانه را خراب کردند و
 در آنحال ملاحسن نام قاری قرآن چویی بزرگ بدست گرفته
 شیشه ها را شکسته بدیگران گفت بدین طریق عمل کنید و مسلا
 حسن همینکه داخل حجرات شد فریاد زد که این جای
 مسجدشان بود و اشیا کثیره و افره بفارت بردند حتی
 بد هات اطراف هم نصیبی رسید و غلامان حکومتی کسه
 جلال الدوله برای حفظ حاجی و خانه اش فرستاد سواره
 ایستاده نصیبی از دست غارتگران میبردند و طلاب سروپا

برهنه غارتیهارادردمدرسه جمع کرده فریاد میزدند که لشکر
 صاحب الزمانیم و غلامان بکاروانسرائی که محل صاحب
 منصب ایشان بود جمع کردند و سواره اسب میخواستند یکی
 لحاف بالش دیگری متکای مخمل وتره در جلوی زمین گرفته
 و سینی و مجموعه مسی و اسباب دیگری دست گرفته شادمان
 بودند و لباس و اشیاء ثمینه نصیب سردسته های اشرار گشت
 و درهای قیمتی خانه را کنده بردند و در آنحین مشیرونوآب
 مصلائی و غیرهم ازمتمغذین درخانه داخل شده موجب
 دلگرمی اشرار و یغماگران شدند و غارتگران بی سروسامان
 دارای ثروت و تجملات شدند و زورویورزان را نیز جمع کردند
 و عمده نصیب جواد شکری مذکور گردید و برخی پشت بام رفته
 چادر از سرزنان کشیدند و آنان التماس کرده زورویورمیدادند
 و دخترک بیم کرده را در چادر پیچیده بواسطه تنی از غارتگران
 که قدری رحم داشت بخانه یکی از همسایگان رساندند
 و حمارسواری حاجی را کدخدای محله اثاثیه یغمائی بار کرده
 برد و بالا خره نفت که در انبارخانه بود خانه را آتش زده آنچه
 بماند بسوزاندند و بالجمله حتی ماهیهای حوض خانه و سنگ
 در حوض و آجرهای حیاط را بردند و بعضی درخانه را با گل
 گرفته از ذهاب و ایاب مانع شدند و حاجی از مجرای قنات
 چاهی به چاهی خود را بخارج شهر رسانده بگریخت و

گشته نشد و بالاخره بطهران رفت و در آنجا اقامت و تجارت گرفت و کم کم در آموزش و وسعت حاصل شد و بانواع خدمات امریه دل گسرم بود تا بسال ۱۳۳۷ درگذشت و عاقله ای بنام خراسانی در این امر برجا گذاشت و برادرش حاجی غلامعلی نیز از مشاهیر احباب بود و عاقله تاسیس داشت .

دیگر آقا علی اصغر شوقیان که بالاخره مقیم طهران شده در خدمات روحانیه گوی مسابقت همی ربود و عاقله تاسیس داشت . و دیگر آقا حسن و پسرش آقا علی و در جمله احباب یزد ساکن عشق آباد حاجی میرزا حسین معلم مقدمات علوم را در یزد تحصیل کرده بعراق عرب رفت و مدت بیست سال بتحصیل پرداخت و مشغول بتدریس شده دستگاه عبا باقی برقرار کرده صاحب ثروت گشت و حج مکه رفت ^{جمعت} مرا کرد و تاهل نمود پس بعزم زیارت مشهد رضا بایران آمد چندی در طهران ماند و روزی بمحضر درس حاجی شیخ هادی حاضر شده مباحثه علمیه نمود و حاجی شیخ بحث از نبوت خاصه بمیان آورد و حاجی میرزا از عهده جواب کافی بر نیامد و ناچار بصدد تحقیق شد و بملاقات حاجی آخوند شه میرزادی و ابن ابهر رسید و ایمان آورد و مشغول بشغل علافی گشته و خبرش در عراق عرب شهرت یافت و زوجه اش تعرض نمود و حاجی او را با ثروتش رها گفت و یزد آمده تاهل جدید اختیار کرد و

مشغول بتعلیم و تدریس نوپادگان احباب گردید و عاقبت مهاجرت بمشوق آباد کرد بتعلیم و تدریس مشغول شد دیگر آقاسید جواد بن آقاسید محمد یزدی بمعاینه شهدا^۱ سبعه متنبه شده بتفحص و طلب برخاست و بعشق آباد رفته تکمیل عرفان و ایمان کرد و در آنجا سکونت جسته تشکیل عاقله نمود دیگر استاد علی چیت سازین استاد حسین درحد و در سال ۱۳۰۵ اقبال بامراهی کرد و در واقعه شهادت آقا غلامحسین بناتکی^۲ حاجی عبدالحسین استاد چیت سازها توطئه^۳ مقدمات کرد که جمعیت چیت سازها بریزند و او را بکشند ولی حاجی استاد مذکور را بیم گرفت که حکومت مؤاخذه کرده ضبط اموال نماید لذا از قتلش منصرف گشت و بعد از ضرب شدید ویرارها کرد و بدان صد شد که ویرانوی هلاک کند که قاتل معلوم نشود و احوال بدانست و از یزد بگریخت و بعشق آباد رفته اقامت جست و دیگر استاد غلامحسین و استاد عبد الرسول ابنا^۴ آقا علی محمد و نیز عبدالحسین بن استاد حسینعلی بنا^۵ وهم آقا ابراهیم بن عبد الله سلمان و میرزا علی اکبر بن عبد الرزاق و امثالهم ساکن عشق آباد شدند استاد محمد رضا بنا^۶ یزدی ساکن عشق آباد اجدادش زردشتی بودند و خودش اقبال آورد و بمانعلی بنا^۷ یزدی در عشق آباد ساکن بوده ایمان آورد و در بلاد اطراف تبلیغات کرد و در

چهار پیهه خانه آخوند حاجی ملا جواد یزدی دلیرانه تبلیغ کرد و شبانه جمعی از متعصبین ایرانی اوور فیش عبدالحسین مذکور را ضرب بسیار وارد آوردند و بعداً نیز جفا و آزار بسیار تحمل کرد .

و دیگر برادران میرزا احمد و میرزا محمد و میرزا عبد اللّٰه و میرزا علی اکبر ابناء حاجی محمد کاظم تاجر شیرازی ساکن یزد نخست برادر مهتر میرزا احمد فائز یمان شده برادران و سایر اعضا عاقله راهدایت نمود و چندین سال در بلاد ایران و ترکستان و روسیه سفری برای تجارت و برای تبلیغ امر ابهی نمود و مکرراً بمحضر حضرت عبد الیهما^آ رفته ایامی در جوارشان بماند آنگاه با عاقله اقامت در عشق آباد جست و خود برای تبلیغ سفره می کرد بالاخره بسال ۱۳۴۲ در آنجا درگذشت و عاقله برجای گذاشت و برادر متوسط میرزا محمد کاظم اف امری با برادر کهتر از یزد بشاهر و درفته اقامت و تجارت و اشتغال بخدمت امر نمود و مورد بلایا و تعدیات کی گردید که در بخش سابق آوردم و بالاخره در طهران مانده و بسال ۱۳۴۹ بمحضر حضرت ولی امر اللّٰه مشرف و بسال ۱۳۵۷ درگذشت و عاقله واسعه امری تاسیس داشت و برادر کهتر میرزا عبد اللّٰه چنانکه در بخش سابق آوردم در یزد بمذبحه ۱۳۲۱ بشهادت رسید و میرزا علی اکبر سنیهی در

شاهرود و عشق آباد بسربرد و عاقبت بسال ۱۳۲۷ در سبزوار درگذشت . دیگر استاد محمد علی بناء یزدی بمعگامجاور شد و بالاخره کفش دوزی میکرد و عاقبت بیمار و بیکار شد و در حیفاً مدفون گردید و نیز آقا علی که بملکت غلیان عشق ایمانی در جوانی پس از مهاجرت حاجی عبدالرحیم قناد بمعگاتاب فتند نیاورده والدین را بجا گذاشته بشتافت و آنان چون ویرانیا بهر سودر طالب دیدند تا ویراد ررباطی دیدند و خواستند با خود برگردانند و او اغفال کرده در رفت از پیراهه همی ره نوردید و بالاخره بدیدار جمال یار رسید و جمال ابهی ویرا در مرزعه و باغ جناب کلیم سپردند و پس از غروب شمس جمال ابهی حسب دستور حضرت عبدالبهاء بادختری در خانه حاجی عبدالرحیم مذکور ازدواج و اقتران کرد و بقریه سمره برای مراقبت کشتزار مانده تا در آنجا متوفی و مدفون گردید و پارسیان نیز بی دربی در یزد و توابع اقبال با مرابهی کرده بامتقدمین گروهی گردآمده بمنتهی اخلاعی قیام کردند .

وچنانکه در بخش شش ضمن احوال مانکچی صاحب آوردیم کیخسروچی که بعد از وی از جانب بزرگان پارسیان هند بسرپرستی زردشتیان ایران قرار داشت همینکه تعصبات دستور تیرانداز و اعمال بی اعتدالش را مخالف حق پرستی و انسان دوستی نگریست محض قلع و قمع استبداد و استقلال

وی در امور ملت بعدد تاسیس انجمن نمایندگان برآمد و
 بنوعی اقدام نمود که تنی چند از احباب پارسی عضویت
 انجمن یافتند و پرفسور جوانمرد منشی انجمن واقع شد گسسه
 نظامنامه تنظیم و انشا کرد بمحضر حضرت عبدالهیه^۱ فرستاد
 و بیانات مسرت بخش در جوابش رسید که این مناجات در آن
 بود " پاك يزدانا خاك ايران را از آغاز مشكيز فرمودن الخ "
 و دستور مذکور بمضامین انجمن پرداخت و کاری از پیش نبرد
 و انجمن با ورنج داد و از اوقایت و حمایت نمود و دیدینا ریو دست
 دستورها از نفوذ مطلق نسبت بر زردشتیان کوتاه گشت و لسی
 عاقبت گیخسروجی را مسموم و هلاک نمودند و بعد از او ارد شیر^{چی}
 نمایند و سرپرست گردید و او جشن ناصر سابق الذکر را
 موقوف نمود و بر همانندت و مخاصمت متعصبین زردشتی نسبت
 بمؤمنین پارسی بیفزود و دستوران بمعارضت و مقاومت برخاستند
 و زردشتیان را بمخاصمت برانگیختند و امواتشان را در دخمه راه
 ندادند و دفن در مقبره عمومی مسلمین نیز امکان پذیر نبود
 لاجرم قطعه زمینی را برای آرامگاه مردگان برکشیدند و دستوراً
 بتخریب کوشیدند حتی جسد طفلی را از احباب که در آغاز
 کار در آرامگاه گذاشتند شیران پارسی بدستور دستوران
 بیرون کشیدند و هم دستوران برای اجراء مراسم زناشویی
 حاضر نشدند و ناچار خود مراسم را بعمل آوردند و این موجب

ثلثه وشکست مقام دستوران گشت ولذا ابرعناد افزود نمود و بدسیسه و حيله برخی از احباب را مورد تعرض ملاءهای اسلام ساخته بحبس حکومت انداختند و بعضی از خونخوران مسلمین را تطمیع کرده نقودی داده بر قتل مشاهیر این طایفه گماشتند ولی انجمن ناصری زرتشتیان که در بخش ششم شرح دادیم کمال مساعدت و موافقت با احباب کرده حکم بعدل و حقّ همی نمودند چه برخی از اعضا احباب بودند و هم بعضی از متنفذین تعصب نداشته و خیر عموم طلبت میخواستند و این موجب شدت بغض و عناد دستوران و معاندان گردید و هیجان کرده فریاد برکشیدند که شش تن از اعضا انجمن بهائیند و باید منفصل و اخراج شوند و مستر خد ابخش عضو متنفذ انشمنند که مستشار را رأین بهی بود با اهل بهای همراهی داشت و اعتراضات متعرضین را اجوبه کافی گفت و آنان را خائب و خاسر کرد بالاخره مستر خد ابخش را بقتل آوردند و آقا مهربان برادرش را پس از فوتش در منشاء چون بهائیان دفن کردند از قبر بیرون کشیده بدخمه گذاشتند .

و نیز شریری در مریم آباد آقانوش را گرفته تکلیف بسبب ولعن نمود و آن مظلوم بتد بیرو کوشش خویش را از چنگلر مستخلص ساخت و حکمران مرتکب را گرفته سه روز در حبس بداشت و مستخلص ساخت و بلافاصله کورک هشت ساله نوه آقانوش

مفقود گردید و بعد از چهار روز و تجسس بسیار و بیثباتی والدین
 جسد در چاه مریابی بدست آمد و مرتکب گرفتار شده چندی
 بحبس حکومت افتاد و بواسطت مسلمین مستخلص گشت و
 اشرار تفتی بی دربی بخانه اسفندیار پیور کشتاسب بقاسم آباد
 ریخته او را تهدید بقتل کردند و میالغی از او گرفتند و آنمظلوم
 از خوف جان خود و عاقله اش با حدی ابراز نکرد و آمدن دینیار پیور
 آقا مهربان که جوان فعال و خدمت گذار بود و اخیراً بکرمان
 رفته مشغول تجارت شد و روزی شیرینی مسمی بداش حسسن
 نزد وی رفت و اعتراض کرد که چرا عبا بدوش انداخته و بیدرنگ
 و براه هدف چندین تیرگوله ساخته شهید نمود و هر مزدیاری پیور
 خدا بخش ده مؤید و وجیه المله زرتشتیان در تفت پیس از
 فوز بایمان موفقیت تامه در تبلیغ پارسیان انجایافت و بانفاق
 مهربان پیور رستم دینیار مریم آبادی و حکیم پیور مهرگان بزیارت
 حضرت عبدالبهاء شتافت و آنان در مابین بهائیان پارسیان
 نخستین زائرین ارض مقصود میباشند .

شاه سیاوش و جمشید و شاه کاوس برادران حکیم مذکور
 کلاً بخلوص و قیام بر تبلیغ و خدمات دیگر آراسته بودند و نیسز
 آقا کیومرث و برادرانش آقا سروش و آقا جمشید ابناء آقا فرود از
 متقدمین احباب بودند و میرزا فیروز و برادرش میرزا فرسخ و
 اسفندیار مجذوب خیاط و خواهرش خرمن و شوهر وی آقا

هر نزد یار و پسرش آقا خسرو و نیز استاد شهر یار و هم آقا بهمن پور
 خدامراد مدیر تجارتخانه شهیره پیمان و سائر مشترکین و اعضاء
 شرکت مذکوره و هم شرکاء و کارکنان شرکت محترم پارسیان و نیز
 آقا کیومرث برادر ملا بهرام اختر خاوری و دیگر آقا خسرو آلّه آباد
 و برادرش آقارستم و بالجمله از قراء اطراف یزد در حسین آباد
 تمامت پارسیان بهائی شدند و در طلی آباد و قاسم آباد و
 رحمت آباد و مهدی آباد و بالاخص در مریم آباد جمعیت کثیری
 از پارسیان در ظل امر ابهتی درآمده بخدمت پرداختند و ما
 شرح احوال شهداء و کثیری از مشاهیر احمای پارسی را در
 بخشهای گذشته آوردیم و از آنجمله اسفند یار کوچه بیوکسی
 نسبت بکیخسروجی خان صاحب سرپرست زردشتیان از جانب
 بزرگان پارسیان هند داشت و جوانی عالم و فاضل و متقی بود
 و از جانب انجمن ناصری زردشتیان مأمور تفت شده دبستان
 برای نوباوگانشان در معبد تاسیس کرده بتعلیم و تدریس
 پرداخت و مؤبدان که بمعلوم عصریه دل خوش نبودند ناروا
 بودن تاسیس مکتب در معبد را بهانه کرده بمخاصمت برخاستند
 و برخی از جهال زردشتی را برانگیختند و عاقبت بدستور
 شهر یار دستور دستوران ساکن بلد سمایت و شکایت بسیار
 نوشتند که اووهم مسلکانش دستور را بچیزی نمیشمارند و
 سخنانی ناروادرباره اش میگویند و دستور روزی همه بزرگان

و ریش سفیدان پارسی را گرد آورد نوشته آتشکده تفت را
 بخواند و فرمان دستور را در اثر بر منع از تاسیس مکتب در معبد
 برخی از حضار بلحن شدید توهین آمیز رد کردند و دستور
 بگریست و برخی از همراهان اسفند یار که حضور داشته
 بی پروا بصد اعمال معارف شکنجه دستوران و لزوم تأمین
 سعادت آتیه نوباوگان بتر بیت و تحصیل علوم سخن گفتند
 و در اثر آن جلسه تمامت مؤیدان با اشرار مسلمین تفت همد
 شدند و یک تن از آنان را بگماشتند تا اسفند یار مظلوم را در جلو
 بالا خانه معبد هدف گلوله ساخته مقتول نمود و ریکی
 از آثار صادره از قلم حضرت عبد البهاء در حق وی چنین
 مسطور است "حضرت آقا، اسفند یار شهید شهادت رانوشید
 واللّه یار شد" و از جمله معارف احبای پارسی آقا خسرو بود که
 بالاخره در پیونه بمبئی سکونت گرفته مسافر خانه برقرار داشت
 و معروف بخسرو پیونه والا شد و در انواع خدمت با مراهبسی
 مسابقت جست و در ایام سفر حضرت عبد البهاء با اروپا بدانسو
 شتافت و استدعا کرد تا صوت و کلام آن حضرت در فنو غراف
 ضبط و حفظ گردد و عائله خصوصاً دخترش در عالم امر بدیع
 درخشیده با اء کنفرانس در مجامع و سفر تبلیغی موفق شد...
 دیگر ارباب سیاهوش سفیدوش پور رستم که چون برای
 امر کسب و تجارت در بلاد متعدد سائروساکن بود عاقبت

درقم بسال ۱۳۱۳ بواسطه آقا محمد ابراهیم نداف و بزیارت لوح مشهور پارسی که از قلم ابهی برای پروفیسور جوانمرد از متقدمین احبای پارسی صدور یافت و مطالعه الواح اخیری ایمان آورده مشتعل و منجذب گشت و مادر ویستگان و نیسز دستور زرتشتیان از حالش باخبر و منزعج و متغیر شدند و چون بتبلیغ پرداخته با ملامها و غیرهم مکالمه در خصوص این امر کرد و کتب و آثار بدیعه داد ما بین اهالی همهمه در باب او شده و اعظین بر منابر ضلال و اضلالش بیان کرده منتشر نمودند که چهار صد مجلد از کتب بهائیان را نشر داد و بر تعرض و ایذایش برخاستند و چون در تجارتسرای ملکی میرزا علی اصغر خان صدراعظم بود و دانست که در واقعه ناصرالدین شاه با صدور تلگرافات متعدده سوء تفاهم را از عوام زائل کرد و در رساره ورقا و روح الله شهید بعدالت و انصاف سخن گفت و از این طایفه حمایت و حفاظت داشت عریضه به او در خصوص هجوم اهالی بنام بهائیت نگاشت و بعد از چندی جواب از صدر اعظم بایسته رسید که در حاشیه عریضه اش چنین نوشت :

”شما زردشتی هادین و آئین مخصوصی دارید چه دخلی ببهائی دارد بهیچ اسم احدی حق مزاحمت بشما هاندارد مستاجر من هستید باشید کمال آسایش و آسودگی شما را طالبم هر کس بیجهت بخواهد متعرض حال شما شود بمن اظهار

کنید رفع میکنم و همین نوشته مرا بجناب آقا میرسید ابراهیم مستوفی نشان بد دهید کمال نگهداری و طرفداری از شماها مینماید که آسوده و مرفه الحال باشید " صدراعظم " لا جریم حکمران و گماشتگان اتابک حمایت کردند و احدی نتوانست متعرض شود و او بتبلیغ پرداخت تا در سال ۱۳۱۸ که حکمران قم زنجورکچی باشی پیرو ناتوان شد و اتابک با مظفرالدین شاه سفر اروپا کردند ملاًها در شهر رمضان بر منا بر فریاد و فغان نمودند و اضطراب راهالی پدید شد و آقاسی عبد الله مجتهد قمی ویران محضر خود که مطو از طلاب و ملاًها شد طلبیده مکالمه کرد و کتب بدیعه که او بر مردم داد نبرد مجتهد حاضر کردند نماند و امروز ابراهیم حکمران رجوع کردند و در دار الحکومه با حضور جمعی کثیر از معاریف حاضر و مکالمه شد و کذب افتريات از قبیل نشر صد مجلد کتاب و غیره واضح گشت و حکمران بملاحظه صدراعظم از وی حمایت کرد ولی در خلوت پیغام فرستاد که برای فرونشستن عداوت اعلیٰ اولی آنکه ایامی چند در قم نماند آنگاه مراجعت نماید و سیاوش در همان شب نقل مکان کرد و عده که در همان شب از جانب مفسدین برای اخذ کتب بمنازل رفقاییش ریختند و بدست نیاوردند و بالجمله سیاوش عازم طهران شد و حکمران قم واقعه را بسه اتابک در روسیه خبر داد و جواب اکید رسید که بحفظ زرتشتیان

و جلوگیری از شرارت مفسدان پردازد و سیاوش در طهران
 بر ارباب جمشید تاجر معروف فارسی وارد شد و او برای صداقت
 و امانت که در روی نشان یافت خواست او را ملازم خود سازد
 ولی سیاوش را دل بر عودت بقم بود و در آن اثنا الوحسی از
 حضرت عبدالبهاء رسید و او را مامور بملازمت ارباب جمشید
 فرمود و لا جرم سیاوش مباشر در خانه و ملاکش شده در امورش
 بکمال اخلاص رسیدگی کرد و سیاوش بسال ۱۳۳۰ از طهران
 بعزم زیارت رفته در رمله اسکندریه چندی در جوار فضل و
 الطاف آن حضرت بسربرد و از آنجا بمبای رفت چندی در آن
 حد و مقیم شده بتبلیغ پرداخت و اعلانی منتشر کرده محل
 خود را معلوم داشت تا که خواهد رجوع کند و نیز برای ملاهای
 یزد مکاتیب دعوتنامه مشتمل بر نسخه از زیارت نامه حضرت
 حسین ابن علی صادر از قلم ابهی فرستاد و از بمبای بنیاد
 عباس ورود کرده چندی اقامت نمود و دعوتنامه بشرح مذکور
 منتشر کرده قیام بتبلیغ نمود و متمصبین باید ا و اهلاکش
 برخاستند و در خانه اش را احاطه کردند و او را گرفته ضرب
 و اذیت وارد ساختند چنانکه سرش مجروح گشت و اگر حکمران
 مداخله و محافظه نمینمود ویرا میکشند پس بیزد شتافت و در
 مراوده با مردم بناء مکالمات تبلیغیه گذاشت و بعد از چندی
 بطهران برگشت و چون در امور مالی و تجارتی ارباب جمشید

اختلال حاصل شد سیاوش استقلال گرفت و تجارت پرداخت
 و در شرکت پارسیان عضو عامل بوده همه جاسفر کرده بخدمات
 امریه نیز پرداخت و رساله بنام توضیح و اضحات در اثبات
 امر ابهی از مدارک زرتشتیان تالیف کرده بطبع رساند و
 رسائل دیگری نیز نوشت و در عشق ایمانی و انجذاب وجدانی
 اشعار نیز میسرود و دیگر برادر سیاوش آقامیرزا مهربان بمیان
 جیوه کلانترقریه خرمشاه و اخوان آقا سرود و آقارستم .

و دیگر از احبای معروف پارسی نوشیروان پور کشتا سب
 برادر اسفندیار سابق الذکر که بنام نوش شهرت یافت ()
 اشعاری بسیار در خصوص این امر سرود و یوانش طبع و نشر
 گردید و در اواخر ایامش سکونت بمبئی گرفته و در آنجا بسال
 ۱۳۳۸ درگذشت و لختی از اشعارش را محض نمونه ثبت
 میداریم و هی هذه

از کوچه برون شو که تراره نمایند

از پرده در اتابرخت پرده گشایند

اندر چمن امروز تو در یاب نسیمی

زان گل که هزاران بغمش نغده سرایند

تا حشر در فیض بود بسته برویت

امروز اگر بر رخت آیند رنگشایند

گوئی است در افکنده بمیدان سعادت

با بهره کسانی که مرایین گوی ربایند

گردیده گشایند جز از ظلم نبینند
 آنانکه به نیکی عمل خویش ستایند
 این صیقل آینه دلهاست چرا خلق
 زنگارز آئینه دلها نزد اینند
 ای نوش درین ره جگر شیر شود آب
 نبود عجب اربی جگران باتو نیایند
 وله ایضاً :

تاکستی خود را در این بحر روان افکنده ایم
 از عالم تن خویش را در طک جان افکنده ایم
 از وصف آنروی نکوبینم جهان پرگفتگو
 شوری ز برق عشق او دل را بجان افکنده ایم
 معنی اسرار نهان بی پرده بر من شد عیان
 تادیده بر رخسار آن جان جهان افکنده ایم
 پروانه سان از بیبشی تن داده ام با سوزشی
 مانند بلبل شورشی در گستان افکنده ایم
 از شوق یاری نشان هر دم چون بیبشان
 برق از دم آتش فشان بر آسمان افکنده ایم
 گشتم بد آنسان بیخبر کز خود نمی بینم اثر
 تا بر جمالش یک نظر چشم نهان افکنده ایم
 تا بگو که بد هندی نشان راهی بوصل دلستان
 مانند نوش ناتوان طرح بیان افکنده ایم

وله ایضاً :

تاز خود بیرون رفتم روی دلستان دیدم
 چون روی نشان جستم حسن اوعیان دیدم
 شاهد معانی را پرده دارد ل کسردم
 آب زندگانی را از لبش روان دیدم
 حسن عالم افروزش بود بی نشان لیکن
 جلوه جهان سوزش در حریم جان دیدم
 تن ز آتش سوزان سوختم چو پروانه
 بی نشان شدم تا آن یار بی نشان دیدم
 چون ز جسم بگذشتم جلوه کرد بر من جان
 خضر راه خود گشتم عمر جاودان دیدم
 از نسیم نوری همچو گل شکفتیم
 شد بهار اگر روزی محنت خزان دیدم
 شعرنوش را مستان ز بهار چو جان دارند
 زانکه چشمه حیوان اندر او نهان دیدم
 وله ایضاً :

بادل و جان راه کوی دلستان برداشتیم
 تن رها کردیم و راه ملک جان برداشتیم
 بود صورت پرده معنی اسرار نهان
 پرده از رخسار اسرار نهان برداشتیم

شد عیان آب حیات و ما از آن آب حیات
 خضر خود گشتیم و عمر جاودان برداشتیم
 همچو بلبل کز نشاط وصل گل نالد ز شوق
 ناله ها از شوق آنجان جهان برداشتیم
 وسعت پرواز ما چون اندرین گلشن نبود
 با هزاران شوق راه آشیان برداشتیم
 چون نشان دادند ما را سوی یاری نشان
 بی نشان گشتیم و راه آن نشان برداشتیم
 تا بجان ما را گرفت آتش ز برق شعر نشوش
 از شر آه سقف آسمان برداشتیم
 ما دل شدگان دامن دلدار گرفتیم
 کردیم ره را سبحه و زنا را گرفتیم
 در سبحه و زنا را چو تصویر دئی بود
 یک رنگ چو بد کیسوی آن یار گرفتیم
 چون در کف ما دامن تزویر و ریاب بود
 ز آن دامن آند وست بیک بار گرفتیم
 ما بلبل شوقیم و ز شوق گل رویش
 پرواز کنان ره سوی گلزار گرفتیم
 پروانه صفت بیخود و حیران جمالیتم
 پرواز سوی شمع شرر بار گرفتیم

آن یوسف کم گشته که دل جست نشانش
 این طرفه که از دیده خونبار گرفتیم
 نبود عجب ای نوش اگزرزنده بمانیم
 چون باغم دلدار سروکار گرفتیم

ترجیع

از سرنو زمانه شادان شد
 عالمی از بهاگستان شد
 در چمن گل شگفت و از هرسو
 بلبل از شوق گل غزلخوان شد
 گشت شیرازه اندرین ایام
 آنچه ز اوراق هاپریشان شد
 سوخت پروانه و ار دلهارا
 چونکه شمع بهافروزان شد
 آتش افتاد ز عشق او بجهان
 سینه هازان شرار سوزان شد
 شد زیکسوجهان چو خلد برین
 وز دیگر سوجهان چونیران شد
 دهر پر عیش وصل جانان گشت
 چرخ پرناله شهیستان گشت
 شورمهر گریزیت عالم با این راه گشت
 خاک ثابت چو چرخ گردان شد

شد عیان نور و شد نهان ظلمت
 عدل پیدا و ظلم پنهان شد
 رایت افراشت لشکر انصاف
 لشکر جور و کین گریزان شد
 یکطرف از جفای اهل ضلال
 اهل صدق و صفادرافغان شد
 فتنه خوی زشت گمراهان
 رهزن عیش اهل ایمان شد
 شد عیان صیقل وجود جهان
 محک امتحان نمایان شد
 نور و ظلمت زهم جدا گردید
 شمس روی بها چو تابان شد
 کفر و ایمان بریده شد از هم
 فرق از هم کمال و نقصان شد
 جام سرشار شوق ابهائی
 محفل آرای بزم مستبان شد
 صبحدم عند لیب گلشن عشق
 زین نوانغمه زن بهستان شد
 که بهاهست مقصد امکان
 نیست در طک دل جزا و سلطان

ود یگر جمشید خداداد حکیم مردی از اهل قریه قاسم آباد
 یزد متمسک و متعصب در آئین زرتشت بود و ذلت همکیشان
 خود را در دست مسلمین نتوانست تحمل کرده مهاجرت
 بهند نمود و مکنت و ثروت بیند وخت و بی دیدار بستگان و
 آشنایان بوطن آمد و برای نیل با جرنج گوسفند قربانی
 بهد یتان کاردی مخصوص و برنده با خود بیاورد و عدل گوسفند
 در قاسم آباد سر برید و نوش مذکور بالهجه و تقریر بسیار موثرید و
 گفت این همه گوسفندان بی آزار برای عیش تنی چند خونخوار
 برنج آورده جان گرفت و جمشید جواب گفت که برای عمل
 بموجب پرمان یزدانست نوش پرسید که یزدان در کجا چنین
 دستور داد و فیما بینشان در امر دین مکالمه و مناظره در گرفت
 و نوش ویرا ملزم و مهتدی ساخت و جمشید کارد در غلاف کرد
 و دیگری آنکار نگرفت و نیز در همان ایام که بانوش در بشارت
 و عشموران در باب پیدایش روز باز پسین داخل شده بحث از
 مسائل مفصل به میان آمد جمشید از او خواست که حل مشکل را
 از دستور بپرسند و نوش موافقت نمود و نزد دستور رفتند و نوش
 نوعی سخن گفت که دستور عاجز و ساکت ماند و عاقبت گفت
 باش تا من رجوع بکتب نمایم نوش اظهار کرد که اگر مقصود شما
 تکدی از دیگران است تو چرا برای ما کدائی کنی ما خود توانیم
 کرد این بگفت و از خانه دستور بیرون آمدند و بالجمله جمشید

در بمبای تجارت داشته بخدمات مالی و غیره در راه این امر موفق بود تا در سال ۱۳۴۹ از جهان درگذشت و برادر کهنترش ارد شیر خدا ^{داد} حکیم بیکسال قبل از ایمانش فائز بایمان گشت و سالها در بمبئی با برادر از مشاهیر بهائیان بودند .

و از پارسیان معروف ارباب جمشید جمشیدیان پسر بهمن دایره تجارت و املاکش بسی متسع و با وزراء و کلا و اعزّه و علما معاشر و مردی سلیم النفس و خیر خواه و عیاش و راحت طلب بود و با این طایفه محبت مینمود و جمعی از احباب پارسی مانند ارباب سیاوش سفید و ملا بهرام اختر خاوری و رستم خان وارد شیر و غیر هم در دایره اش موظف و مستخدم بودند و در خطباتی صادر از قلم حضرت عبدالبهاء تاکید و اصرار در حسن خدمت و کمال صفا و امانت و مساعدت آنان در حقّ وی شد از آن جمله در خطاب با ارباب سیاوش مسطور است ولی بایستد همواره، برضای ارباب جمشید رفتار نمائی و آنچه بگویند دستور العمل خویش بدانی و نیز علی الخصوص ارباب جمشید که وحید فارسیانست و فرید زردشتیان و نیز احباب باید بمیل و رضای ارباب جمشید حرکت نمایند و در صداقت و امانت و حسن خدمت بمنتهای قوت بکوشند و مبارک انفسی سبب تکدر خاطر آن خیر خواه عالم گردد چنین شخص خیر خواه را باید

بجان و دل خیرخواه شد و در خدمت همت نمود زیرا قصور
 سبب غضب رب غفور گردد و او پیوسته با احباب مساعدت و نسبت
 بحضرت عبدالبهاء و امرابهی اظهار خضوع میکرد و در سال
 ۱۳۲۱ چون در یزد مذبحه کبری واقع شد و خانمان کثیری
 از احباب راتاراج کردند و در برخی از بلدان دیگر نیز احباب
 بدر شدند و جمعی سرکشته و حیران بطهران آمدند در املاک
 ارباب سکونت جسته بمشاغل و خدمات متنوعه پرداختند و
 برخی از قبیل ملاحیرام که خبره و امین در زراعات و قنـوات
 املاک اطراف طهران شد و آقا محمد حسین الفت ناظر جمع
 امور و کارهای مهمش گردید و غلام علی خان تفتی رسید که در
 امور املاک خارج شهر و ارباب سیاوش رسیدگی در داخله امور
 تجارتخانه داشتند نزد ارباب سمت ملازمت و خدمت یافتند
 و ارباب رادل بر احباب سوخته متأثر و پیریشان ^{گشت} و برخی از ملاها
 که با او آشنائی و سرکار داشتند بدو گفـتند شیندیم تمامت
 فراریان یزد را جا و ماوی دادید و او چنین جواب داد که من
 خود زرد شتیم ولی در دایره من از کل ادیان و مذاهب
 هستند و مداخله در عقیده شان ندارم و باید بوظیفه خود رفتار
 کنند و بهائیان بنهایت دیانت و درستکاری آراسته اند و چون
 مسیوه هیپولیت در یفوس و مستر میسن ریمی با پیران آمدند ارباب
 پذیرائی شایان از ایشان نمود و در پارک معروف اتابک که

تقریباً با تمام اثاثیه خطیره اش از میرزا علی اصفرخان
 صدراعظم بیک کرور تومان خرید و هم در جمشید آباد با اجازه
 او جشن مهمی و خطابه عظمی داده شد و برای حرکتشان
 باصفهان وسائل کالسکه شایسته فراهم کرد و غلامعلیخان
 مهاجرتفتی را بجهت ملازمت خدمتشان معین نمود و در
 تجارتخانه اش در قم و کاشان و اصفهان از آنان پذیرائی
 و احترام بجای آورد و در عودشان بطهران نیز بهمان وتیره
 رفتار کرد ولی در اواخر ایام چون امور تجارتی آقا جمشید
 حکیم سابق الذکر ساکن بمبئی بهم خورد و برای دریافت
 طلبهای خویش بایران آمد که خطابی از حضرت عبدالبهاء
 برای ارباب داشت که با وی مساعدت کند کمکی ننمود و هرگاه
 با تمام قدرت مساعدت میکرد امور او سامان مییافت و حکیم آیساً
 عودت بمبئی نمیکرد و بالاخره در سال ۱۳۳۲ در امر ارباب
 جمشید اختلال حاصل شد و مدتی در عدلیه و غیره
 طلبکاران کشته‌کش نموده لذا در آخر ایام پیری عزت و اعتبار
 سابق را از دست داد .

وازقری که محفل برقرار گردید علی آباد رستاق نخست
 آقا علی اکبر (شهید) بن شاطرزین العابدین جنابیزدی
 از قدمای مومنین بد انجارت آنگاه آقا حسین و آقا علی اکبر
 پسران عباس مجومردی از مومنین سابقین بد انجاتوطن

جستند بزراعت و فلاح و تبلیغ خصوصاً بین پارسیان پرداختند
 و نیز آقارستم بهمرد ماندگار از بهائیان پارسی از مرزعه صدری
 بد انجامه اجرت نمود بنوع مذکور قیام کرد و آقامهدی بن آقا
 محمد حسین حاجی ابوتراب نیز از مومنین سابقین یزدی
 مالک قریه بود و پسرانش آقاعلی و آقا ابوتراب از شهر قطبوع
 علاقه کرده در قریه سکونت جستند و آقا ابوتراب مذکور از معارف
 مومنین و پسرش آقاعبدالله و نیز پسران آقاعلی اکبر شهید
 مذکور را سیما آقاعبدالحسین و آقارضاه و خصوصاً دخترش حاجی
 بی بی لقا و دیگر از مومنات قریه خدیجه سلطان بنت حسین علی
 مؤذن مسجد حسین آباد که در پانزده سالگی بواسطه منیره
 خانم زوجه حاجی علی حسین آبادی فائز بایمان شد و
 پدرش حسینعلی مؤذن مذکور و هم برادرش عباس کمال ستم
 بروی رواد اشتند و برادرها اشاره پدر و پسر را ضرب زنجیر بدن
 سیاه و مجروح ساخت و کشان کشان نزد میرزا حسن پیشنماز
 بردند و پدر اظهار داشت که این دختر را باید بر بهائیان
 سب و لعن کند و یا با اجازه شاهمینجا او را میکشم و چون
 پیشنماز با مظلومه سخن گفت و او استقامت مینمود فتوی داد که
 او را بیرون از خانه برده بکشند و پدر و برادر و پسر با خانه خود
 آورده قصد کشتن نمودند و بالاخره حسب میل مادر آزار بسیار
 وارد ساخته بیرون کردند و انمظلومه پناه بخانه حاجی علی

وحرمتش آورده و آن محترمه و برابر زوجیت برادر خود آقارضا
 در آورد که بعداً بقریه علی آباد اقامت کردند و در سال ۱۳۴۱
 محفل روحانی مرکب از آقا ابوتراب بن آقا محمد حسین و آقا
 حسن بن آقا حسین و آقا علی اکبر بن عباس و آقا عبدالحسین
 بن آقا علی اکبر شهید و آقا عبد الله بن آقا ابوتراب و یمان پور
 خسرو کیخسرو و پورا سفند یا رورستم پور بهمراد خدا بخش ورستم
 پور بهمراد ماندگار تشکیل یافت و نیز آقا نصر الله اهل بندر آباد
 رستان فائز بایمان شد و بعلت تعرض و ستم اهل قریه بمعلی آباد
 آمده مزدوج و مقیم گشت و دیگر از معارف مؤمنین آقا محمود
 بن آقا علی آقا محمد حسین و بهائیان قریه حظیره القدس
 تاسیس داشتند .

و در حسین آباد انوشیروان پور بهریان در روز نهم شوال
 ۱۳۰۸ واقعه شهداء^۶ سیمه یزد را بچشم خود دید و با
 انوشیروان پور بهرام و جمشید بهرام وارد شیر بهرام کوشیدند
 و بواسطه ملا بهرام در مرزعه مهدی آباد که در بخش ششم
 شرح احوال آورده ایم فائز بایمان گشته بتبلیغ پرداخته
 و پدرشان بهرام بن شهریار مذکور نیز همیشه زردشتیان را
 در مقابل تمذیبات شیمیان بشارت قرب طلوع بهرام و رجاوند
 میداد از این امر اطلاع و انجذاب یافت ولی بفاصله قلیلی
 درگذشت خدا رحم بهرام و خدا مراد بهرام و بهریان بهرام

وشهریار بهرام ایمان آوردند و جمعی از زردشتیان در آنقریه
 مؤمن شدند و ملاهایشان و غیرهم بر اشفتند و دستور نامدار
 اهل قریه حسن آباد اردکان اشمارندم و هجوفرستاد و
 انوشیروان رفاعیه اثباتیه مؤدباً جواب گفت و دولت حرم
 انوشیروان مؤمنه روحانیه بود و ارباب ابن انوشیروان خود را
 بهندستان رسانده در بمبئی بکسب پرداخته نقودی گرد آورد
 و خود را بمگاشرف حضور حضرت عبدالبهاء وارد کرد و در سال
 ۱۳۲۸ محفل روحانی تاسیس گشت و اعضاء انوشیروان
 مهربان و جمشید بهرام وارد شیر بهرام و انوشیروان بهرام و
 خدامراد بهرام و رستم خداداد و خدا رحم بهرام و شهریار
 بهرام و بهرام مهربان بودند و حظیره القدس و قبرستان
 بهائی نیز تاسیس نمودند و از معارف مؤمنین میرزا حسین
 بن قاسم از طلاب و روضه خوانان بود که ستم بسیار از اهالی
 کشید چنانکه از مسجد بیرون افکندند و از غرفه تکیه حسینی
 پائین کشیدند و محصولاتش را پایمال ساختند و کودکان بر
 عقبش سب و لعن کنان سنگ انداختند و عاقبت ناچار شده
 مهاجرت نمود دیگر حاجی علی ملا و روضه خوان بن محمد رضا
 که پدرش معاند و خود نیز مدتها بر منبر تعرض میکرد مصرود رفع
 و دفع این فتنه بود و نویستی محمد حسین قاری به کیخسرو پیور
 انوشیروان بهرام افترا و بهتان سوء گفتار نسبت بقصر آن زد

با جمعیت مسلمانان مساعدت کرده صورت استشهادهای
تنظیم نمود بفیروزآباد نزد حاجی سید علیرضا مجتهد شتافتند
تا با حاجی شیخ علی اکبر پیش نماز فتوی قتل کیخسرو نگاشتند
ولی پرویزخان بختیاری حکمران قرای رستاق با پارسیان
بهائی مکالمه کرده حقیقت احوال بدانست و باخذ مبلغی
جریمه از کیخسرو اکتفا کرد و بعداً نیز آنچه سعی کردند
نتیجه نبردند و حاجی علی بصدد تحقیق برآمده تصدیق
این امر کرد و پدرش و برادرش بصدد قتلش برآمدند و مآلاها
بی دری متعرضش شدند و زورش را اصرار کردند که شوهر کند
و اهالی پیوسته شورش کردستهای بسیار بر او وارد ساختند
و چندین بار تا بحد هلاک ضرب و صدمه رساندند و در رقریه
و شهر مکرراً بحد قتل رسید و همه جاد ریش برای اهلاک
مراقبت کرد و او شجاعت و استقامت ورزید و بهائیان پارسیان
مذکور در رقریه پیوسته مورد تعرض مسلمانان بودند .

و از جمله معارف بهائیان آنحد و آقا حسین علی
فیروزآبادی خواهرزاده صفیعلی شاه در رقریه فیروزآباد
رستاق طبیب و جراح بود فلاحت مینمود و با اعیان و ارکان
معاشرت داشت و خواهرش مع الزوج که ملاحسن روضه
خوان بود نیز ایمان آوردند و سال ۱۳۲۱ بعلت فتنه
یزد بطهران مهاجرت کرد پس از چندی برگشت و پیوسته

معاندین بصدورش بودند تا سال ۱۳۴۲ که انقلاب طهران
 وقتل قونسول امریکا وقوع یافت در فیروزآباد با اشاره حاجی
 سید علیرضا مجتهد پسرش حاجی سید مهدی و دوست
 خواهرزاده آقا حسینعلی و داماد خواهرش و سه تن دیگر
 از اشرار همدستان شدند و در شب ۱۷ ذی قعدة آقا حسینعلی
 در اشکد زهمان نائب الحکومه قرای رستاق بود و در ساعت
 چهار گذشته از شب عازم فیروزآباد گردید و سید مهدی بسا
 شش تن رفقا در باغی کمین بودند و همینکه آقا حسینعلی
 رسید سه تن بیرون دیدند و گریانش را گرفته بضر بچوب و
 کارد و خنجر و پیرا بقتل آوردند و کلید خانه را از جیبش گرفتند
 بخانه اش رفته اشیاء نفیسه بردند و در را بسته کلید رجیبش
 نهادند و علی الصباغ تنی از قاتلین و خواهرزاده هاییش
 نزد مادرش رفته خبر قتلش دادند و مادر که معاند و متعصب
 بود گفت بسیار خوب شد و برود جسدش را در زیر خساک
 کنید ولی خواهر مومنه اش چند نمود تا جسد برادر را در خانه اش
 مدفون ساخت .

آباد

و در عز آباد و شرف آباد و مهدی آباد نخست در مهدی

آقا حسین بن احمد فائز ایمان شد و سال ۱۳۱۸ آقا رجبعلی
 بن حاجی غلامرضا عز آبادی راهدایت نمود و نیز حاجی احمد
 بن آقا محمد علی عز آبادی بشرف ایمان رسید و آقا حسین

بن ابوالحسن و آقا سید میرزا نجار و آقا حسن بن حسین
 ابوالحسن در عزآباد ایمان یافتند و نوبتی دسته عزادرتکیه
 حسینیه حاجی احمد را در حین عبور و رکود و سیسند
 ابوطالب بن سید محمد علی از اشرار پیش روید سلیلی چند
 ومشت شدید بنواخت و او را گرفته خواستند در کک آتش انداخته
 بسوزانند و نفوس نیکخواه ویرانجات دادند و مؤمنین عریضه
 بجلال الدوله حکمران دادند تا اشرار را بیزد کشیده حبس
 کرد و بعد چندی جریمه گرفته مستخلص ساخت و از نفوس
 مؤمنه آنحد و دلطفعلی خان صدآبادی و آقا میرسید محمد
 بن آقا میرسید حسن شرف آبادی بود و ملا غلامحسین از افاضل
 طلاب عزآباد ایمان آورد و ملاها بضدیت برخاستند و خصوصاً
 آقا سید احمد بن آقا سید حسین واعظ بر منبر لسان بهتاکسی
 گشود و میرزا حسن آخوند بن میرزا شفیع بر ذالت و شرارت
 بیفزود و در سال ۱۳۲۱ در آغاز مقدمات فتنه یزد حاجی سید
 احمد شرف آبادی شمشیر بکمر بسته بتعرض مظلومان پرداخت
 و حاجی احمد ویرا بخانه دعوت کرده خواست آتش فساد
 خاموش نماید و اسخنان رذیل ادا کرد و حاجی متغیر گشت
 و سید بی تأمل شمشیر کشید بفرق حاجی نواخت و سر بشکافت
 و حاجی احمد بی تظلم بشهر رفت و سید بر شرارت بیفزود و
 بدر بخانه آقا حسین بن احمد که آقا میرسید محمد بن آقا

میرسید حسن شرف آبادی و آقا علی بن حاجی مجومردی نیز حاضر بود رسید رزالت کرد و آقا حسین بیرون آمد و ویرا بوعده و نوید متقاعد ساخت و بعد از لمحده ای باز بتحریرك اشرار مهدی آباد عودت کرد و بنای شرارت گذاشت و همینکه آقا حسین بیرون آمد و با وی سخن گفت و سید سنگی برویش نواخته مجروح کرد و آقا میرسید محمد و آقا علی از خانه بیرون دویدند سید را بدرون کشید و تادیب کامل کردند و انبوه اشرار رسیدند و ایشان مسلح برپام خانه برآمدند و مهاجمین ترسیدند متفرق شدند و همان شب آقا حسین با صورت مجروح و دوتن مذکور بشهر برای تظلم رفتند و چون نیران فتنه مشتمل گشت کرده اشرار در ورخانه حاجی محمد اسمعیل را که آقا رجیبعلی نیز بود گرفتند و هر دو را ز راه قنات بایشان بدور رفتند و پس از دو ساعت از خرابه سرد را آوردند و سه نفر از اشرار از مقر قنات بایشان رسیدند و آقا رجیبعلی را دیده تیر انداختند و خطا کرد و او را گرفتند نزد جمع اشرار آوردند و نشان حاجی محمد اسمعیل از بدست نیاوردند و او را چون نمیشناختند مبلغی بچریمه گرفتند مستخلص ساختند و او پنهان گشت و حاجی احمد بنوعیکه در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و در شرف آباد بسال ۱۳۳۰ آقا یحیی بن آقا سید علی اکبر و آقا ابوطالب و آقا سید علی اکبر و آقا میرزا محمد صادق بن آقا میرسید حسن بقیعز ایما رسیدند و ملا غلامرضا قصاب مومن شده اقارب خود را تبلیغ

کرد و آقا رضا و آقا محمد حسین ^{امینا} بابائی و آقا علی بن حاجی حسین و استاد غلامعلی و غیرهم بظل ایمان قرار گرفتند۔ وصیت قرای مذکور ب همه جارفت و اعادی حوالی چنان به خشم و تعصب جوشیدند که هر جا احاد مومنین را می یافتند حملیه بردند نوبتی علیقلی عزآبادی را در رفیروزآباد سید مهدی بن حاجی سید علی رضا پیش نماز یزدی گرفت و اشرار چندان آزار رساندند که بدن مجروح و سیاه گشت و ملا غلام حسین بن ملا ابوطالب را حاجی میرزا احمد پیش نماز رحمام عزآباد بضرب و سب بیرون کرد و آقا محمد حسین بابائی را در رمزرعه کلان تتری از سوران امنیه گریبان گرفته اصرار بر اظهار تبری کرد و تفنگ بر پیشانیش نهاد و تهدید قتل نمود و ملا غلام رضا را در مجلس روضه تعرض کردند و سید سلیمان روضه خوان بر منبر متعرض شده و جمعیت آب دهان برویش همی انداختند از مجلس خارج کردند برین منوال پیوسته ستم و ایذاء همی ^{تحمل} کردند و آقا علی بن حاجی حسین عزآبادی که متوطن در قریه حسن آباد رستاق گردید چون ^{آقا} حسین احمد مهدی آبادی و آقا سید علی اکبر شرف بملاقاتش رفتند اهالی اجتماع و تعرض کردند و بالاخره بدانجا رسید که ناچاره عزآباد برگشته اقامت گرفت و بسال ۱۳۳۲ بهائیان عزآباد و شرف آباد و مهدی ^{آباد} با اشاره حضرت عبدالبهاء تاسیس يك محفل روحانی کردند.

ود رقبه هر مذك از محال سخوید پشتکوه آقا علیرضا
 در هفتاد سالگی مومن شد و پسرانش آقا ابوالقاسم و آقا احمد
 و آقا عبد الرزاق و آقا غلامحسین و آقا فریدون و آقا محمد جعفر
 و نیز آقا علی اکبر بن مرحوم آقا حسین و غیرهم از رجال و نسوان
 در ظل ایمان درآمدند و در واقعه مذبحه یزد اهل سخوید
 بتحریک شیخ مهدی پیشنماز بصرم قتل و غارتشان برخاستند
 و خانه آقا محمد اسمعیل گازر مالک قریه را غارت کردند و استاد
 رحیم و آقا علی اکبر داماد هایش را ضرب بسیار وارد کرد و استاد
 رحیم را بقتل قتل به سخوید بردند و مبلغی جریمه گرفته رها
 نمودند و آقا ابوطالب سخویدی را سرشکافته آزار بسیار نمودند
 نیز مبلغی اخذ کرده رها ساختند و دیگر از مومنین آنجا علسی
 اصغر برادر آقا علی اکبر مذکور بود .

و از جمله معروفین بانساب باین امر شیخ عبدالحسین
 آواره (آیتی) از ارباب عنائم تفت یزد بود و در حدود سال
 ۱۳۱۹ پس از تعرضات و مخالفات که سالها نسبت به برادر
 مهترش آقا شیخ محمد علی از بهائیان با خلوص طاعت و
 پیشوای مسجد و جماعت نمود اظهار اقبال و
 ایمان کرد و چندی برجای برادر برقرار و استوار شد و مدتی
 نگذشت که باین نام شهرت یافت و ناچار از تفت بیرون رفت
 و بالاخره بارستان درآمد و آقا میرزا آقا رفیعی و آقا میرزا

شهاب فتح اعظم ویرا بمکتب داری کودگان بهائی در محله باب الریح مشغول ساخته مصاریفش را کفایت کردند و مدت سه سال بدین عنوان بسر برده بنام حاجی شیخ نزد این فئه معروف گشت و خط را نیکو مینوشت و الواحی استنساخ نمود و بعضی صنایع خطی از قبل ثبت بعضی از بیانات مبارکه به قلم خفی در ضمن صورت مرغ یا سرو و غیره مابروزداد و اشعار نیز میسرود و ضیائی و آواره تخلص میکرد آنگاه عازم کاشان شد و بمصر درآمد بانبیره آقا محمد علی مواسلت و مقارنت جست و بدینروما بین بهائیان بتخلص آواره شهرت یافت سپس به طهران وارد شد و با ایادی و معاریف معاشرت نمود بتبلیغ اشتغال گرفت و سفری در سال ۱۳۲۴ بمکارفته چندی در جوار پیرانوار نصاب و مواعظ گهربار بشنید و عودت کرد باز بتبلیغ پرداخت و در اغلب بلاد پی این مقصد سفر نمود و همه جا مشهور و محترم گردید و امورش کم یا بیش میگذشت و شروع بتنظیم تاریخ جامعی برای این امر کرده با طبع ژالتین در ایران منتشر ساخت و نسبت بتمام تعالیم و دستورهای اخلاقی و روحانی و عقاید عقلی و عرفانی این امر همه جا اظهار کمال علاقه و بستگی مینمود ولی از بعضی تمایلات و عادات کهنه طبیعت و عادت قدیم داشت دست نتوانست کشید و بانهایت دقت از انظار بهائیان مستور کرد و برخی هم که با

او مجالس و معاشر بودند برای حفظ مقام امرایی و اعتبار او
 فاش نیمنمودند و او خود هم محض خشوع و خشیت و امتناناتی
 که از مقام عظمت حضرت عبدالبهاء داشت توفی و تحفظ را
 ناچار مراعات میکرد و سفری دیگر در ایام حرب عمومی بعکس
 رفته تشرف بحضور حضرت عبدالبهاء حاصل کرده
 مراجعت نمود و در ایام انقلاب جهانی تحت تاثیر افراطی
 قرار گرفته با برخی از مغرطین خواست در این حزب بافراط رود
 ولی دانایان جلوگیری کردند و از انجام مرام و مقصود بازداشتند
 تا چون واقعه مد هسه غروب نیر مرکز عهد و میثاق ابهی اتفاق
 افتاد و حضرت ولی امرالله ویرا بحیفا طلبیده مأموران انگلستان
 فرمودند در آن حدود نسبت اعمالی واقع شد که منفور بعضی از
 مومنین گردید و امر بمسودتش دادند و بمصروارده شده بصدد
 جمع و نشر تاریخ برآمد و با محفل روحانی مصر مخالفت کرد
 و جمعی از شبان تند رویی توافق نمودند و چون محفل
 بمحض حضرت ولی امرالله شکایت کرد و رهنمائیش را خواستند
 بناء مخالفت گذاشت و او را بحیفا طلبیدند و در تقویم حال
 و مالش کوشیدند راست نگردید و نسبت بصحت الواح وصایای
 حضرت عبدالبهاء اعتراض داشت و همینکه الواح را بعیسن
 خط اصل نگریست ازین بابت اعتراض نتوانست و اظههار
 اطاعت نمود ولی ببیروت رفته بمذاکره در امور مذکور با اعضا

محفل روحانی پرداخت و بپرداخته مشغول القاءات بود که تلگراف حضرت ورقه علیا بدین مضمون رسید لا تطمنوا من کل وارد ولا تصدقوا کل قائل لا جرم مطرود بهائیان گشت و بهمدان و طهران درآمد خبرش منتشر گردیده دیگر اعتنائی بسخنانش نکردند و از آنگاه بنهایت معاندت و مضارت با این امر و مؤمنین پرداخته کتبی مملو از طعن و قدح بدستیار معاندین قدیم طبع و نشر کرد و با انواع وسائل و سانس برای قلع و قمع کوشید و بهر وسیله میسر و ممکن بود متوسل گردید و احباب مؤمنین بحسب دستور مبارک ادنی مقابلتی با عملیاتش نکردند و او را بحالش وا گذاشتند تا خائب و خاسر گردد.

و از بهائیان پاریسی شهر آقاملا بهرام اخترخاوری سابق الوصف و پس از عودت از هند بر همان منوال بتبلیغ و انبوع خدمات درین امر اهتمام جست و در سال ۱۳۱۵ چون بنوعی که در بخش سابق آوردیم بفتوای شیخ محمد جعفر سیزواری مجتهد مقیم یزد آقا غلامحسین بناتکی رابقتاوت شدیده شهید گردند نامه تظلم مفصل بمیرزا علی اصغر خان صدر اعظم نوشت و صدر شیخ رانفی بلد نمود و عریضه را بواسطه عزیزخان خواجه نزد ارباب جمشید تاجر و ملاک شهیر زردشتی فرستاد نوشت که این ملا بهرام کیست و ادعای شدیدی بشهر انتقام و قصاص غلامحسین بناتکی برای چیست شما او را پند

دهید که زردشتی حق مداخله درین قبیل امور ندارد و
 ارباب مذکور با انجمن ناصری یزد نوشت و انجمن ملامبهرام را
 بمحاكمه و بازخواست طلبید ولی شدت نکردند و او بسالی دیگر
 برای تبلیغ و غیره با عاقله بمبئی رفت و چندی اقامت و سفر
 نمود و نویتی در بده که خسرو خرم شاهی ویرا جلو گرفتند
 پرسیدند که زردشتی هستی یا بهائی و او جواب گفت کسسه
 بهائی هستم و بیدرنه سدره و کشتی که با او بود گرفته در
 آوردند و ضریبی شدید وارد ساختند و ملامبهرام لغت هندی
 نمیدانست و مداخله پلیس خلاص شد و بالاخره پس از
 چندی بوطن برگشت و از سال ۱۳۲۰ جلال الدوله
 حکمران یزد اراضی واسعه را در پیش کوه یزد با کابریز کهنه
 بجزئی قیمت خرید و بتظا هر انتساب بدین امر عباس آباد
 نام گذاشت و او و زانش همدم السلطه ملامبهرام را میشناختند
 و از فلاح و باغداری وی مطلع بودند بواسطه انجمن ناصری
 مذکور و ارد شیرجی صاحب هند و ستانی سرپرست زردشتیان
 ایران و هم بشفاعت آقا حاج میرزا محمود افغان ویرا وادار
 نمود که تمامت متفرقه ملکی خود را بفروخت و باتفاق پانسزده
 خانوار پارسیان از قبیل برادرش آقا کیومرث و شاه سیاه و خش
 و غیرهما با زمین باثر رفته قرار گرفتند و مصاریف آن خانوارها
 را نیز ملامبهرام داد و جلال الدوله کارهای کاریز و ساختمان

و دیگر کارها را همه بملا بهرام وا گذاشت لا جرم او متحصیل
 مصاریف بسیار شد و زمین را آباد و کاریز را تعمیر کرد و موقع برداش^ت
 محصول رسید ولی فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ برخاست و سده
 تن از پانزده خانوار مذکور هم بشهادت رسیدند و جلال الدوله
 ملا بهرام و سایرین را از اخذ محصول و منافع ممانعت کردند
 متفرق ساخت و روزی بواسطه پیشکارش حاجی مسعود السلطنه
 از ملا بهرام تعامت اسناد قراردادها را طلب کرده ملا بهرام
 جواب گفت که پانزده خانوار مدتی در این صحرای هولناک
 ماندند و زمین لم بزرع را آباد کردند حال چگونه ممکن است
 ایشانرا از حقوقشان محروم کرد و من حسب میل و حکم شاهزاده
 تمام سرمایه زندگانی را از کف گذاشته و منافع و قیمت آنها را در
 اینجا مصرف کردم آیا کدام قانون و شریعت و وجدان روا میدارد
 که انتقاعی نگرفته بگریزیم و شاهزاده حکم داد چندان زدند
 و اذیت کردند که تعامت اسناد را داد و چشمش از اثر ضرب
 مدتی رمد گرفت آنگاه شاهزاده امر نمود که هر کجا خواهد رود
 ولی در تعامت قلمرو حکومتش برای این طایفه قتل و غارت برپا
 بود و از هیچ طرفی گذشتن امنیت نداشت لا جرم نه شبانه
 روز سرگردان و حیران با قوتی لا یموت بسربرد و بالاخره عریضه
 بشاهزاده داد و التجا کرد تا توانست بالباس مبدل خود را
 بقاسم آباد برساند و از آنجا بمهدی آباد محل سکونت

سابقش رفته مختفی و پنهان شد و کی خسرو پور خدا را مذکور
 که ویرا در کاشان تبلیغ کرد در طلبش از قریه به قریه شتافت تا در
 مهدی آباد ویرا یافته نصیحت گفته شرح اوضاع بیان نمود
 که من آمدم تا ترا از این جا حرکت دهم زیرا که اعدا از هرسو
 در کمین احباب اند و هر یک را در ره بیفوله بیا بند میدرند
 چنانکه آقا غلامحسین ترمه با فایز دی بکو هستان متسواری
 گشت و بالاخره درندگان خونخوار او را یافته سرش را جدا کرده
 در جعبه تمبیه کردند و برگی چند از درختان بر آن نهادند
 و هدیه بعنوان میوه بخانه اش فرستادند همینکه زنی سر
 جعبه را برداشت بجای میوه چشمش بر سر بریده شوهر سر
 افتاد و با چنین اوضاع مکث در اینجا ابد اصلحت نیست و در
 همان شب سوار بر استر با اتفاق تنی از احباء پارسی رهسپار
 شدند و سه شب بپراهم رفتند تا بحسین آباد بلوک رسیدند
 و یکتن راه بر پراهم گرفته بسوی طهران رفتند و در منزل
 نه کنبد در چاریکی از قاتلین احبای یزد اسد الله نام مذکور
 که استاد علی اکبر را در جوی آب خانه اش سر برید و حسب
 دستور مشیر الممالک یزدی معروف برای نجات از قصاص
 و انتقام دولت در آنجا بود شد و مبلغی نقود بتفنگچیسان
 مستحفظ طرق بذل و بخشش کرد تا ویرا محروس داشته
 همراهی کرده بنائین رساندند و بالاخره بطهران رفست

و پس از دو روز حسب اصرار ارباب جمشید مذکور بخانه اش رفته
 بسرپرستی امورا و قرار گرفت و ارباب نهایت ملاطفت و احترام
 با و نمود و ویرا محرم خود ساخت و او نیز حسب تعالیم مخصوصه
 حضرت عبدالبهاء با کمال راستی و صداقت در کارهای ارباب
 انجام خدمت داده مساعدت نمود و مدت دو وازده سال با او
 بود و در طهران برای استرداد اموال و حقوق خود جلال‌الله
 را تعقیب کرد و شاهزاده حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر
 و حاجی میرزا محمود افغان ملتجی گشت و آنان حسب شورد
 محفل روحانی ملا بهرام را باین طریق ساکت کردند که اگر
 تعقیب شود بستگان ظل السلطان در بلاد و محال اخیری
 تعرض با حجاب خواهند نمود و جلال الدوله خود با ملا بهرام
 روپوشده درخواست کرد که ویرا تعقیب ننماید و تعهد نمود که
 بعلاوه طلبها خسارتهایش را نیز ادا کند ولی وفا بوعده عهد
 نکرد و ملا بهرام با عاقله اش در مضیقه شدند و حضرت عبدالبهاء
 بشاهزاده شرحی نگاشتند و در هامش بدین مضمون مرقوم
 داشتند که ملا بهرام برای درم و دینار در خدمت تو حاضر نشد
 و محض اطاعت از حکم کتاب چنین رفتار نمود اگر ترضیه خاطر
 او را بعمل نیاری منتظر خسران عظیم باش و او پس از زیارت
 لوح مقدار چهار هزار رزق واقع در پشت جلالیه خود را مبع
 و بیست و پنجاه تومان نقد بملا بهرام داده خواهش کرد که

رضایت خود را بمحضر عبد البها^۱ بنویسد و اگر چه مبلغ مذکور نسبت بطلب و خسارت ملا بهرام سه درصد نعیشد ولی او رضایت داد و بالجمله ملا بهرام بسال ۱۳۳۵ رهسپار ارض حیفاشد ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبد البها^۱ کام دل بگرفت و بطهران بازآمده بانواع خدمات ایمانیه بانهایت صفا و اخلاص موفق بود تا تقریباً در سن هفتاد سالگی بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و در گلستان جاوید قبرستان بهائ^۱ مدفون شد و عائله واسعه اخترخاوری یادگار از اوست .

دیگر از معارف بهائیان پارسی استاد جوانمرد سابق الوصف استاد مدرسه و دانشمند و نویسنده یگانه پارسیان و حائز مقامی ارجمند در این امر عاقبت زردشتیان خصوصاً دستورتیراند از مؤیدان همی بد ازا و گفتند و بشوتن نامسی سرپرست را که از جانب بزرگان پارسیان هند در یزد بسود اغوا^۱ و اغراء^۱ کردند تا ویراپس از آنهمه مشقات متما دیده در درتعلیم و تربیت نوپادگان بدین جرم که سدره و گشتسی نیست بتحریک دستوران از مدرسه خارج کردند و تهدید بقتل و اذیت و تحقیر و خانه نشین نمودند و بالاخره کیخسرو خان را در کرمان بخوراندن زهر هلاک و ماسترخدا بخش رئیس را چنانچه مینکاریم بدست فریدون کرمانی قتل کردند و استاد جوانمرد را نیز تهدید بقتل کردند و ناچار خانسه

نشین گردید و پس از چندی بعلمت ایذا^۱ و تحقیر اعدای طهران
 شتافته نزد ارباب جمشید بهمن شهیر متصدی مراسلات
 گشته چهار سال بسربرد ولی از جهت انجذاب دینسی و
 اخلاقی و معارفی و عدم رضایت از اوضاع تربیتی و اخلاقی
 رئیس و مرئوس اداره دلخوش نشد و استعفا کرده عودت بیسزد
 نمود و زردشتیان حسب الاحتیاج ویرا بتدریس در مدرسه
 معین کردند ولی معترضین متعصبین پیوسته موجبات انزجار
 و کراهت و آزارش را فراهم آوردند و برای اینکه بتعالید زردشتی
 پشت پازد و همه میدانستند سدره و کشتی نمی بسند و متعرضش
 شدند و با جمله خود را در نشر معارف و تربیت زردشتیان و ازاله
 اوهام و خرافات از مابینشان صرف کرد و در مواقع فتن و بلیات
 در نگارش نامه های تظلم و دادخواهی با ولیاء دولت
 قدرت قلم نافذ داشت و تا آخرین نفس در محافل اهل بها
 و خدمات امریه مشارالیه بان بود و بالاخره بسال ۱۳۴۷ در
 سن ۸۵ سالگی درگذشت و حسب وصیت شفاهی و کتیبش
 با داب بهائی تجهیز و تکفین شده بنهایت اعزاز در رگستان
 جاوید حسین آباد رستاق یزد مدفون گردید و چون در آغاز
 وصیت نامه از شدت ایمان و اخلاص باین بیت تمثل نمود .

هر چند درون خانه راهست ندهند

محروم مباش و حلقه برد رزن

لذا فرزندانش بر لوحه سنگ آرامگاهش آیات بدیعانه
نقش کردند و نخست پاریسی است که مراسم تجهیزیهائی
با وی مجری گشت و لوح مشهورینام شیر مرد خطاب با و در
جواب هفت پرسش او است .

ماستر خدابخش مذکور در صفر سن شوق شدید بتحصیل
علوم و معارف داشت و پس از فراغت از تحصیلات اولیه در وطن
بیمبائی شتافت و مدت چهارده سال در مدرسه ملا فیروزپور
ملاکا ووس نزد پروفیسور کادوسچی ایدلجی کانکاه که دانشمند
بزرگی بود لغت گجراتی و انگلیسی و اوستا و زند و پهلوی و فارسی
عربی بیاموخت و بدرجه رفیعہ در اطلاعات عمیقہ از کیستش
زرتشتی و کتب و احوالشان رسید و مراجعت بیزد نمود و عضو
انجمن ناصری زرتشتیان گردید و در اندک زمانی صیانت
فضلش منتشر گشت بدرجه که یگانه و بیگانه بر اهمیت مقامات
علمیه اش گواهی دادند دستوران بپایه دانشش نمیرسیدند
و کتاب گلدسته چمن مطبوع در بمبائی را از انگلیسی بفارسی
ترجمه نمود و هر چند اظهاریمان با مرید بیع نکرد ولی کمال
محبت با این طایفه داشت و پیوسته نصرت و مساعدت نمود و
در فتنه مذبحه سال ۱۳۲۱ که در بخش سابق نگاشتیم
عدهئی را در کمال سهریانی حفظ و نگهداری کرد از قتل
محفوظ و مصون داشت و نیز در موقعی که دستوران بیسزد

بتخریب قبرستان بهائی پاریس بنام گلستان دادگاه قیام
 کردند و در بزرگ شمین سوختند و سنگهای قبور اشکستند بمحض
 استماع بشتافت و رسیدگی کرده در انجمن ناصری تقاضای
 تادیبه قیمت نمود و انجمن ناچار پیرداختند و نیز در موقعی که
 دستوره خواستند اعضای بهائی انجمن ناصری را معزول
 کنند مقاومت کرده مانع شد و همینکه سئوالاتی چند در خصوص
 اصرار بهی طرح کردند اجوبه کامله مقننه داد و ایشان را
 مقهور نمود و لذا ابالا خره با همه احتیاجات که بآن دانشمند
 فرزانه داشتند تنی از زرتشتیان را گذاشتند تا غفله در جنب
 مدرسه کیخسروی یزد و پیراهداف، شلیک گلوله ساخته گریخت
 و بستگان و دوستان بحال حسرت و اندوه مجتمع شده جسد
 آغشته بخون بگریاس مدرسه نقل دادند و دکتر انگلیس را
 بیالینش حاضر کردند دکتر پس از معاینه در حالیکه دیدگانش
 از اشک تر شد بفایت حزن و اندوه عبارت " افسوس ما ستر عزیز"
 بر لب رانده گفت سالها باید تا روزگار چنین مردی بمعرضه
 شهود آرد و ما در آن مظلوم از شدت حزن و جزع و فزع دیوانه
 شد و پس از چند ماه در گذشت و واقعه شهادت ماستر در
 سال ۱۳۳۶ واقع و سنش پنجاه و پنج سال بود و با همسره
 تظلمات که برای جزاء مسببین و مرتکبین بدولت ایران شد
 نتیجه نداد و برادر ماستر که آقامهربان نام داشت در سوگوار

وی این ابیات بسرود :

از این داغ شرر سار جگر سوز

شراری در دل و جانها برافروز

که با مستر خداوند از ره گین

چه کردند آن بداندیشان بی دین

فریدون نامی از اشرار کرمان

مصمم شد ز تحریکات ایشان

به ششول آن بداندیش بد آئین

بکشت آن پشیمان ملت و دین

بجنب مدرسه در نیمه روز

بکشتش آن سیه بخت سیه روز

به ماه فرو دین و فرو دین روز

گذشت از این جهان با حسرت و سوز

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین صادر فرمود " از شهادت

ماستر خدا بخش بسیار محزون و دلخون شدیم ولی یقین

بدانید که چون محبت بیبهایان داشت آن جان پاک در

جهان روشن غریق دریای عفو و غفران گردد و پیرتوای بدی اورا

روشن نماید و علیکم وعلیکم البهاء الابهی ۲ رجب ۱۳۳۷

عبدالبهاء عباس "

و از معارف فضلی این امر از قسمت یزد فاضل یزدی

است که خود شرح احوالش چنین نگاشت : " موطن اصلی
این عبد قصبه نندوشن که در شانزده فرسخی یزد واقع بوده
تحصیلات مقدماتی این عبد در اصفهان و دو سال هم
در حوزه درس خارج حاجی شیخ محمد تقی نجفوسی
(ابن الدّثب) بود و در اصفهان نیز متاهل شدم و چون
بوطن اصلی مراجعت کردم اهالی تفت یزد این عبد را برای
انامت جماعت بقصبه تفت بردند پس از ورود و اشتغال با ما^{مت}
بعد از دو سال موفق بایمان شدم و بتبلیغ نفوس پرداختم
طولی نکشید که تصدیق این عبد بامر مبارک در مسامع اهالی
یزد و تفت طنین انداز شد علمای تفت و یزد شکایت این بنده
را بمرحوم جلال الدوله بردند و آن مرحوم در محل بیلاقی
بود و ماموری برای احضار این عبد فرستاد پس از حضور بانواع
ملاطفت مرانوازش فرمود و امر بتبلیغ اجزای خود نمود نه روز که
در آنجا بودم بتبلیغ چهار نفر از اجزای مهم او موفق شدم و پس
از نه روز اجازه مراجعت بتفت داد پس از ورود ضدت اهالی
بیشتر شد تا آنکه مؤذن مسجد خود این عبد بعد از اذان این
عبد را بتصریح اسم لعن میکرد چون اقامت خود را در تفت
غیر ممکن دیدم پیاده از تفت بسمت آباده و از آنجا با اصفهان
مسافرت کردم و از آنجا بطهران رهسپار شدم چون بکاشان
رسیدم وضای اصفهان شروع شد چون بطهران رسیدم

خبر ضوضای یزد شنیدم چون در طهران بیکار و مراجعت به
 یزد هم ممکن نبود بمیرزا سیاوش که منشی ارباب جمشید بود
 ملتجی شدم که بمن کاری رجوع کند که بتوانم از عهد ه برآیم
 ایشان مرا بوهن آباد پیشاویه برای ضبط محصول فرستادند
 چون هوا گرم بود و بایستی از صبح تا شب در خارزار پیاده
 بودم و مواظبت در روز و خرمن ها بکنم مریض شدم و عودت
 بطهران نمودم در آن وقت فی الجمله آرامش در اوضاع
 ناگوار یزد حاصل شده بود با حال ناتوان و تب باز پیاده از
 طهران به یزد رفتم و در منزل مرحوم حاجی سید میرزای افغان
 ورود نمودم و در ضمن قصیده‌ئی ورود خود را و غارت خانه و
 فراریال خود را با طفل شیرپیش ازتفت به جلال الدوله
 اطلاع دادم آن مرحوم بمرحوم افغان گفته بود که توقف فاضل
 در یزد صلاح نیست او را بمروست در نزد آقایان افغان بفرستید
 چه که در موقع ضوضا جمیع افغان بسمت بوانات فارس فرار
 کرده بودند فقط مرحوم حاجی سید میرزا و حاجی سید مهدی
 و حاجی میرزا آقای افغان در یزد بودند پس آقایان مزبور این
 عبد را بهمراهی رعایای خود که از اهل بوانات بودند بمروست
 خدمت آقایان افغان فرستادند پس ازیکماه اقامت در مروست
 و بلوک بوانات بشیر از رفتم حکومت شیراز باعلاء الدوله بود
 با وجود کفایت و اقتدار علاء الدوله اوضاع امری شیراز انتظامی

نداشت و احباب هم مضطرب بودند در کاروانسرای منزل
گرفتم و کسی بفکر این عبد نیفتاد از حسن تصادف حضرت
جعفر علی خان معظم الملک روحی لثرتیه الفداء که حضرت
عبد البهاء در الواح مقدسه او را به اقلیخان میفرماید میرینج
فوج بود و عازم اصفهان این بزرگوار از من تفقد نمود خواست
مرا به همراه خود بفریدن ببرد ایشان با کمال احترام این عبد
را در خدمت خود با درشکه مخصوص تا شهرضا آورد جبران
صدمات وارده بر این عبد را نمود در شهرضا خبریافتم که عیالم
بدستجر که یکی از دهات جرقوئیه اصفهان است. بنزد مادر
و خواهران خود آمده بسیار مسرور شدم و با اجازه حضرت
معظم الملک و مساعدت ایشان بدستجر رفتم چون شهرت
تصدیق این عبد با آنجا منتشر نشد بود اعیان آنقریه مسرا
بحسن استقبال پذیرفتند بنوعی که سبب حسادت و رقابت
علمای آن بلوک شد ولی نفوذ و سلطه رؤساء مانع از اظهار
عداوت علما و عاظ بود و چهار سال در آنجا اقامت نمودم در آن
جا دویاره بساط آخوندی و محراب و منبر مبسوط شد رفته رفته
نور ایمان ضعیف و خمودت بر من غالب شد نزدیک شد که شعله
انوار ایمان از قلب زائل و شعله نارغور خرمن عمر و هستی مرا
بسوزاند لذا از آنجا صرف نظر و قطع علاقه کرده به یزد مراجعت
نمودم و با رعایت حکمت با احباب معاشرت و مراوده مینمودم

تا آنکه این پرده رقیق را نیز دیدم و دل از اهل و عیال
بریدم و مسافرت و مزاحمت و دستان مشغول شدم و از سنه
۱۳۳۷ هجری تا کنون بمسافرت و سیر در اطراف عسری
میگذارم " و راجع بشرح احوال آواره چنین نوشت " در سنه
۱۳۱۹ هجری قمری اهالی تفت بقریه ندوشن که وطن
اصلی این بنده است آمدند و این قریه از مضافات یسزد و
دره ۱ فرسخی تفت واقع است و این عبد را بقصبه تفت برای
امامت مسجد خودشان بردند پس از ورود چنین تصادف شد
که بامشارالیه الیف و جلس کشته بحدی رشته مؤانسست و
مؤالفت محکم شد که بعلاوه ملاقاتهای تصادفی هفته ئسی
دو روز بایستی با هم باشیم روز جمعه از صبح تا شب اینصید
در منزل او و از صبح دوشنبه تا شب او در منزل این بنده بسود
چنان محرم اسرار یکدیگر شدیم که از اعمال و افعال خود در
نزد این عبد مکتوم نمیداشت و چون قبل از رفتن این بنده
به تفت برادر بزرگ او حضرت حاجی ملامحمد علی روحسی
لترتبه الفداء در ایام الله بحضور جمال مبارک مشرف شده
بود و پس از مراجعت از مکه حجّاج تشرف او را بمکاشه سرت
داد و بودند لذابشرارت اشرا و برادر نامهربانش آنمظلوم را
از تفت تبعید نمودند و چون آن مظلوم امام راتب و مسجد
مهم تفت بود پس از اوعبدالحسین آواره آن دو مسجد را

تصاحب نمود ه بود بهائیان تفت کاملا از او منزجر و خائف
 بود ندلکن چون این عبد موفق بایمان شدم صبح دوشنبه
 که آواره بمنزل این عهد آمد بدون ملاحظه و تامل ایمان
 خود را اظهار داشتم و مشارالیه نیز استیحا ش نکرد و اظهار
 موافقت و تمایل نمود و پس از تصدیق و تبلیغ سه نفر از اهل محله
 خود ش با اسم بهائی شهرت یافت و چون زیست او در تفت
 مشکل شد ناچار بر جلای وطن شد شبانه برای تودیع این عبد
 آمد و نزدیک طلوع فجر پیاده بسمت یزد که پنج فرسخ مسافت
 است رهسپار شد و از آنجا ببلوک رستاق یزد و از آنجا باعانت
 احبای رستاق بارستان رفت و در آنجا بمساعدت احباب
 تاسیس مکتبی برای اطفال نمود و چون طبع شعری داشت
 اشعاری باعریضه بساحت اقدس فرستاد و از حضرت عبدالبهاء
 جل اسمہ الاعلی تمنای تخلص نمود و از مرکز عهد آواره تخلص
 یافت .

و ما در اینجامحض اجتناب از اطناب و تطویل بهمین تعداد از
 احوال و اعداد کثیر التفصیل مرکزهم یزد اکتفا مینمائیم .

ترکیه

ممالك عثمانیه از اوائل این امر ارتباط بتاریخ بدیع حاصل کرد که اولاً در عراق و ثانیاً در کردستان و ثالثاً در مسیر حضرت بهاء الله تا اسلامبول و در نه و بالاخره در عکا و حیفه امور مهمه و اماکن تاریخیه و متبرکه تحقیق یافت که شرح و تفصیل همه آنها در بخشهای سابقه مذکور میباشند و اما در قسمت ترکیه از آنرو که حضرت بهاء الله منع از تبلیغ و نشر این امر در آنجا فرمودند و استعداد کامل هم موجود نبود لذا چند تنی بایمان بدیع فائز گردیدند و خصوصاً در اوایل دوره عهد و میثاق محافل و جمعیتهایی که اکثر آنها از ایرانیان بودند را اسلامبول و آطنه و از میروغیرها فراهم بودند و خصوصاً در اسلامبول میرزا حسین صادق زاده معلم و حاجی حسینقلی شیداعی تاجر و غیره با انواع خدمات در این امر قیام میکردند و سلاطین عثمانی که در طول مدت این امر حکم فرمائی داشتند نخست سلطان عبدالحمید دیگر سلطان عبدالعزیز و دیگر سلطان عبدالحمید بودند و دوره میثاق با سلطان اخیر تمام داشت سلطان عبدالحمید خان عثمانی تقریباً دو میلیون سپاه منظم در او داشت و وسعت خاکش بیش از همه ممالک عرصه دول بود و از چندین چشمه مداخل میگردت که هر یک روزانه هزار لیره عاید میدادند و ثروتش را سلاطین عالم آرزو میکردند و هنگام محاربه بایونان از مال خود ده میلیون بدولت قرض داد و معذلک همه روزه گرفتار حادثه ای بود روزی گرفتار

یونانیان ویومی در بلیه آرامنه ووقتی واقعه کریت ونوبتسی
قضیه یمن در میان بود وسختیهای اوو بالا خره از میان
رفتنش وغیره ا مفصلاً در بخش سابق مسطور میاشد .

ترکستان روسیه

واقعات و احوال رجال آنحدود رادر بخش ششم گمانیفی نگاشتیم و متجاوز از سالی بعد از غروب شمس جمال ابهسی بسال ۱۳۱۱ آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی که سابقه احوالش رادر بخش ششم ضمن اوضاع اصفهان آوردیم و تعامت آن در این بخش ضمن اوضاع و احوال فلسطین نگاشته میگردد از سمرقند بد آنجا عودت کرد و پس از ماهی چند آقا سید مهدی گلپایگانی از محضر حضرت عبدالبهاء برای اقامت رسید و آقامیرزا ابوالفضل در اوائل سال ۱۳۱۲ رهسپار عکا گشت و در سال ۱۳۱۳ حسب الامر محفل روحانی تاسیس گردید که اعضاء بدین نام و نشان بودند میرزا عبدالکریم اردبیلی، استاد علی اکبر یزدی (شهید)، آقا حسینعلی احمد اف یزدی، حاجی عبدالرسول یزدی، آقا محمد رضا بن حاجسی محمد کاظم و آقا سید مهدی گلپایگانی، آقا مشهدی یوسف میلانی، ملا یوسفعلی رشتی، آقا میرعلی اصفرا سکوئی و در همان سال اوراق ناقضین عکایی در پی رسید و هر چند تا اثیرات سینه در فردی نکرد ولی امری دیگر فیما بین جامعه رخ داد که موجب نگرانی گشت چه در باب املاک امریه اختلافی شدید حادث گردید و برخی میخواستند املاک مذکور را بنام جمعیت بهائی قباله کنند و آقا سید احمد افنان برای سرپرستی املاک

افنان مقیم بود و دیگران مخالفت داشتند و ناگهان حاجی میرزا محمد تقی ابهری رسید و بدفع مفاصد پرداخت هم اختلاف از مابین زائل شد و هم قضیه نقض کاملاً آشکارا ر عیان گردید همگی ناقضین مخالفین عهد را شتاختند و شبانه روزی جشن مجلل در باغ مشرق الانکار برای جلوس مرکز میثاق گرفتند و نیز درین سنه ۱۳۱۴ مکتب غیر رسمی برای زکونونها لان بهائی در یکی از بیوت محوطه مشرق الانکار برقرار ساختند و آقا سید مهدی گلپایگانی و حاجی میرزا حسین یزدی بتدریس پرداختند و بموجب دستور حضرت عبدالبهاء عمارتی برای مدرسه در سمت جنوب شرقی باغ مشرق الانکار بنیاد کردند که در نیمه سال ۱۳۱۴ دیگر تمام شد و اجازه از دولت گرفتند تحت تعلیم معلمین مذکور مدرسه افتتاح کردند و آقا میرزا علی افنان قطعه زمین دیگر خرید متصل بباغ محوطه مشرق الانکار ساختند چنانچه خانه دیگر نیز خریداری کرده ملحق بمحوطه مشرق الانکار نمود و مکتب غیر رسمی مؤسسه بنا بهائی را نیز آنجا آورده رسمی ساختند و آقا شیخ احمد اسکویی سالهای تعلیم میداد و بعداً دختر سینمای سابق الذکر بنام معلمه خانم نیز بتعلیم پرداخت و بسال ۱۳۱۷ حسب تاکیدات حضرت عبدالبهاء راجع بتوجه اهل بهادر اسحار بمشارق الانکار بهائیان عشق آبسار

سه حره دسته دسته بباغ مشرق الاذکار رفته در بیت و سمیع فوقانی عمارت بتلاوت آیات و استماع مناجات پرداختند و لذا فکر بنیاد مشرق الاذکار که از چند سال در مغزها بود قوت گرفت و آقا حسینعلی احمداف یزدی مصمم شد که منفرداً تصدی بنا نموده الی سی هزار صرف کند و کمائی دیگر نیز منفرداً و مشترکاً بدین عزیمت شدند ولی حضرت عبدالبهاء تصدی این امر عظیم را بعهدۀ حاجی میرزا محمد تقی افغان ساکن یزد گذاشت و او با کبر سن که متجاوز از هفتاد سال داشت در اواسط سال ۱۳۱۹ برای انجام این مقصد بعشق آباد آمد و در این سال شماره بهائیان ساکن آنجا صغیراً و کبیراً متجاوز از یک هزار شد و حاجی میرزا حمید رعلی آمده تشویق بمهاجرت و مسافرت برای تبلیغ خصوصاً بی‌یزد نمود و لوحی برای استاد علی اکبر معمار رسیده عازم تبلیغ یزد گردید و در آن هنگام شش ماه از شروع بنیاد مشرق الاذکار گذشت تا اینکه در ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ در ستون تلگرافات جریده عشق آباد نوشتند که در یزد بر بهائیان هیجان عمومی رخ داد و روزی دیگر از حاجی میرزا محمود بیدرش حاجسی وکیل الدوله تلگرافی باین مضمون آمد شهر منقلب است و لکن سلامتیم و همه روزه مکاتیب از یگانه و بیگانه در سباب واقعات وصول یافت و شیخ مهدی عم ابن استاد علی اکبر

که خبر داد در یوم ۲۹ ربیع الاول در محله تل در خانه
 برادرش استاد کاظم در حالیکه زیاده از ده هزار نفر هجوم
 آوردند شهید گردید و با اینکه مذبحه عظمی را غالباً برای
 تعصب و خشم از ارتفاع مشرق الاذکار عشق آباد برپا کردند
 همه روزه یکصد و پنجاه تن عمله و نجار و حداد و اراجه دار و آجر
 و سنگ کشی مشغول کار بودند در سال ۱۳۲۲ حاجی میرزا
 محمود ابن ارشد حاجی وکیل الدوله افغان که از هنگامه
 مذکورہ یزد بفارس گریخت و بعداً بعکاً وزارت محضرابهسی
 رفت بعشق آباد آمده بماند و مساعدت بیدروالا گهر نمود و
 اعضاء محفل روحانی در این سنین چنین بود حاجی میرزا
 محمود افغان آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی، آقا حسینعلی احمد
 اف یزدی، آقا ملا یوسفعلی رشتی، آقا سعید مهدی گلپایگانی،
 آقا محمد رضا ارباب اصفهانی، حاجی عبدالرسول علی اف
 یزدی، آقا مشهدی یوسف حسین اف میلانی، آقا علی اکبر
 عباسوف میلانی آقا عبدالوهاب بن استاد علی اکبر معمار
 شهید و سال ۱۳۲۴ مسعود ریغوس و مس بارنی و تنی دیگر
 از خانمهای مومنه پاریس بعد از ملاقات اهل بهادر قفقازیمه
 ترکستان آمدند و در عشق آباد استقبال با جلال شد در
 خانه آقا علی اکبر عباسوف میلانی منزل کردند و یک صورت فتو
 غرافی جمع در جلو ایوان نیم ساخته مشرق الاذکار گرفتند

شد و بمرو و بخارا و سمرقند نیز رفتند آنگاه با ایران عودت نمودند و نیز در بین سنه کمیته نوزده نفری مدرسه تاسیس وهم کمیته برای تبلیغ منعقد گردید که مبلغین بممالک و بلاد فرستاد و نیز در بین سال بعثت هیجان ناثره حرب بین روس و ژاپون انقلابات در داخل حاصل گردید و مقاتله مسلمین و ارامنه در قفقاز وقوع یافت و هر چند احباً مداخله نداشتند همگسی مصون ماندند ولی برخی معاندین تفتین کردند و از جانب نظمیه جمعی مسلح بمحله حسین آباد که این ممالومسان مجمع داشتند شبانه محاصره و تیراندازی کردند و خانه استاد حاجی که محل انعقاد احتفال بود هدف تیر بسیار کردند و صاحب خانه و داماد و برادرز نش را سرودست و با از قنداق تفنگ کوبیدند ولی در روز نظمیه بهدایت مؤمنین مطلع از سینه معاندین گردید و معذرت خواست و محبوسین را مرخص نمود و بسال ۱۳۲۵ بنا مشرق الانکار تمام شد و حاجی وکیل الدوله جمیع امور و محاسبات را با حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرده در جمعه ۸ شوال ۱۳۲۵ عازم عکا گشت در سال ۱۳۲۸ و سالی دیگر این امر چهار جوی رفت و در سال ۱۳۳۰ دارالتعلیم انائیه تاسیس یافت و نفوذ این امر در سکنه بومی ترکستان بسال ۱۳۳۲ / ۱۹۱۴ میلادی شروع شد که در تاشکند اصغر خان پهلوان

اف و از خانزاد های قدیم مملکت و از عقلا و کفای ایمان آورد آنگاه
 عبدالرحمن سیاح مدیر مجله الاصلاح و برخی دیگر فائز
 شدند و فرخ خان قاضی فاضل و شاعر معروف متخلص بجوهری
 منجذب گردید و از مومنین قصبه اوش در اقصای فرغانه موسوم
 و معروف بمیرزا فاضل قیلاد را اثر مسافرت بعشق آباد مومن
 گردید و در آنحد و بدین ایمان افشاند و سال ۱۳۳۶ و سال
 ۱۹۱۸ م در هنگامه کبیر روسیه بنام بهائیت در دست اشرار
 شهید گشت و در سال ۱۳۳۵ بد بختی و عسرت شروع شد از
 طرفی قحطی شدید در ایران و ترکستان و غیره بهائیان
 بنیایت گوشتند تا هیچ عائله بهائی در چار عسرت و هلاکت
 نگردد و از طرفی دیگر انقلاب کبیر روسیه برخاست و نیز مجله
 خورشید خاور و بمنظور مدافعه از مقالات مندرجه در جرائد
 ایران و ترکیه که معاندین بضد این امر منتشر کردند تا سیس
 گردید و در سال ۱۳۳۶ دوره سه ساله محفل روحانی بسر
 آمد و انتخاب جدید شروع گردید و از هر بیست نفر یک نفر
 انتخاب شد و مجموع و کلا بیست نفر شدند و از ده تن را
 بمعنویت محفل روحانی انتخاب کردند آقا مشهدی یوسف
 حسین اف میلانی، آقا سید مهدی گلپایگانی، آقا میرزا مهدی
 جعفر اف رشتی، آقا شیخ محمد علی قائمی، آقا عبد الوهاب
 باقر اف یزدی، آقا میر علی اصغر تقی اف اسکویی، استاد

عبدالکریم باقراف یزدی / آقا مشهدی علی علی اصغیر اف
 میلانی / آقا احمد حسین اف میلانی / آقا میرزا میرزا حسن زاده
 قزوینی حاجی احمد علیوف یزدی / آقا محمد حسین عباسوف
 میلانی / و کمیته اتحاد جوانان و قرائت خانه محمود یسه و
 کمیته خدمت و کمیته خورشید خاور و کمیته مشرق الان کسار و
 کمیته مدرسه و محفل خیریه و غیره تاسیس کردند و لیس
 انقلاب و اختلاف و عدم انتظام و فقدان امنیت در سراسر مملکت
 حکمروا گردید و در خوقند در محاربه بین مسلمین و حکومت که
 جمعی کثیر مقتول و بیش از نیمه شهر محروق گردید میرزا جلال
 بن ملا یوسف علی رشتی بدست ارامنه مقتول گشت و سید
 مهدی قراباغی کشته شد تمام اموالش بغارت رفت و مشهدی
 ابراهیم تبریزی بدست پلیسهای ارمنی بقتل رسید و در
 عشق آباد و چهارجوی و بادکوبه قیما بین مسلمین و حکومت
 محاربه واقع گردید و در اثناء آن هنگامه محفل سرّی بنام
 اصلاح بمخالفت محفل روحانی برقرار شد که هم اعضا هم
 مقصد نامعلوم بود تولید اختلاف شدید فیما بین جامعه کردند
 و عاقبت محفل روحانی با حکمت و تدبیر آنرا از میان برد و راه
 مکاتبه و مخابره ارض مقصود مقطوع بود و اهل بها و سایر
 اخبار و استخباراتند و چون ^{خبر} قرب ورود بلشویک بسمعیع
 اهالی بلد رسید و حکایاتی هول انگیز شنیدند افسر اد و

اجتماعاً همی گریختند و محفل روحانی نیز با عده ای از اغنامه مومنین بغیروزه محل تابستانی واقع در چهار فرسخی رفتند و جلسه ای مرکب از پنجاه نفر منعقد ساختند و مشورت نمودند و مقرر گردید ولو آنکه کلیه اهالی بلد بگریزند تنی از احباب فرار نکند و چهارتن را برای ابلاغ دستور فرستادند تا در مشرق الان اجتماع عمومی فراهم ساخته امر^۴ شگنی ابلاغ نمودند لا جرم کسی از احباب نگریخت و فقط قبل از شورود ستورمذکور محفل و عائله بهائی تا سرحد ایران رفتند و مسلمانان نیز از بهائیان تأسی کرده ماندند چهارتن مامورمذکور چون بهر ابلاغ انجام ماموریت بغیروزه برمیگشتند در چار جمع سفاک شده نزدیک بان بود که مقتول شوند ولی برخی دیگر که آنانرا میشناختند رسیدند نجات دادند ولی در محاربه چهارجوی و تنجن چون عده بهائیان آنجا قلیل بود و با مسلمانان ایرانی برای نشان دادن عدم مداخله در آن امور در مسجد اجتماع کردند و بعد از غلبه بالشویک دسته از آنان که کویند از ارامنه بودند بی اجازه از رئیس قشون شاید بصرف مخالفت با مسلمانان بر آن جمع هجوم آوردند و چهل و یک نفر را مقتول و جمعی رامجروح ساختند و باقی متفرق و متواری گشتند و از مقتولین نه تن بهائی بودند که از آتش معاندان مسلمان وارمنی سوختند و چون جمعیت بخانه های اهالی ریخته فضا و

غارت کردند و زنان و اطفال متوحش شده به سرسومیگریختند
 در آن میان یکی از زنان بهائی برای عفت و عصمت خویش
 را در چاه انداخته مجروح و مقتول شده و بعد از چند روز
 آقاموسی عوض اف تبریزی که در این واقعه مجروح شده بود
 بقية السيف از بهائیان و خاندان را از تجن بیرون کشیدند
 رهسپار شدند و اساسی مقتولین بهائی چنین است .

آقا ابراهیم فرج الله میلانی، و برادرش آقا حسین فرج اف،
 میرزا بن مشهدی حسین میلانی، آقا اسد الله حسین اف
 تبریزی، استاد عباس سلیمان اف تبریزی، میرزا علی اکبر
 فرج اف اسکویی، کربلای حسن عباسوف تبریزی آقا حسن
 بابا عموا سمعیل اف سیستانی، آقا علی خلیفه باویلیسی،
 مشهدی علی عسکری اوپلی و در واقعات عشق آباد نیسز
 دکانها و اموال بسیار از بهائیان از میان رفت و پس از تصرف
 بلشویکها شهر عشق آباد را بنام یکی از صاحب منصبان و مبلغان
 خود که در آن حد و دمقتول شد پالتارایسکی خواندند و خیابان
 مفصل کوریا تکسنگی را که مشرق الان کار در آن واقع است
 کوچه آزادی نامیدند و عاقبت آقامیرزا مهدی رشتی خویش
 را با مبلغی نقود بحیفا برساند و نیز مبلغی کرد آورد و توسط
 مصرار سال نمود و در سال ۱۳۳۷ حکومت بلشویکی قسرار
 و استقرار یافت و سالون بزرگ مشرق الان کار که کنجایش نسه

صد کرسی داشت تاسیس گردید و مهندسی کاتولیکی و لکوف نام که بهائیان را دوست میداشت و بنا به مشرق الافکار بمهندسی وی صورت گرفت سالون مذکور را نیز ساخت و در خلال بنا در گذشت و بهائیان مرقدش را در قبرستان روسها بساختند و در زیارتنامه که در حقیقت صادر فرمودند چنین مذکور است که من خود در تشییع آن جنازه مبارکه حاضر بودم و بسال ۱۳۳۸ محفل روحانی بهائیان را رسمیت دادند و عمارتسی مخصوص برای دفترخانه و تشکیل جلسات محفل تخصیص یافت و محفل روحانی که تا این وقت در هفته یکبار منعقد میشد هفته دو بار انعقاد یافت و دفترخانه محفل همه روزه باز و ناظم و منشی و تحویلدار و وکاتب و پیشخدمت پیوسته حاضر و مهیای اجرای مقررات جلسات و پذیرائی افراد رجوعات بودند و نیز کودکان دارای متجاوز از یکصد کودک تاسیس شد که با مدرسه دیگر حاوی بیش از چهارصد تن از نونهالان بودند و بسال ۱۳۴۰ در خانه آقاضیاء الله اصفرزاده مجلس خطابه و تبلیغ برای طالبین اروپائی انعقاد یافت و در طول سه سال بنوعی اجتماع مضاعف شد که سالون خانه گنجایش نداشت و لا جرم بسالون مشرق الافکار نقل نمودند که در هفته یکبار منعقد شده و طالبین مستمعین از روس و آلمانی و غیرهما متجاوز از دویست الی سیصد تن شدند و آقای سید

مهدی گلپایگانی خطابه میداد و مترجم بروسی ترجمه
 میکرد و جمعی عقب و قریباً مؤمن شدند و هم در سال
 ۱۳۴۰ دوره انتخاب سه ساله محفل منقضی شد و بعلمت
 تأثیر محیط در برخی از محبتین این فکری پیدا شد که اعضاء محفل
 باید از فقرا و کسبه باشند ولی بدون حصول ادنی انقلابی
 از ما بین عموم طبقات نوزده تن بدین طریق انتخاب شدند
 آقا سید مهدی گلپایگانی ، حاجی عبدالرسول علیوف یزدی ،
 آقا محمد حسین عباسوف میلانی ، آقا میرزا حسین زنجانی ،
 آقا حسین حسین اف کرمودی ، آقا حسینعلی عسکراف یزدی ،
 آقا علی اکبر خلیل اف میلانی ، آقا محمد رضایوف اسکوفی ،
 آقا میرزا باقر رضایوف بشرویه ، آقا احمد آقا حسین اف میلانی ،
 آقا علی اصغر ملک محمد اف اسکوفی ، آقا محمد آقا زبیر اف
 ارومیه ، آقا اسد الله محمد اف میلانی ، آقا مشهدی علی علی اف
 میلانی ، آقا صادق تقی اف شیروانی ، آقا عزیز الله علی اف
 یزدی ، آقا میرزا حسین علی اف اسکوفی ، آقا مشهدی اکبر
 حسن اف میلانی ، آقا مشهدی رضا اف یزدی این محفل
 تقریباً دو سال امتداد یافت و در اواسط سال دوم خیرسانحه
 عظمی غروب نیر میثاق رسید و پس از هشت ماه دستور جدی
 انتخاب محافل روحانی از جانب حضرت ولی امر الله شوقی
 ربانی بیامد و محفل مذکور منحل شده بانتهای جدید

پرداختند تا بعد از ختم محاربه عمومی که مجدداً بجریان قلم
 مرکز میثاق نهضت و نشاطی بدیع در بهائیان شرق و غرب
 حاصل شد مکتوبی از آقا شیخ محمد علی قائمی از بیروت
 رسید مشعر بود که مزاج حضرت عبدالبهاء از اعتدال خارج
 و پزشکان خواهش کردند که چندی تحریر نفرمایند و تعامت
 زائرین را امر عودت دادند جز دوشن از نسوان غربی که در
 حیفا هستند تا در پنجم داکا بر سینه ۱۶۲۱ تلگرافی از محفل
 روحانی مشهد خطاب بمحفل روحانی عشق آباد رسید که
 حضرت ورقه مبارکه علیا تلگرافاً بمحفل روحانی طهران خیر
 دادند که حضرت عبدالبهاء ازین جهان بجهان الهی
 آهنگ سفر فرمودند و فی الحال از جانب محفل روحانی چند
 تن مامور شدند و احادیث باصلون خواستند و ساعتی
 نگذشته همگی دست از کار شسته بیامدند و زیاده از پانصد نفر
 در صالون مجتمع شدند و میگریستند تا آنکه آقا سید مهدی
 گلپایگانی رئیس محفل روحانی پس از فراغت از مشورت بمجلس
 آمده بآهنگ حزین صورت تلگراف خواند و خبر حزن انگیز
 داد و وفان از قلوب حاضرین برخاست آنگاه محفل تلگرافاً
 بتعامت نقاط امری ترکستان خبر داد و در ضمن محض حصول
 اطمینان و ایقان بلندن تلگراف استفسار کردند و چهار شبانه
 روز تعطیل عمومی نهادند برای رجای در صالون محفل و برای

نسوان در حجرات مدرسه مذکور مجلس عزای برگزار گردید و در
 روز سوم سید حسین قاضی مسلمین با جمعی کثیر از ایرانیان
 وهم میرزا مهدی ملایشان با دسته از مسلمانان فقهای
 آمدند آقا سید حسین خطابه مفصل در تاثیرات این فاجعه
 بر اهل عالم در محاسن اتفاق ادا نمود آنگاه آقا سید مهدی
 گلپایگانی نطقی مفصل در ثمرات روابط حسنه و اتفاق حقیقی
 احزاب و اظهار امتنان از آنان بیان کرد و آقا میرزا محمد ثابت
 مراغه^{ای} بترکی ترجمه نمود و جمعیت بحدی شد که مسردم در
 اطراف سالون سرپا ایستاده والواح و آیات بسیار خوانده
 شد و تقریباً بیکیساعت از شب گذشته آقا شمس علی نماینده
 دولت ایران که همه روزه هنگام عصر میآمد در مجلس حاضر
 شده با اجازه بھائیان مجلس را برچیده و در خانه هانیسز
 محافل عزادار شد و پس از ایامی چند محفل روحانی خواست
 بین ملای شیعیان و مدبر مدرسه مظفری که شهرت عناد
 داشتند الفت دهد و در خانه احمد آقا حسین اف میلانسی
 قریب هفتاد تن دعوت بصرف شام شدند و برخی مفسدین
 نزد حکومت با فترایان کردند و لھذا بخانه ریختند و آلات
 افسادی نیافته پس از تحقیقات عندرخواستند و چندی نگذشت
 تلگرافات متوالیه از حضرت ورقه علیا رسید والواح وصایا
 مبارکه بعملت عدم امنیت طرق و قطع روابط پس از عدتسی از

طریق اسلامبول بدست آمده در مجمع عمومی بصالون مشرق الاذکار تلاوت گردیده همگی روح اطمینان و سکون یافتند و در این سال بحسب دستور حکومت شوروی جمعی از علمای مامور بلاد شدند که با اعلان در جرائد مناظره دینی با علماء ادیان نمودند بر باب الوهیت دفع اوهام کنند و در کلوب بلدی عشق آباد مجمعی مؤلف از علماء دینی مسلم و مسیحی و بهائی تشکیل یافت آقا سید مهدی در پیار بنویت خود اجوبه مقننه از ایرادات داد و باز در رسالی دیگر هیقتی کاملتر از علماء مادی آمده و در مجلس محاوره یکی در کلوب بلدی و دیگر در فضای باغ مشرق الاذکار منعقد شد و زاران نفوس هر طایفه در دود سیپوت مذکور مجتمع گشتند و هفت تن از علماء طبیعی بانهایت حرارت گفتگو کردند آقا سید مهدی با اکثر زینل اف که مترجمش بود جوابها گفتند که از صدای کف زدن حضار رولوله در فضای باغ افتاد و این موجب رنجش خاطر طبیبیون شده در خارج بمفصله کاری پرداختند زهن حکومت رامشوش ساختند و در همان ایام حکومت جدید باین فئه اظهار مهربانی کرده نظامنامه محفل روحانی را بدون هیچ تغییری امضا کرده برسمیت شناخت ولی مواد و مقاصد و قوانینی را اعلان کردند و جمعی را از بهائی و غیره بعنوان تخلف از قانون لاسیما قانون عدم اخراج زر و

سیم از مملکت گرفته تبعید نمودند و بعضی از گرفتارها را به شفاعت محفل مستخلص کردند .

و اما راجع بمشرق الاذکار در بخش ششم نگاشتیم که زمین مشهور بنام زمین اعظم راجحی میرزا محمد علی افغان شیرازی حسب دستور رسال ۱۳۰۴ توسط استاد علی اکبر یزدی از شخص اعظم نام خرید و زمین مذکور شامل چند اطاقی بود و مخارج افغان معظم مزبور در سمت دیگر آن حوضخانه و عمارتی برفوق آن ساخته گردید و الی شانزده سال ایسین عمارت که در حال نیم ساختگی بود برپا و سمت معبد داشت و جمیع مجالس عمومی و هفتگی و ذهاب و ایاب امری در آنجا وقوع یافت تا در سال ۱۳۱۱ استاد علی اکبر معمار مذکور بمکا رفته ایامی بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود و در آن ایام ویرا دستور فرمودند تا نقشه مشرق الاذکار بر اساس نه ترسیم نمود و بنظر مبارک رساند و متدرجاً بعملت تکرار ذکر مشرق الاذکار در آثار حضرت عبدالبهاء در بهائیان عشق آباد توجه و اهتمامی مخصوصی حاصل آمد و در اسحار باغ مشرق الاذکار در تالار فوقانی عمارت اجتماع کرده تلاوت و استماع آیات و مناجات میکردند و فکروز کرنای مشرق الاذکار را فکار و السن میگذشت و از جانب محفل و افراد عرائض بحضور مبارک عرض گردید و عده منفرداً و مشترکاً وجوهی بسما برای مصارف بناء

تعهد کردند و سال ۱۳۱۳ آقامیرزا علی بن آقامیرزا افغان
 قطعه زمین در سمت شمالی زمین اعظم خریدند و آن ملحق
 نمود و چون افکار و اوزکار در بنا مشرق الا زکار یکمال رسید
 حضرت عبدالبهاء بانجام آن اقدام فرمودند و در سال ۱۳۱۷
 حاجی میرزا محمد تقی افغان برادر حاجی میرزا محمد علی
 مذکور را که سالها نمایندگی تجارتي دولت روس داشته
 بعنوان وکیل الدوله معروف بود در آنسال بسن متجاوز از
 هفتاد و پنج دریزد میزیست ماموریت عشق آباد و مباشرت بنا
 مشرق الا زکار دادند و در سال ۱۳۱۸ حاجی محمد حسین
 اصفهانی قطعه زمینی را که در سمت شمال زمین اعظم داشت
 نیمی از آنرا برای ساختمان مشرق الا زکار داد و نیم دیگر آنرا
 به جامعه بفروخت و لا جرم تمامت آن قطعه نیز ملحق بزمین
 اعظم گشت و در همین سال حاجی میرزا محمد علی افغان مذکور
 که همیشه آرزوی بنا مشرق الا زکار داشت پیمانه حیاتش
 لبریز شد و در قرب وفات وصیت نمود که چون شروع بنیاد
 مشرق الا زکار شود بیست هزار منات از املاکش در عشق آباد
 فروخته شود برای بنا مقدس مصروف گردد و حاجی وکیل الدوله
 بسال ۱۳۱۹ بعشق آباد آمد و استقبال مجلی از او انجام
 گرفت و پس از یکماه با مساعدت محفل روحانی و عموم بهائیان
 آنجا آغاز عمل نمود و در آنوقت تمام بهائیان عشق آباد و اطراف

بهزارنمیرسیدند و نخست املاک حاجی میرزا محمد علی افغان
 را فروخته وجه نقد کردند و عموم بهائیان نیز هر يك مقدارى
 داده مبلغ شصت هزار منات فراهم گردید و حضرت عبدالبهاء
 هم نود و پنج امپریال بحواله حاجی ابوالحسن امین
 اردکانی دادند و لذا در یوم جمعه ۲۸ رجب سال ۱۳۲۰
 در زمین اعظم اجتماع اهل بهاشد و چند سنگی در ته بنساخته
 گذارده شکر و سپاس حق بجای آوردند و این در ۱۸ جمادى
 الثانى سنه ۱۳۲۰ بود که دست بکار زدند و بجد تمام عمارت
 قدیمی را خراب کرده برای بنیاد و حفرا ساسی مهیا ساختند
 و در ماه صیام سال مذکور مطابق ۲۸ نیا بر ۱۹۰۴ بسود
 سوپوتیج والى بلد که نیک فطرت بود و محبت ابرار در دل داشت
 با جمعی کثیر از اعضاء حکومتی و هم جمعیتی کثیر از بهائیان
 حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفعتر از همه جا بود چسار
 افراشته زینت نمود و فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی
 چیدند و فواکه و حلویات که در خور حضور جنرال مذکور بسود
 حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که بخط روسی و هم
 فارسی مرقوم شد و در جمعیه فضا قرار داشت در محلی کسبه
 برای دفن مقرر گشت زیر اولین بنانهاد و در حالیکه حاجی
 وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا نصب بسر
 لباسش داشت و پهلوی جنرال سوپوتیج ایستاده بسود

فتوغراف اجتماعی برداشتند آنوقت اطراف محل مذکور را بسا
 سمنت محکم ساختند و سنگ امل بنا را گذاشتند پس با صاحب
 منصبان در سر پرده نشسته چای و شهرینی صرف گشت و
 اظهار محبت و ملاحظت و رضانسیبت باهل بهانمودند و همگی
 ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهائیان
 خطابه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عاراد
 و وزراء کامل انشاء و قرائت کرد و احاد بهائیان بمدح و دعای
 دولت عادلانه رطب اللسان گشتند و پس از انجام مذکور شروع
 بکار نمودند به سرعت تمام مشغول شدند و در دو سال اول
 گشت کاری تمام عمارت اتمام پذیرفت و در سال سوم و چهارم
 کنبه و سقفهای طبقه اول و دوم نیز انجام یافت فقط سرمنارهها
 ناتمام باقی ماند و در سال پنجم کچ کاری و نقاشی و رنگ کاری
 اندرون کنید و ایوان جلوس در تمام گشت و پانزده سال طول
 کشید که چوب بست اطراف آن باز گردید و اولین سال که
 مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهائیان از حکومت مهندسان
 کاردانی خواستند لهند اکف که مهندسان کامل بود تعیین
 گردید و مقارن بناء مشرق الاذکار کلیسای ملی نیز در
 عشق آباد بنا گردید و اکف مهندسان این هردو بنا بود و در
 کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت بکفایت او بود که
 عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد و لسی

با وصف اینحالت زیاده از حد مقید و خود را ی بود و همیمن
 سبب گردید که بعد از دو سال از مهندس هر دو بنا معزول
 شد و بجای اولکف که مهندس ما هر و شخصی خوش اخلاق
 بود منصوب شد والی آخر این بنا خدمت نمود و گوی سعادت
 را از میدان ریود و بناهای بهائی و نجارها نیز بجدت کنار
 کردند و بنا عمارت بغایت محکم شد تمام زیر دیوارها سه
 و چهار آرچین پهن و همیمن مقدار گود نمود و با سنگ و آهک
 کار کرده و زیر دیوار کنبد با سنگ و سمنت پر کردند و تمام دیواری
 که کنبد بالای آن قرار گرفته از پائین و بالا آجر سبز و سمنت
 کار شده و باقی عمارت تمام با آجر و آهک ساخته گردید و آلات
 آهن در پایه ها بنوع استحکام بهم وصل گشت و پهنای
 وسط کنبد ۱۷ آرچین و بلندی آن تا شرطوق ۱۵ آرچین
 است و یک رواق که هفت آرچین پهن دارد در فضای کنبد
 را احاطه نموده است و همیمن پهنای آن بنا
 شده و نیز یک ایوان مع طبقه فوقانی آن که هشت آرچین
 پهن دارد در رواق مذکور احاطه کرده و هیكل عمارت را
 خاتمه داده است ولی تنوره کنبد مقدار ۱۰ از پشت بام
 طبقه ثانی باز بالا رفته و از آنجا کنبد بنا شده و سقف کنبد
 با ستونهای مدور آهن تشکیل یافته و بواسطه آلتهای جدید
 بهم اتصال داده شده و وسطهای آن با سیم مانند پنجره‌ها^ی

در رویه بافته گردیده میان دو پنجره پنج انگشت فاصله است
 باسفت ریخته شده و بدین ترتیب سقف زیرین اتمام پذیرفت
 و سقف دویم که نمایش روی کنبد را تشکیل میدهد و آرچین
 بالای سقف زیرین واقع است ولی بواسطه آلات آهن بهم
 اتصال دارد و در وسط دو سقف گردش با رجعت ممکن است
 و کلیه عمارت نه ترك است و در قسمتی که در مشرق الا زكار
 واقع ایوان رفیعی بنا شده و دو مناره و طرف ایوان بالا رفته
 است که چهل آرچین ارتفاع دارد باری در سال ۹ که اساس
 عمارت بنوع مذکور برقرار گردید حاجی وکیل الدوله جمیع امور
 و محاسبات مشرق الا زكار را مرتب نمود و به نجل ارشد خود
 حاجی میرزا محمود و محفل روحانی سپرد و در جمعه ۸ شوال
 ۱۳۲۸ عازم اراضی مقدسه گردید عموم بهائیان در تالار
 راه آهن وداع کردند و برخی تا قزل آرواد و تازه شهریمشایعت
 رفتند و حاجی بعزم زیارت حضرت عبدالبهاء و مقامات مقدسه
 شتافت و چون بهائیان در سنین اولیه از همه جا اعانات برای
 مشرق الا زكار فرستادند و حاجی میرزا محمود افغان تا چند
 ماه خود کمال فتوت بنمود و بهائیان عشق آباد سی هزار منات
 گرد آوردند و تا سه سال ادامه بنا نمودند و یک قطعه زمینی
 سمت شمالی باغ را از مالک مسلمانش خریدند و ملحق کردند
 و بالاخره قطعه زمینی در کوچه آزادی بسمت جنوب باغ

مال آقا میرزا عبد الکریم اردبیلی بود در سال ۱۳۳۰ مدرسه
 اناثیه در آن تاسیس شد تسلیم نمودیم دیگر خیرات و اگدا^{شت}
 و نیز قطعه دیگر که بسمت شمال باغ در کوچه قزلکوا یسکسی
 متعلق بزنی روس و اطفا لش بود خانه خریداری شد بمبلغ
 هفت هزار منیا^ت داده بگرفتند و هر دو طبقه را ملحق ببساع
 مشرق الاذکار کردند که مربع شد ولی باز در سال ۱۳۳۱ رخو
 و تعطیل بود و از حضرت عبد البهاء کتباً تشویق بعمل آمد
 و در سال دیگر کمیته تاسیس و وجوهی از بلاد ترکستان بمبلغ
 سی هزار منات جمع شد و تا سه سال کج کاری جمیع ایوانها
 از طبقه بالا و پائین و پله کانهای دو طرف ایوان و سه دوره
 صراحیهای پائین و طبقه وسط و بالای بام و حوضهای وسط
 بساع و کشیدن لوله های آب و امور دیگر انجام گرفت در سال
 ۱۳۳۵ وجوه اتمام یافت و بهائیان مجتمع شده بمبلغ
 ۴۴ هزار منات جمع کردند و در این هنگام که او آخر چنگ
 عمومی بود پول روسیه تنزل فاحش داشت و چهار سال دیگر
 تتمه کارهای باقی مانده را انجام دادند دیوارهای آجری
 و محجرهای سمنتی طرف سه کوچه را تمام نمودند و در آهنی
 بزرگ بسمت کوچه آزادی مقابل در مشرق الاذکار برقرار
 کردند و چون آهنهای سفارش داده برای مناره ها بواسطه
 محاربه از میان رفت از نوت تهیه کردند و لذا مناره ها که پانزده

سال تعطیل گردیده بود اتمام یافت و جلوایوان را آقامیرزا عبدالکریم اردبیلی بامخارج خود ساخت و در سال ۱۳۳۷ عمارتیکه باقی بود بکلی خراب کردند و برجایش صالونی برای اجتماع عموم مشتمل برغرف فوقانی برای جلوس نسوان در مدت سه سال بساختند که آن صالون طولاً ۳۸ ساجین و عرضاً ۱۹ مییاشد و برای این بنا هم اعانه عمومی جمع آوری کردند و من تمام الجهات ۱۴ هزار تومان مصرف شد و از جهت محل اجتماع عمومی آسایش خاطر حاصل گردید بالاخره در سال ۱۳۳۹ هـ . ق مطابق سال ۱۹۱۹ مشرق الانکار عشق آباد اتمام یافت که مدت ساختن ۱۹ سال طول کشید و فقط کج کاری چهارچشمه سمت جلوی آن باقی مانده بود و برای مصارف مشرق الانکار علاوه از وجوه جمع آوری شده مکررا اعانات متفرقه بهائیان عشق آباد و غیره و وصولی از بهائیان سایر ولایات عموم نسوان بهائی چندین بار پول جمع آوری کرده طلا و زیور خود را دادند و مجموع وسعت هشت قطعه مذکور اراضی محوطه و طرف مشرق الانکار ۳۷۳ ساجین و عمارت مشرق الانکار در نقطه وسطای آن واقع و در چهار گوشه باغ چهار عمارت بنا شده در سمت شرقی صالون بسزرگی مذکور است مغرب شمالی دفترخانه محفل روحانی و قرائت خانه محمودیه و بیت التبلیغ و جهت جنوبی غربی مدرسه

اناثیه و سمت جنوب شرقی دارالتعلیم زکوریه واقع و باقی اراضی
 باغ مشجرو گلکاری و دارای خیابانهای نه گانه منتظم که مطابق
 ترکهای نه گانه مشرق الا زکار ترتیب یافت و اغلب اشجار
 درختهای سروکاج است و گلها مختلف الالوان باطراحیها
 متنوع فرس شده و در مقابل هر یک از ترکهای مشرق الا زکار
 حوض نه ترک با سنگ تراش رخته شده و کتبه های متنوع آب
 ورق طلا کشیده موجود و بالجمله باغ مشرق الا زکار در سه
 طرف محدود بکوچه و خیابان است و سمت شرقی آن دو حیاط
 باقی که مقدار چهل اطاق کوچک و بزرگ عالی داشت و این دو
 خانه مذکور مال حاجی احمد علی اف بزدی بود و همت تقدیم
 کرد که چون به باغ ملحق شود محوطه مشرق الا زکار به ۶۶
 ساجین بالغ گردد و در وسط چهار خیابان شهر واقع باشد و
 جمع مخارج برای آنکه نوزده سال اول کشید و فاتر محاسبات
 چندین بار دست بدست رفت و تجدید شد بطور صحت معلوم
 نیست ولی مطابق قیمتی که مهندسین حکومت شوروی در سال
 ۱۹۲۸ با دقت تمام معین نمودند و سواد آنرا بمخفل روحانی
 دادند پانصد و پنجاه هزار منات است. که با پول
 ایران ۲۲۰۰۰۰ پست و بیست هزار تومان تطبیق گردید.
 و اما مجله بهائی فارسی خورشید خاور در عشق آباد
 بسال ۱۳۳۵ هـ . ق مطابق سال ۱۹۱۷ م تاسیس

گردید و مدیر مقتدرش آقا سید مهدی گلپایگانی با مقالاتی که مینوشت و مقالاتی سودمند که از دیگران منتشر میساخت موجب شهرت مجله گشت و مقالات ضدیه جرائد مشهد را در خصوص این امر همی جواب گفت و متعصبین خراسان ورود مجله را در حد و خود منع کردند و لذا از طریق گیلان در اقسام ایران منتشر میگردد و با همه معاندت و مقاومتی از مخالفین میشد منتشر بود و بعد از انقلاب کبیر چند با تعطیل گشت ولی بجد و کوشش بهائیان اجازت طبع و نشر حاصل گردید .

و اما شرح احوال احاد مؤمنین عشق آباد و دیگر بلاد ترکستان روسیه که همه تقریباً از خاندان مؤمنین ایران و مهاجرین آنجا بودند و غالباً احوال هر یک از مشاهیر را ضمن اوضاع و احوال مسقط الراسش نگاشتیم احتیاج با عاده و تکرار سابقه نیست ولی محض آنکه خالی از ذکر احباب نشود عده از مشاهیر ذکر میگردد .

از آن جمله آقا سید مهدی از اعراف فعالین ذی آثار آنجا را شرح سابقه احوال ضمن اوضاع و احوال اصفهان در بخش ششم آوردیم که بعزم زیارت محضر ابهی تابنداد رفت و در آنجا غروب جمال قدم بشنید و پس از شش ماه اندی اقامت بسوی عکاشتاقت قریب ده ماه در جوار حضرت عبدالبهاء بسربرد و قصائدی غرادر مصیبت غروب جمال ابهی وهم در

مناقب حضرت مولی‌الوری بسرود و در نسخه‌ی یکی از آنها اینه که خط
وی موجود است چنین نگاشته‌اند: «مرثیه‌ی انشدتها فی ساحة
القدس سنة الصعود ایام تشریفی بها و قرئها احد من الایلیاء
بمحضرة عبد البهاء و مجمع الثابتین و انا کنت من الحاضریین
و مطلع و نبذت» از ابیات قصیده‌ی که مشتمل بر نود و چهار بیت
است و در وسط تجدید مطلع کرده‌اند عنان بیان را از مرثیه بمدح
و شاعرانه نمودن چنین است:

صبح که از ابر زاله ریخت بصحرا
دشت زانبویه زاله شد چو شریا
باد سبک سیر و بستر تیره برانگیخت
سپیل ز دامان کوه و موج زد ریسا
صفحه غیر از فیض ابر بهاری
همچو دل من شد از غیر ابر میرا
سوخت بهامون ربیع عود قماری
بیخت بصحرانسیم عنبر سارا
شانده بکاکل کشید سنبل و بنهاد
و سعه برابروی ناز نرگس شهلا
تا کشدش شاهد نظاره در آغوش
نامه آراست چهره لاله عمرا
زانبیه یاسمین و سوسن و نسیم
بست بخیل نظاره راه تماشا

بادل خود گفتم ای زغم شده پر خون
 دیرگهی سوختی در آتش سودا
 خلق بصر را شدند عارف و عامی
 چند نشینی بحجره یکه و تنه‌ها
 خیمه بگلزار زن که افعی غم را
 چشم زدشت زمردین شود اعسی
 درد دل داغدار خویش حکیمان
 از مرد دلاله کرده اند مرداوا
 اهل نظر غالب از تفرج گلشن
 شیشه اندوه رازند بخارا
 بردمش آخر زجا بحیله و افسون
 تا کنمش از فراق پیارش کیی
 صحرای دیدم بسان چهره و امق
 هامون دیدم برنگ طنّره عذرا
 بر سر سربل نشسته گرد تحسّر
 ببرزگر کل شکسته خارتقاضا
 گشته کبود از طپانچه چهره سوسن
 وزیرقان زرد گشته صورت نیسا
 گونه بخون رنگ کرده لاله نعمان
 غنچه بتن پیرهن دریده سراپا

توده نرگس چو چشم ابرگهرریز
 تل شقایق چو کوه طورشوررزا
 طره سنبل زتاب هجریریشان
 دفترنسرین زباد قهرمجزا
 بسته نفس در درون سینه قصری
 گشته گره در کوی بلبلی آوا
 فاخته چون گوی کرد ه چهره نیگو^ی
 سرو چو پوگان نموده قامت رعنا
 بید زباد قضا بلرزه چو مجنون
 کاج زسوز درون بناله چولیلی
 سرزه خورشید محشر از افق دشت
 من متحیر ستاده خیره چه حریبا
 قافیه رفت از کفم چنانکه ز حسرت
 باز ندانست طبع من الف از یا
 با خود گفتم چه روی داده بکیتی
 وز چه بها کشته این قیامت عظمی
 دایه ابریهار داشت بهستان
 در عوض شیرزه رقاتل گوینا
 با سپه قهر کرد بگلشمن
 برده زگلشمن گل وشکوفه بیغما

گرنده قیامت قیام کرده بعالم
 صبح منیر از چه گشته چون شب دهما
 گرنده چمن رادل از غمی شده پژمان
 بهر چه از سر کشیده معجزه بیا
 گرنده یکی شمس از این جهان شده آفل
 از چه سیه پوش گشته بقعه بیضا
 برده من زار سر جیب تفکر
 کز که توان گشت ازین معامله جویا
 ناگه از شاخ بلبلای بصدافغان
 بانگ بر آورد کای چومن شده شیرا
 گوش فرادار خون ز دیده فروریسز
 گرزمنت جام آگهی است تنها
 دست قضا زین چمن ربود یکی گل
 کازخ اورنگ و بوگرفتگی گلها
 با اجل سنبلکی نمود پریشان
 کازخم مویش گره فکنند بدلهها
 گشت خزان گلشنی که از گل رویش
 محویدی عندلیب و شیفته ورقها
 گشت بمغرب نهران مهی که ز چهرش
 مشعل مهربر فروخت ز جانها

گم شد ازین شهر موسفی که فراقش

ریخت ز چشم سببش را شک زلیخا

آنکه بها کرد محشر از قدم و زون

و آنکه عیان ساخت جنک از رخ زیبا

خست دل دلبران بنا و ک مژگان

بست سر سروران بزلف چلیپا

آتش موسفی ز چهر کرد نمایان

آب خضر از عمیق سخت هویدا

و چون در آن ایام آقا میرزا ابوالفضل را از ترکستان روسیه بعکس

احضار فرمودند ویرا مامورید آنحدود و اقامت در عشق آباد و

ترکستان نمودند لا جرم پس از توقف مدت ده ماه در آنجا

بمشق آباد شتافت در سال ۱۳۱۱ و بهائیان آنحدود

عموماً بورودش خرم شدند و در سال ۱۳۱۲ نظریاً ظهار برخی

از مؤمنین مکتب محقری برای تعلیم نونهالان این فئه بدین

طریق تاسیس گردید نه آقا سید مهدی بمساعدت حاجی سی

میرزا حسین معلم تنی چند از صفای را در محل موسوم بزمین

اعظم که تفصیلاً در بخش ششم و هم در این بخش مذکور است

جمع نموده بتدریس و تعلیم پرداخت و در سال مکتب بدین

منوال ماند تا عمارت مدرسه ساخته شد و در آنجا تعلیم بصورت

رسمی استقرار یافت و آقا سید مهدی تا سال ۱۳۱۹ بشغل

مذکور اشتغال جست و در آن سال پنج تن از صاحب منصبان
 روسی با وی الفت حاصل نمودند و نزدش بآموختن زبان فارسی
 پرداختند و از کار مد رسه کناره گرفت تا یکی از آن چهار بسمت
 قونسولگری کنبد قابوس مامور گشت و او را بعنوان مترجم با خود
 برد ولی چون آقا سید مهدی بعزم بردن عائله بعشق آباد
 آمد فتوود رف از وجهها دولت روسیه که صاحب امتیاز مطبعه
 حکومتی بود بصدد تاسیس مجله فارسی برآمد و او را بامرای
 دبیری با حقوق کافی اختیار نمود سنه ۱۳۲۱ و مجله بنام
 مجموعه ماوراء بحر خزر برقرار کردند و آقا سید مهدی صاحب
 خانه و اثاثیه و سکنی در عشق آباد گشت تا در سال ۱۳۲۴ به
 علت محاربه روس و ژاپون مطبعه تعطیل و فتوود رف مسافر
 و آقا سید مهدی بیکار شد و با عائله بشهر مرورفته بشراکت آقا
 سید مصطفی اصفهانی بتجارت چای پرداخت و سال ۱۳۲۷
 فتوود رف باز بعشق آباد آمد و آقا سید مهدی را از مر و طلبیده
 بکتابت مجموعه مذکور واداشت که تا سال ۱۳۲۹ برقرار ماند
 و در آن سال تعطیل شد و آقا سید مهدی گاهی در تجارت خانه
 امید بسمت کتابت و گاهی خود بتجارت مشغول شد تا چون
 در سال ۱۳۳۲ آقا میرزا ابوالفضل در مصروفات کرد حضرت
 عبدالبها تلگراف کرده بعشق آباد خبر دادند و همیشه
 بوم دیگر آقا سید مهدی را بتلگراف طلبیدند ولی او بعلت

موانع و مشکلاتی که داشت نتوانست رفت لذا آقا شیخ محمد علی قاضی را بحیفا خواستند و اورفته ایامی چند در جسوار عنایت بماند و اوراق و آثار آقا میرزا ابوالفضل را با و دادند که پس از عودت بعشق آباد با تفاق آقا سید مهدی بطهران رفته بمعاونت ایادی امرالله جوابی در حل اشتباهات تالیفات او و ابراون بنویسند و بنوعیکه در ضمن شرح حال آقا شیخ محمد علی می نگاریم بطهران رفته با تمام کتسباب کشف الغطاء که عمر آقا میرزا ابوالفضل و فانکرد موفق شدند و از کتاب مذکور مقدمه یکصد و سی و دو صفحه بقلم آقا میرزا ابوالفضل و باقی بقلم آقا سید مهدی نگارش یافت پس هر دو عودت بعشق آباد نمودند و قریب شش ماه بخانه نشستند کتابی برای تعلیم و تربیت نونهالان بهائی بنام دروس آینه نوشتند آنگاه با عاقله بمر و کوچید و در مدرسه مشغول تدریس و تعلیم گشت و ضمناً کتاب کشف الغطاء را استنساخ و تصحیح نمود و از آنجا نیز برای ^{سفری} طبع کتاب مذکور ملاقات بهائیان بتاشکند و دیگر بلاد ترکستان رفت و سپس بسال ۱۳۳۵ چنانکه در بخش سابق آوردیم بهائیان عشق آباد تاسیس انجمن برای طبع مجله نمودند و آقا سید مهدی قیام کرده مجله خورشید خاور طبع و نشر نمود تا بسالی دیگر بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم در اروپا جنگ بین المللی و در روسیه انقلاب

د
 عظیم شد و حکومت اشتراکی تاسیس گردید و بهائیان عشق آبا
 بصدد تحصیل اجازه طبع و نشر مجله مذکوره شدند و آقامیرزا
 مهدی رشتی را بهر فرستادند تا آقاسید مهدی را با عاقله اش
 بیاورد و خورشید خاور با طلوع کرده هفته یکبار طبع و نشر شد
 و در سال ۱۳۳۸ اجتماعی بعنوان مناظره دینی بهائیان
 با اشتراکیون برقرار گشته یوم فیوم بر شهرت و عظمت بیفزود
 و آقاسید مهدی فارس میدان نطق و بیان گردید و جلسات
 قریب سه سال در تالار زمین مشرق الاذکار که شرح دادیم
 استمرار یافت و شهرت قوت بیان و برهانش در مقابل مناظرات
 مخالفین مادیین بهمه جا پیچیده و سال ۱۳۳۹ حکومت
 مذکوره چند بار مجامع مناظره با ادیان بنام دسیپوت رسماً
 در عشق آبا تاسیس کرد و در هر نوبت آقاسید مهدی با حضور
 متجاوزان و هزار کس اثبات وجود الوهیت و لزوم مریّ و سائس
 مقاصد الهیه بنوعی با ادله و براهین بیان داشت که موجب
 مسرت و نشاط و تحسین پیروان ادیان مختلفه گردید و وصیت
 و صوت در کل اقطار و اقطار روسیه رفت و در سالی دیگر و هم
 سالی بعد از آن مجالس تکرار شد و آقاسید مهدی مبارز فارس
 و مدافع حارس دیانت بود به سال ۱۳۴۲ از جانب محفل
 روحانی بهائیان عشق آبا بمسکورفته پنج ما قامت نمود و
 موفق بحلّ اشکالات حادثه بین اهل بها و حکومت

اشتراکیه گشت و اجاره طبع و نشر مجله را که مدتی ممنوع شد
گرفته باز آمد و ماهی یکبار طبع و منتشر ساخت و در سنین اخیر
مذکوره ریاست محفل روحانی را بعهده داشته نیز بتعلیم
و تهذیب شبان همت گماشت و مجامع عمومی و خصوصی بحضور
تزیین مییافت و پیرو جوان از بیاناتش استفاده همی کردند و
بعقل و تدبیر و کفایت و حسن اداره اش تمام امور بهائیان
بر محور اعتماد و اعتدال دوران کرد و همگی حل امور خویش
بید او واگذاشتند و در سال ۱۳۴۵ حسب خواهش بهائیان
مقیم مسکو بد آنجا رفته مدت ششماه بقدر امکان سعی در نشر
نفحات الهیه نمود و رساله^۱ مشتمل بر تعالیم بهائی تنظیم
کسرده نسخ کثیره بد و اثر دولتی و هم نسخه^۲ بد ارالفسون
شرقی داده برگشت و کماکان در عشق آباد بخدمت روحانیه
امتداد و اهتمام نهاد و در سال ۱۳۴۷ هـ . ق مطابق سنه
۱۹۲۸ مریض شده در او اخر ماه فیورال روسی وفات نمود
بهائیان بغایت تجلیل جسد را بقبرستان خود مدفون سا^۳
و آقا شیخ حیدر از فضلا و معلمین و مبلغین ساکن مدینه
عشق آباد در تاریخ وفات چنین سرود .

زدشت خاوران مهدی منور بمغرب شدن نهان از حکم داور
اثیل المجد مهدی المعالی بماه دویس از خورشید خاور
و از آقا سید مهدی عالمه برجاست و از آثار قلمش یکی کتساب

کشف الغطاء مذکور می‌باشد که از آغاز تا یکصد و سی و دو صفحه
 بقلم آقا میرزا ابوالفضل والی آخر ۳۸ ص ۴۳۸ ص بقلم وی نگارش یافت
 و کتاب بسال ۱۹۲۸ در تاشکند بطبع رسید و دیگر رساله
 بنام بهائیت و سوسیالیزم که در تفکیک تعالیم ابهیی از مرام
 و مقصد سوسیالیزم نوشت و دیگر رساله اثباتیه امر ابهیی در ۱۴۴
 صفحه که حسب تقاضای یکی از خوانش نگاشته باصفهان
 فرستاد

دیگر کتاب قواعد فارسی که در عشق آباد بسال ۱۹۲۱ در ۵۷
 صفحه گرد آورد و نیز چهار مقاله استدلالی نخست در بیان
 اینکه حس خدا جوئی و دیانت در مابین بشر مانند یک حس
 طبیعی موجود بوده و هست دوم در بیان اینکه دین چه
 فوائدش چیست سوم در اثبات وجود قوه ماوراء الطبیعه
 چهارم در بیان حد بشر در معرفت صانع و صفات و خصائص
 آن ذات بحت بسیط و دیگر آثار وی مقالات متنوعه که در
 شماره های خورشید خاور نشرداد و هم مقالات متنوعه بسیار
 و قصاید و اشعار که برخی بتخلص عراقی از وی برجامانند و
 آثاری در شأن وی و خدماتی که در امر ابهیی نمود صد و بیست و یک
 دیگر از مشاهیر ثابتهین مؤمنین ساکن عشق آباد آقا
 شیخ محمد علی قاضینی سابق الوصف در بخش ششم در قسمت

خراسان چنانکه شرح دادیم باعش فاضل شهیر قاضی
 "۱۳۰۹" بعش آباد درآمدند و فاضل ببخارا رفته پس از
 چند ماهی درگذشت و صورت زیارتی بعربیه فصیحی از قلم
 حضرت عبدالبهاء حاوی مقامات علمیه و خدمات عظیمه اش
 صدور یافت و امر فرمودند که جمعی نیابتاً بزیارت مرقد وی
 روند و لذا مرسوم گشت همه ساله جمعی از اهل بهبادر
 عشق آباد بی زیارت مرقدش ببخارا رفتند تا آنکه جسدش را
 بقبرستان بهائی عشق آباد انتقال دادند و آقا شیخ محمد
 علی دوسالی در عشق آباد ماند آنگاه سوی طهران آمد
 و در سبزوار اعدا بصدور دستگیریش برخاستند ولی بی خطرسر
 گذشت و بطهران رسید و سالی اقامت نمود عائله فاضل
 رابقائین برد و دوسالی اقامت جست و سال ۱۳۱۳ رادرقائین
 بسربردند آنگاه عودت بطهران کردند و سالی ماندند و سا
 دختر و حمیده فاضل وصلت و اقتران نمود و سالی زیست و اثری
 از قلم حضرت عبدالبهاء واصل شده ویرا ماموریزد فرمودند
 و لذا بد آنجا رفته مدت هفت ماه تبلیغ پرداخت و بطهران
 برگشته سه سال اقامت کرد و حضرت عبدالبهاء ویرا تلگرافاً
 مامورهندوستان فرمودند پس باتفاق آقامیرزا حسن ادیب
 طالقانی بصوب مقصد روانه شدند و در اصفهان بسسال
 ۱۳۲۱ فتنه که در بخش سابق آوردیم روی داد و پس از

گرفتاری بچنگ اشراوتحمل ضرب بسیار و صابۀ جرح برکتسف
 و بیغمارفتن اموال و اشیاء و رسیدن بقرب خطرقتل و حبس
 شش روز در طویله حسب دستور میرزا اسدالله خان وزیر
 تغییر لباس ملائی بکلاه و کمرچین و کپوه باگاری بطهران رسید
 و از یوم خروجش از طهران تا عودتش چهل روز گذشت و عیلت
 فراهم نبودن زاد و مصاریف هفت ماه بسربرد و خانه خود را برهن
 گذاشته تهیه مصارف سفر کرده بهندوستان شتافت و قریب
 یکسال و نیم در بمبئی بتدریس در مدرسه و هم بتبلیغ امرابهی
 مشغول گشت آنگاه حسب اجازه بعکارت و کمتر از چهل روز
 در جوار فضل و عنایت زیست و مامور عودت بعشق آباد شد و قریب
 هیجده ماه در آنجا اقامت کرد پس حسب الامر بطهران آمد
 و چهار ماه اقامت نمود و تهیه سفر نمود و عائله را بعشق آباد
 برد و مدت این سفر از یوم خروج از طهران برای هند تا عودتش
 سه سال طول کشید و پس از ورود بعشق آباد و اقامت هفت ماه
 امری از حضرت عبدالبهاء رسید که برای مسئله ناقضین که
 در خوسف پیدا شدند بداندسورفت و فتنه در قرائین برخاست
 و بالاخره بحکم مجتهدین و پیرا با سواران مامورین از سرحد
 بیرون کرده اخراج وطن نمودند لاجرم بعشق آباد عودت
 نمود و از یوم خروجش از عشق آباد تا ورودش پنجماه طول
 کشید و از آن پس مقیم عشق آباد بود و بتبلیغ بیگانگان و تنظیم

داخله احباب و تعلیم نوپادگان اشتغال داشت و در بیسن آنسین سفری در ماهه بمرووتا شکند نمود و چون وفات آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی در مصر واقع شد بنوع مذکور حضرت عبدالبهاء و پراتلگرافاً بحیفا طلبید و مامور فرموده دستور عودت دادند و از بیم خروجش از عشق آباد تا ورودش چهار ماهه گذشت و پس از ماهی اقامت با تفاق آقا سید مهدی گلپایگانی بطهران رفتند و بانجام ماموریت و تتمیم کتاب کشف الغطاء پرداختند و عودت بعشق آباد کردند و بالاخره مسافرتی در سال ۱۳۳۸ بارض حیفا نمودند مدتی طویل در جوار فضل و عنایت بسربرد و مدت طول این سفر از بیم خروج از عشق آباد تا عودتش سه سال گذشت و بعد از مراجعت در چار بیماری سرطان و نقاهت گشته دو سال بدانحال زیست و در سال ۱۳۴۲ درگذشت و در قبرستان بهائی عشق آباد جوار فاضل قائینی که جسدش را انتقال دادند مدفون شد و خاندان نبیل اکبرزوی برقرار است و امردی فاضل در ادبیات فارسیه و عربیه اسلامیة و صاحب خط زیبا خصوصاً در نسخ و خوش انشاء و ترسل و لحن بدیع و آهنگ بسیار زیبا و ملیح در تلاوت مناجات و الواح بود و خدماتی شایان در تثبیت و نشر میثاق و بیمان و در تربیت کبار و صفاربهایان ترکستان روسیه انجام داد و بیاسداری از آداب و حدود و

فروع دینیه باصراحت و صراحتی که در طبع داشت همی قہام
واقدام نمود و آثار بسیار صادره از حضرت عبدالبہاء در حق
وی کہ غالباً بخط مبارک شاہد مقام اودرین امر میباشد و
آثار امریہ کہ بخط نسخ زیبایش استنساخ گردید وہم نامہ‌های
بسیار از وی در دست است و از آثار معروف وی رسالہ
در روس الدیانہ است کہ برای تدریس نوپادگان بہائیی
تنظیم نمود .

دیگر برادران حاجی عبدالرسول و حاجی احمد و آقا
حسینعلی سابق الوصف برادر اصغر شان کہ برادر رامی
وابن عمشان آقا احمد نام بود و در عشق آباد وفات یافتند و
حاجی عبدالرسول و حاجی احمد در غالب خدمات در سیبیل
این امر در عشق آباد شرکت داشتند و بالاخرہ بعد از انقلابات
اخیرہ روسیہ کہ در بخش سابق آوردیم بطہران آمدہ سکونت
گرفتند و حاجی عبدالرسول بسال ۱۳۵۷ وفات یافت و از ایشان
خانوادہ وسیعہ پروین برقرار گردید .

دیگر استاد محمدعلی سلمانی شاعر معروف از بابیان
بہائی شدہ و ملازم و مہاجر بہ حضرت بہاء اللہ تا عکاکہ در
بخش ششم شرح و وصف نمودیم و در آنجا پس از غروب شمس
ابہی بسنواتی بدکانداری میزیست و ظل عنایات مرکز میثاق
بیارمید و در سنین اخیر حیاتش حسب امر حضرت عبدالبہاء

در سال ۱۳۱۴ بعشق آباد رفته اقامت گزید تا در آنجا
 وفات نمود و عاقله برجا گذاشت و بنده از غزلهای پرازشور
 که در وصف آن حضرت سرود برای نمونه ثبت مینمائیم .
 تادین دل سپردیم بر عشق چون تو یاری
 غم گرد ما نگر در دتا چون تو غمگساری
 هر سوگند ز نمائی بینی درانتظار
 با چشم تر نشسته چون تو امیدواری
 رحمی بماضعیفان بنما که حال ما را
 داند کسی که باشد عمری درانتظار
 برخاستی و برخاست هر سود و صد قیامت
 بنشین و ساز بنشان از خاطری غباری
 تا شهره شد در آفاق چشمت بدلریائی
 نگذاشت اهل دل را در دست اختیاری
 بردم گمان بهاری یا باغ گل در اول
 دیدم کنون بهشتی نه باغ و نه بهاری
 در باغ اگر خرامی فریاد و ناله خیزد
 از عند لیب و مرغان هر سوز شاخساری
 ای دل بکوش در عشق هر چند میتوانسی
 یا گل سری بدامن یا جان دهی بخاری
 سر بهمانظر کن بر حال من ز رحمت
 من تشنه و تو در لب آب حیات داری

ایضاً

خواهی زدوستی بهاگر تو دم زنی
 باید که پشت پا بوجو عدم زنی
 در بارگاه قدس حقیقت رسی اگر
 در شاهراه نیستی اول قدم زنی
 چون خاک شوکه از تو پروید گل مراد
 تا بر سر از شقایق رحمت علم زنی
 تا چند در ترازوی وسواس عقل دون
 سنجی تو عشق را دم از پیش و کم زنی
 گر رهبری بمکتب دیوانگان عشق
 یکبار بر صحنه دانش قلم زنی
 ساقی شراب انس در ایام گل بیار
 تا کی دم از حکایت کاوس و جم زنی
 سفک دماء حرام بود از چه شد حلال
 زاهد بتو که تیر بصیرت حرم زنی
 کاری بساز عمر گرانمایه در گذشت
 زان پیشتر که دست ندامت بهم زنی
 ای دل مجو ز سرریزها جزبها اگر
 دست طلب بدامن اهل کرم زنی

ایضاً

بناده خورم چشم یسار اگریگزارد
 غم نخورم روزگار اگریگزارد
 زلف رخسار اتوان مشاهده کردن
 گردش لیل ونهار اگریگزارد
 دامن گل میبرد نسیم بهر سو
 از سرکوی تو خاراگریگزارد
 مجلس ما را بس است زمزمه عشق
 ناله طنبور و تار اگریگزارد
 نرکس ساقی بس است و بناده باقی
 عربده بناده خوار اگریگزارد
 هست خطا با شمیم زلف تو عطار
 طبله مشک تار اگریگزارد
 شرح دهم بیقراری شب هجران
 با سر زلفت قرار اگریگزارد
 می رود از شوق هر تبسم شیرینش
 صد چو موسی حباب اگریگزارد
 سر بهامستی دو چشم تو باقی است
 در سر زندان خمار اگریگزارد
 ایضاً
 بلبل کواشیان عمری است در گلزار دارد
 کی نظار ز گل بیوشد کی خیر از خسار دارد

۱۰۲۲۶

گاه گرید گاه خند گاه سوزد گاه سازد
گاه حیران و غزلخوان دید بر دیدار دارد
غرقه دریای عشقت کی نظر دارد بساحل
اویجان مشتاق مرج است و ساحل عار دارد
آنکه محو آفتاب است کی خبر دارد ز ظلمت
و آنکه عشق یار دارد کی خبر از اغیار دارد
و ه عجب آب و هوای دارد این باغ الهی
خاکش از آتش گل آتش ابر آتش دارد
بر سر یازار عشقت جان فروشان راست راهی
خود پسندی ادب کی ره درین بازار دارد
هر که در راه تو پیوید دست و دل از جان ^{بشوید}
جز رضای تو نجوید هر که با تو کار دارد
هر دلی عشق بهادارد ندارد حب دنیا
باز سلطان کی نظر بر لاشه مردار دارد
خامه عبد البهاء یا خضر باز آمد ز ظلمت
یا که مرغی آب حیوان جاری از منقار دارد
ایضاً
بیا که مردم هشیار عاقل و مستند
نظر بروی تو چشم از جهان نیان بستند
سزد که ارسرد نیوا و آخرت خیزند
ببزم انس کسانی که با تو نشستند

جماعتی برشمع رخت چو پروانه
 بسوخت حاصل عمروز خویشتن رستند
 چه نیک بخت کسانی که رشته الفت
 زجان خویش بریدند و ساقویپوستند
 دراین چمن بحقیقت اگر شود ظاهر
 هزار سرویقا پیش قامتت پستند
 بس اینکه قافله سالا عشق را نظری است
 بیازمانده کسانی که نیم ره هستند
 چه باده ریخت ندانم بجام ماساقی
 که از ترشح او کائنات سررستند
 بها پرست شوند اهل شرق و غرب الحمد
 زدست این علمای عنود وون جمستند الخ

دیگرازشا هیربھائی ان عشق آباد آقامیرزا حسین
 زنجانی سابق الوصف دربخش ششم بود که بنوع مذکور
 بخدمات روحانیه و تبلیغ اشتغال جست و سفری بآذربایجان
 کرده مدت پنج ماه درآنحدود بنشر کتاب عهدی وانسوار
 میثاق پرداخت بس عودت بمشقی آباد کرده کما فی السابق
 بماند تا اینکه لوحی صادر از قلم حضرت غصن اعظم عبدالبهاء

۱۳۱۲ بواسطه میرزا علی محمد ورقاشهیریا ورسید که امیر باقامت در زنجان واشتغال بکفش دوزی ونشر امرایه فرمودند واز بیان مصائب وارده انبیاء که در لوح مذکور بود احببا احساس نمودند که فتنه در زنجان رخ خواهد داد و میرزا حسین بزنجان آمده باعائله اش اقامت جست و باورقا و سایر احببا مجامع ومحافل بپراستند تا آنکه فتنه برپا شد و میرزا حسین باورقا وروح الله ودیگران گرفتار و اسیر وحبس طهران گشتند و خانه آقا میرزا حسین در این واقعه غارت شد و کیفیت آنرا در بخش سابق نگاشتیم و آقا میرزا حسین چون از حبس انبیا رخلاصی یافت بزنجان رفته بنوع احتیاط با احباب ملاقات کرد و با برادرانش ملامحمد و میرزا علی اصغر محاجره و مناظره در خصوص امرایه نمود چون اقامتش در وطن مشکل گردید باعائله بتبریز رفت باری دیگر در سیستان بزینت و باز از آنجا بمنزم عشق آباد شتافت و بکشد ووزی مشغول گشته سکونت وقرار جست تا آنکه لوحی از حضرت غصن اعظم عبدالبهاء بوی رسید و بمنزم زیارت حرکت نمود و ایامی چند در عکابجوار فضل و عطا ماند و ما مورسیر و تبلیغ در ایران شد و تقریباً یکسال در آن رایجان و خصوصاً سیستان بخدمات روحانیه پرداخت آنگاه بمنشق آباد عودت نمود و باز حسب میل احبای سیستان و بموجب دستور حضرت عبدالبهاء

عائله اش را بتبریز برد و در سیستان اقامت گزید ولی طولی نکشید که از جهت شور و اشتعال حاصل بین احاب و مسافرت جمعی بارض مقصود و اجتماع احاب برای اداء رسم بدرقه شان اهالی هیجان نمودند و ملاها فتوی قتل دادند و فتنه غلیظ شد بدوجه نیکه اعدا با معاندین قراء اطراف متحد شده بصدد هجوم برآمدند و احاب نیز برای دفاع مسلح شده سنگریستند عاقبت چهل تن از احاب بامیرزا حسین بتبریز رفته نزد حکومت تظلم کردند و حکمران مامورینی بقریه حاجی آقا فرستاد و از اهالی آنجا که علت عمده مفسده بودند التزام گرفت که فتنه و فساد نکنند ولی باری دیگر مفسدین فتنه انگیز شدند و نسبت ظلم و تعدی با احاب دادند که محاسن روضه خوان قریه را سوزانند و منبر آتش زدند و زین و اموال بردند و حال آنکه هیچ يك از امور مغتربه وقوع نداشت و اصل قضیه این بود که چون اعداد ر موقع روضه خوانی چند تن از احاب را گرفتار نمودند جمعیت احاب با اسلحه و تفنگ هجوم نمودند آنانرا مستخلص ساختند و حاجی زین العابدین مهتر احاب سیستان نزد محمد علی میرزا ولیعهد والی آذربایجان داد خواهی کرد و او مامورینی برای تحقیق ب سیستان فرستاد و مغتربان و اکاذیب اعدا را واضح ساخت و آنانرا تنبیه کرد در این موقع دستور از حضرت

عبدالبهاء برای میرزا حسین رسید که بعشق آباد عودت نماید و گهگاهی منفرداً بسیان برود لذا میرزا حسین بار د بیل و از آنجا بروسیه و عشق آباد مراجعت نمود و قسراً گرفت و پیوسته برای تبلیغ سفر با طرف ترکستان روس مینمود و مکرراً از ریاجان و قفقازیه سفر نمود و در سال ۱۳۲۱ که مذبحه عظمی و انتلاب عظیم برای این امر در ایران شد چنانکه در بخش سابق آوردیم میرزا حسین بدستور حضرت عبدالبهاء باتفاق ورقه الفردوس خواهر جناب باب الباب و پسر خود جمال عازم یزد بود پنج منزل مانده بمقصد از مسافرین واقعات شهداء را شنیدند و مکاری در دل گرفت که ایشان را دیالورد تسلیم خونخواران یزد نماید و همینکه بشهر رسید در کاروانسرا^{عنی} ورود کردند چند دقیقه پیش نگذشت که اهالی خبر یافتند مصمم شورش شدند و جلال الدوله حکمران از ماجری مطلع گشته فی الحال جمعی مامور کرد تا اشیاء را در کاروانسرا ضبط و مقفل کرده میرزا حسین را بدار الحکومه بمنوان حبس بردند و او را باتفاق جمعی بآباد فرستاد که تسلیم احباب آنجا داده قبض وصول گرفتند و میرزا حسین از انور طه نجسات یافت و سالماً بمشقی آباد برگشت و ایام باقیه حیات را وقف مسافرت برای تبلیغ و خدمات روحانیه داشت و بالاخره چون بهائیان شهر چهارجواز مرکز عشق آباد مبلغ خواستند

که با ملایان مسلمان انجام حاجه و مناظره نماید محفل روحانی
 عشق آباد میرزا حسین را فرستاد که در آن شهر حاجه کرده
 به مناظره مخالف آمد و حقانیت امرابهی را بر حضار کاملاً مدلل
 و روشن ساخت و دوتن از خونخواران مسلمین نیمه شب
 بقصد قتل میزبان که از بهائیان شهر بود بخانه درآمده
 نیافتند و بشدت غیظ و غضب برافروخته لگدی سخت بر شیشه
 در حجره نواخته در هم شکستند و میرزا حسین که در حجره
 دیگر بیستر خواب بود متوحش شد و پسر خود کمال را ندا کرد که
 بیاید و تفحص کند و خونخواران کلام شنیده سوی متکلم
 درویدند و پاشنه ما و زرچند با ربقوت و شدت بسیار برسینه و
 شکمش کوفته بگریختند و میرزا حسین از شدت درد و الم بخود
 پیچیده لاجرم ویرا بعشق آباد برگردانند و پانزده یوم
 دیگر باقی بود و وصیت نامه نگاشت که خانه مسکونه مع کتب
 و اوراق بفروشنند و در سبیل تبلیغ و هدایت انام صرف نمایند.
 و جهانی دیگر سوی محبوب خود ارتحال نمود (۱۹۲۳ م)
 و اوسرگذشت خود را و تمامت واقعات زجانرا از آنچه دید
 و شنید برشته تحریر آورد که بخطش موجود است و شمه از
 احوال او و اخلاقش را ضمن واقعات سال ۱۳۱۳ نام بردیم.
 دیگر میرزا مهدی رشتی سابق الوصف تا سال ۱۳۱۸
 در سمرقند بود آنگاه معاودت بعشق آباد نمود و بتجارت

با ایران و غیره پرداخت و در سال ۱۳۱۹ جمعی از اعیان ساکن
 عشق آباد (آقا محمد آقا مهدی اف آقا مهدی یوسف حاجی
 عبدالرسول حاجی احمد) شرکتی بنام شرکت امید تاسیس
 کردند و آقامیرزا مهدی عضو شرکت شد و به سمرقند رفته شعبه^ی
 از آن تاسیس نمودند بعد از شش ماه از راه سیبری و منچوریا عازم
 چین شد و در شانگهای سه سال برای امور شرکت مذکور اقامت
 نمود آنگاه از طریق هند و مصر بمصر زیارت محضرت حضرت
 عبدالبهاء شتافت و او را مامور بسیر و تبلیغ در ایران فرمودند لذا
 چندی در بلاد ایران سفر کرد تا آن عودت و اقامتش در عشق^{آباد}
 برسید بدانجا برگشته بماند و چون اراده آنحضرت بتاسیس
 مرکز روحانی در کلکته بود آقامیرزا مهدی باز چین شتافته
 در شانگهای بماند و در تجارتش رونقی حاصل گردید و از آنجا
 به هندوستان رفته در پیشرفت این امر در آنجا و در همت نهاد
 آنگاه بمصر تشریف محضرت عبدالبهاء شتافت و ایامسی
 چند در رجوار فضل و عنایت بسر برد و مامور با اقدام در تعمیر بیت
 ابهی در ریخداد گردید و بمشوق آباد مراجعت کرد به شانگهای
 رفت و بعد از سنین چند مراجعت به عشق آباد نمود و در خدمت
 بمحفل روحانی و تاسیس مجله خورشید خاور و انواع دیگر از خدمات
 مالیه و غیرها پیوسته هست نهاد و بالاخره در سال ۱۳۳۵ با
 اعیان و داع باز پسین نمود مبالغی نقود برداشته بیون مصر
 شتافت و جوه را تقدیم نمود و چندی در رجوار عنایت زیست و مامور

شد که در مباشرت بتممیریت ابهی در بغداد شرکت جوید
 ومراجعت کرده در بادیه مصمم گشت که از راه گیلان عازم
 مقصود گرد و ولی در رشت در چارتاب محرقه گردیده در ۲۲ فیور
 ۱۹۲۰ در سن ۶۹ سالگی درگذشت و در قبرستان آنجا
 مدفون گشت وزیرتنامه در حقیق صدوریافت و نقودی که از مال
 خود برای تممیریت مذکور تخصیص داد بعداً حسب الامر در
 موقع تممیریت مصروف گردید وبالجمله ۹۹ سال از حیات
 میرزا مهدی صرف در خدمت امر ابهی شد و خطاب بوی آثار و
 الواحی کثیر صادر شد و خاندانی درین امر بر جان گذاشت .
 دیگر حاجی ابوطالب سابق الوصف در قسمت همسدان
 در سال ۱۳۱۱ سفر بمکارفته پس از انقضای ایام زیارت
 برگشت و بمقام و شهرتش بیفزود و در فتنه سال ۱۳۱۳ گسده
 ایرانیان در هرجا بملت مقتول شدن ناصرالدین شاه بتصر
 بهائیان پرداختند روزی تهریزئی بد که صرافیش داخل شده
 ویرا هدف کلوله ششلول نمود کلوله از بالای شانهدرگذشت
 و او جانی را گرفته نگه داشت تا تنی چند از احباب رسیدند
 قیصر کرده غیبه پلیس دادند و حبس نمود بعد اینه
 سیرا سیر فرستادند و حاجی سفر دیگر نیز بسال ۱۳۱۸ به
 زیارت عکرافته مراجعت کرد و مقیم بود تا درگذشت و پسرانش
 آقاعلی و محمود در عشق آباد اقامت داشتند دیگر استاد علمی
 اکبریدی سابق الوصف که بنوع مذکور زارکان مؤمنین بود

در سال ۱۳۱۱ بمکارفته فائز زیارت روضه مبارکه و تشرف
 حضور حضرت عبدالبهاء گردید و سه ماه در جوارمانده کسب
 فیوضات روحانیه کرده پس از اقامت ایامی چند در مصـ
 اسکندریه و اسلامبول بمدینه عشق برگشت و پیوسته منزلش
 محل ورود بعضی از مسافرین بهائی و محل اشتغال تبلیغ
 بود و جمعی از اقوام خود را که با وی مهاجرت کردند تبلیغ
 نمود و در سال ۱۳۱۹ حسب پیشنهاد بعضی از بهائیان
 اقدام بتالیف کتابی در شرح حیات مهاجرین بهائیان
 عشق آباد و سبب مسافرتشان به آنجا نمود و کتاب جمع آوری
 کرد و در اثنا کتاب دوم بود که از حضرت عبدالبهاء خطابی
 با و صادر گردید از آن جمله قوله " در زمانی که در ارض مقدس
 بودید نقشه مشرق الانکار که شعولاتش جمیع نه نه بود
 کشیده شد و به همراه بردید و حال بهمان قسم که مشرق الانکار
 در عشق آباد بنا میشود چند صورت از آن نقشه را نزد ابن ابهر
 ارسال دادید زیرا از فیض و عنایت جمال ابهی و تائیدات
 مقدسه حضرت کبریاد رجمیع اطراف در فکر تاسیس مشرق الانکار
 و نقشه را نمیدانند البته بکمال سرعت کشیده ارسال دارید
 و این سبب فیض عظیم و فوز مبین خواهد شد اگر بروج و ریحان
 ممکن شود شما یک سفر در بهار و صفحات یزد بفرمائید در این
 اوقات بسیار مفید است زیرا استعداد یزد بی نهایت است

یعنی از همه جا بیشتر انشاء الله در بهار اگر چنانچه ~~بهر~~ شود
 ابدأ تردد ننمائید در تاخیر حکمت واقع ع ع * هنگام
 وصول خطاب مبارک ششماه از بنای مشرق الانکار شروع
 گشته بود و استاد علی اکبر نیز در موضوع این بناء مقدس مسدد
 شایانی در خور خویش نمود و تاریخ بناء و شرع مفصلی از ورود
 حضرت افغان و شروع کردن بکار را در کتاب خود نگاشته است
 و در اولین عکس که هنگام بنای مشرق الانکار گرفته شده
 والی بلد و اعضایش حاضرند استاد علی اکبر نیز در صف جلو
 ایستاده است و بعد از زیارت خطاب مبارک امورات خویش
 را مرتب نموده در اول بهار سال ۱۳۲۱ بعد از بهمت سنده
 اقامت در مشق آباد از طریق خراسان عازم یزد گردید و
 بخانه برادرش استاد کاظم معمار اقامت کرد و در سنین سابقه
 ملاها سه بار فتوی بقتلش داده بودند و اسبابی نجس
 یافت و در بار یزد نفی و سرگون گردید و هنگامیکه به خانده
 استاد کاظم اقامت گزید اشیا نفیسه و اسباب نایمیت بسیار
 همراه داشت و مدت سه ماه در یزد بملاقات دوستان و تبلیغ
 بیگانگان پرداخت و چون مقدمات فتنه شروع گردید و اندک
 اندک غلظت و شدت یافت فیما بین اهالی خصوصاً ملاها
 شهرت گرفت که استاد علی اکبر برای بنای مشرق الانکار
 به یزد آمده تا فتنه بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم

برخواست و بعضی از سردسته های اشرار مانند حاجی محمد حسین معمار و پسرش اسد الله پسر خاله اش بود و شب روز با املاقات و ابراز حفاوت و صداقت مینمودند و برایشان ارمغانها از روسیه برد و بذل کرد و بدین صورت صور نمیرفت که اقدام بقتلش نمایند و راوائل واقعه چنین میگفتند که احدی جرئت تعرض بآقا علی اکبر مذکور ندارد ولی بروزدوم فتنه قریب دوهزارتن اشرار بخانه استاد کاظم مذکور ریختند و اشیاء استاد علی اکبر را بالتمام بردند و او را در حالیکه بخانه همسایه پنهان بود حسب اشاره بعضی از نسوان همسایه یافتند و دستگیر کردند و اسد الله مذکور و پیرا با همان شش لول که از روسیه ارمغان آورد هدف دوتیر ساخت و او با ننگ یا بها^{۱۰} الابهی برکشید و حاضرین آنچه آلات قتاله داشتند بر او نواختند و اسد فریاد برکشید ایها الناس آگاه باشید من او را کشتیم و سید اسد الله نام بناء که بنائی از وی آموخت و پرورده نصبتش بود کلنگی چنان بفرقش نواخت که کاسه سر پریشان گشت و پاهایش را بریسمان بسته چند روز همی در کوچه و بازار گردانده سنگ و آبدهن افکنده و سوخته باشش یا هفت جسد شهداء دیگر در چاه انداختند و خطاب بوی آثار و الواحی کثیر موجود است و آثاری از وی در شرح احوال خود و دیگر مهاجرین ساکنین عشق آباد و نیز کتابسی

بنام مغناطیس در استدلال امرابهی باقی مییاشد و در ضمن
 صورت زیارت در حقیق چنین مسطور است . " وانك فديست
 شئونك وحطام الدنيا وما ملكته في عالم الادنى في سبيل الله
 واخترت لنفسك العبودية الكبرى في العتبه العليا وانشأت
 تاليفاً اثباتاً لظهور الاسم الاعظم في عالم الابداع واستدللت
 بالدلائل الواضحه والحجج البالغة والاخبار الواردة الخ
 وانجال جليلش آقاعبد الوهاب وآفاضل الله برجای پـدر
 رکنی از جامعه بهائی شده عائله شهیدی تاسیس نمودند
 و از ابیات اوست .

ساقی صلا درده زمن رندان درد آشام را
 در بزم احباب بهادر گردش آور جام را
 برخیز تا یکسونهیم این دل از رزق فام را
 بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوی نام را

آسوده و خوشدل نشین کاین تنگ دستی ^{میرو}
 عسرت غنیمت دان دلا کایام هستی میرو
 هر روز از نفس وهوی بر ما شکستی میرو
 هر ساعت از ما قیلله با بت پرستی میرو
 توحید بر من عرضه کن تا بشکنم اصنام را
 از بهای یافته ام خلق خوش و طبع سلیم
 آنچه دارم همه از اوست که دارم تعلیم

من نیم معتقد مفتی و برهان حکیم

فتوی از پیرمغان دارم و عهدیست قدیم

که حرام است می آنرا که نه یاراست و ندیم

من که در مصر لقا طوطی شکرشکنم

در گلستان بهابلهل شیرین سخنم

از چه کردند هم آغوش بزراغ وز غنم

چاک خواهم زدن این دلوریا فی چکنم

روح راصحبت ناجنس عذابی است الیوم

و از استاد علی اصغر سابق الوصف برادر آن شهید

سعید عاقله برجاست و اخلاف برادر دیگرش استاد سلیمان

که نیز در بخشش شش زگر نمودیم نخست استاد عبد الکریم بننا

باری دیگر بازمزم تبلیغ یزد رفته جمعی راهدایت کرد

و معاندین قنادی را بقتلش گماشتند ولی بمقصدشان عمل

نکرده خود ایمان آورد و استاد مذکور بمشوق آباد برگشت

اقامت نمود و بشغل بنا فی پرداخت و مانند عم شهید در انواع

خدمات خصوصاً در تبلیغ همی کوشید و سفری به درخورد رفته

جمعی را تبلیغ نمود و شرکت اتحادیه بین احباب

تاسیس کرد و سیروس سفر تبلیغی بسیار در ترکستان روسیه

و بلاد ایران نمود و در سنین دولت ساویت در چاراضطهاد

و حبس دولت گردید و بالاخره تبعید شده بخراسان

آمده مقیم گشت و چند سالی در آنحدود و دیگر بلاد ایران

سفر و خدمت با امر کرده عاقبت بسال ۱۳۵۲ در بندر زاهدان در گذشت و از او خاندانی برجاست و برادرش آقا اسدالله ایزدی سالها بمسکو مقیم بود و خدمات این امر مبارک کرد و عاقبت بهمان طریق تبعید با ایران و ساکن طهران گردید و عائله برقرار داشت دیگر اقارضا سعادت یزدی سابق الذکر سفرهای متنوعه و برای تبلیغ نمود و عاقبت در انقلاب اخیر روسیه بطهران مقیم گردید و عائله سعادت از اوست دیگر حاجی میرزا حسین قناد یزدی سابق الذکر که مدت ۳۴ سال در سمرقند مرکزیت بهائی تاسیس کرد و در انقلاب کبیر روسیه بساطش منظوی شد خانه بفروش رفته با اولاد در عشق آباد قرار گرفت دیگر استاد محمد رضا خرمشاهی سابق الوصف که درینائی مشرق الان کار خدمت شایان نمود و مداماً بخدمات امریه خصوصاً دریناها مساعدت کرد دیگر حاجی میرزا حسین یزدی سابق الذکر رسال ۱۳۱۳ حسب دستور حاجی وکیل الدوله با عائله بعشق آباد رفته متوطن گردید و در مدرسه بهائی بتعلیم پرداخت و در خانه هانیز تدریس و تعلیم جوانان کرد و آقامشهد یوسف میلانی که در بخشش شش آوردیم و پدرش حاجی محمد حسین و برادرزاده اش آقا علی اکبر که دامادش هم شد که از پنج نفر ساکنین اولیسن بهائی در عشق آباد و از چهار نفر تجار صف اول بود در رسال

۱۳۱۶ باتفاق آقا علی اکبرمذکور و آقا عبدالوهاب بن استاد
 علی اکبر شهید در زیارت حضرت عبدالبهاء رفته و خدمات مالی
 شایان تقدیر در عشق آباد همی کرد بالاخره بعد از صعود
 حضرت عبدالبهاء در گذشت و در قبرستان بهائی مدفون
 گشت میرزا جعفر رحمانی شیرازی تا جریا پدر در سال ۱۳۰۳
 بتجارت مقیم عشق آباد گشت و با بهائیان معاشر شد و بسال
 ۱۳۰۶ ایمان آورد و پدرش حاجی میرزا هادی در گذشت
 و او سالیان بسیار در خوقند بتجارت پرداخت و سفری بزیارت
 حضرت عبدالبهاء رفت و در آن ایام چون آن حضرت ستایش
 از خرید اراضی اطراف مقام اعلی در جبل کرمل میفرمودند
 يك قطعه زمین بقرب مقام اعلی تخمین سیزده هزار متر مربع
 بخرید و در سال ۱۳۲۶ بناء مسافر خانه در آن نمود و ساخت
 و چون مراجعت کرد بهمان منوال سنوات بسیار در خوقند
 بشراکت آقا محمد صادق یزدی مشغول تجارت بود و امور
 ملکیش منظم و معمور میگذاشت و در اوایل محاربه عمومی
 بعشق آباد نقل مکان کرد و چون از زوجه اش که خواهش
 ملا یوسف علی رشتی بود اولاد نمی شد زتی از نسوستان
 مشکین قلم بحباله نکاح آورد و دارای اولادى چند گردید
 ولی بعلت انقلاب مملکتی در امورش اندکی نکث پیدا آمد
 و در او اخرا با آقا میرزا کوچک قدیمی شریک گردید و تعلق تمام

با این امر داشت آقاغلامحسین اصفهانی که در بخش ششم شرح دادیم سالها مقیم مدینه عشق بود تا در گذشت و چون بنوع مذکور در سابق غالباً شرح احوال مهم بهائیان مهاجر از ایران و ساکن در عشق آباد را در تفصیل اوضاع و احوال موطنشان آوردیم در اینجا تکرار نکردیم به همین مقدار اکتفا نمودیم .

وازد و استادان این امرایزابلانوسکا یا ناطقه کاتبه روسی در سال ۱۳۲۹ بزیارت حضرت عبدالبهاء در عکارت و سپس در مجامع ادباً و شعر آروسیه خطابه های بلیغه در باره امرایهیی داد و مقالات فصیحه نوشت و واقعات و تعالیم دوره حضرت مبشر ابنوعی مؤثر و مهین بنمایش آورد که در سال ۱۹۰۳ بنام باب در سن بطربورک شهرت یافت و غیر آن سه و ترکی و آلمانی ترجمه گشت و بسالی دیگر در شهر مذکور بمعرض نمایش گذارد و مجموع پنج پرده مورد توجه و تحسین واقع شد و نیز مقاله در باب این امر در جریده زاقاقفقا شماره ۲۰ طبع و نشر کرد .

اما راجع بواقعاتی که بعد از انقلاب کبیر در عشق آباد رخ داد ما در این مقام عین نگاشته معلمه خانم بنت سینا که خود در جریان واقعات بود ثبت مینمائیم و هی هـ ذه " مختصر تاریخ عشق آباد در موقع ورود بلشویکها در موقع ورود

از طرف تاشکند در سنه ۱۹۱۹ ژانویه و قبل از ورود شان چون ایام تابستان بود و احباً عموماً در رفیروزه که محل تابستانی آنحدود است رفته بودند مگر چند نفری که در عشق آباد مانده بودند در آن موقع حکومت محل اعلان نمود که راهها باز و آزاد است هر کس بهر جا میخواد برود لذامردم از هر مذ هب و ملتسی پریشان و سرگردان فرار اختیار کردند احباً هم ناچار عازم فرار بودند آقای اکبر خلیل اف رفته بودند و جناب حاجی احمد باجلودار گفتگو و حاضر بودند که حرکت نمایند آقای شیخ محمد علی قائینی تمام اعضای محفل روحانی و عموم احببارا حاضر نمود ه شروع بصحبت فرمودند و لوح مبارک خراسانرا که از قلم دری مرکز میثاق صادر رگشته بود تلاوت فرمودند و لوح تازه که از مصدر مرکز امر صادر شده بود جناب آقای شیخ محمد علی تلاوت فرمودند و همان لوح مذکور را نگذاشتند سواد برداشته شود و احببارا متذکر نمود ه بالاخره فرار را برقرار اختیار کردند پس از این قرارداد قطعی با حاضرین جمیع احبباماندنسی شدند مراجعت بشهر پیرازین بالشویکها وارد بعشق آباد شدند در آنوقت قونسول ایران آقای میرزا جواد خان سینکی بود و عدّه را از سر برای محافظت ایرانیها خواسته بودند موقعی که حضرات وارد میشدند آقای میرزا جواد خان ایشانرا با بهائیان پیشوا زنمود و خوش آمد این حسن رفتار سبب شد

که آنها نسبت با ایرانیها خوش بین شدند و ایرانیها را جرمت
 نموده و دست تعدی نسبت به ایرانیان نداشتند مدتی را
 حضرات مشغول امورات مملکتی و نظم و ترتیب کارهای خودشان
 گردیدند آقای سینیکی امر فرمودند بیریق ایرانی را در سست
 کرده در هر محل ایوانی زدند در وقت ورود کله بیریق نگاه کردند
 تعرض نمودند پس از اتمام و انجام دادن کارها مجلسی
 تشکیل داده با اسم گفتگو کردن در اثبات نمودن باینکه
 خدائی در عالم وجود موجود نیست و بزرگان جمع ملل مختلفه
 را حاضر ساخته بنای مباحثه را گذاردند و همچو گمان داشتند
 که بهائیان طرفدار مرام آنها هستند و چند روز صحبت کردند
 بالاخره تمام بزرگان ملل مختلفه در اثبات ذات الوهیت
 عاجز شدند و مبهور ماندند مگر آقا سید مهدی گلپایگانی
 ثابت کرد که يك قوه ما وراء الطبیعه است و عبارت از ذات
 خداوند است پس از اثبات این مسئله و ناامیدی از بهائیان
 بنای ضدیت را گذاردند ولی بطوریکه خیلی معلوم نبود
 و هر کس ملتف نمیشد تا اینکه در سنه ۱۹۲۹ در تمام خانه ها
 احباب و اطلاع وارد شدند بنای تفتیش را گذاردند و
 چیزیکه سبب تفتیش و پیرشانی خیالشان باشد بدست نیامد
 یعنی اسباب حرب و یا اشیاء مربوط بامور سیاسی مطمئن
 شدند و یقین قطعی کردند که بهائیان مردمان تازه و خدا

پرستند و بقدریکه ابداً از عقیده خودشان بر نمیگردند بلکه سه روز بروز را موافقتشان ساعتی میشوند مجالس و محافل برقرار بود آنها هم ابداً تعرض نمیکنند که باید بگویی از عقیده و مذہبتان دست بردارید ناچار فکر دیگر نمودند و چند نفر از اخبار که مقصد اصلی آنها محفل مقدس روحانی بود گرفته محبوس نمودند و اسامی آنها ازین قرار است میرزا عبدالحسین محمودزاده میرزا محمد ثابت مراغه^۱ استاد عبدالکریم باقراف آقا حسین گمرودی آقا حسن فوادی شیخ احمد نبیلزاده میرزا کوچک قدیمی عباس احمدزاده بهاءالدین نبیلی میرزا جعفر هادی اف شیرازی استاد احمد یزدی عباس آقا بشرویه علی آقا ستاراف علی محمد سرچاهی و آقا محمد سرچاهی اشرف بیک مصطفی یوف که او را اعدام کردند پس از انقضاء شش ماه تمام را تبعید بایران نمودند و در سنه ۱۹۲۵ نظامنامه از طرف خودشان تنظیم بمحفل مقدس روحانی پیشنهاد کردند و گفتند باید این نظامنامه را بموقع اجرا گذارید و چون بعضی از مواد نظامنامه مذکور مخالف باتعالیم الهی بود محفل روحانی نمیتوانست این مسئله را قبول نماید لهذا کسب تکلیف از حضور مبارک نمودند در این مدت هر یک از اعضای محفل روحانی را منفرداً با اداره سیاسی احضار کرده و تهدید مینمودند که بایستی

نظامنامه را امضا کرده بموقع اجرا گذارید ولی ابدأ اعضا قبول نمیگردند تا اینکه جواب از حضرت ولی امر الله رسید که منتظر دستور محفل روحانی مسکو باشید پس از مدتی جواب از محفل روحانی مسکو رسید که نظامنامه را قبول و امضائید و چون یکی از مواد نظامنامه این بود که انتخاب محفل روحانی بایستی بارای آشکار باشد و این مخالف تعلیمات مبارک بود لذا محفل روحانی قرار گذاردند که اعضای سابق برقرار باشد و چندی بر این منوال گذشت تا اینکه دستور رسید که در انتخاب محفل روحانی رای آشکار باشد ولی بعداً دولت اجازه داد بارای مخفی محفل انتخاب شود و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود و حکومت تمام املاک را در تحت تصرف خود در نیاورد بود مشرق الا از کار اینجساله بیبهایان بدون اجاره تسلیم کرد و تا وقتی که نظامنامه امضاء نشده بود چند هفته مشرق الا از کار درش بسته بودند ولی بعداً همه ساله اجاره اش میگرفتند پس از آن یعنی بعد از تبعید احبام رسه ز کوروانا را در تحت تصرف خود در آوردند و این امور واقع شد در سنه ۱۹۲۹ در ماه سنطیا بپور و تمام تشکیلات اتحاد جوانان را منحل کردند و بعد از منحل شدن اتحاد جوانان تشکیلات محفل روحانی را منحل نمودند تمام کارهای امری بدست هریک از اهل محفل روحانی سپرده

شد تا چندی امورات این منوال میگذشت تا در سنه ۱۹۳۶
 بواسطه اینکه دولت در روزنامه اعلان نمود که موختن خط
 و زبان آزاد است لذا تشکیلات امری تاسیس گردید از جمله
 ترقی نسوان لجنه ادبیات لجنه محررین الواح غیر چاپی
 لجنه خدمت لجنه ناطقین لجنه موسیقی و چند مجلس درسی
 که جوانان بتحصیلش اشتغال داشتند از جمله کتاب مستطاب
 اقدس مقاله سیاح در روس الدیانه و نیز هفته در شب در صالون
 مجلس عمومی و صبحهای زود بمشرق الانکار و ماهی یک مرتبه
 مسامره برای شهداء مبلغین و قدماى امرالله و ریاد کوبه
 و مرونیز همین نحو مشغول و منجذب احبام مشغول و طائف
 امری بودند و لوح مبارک خراسان را در ریاد کوبه بترکی ترجمه
 کرده بودند جوانیکه سابقاً خود را بهائی معرفی میکردن
 حکومت را مشوش کرده گفت اینها تماماً جاسوسند بهائیان
 با کوبه با جرئت تمام در روزنامه نوشتند که آنکسی که بمسما
 افترا زده است و ما را جاسوس قلمداد کرده و میگوید اینها
 وجه از اروپا میگیرند و خرج جاسوسی میکنند ما از حکومت
 درخواست میکنیم که او را با ما روبرو نمودن ثابت کند که ما بچه
 نحویول میگیریم و چگونه خرج میکنیم طرف لوح مبارک خراسان
 را نشان میدهد حکومت بدگمان شده میگوید شماها ایسین
 کلمات را نوشته اید آنها مکاتیب حضرت عبدالبهاء نشان

میدهند درین ضمن جمیع اعضای محفل روحانی را با احبای دیگر گرفته محبوس مینمایند پس از سه ماه فتنه شروع شد برای احبای عشق آباد و مرو شاه جهان احبای بادکوبه را بمعضیهها که رعیت ایران بودند تبخیر بایران میکنند و سایر احبار را بسبب آن میفرستند و در سال ۱۹۳۸ حکومت اسامی جمع احبار را از کوچک و بزرگ درخواست کرد و در آنوقت عدّه احبای عشق آباد هزار و چهارصد خانوار بود و را را خربست و یک تشکیلات امری و از هر ملت و مذهب داشتند و حوزه های درس را این نره بیمقدار معامله سینا زاده تدریس مینمودم باری با اجازه محفل مقدس روحانی از تمام تشکیلات امری عکس برداشته شد که حالیه عکس لجنه مالیه نسوان و اهل خدمت موجود است بعد از اینکه تمام اسامی احبار را کاملاً دریافت نمودند سه ماه و نیم بعد در سنه ۱۹۳۸ پنجم ماه فورال تمام اعضای محفل و اشخاصیکه بنظرشان مهم بود گرفته از جمله میرعلی اکبر صلابیوف که ایشان از اهل قفقاز و بسیار با علم و شغل ایشان معلمی بود ابتدا در مدرسه بهائیان و بعداً در مدرسه آنها تدریس مینمودند و نیز حاجی علی کاظم اف و آقا نصرالله کاظم اف آقا محمد آقا اخوی دکتر عباس زین آقاییان احمد اف که عده آنها بسیار است و ایند ره ناقابل را اسامی محفل مقدس روحانی از این قرار است . آقا میرزا جلال رحمانی

آقامهدی همدانی آقاغلام بشرویه آقای دکتر عباس زین
 آقاضیاء الله رشتی آقا علی اکبر حسن اف آقا محمد علی شهید
 آقا حسین بیک قدس حاجی اسمعیل بسیم و بعداً احبباً را
 متدرجاً میگرفتند محفل دیگر برار امورات احبباً و مشرق الازکا
 تشکیل مینمایند مجدداً تمام اهل محفل ثانوی را گرفتند
 حبس مینمایند مجدداً محفل دیگر تشکیل میکنند اینها را هم
 میگیرند تا بی دری محفل چهارمی را محبوس نمودند دیگر از
 آقایان کسی نمیمانند مگر دوسه نفر مرد آنها را هم تبعید بایران
 میکنند نوبت میرسد باماء الرحمن و آنها را بعضی امورات
 مداخله مینمایند یعنی جمع آوری الواح مبارک و رسیدگی
 بامورات امری درین هنگام سه نفر از احبباً فوت مینمایند و چون
 دیگر مردی نبود باماء الرحمن اینها را بگلستان جاوید
 میبرند و دفن مینمایند و دیگر این قلم ضعیف و عاجز شرح و
 تفصیل این قیامت عظمی از طرف حکومت در نهایت تعجیل
 ویزاداده مهلت پنج روز و سه روز و یک هفته از طرفی بسیاری
 از احببایی لباس و بدون خرجی در حبس و از نیابسی خبر
 لهذا همه روزه جمیع نسوان و اطفال از یک و بیاد و ساعت
 بافتاب مانده مادران بیچاره زنان شوهرگم کرده تا یک
 و بیاد و ساعت بعد از ظهر پشت در محبس با حالت پریشان
 گرسنه و تشنه ناله کنان فریاد زنان که ای بیرحمان بران

حبسیهای مایاپول و یالباس قبول کنید ابداً جواب نداد و با
تغییر اینها راد ورمیکردند تا بعد سه چهار ماه برای یکی پول
قبول نمودند از جمله بنده مدت چهار ماه از خانه و اطفال
خبرند اشتهام وزیرین تاج خانم که با بنده محبوس بود نیز سائس
احباء الماء الرحمن پس از مراجعت از د رحبوس میرفتند بقرائت
خانه برای جمع آوری الواح و آثار امری که در حقیقت بسیار بود
تا اینکه قرائت خانه الواح بسقف رسیده بود و مابقی الواح
راد طبقه فوقانی مشرق الاذکار میگذاردند الله اعلم که الواح
چه شد و از طرف دیگر اثاثیه خود و اشیاء منزلشان می برند که
بفروش برسانند و چون شوهرها محبوس بودند و کالت خط
نداشتند که خانه ها را بفروش برسانند و فرصت هم بآنها
نمیدادند باین جهت بسیاری از منزلها ماند بی صاحب و چند
چیز را قدغن میکردند آوردن بایران از جمله طلا و نقره جواهرات
فرش چیزیکه ممکن بود میز صندلی و هر نغری یک تخت خواب یک
سما و رو خورد ریزهای دیگر که مهمتی نداشت از طرفی اماء الرحمن
در تهیه و تدارک اسباب سفر از مملکتی بمملکت دیگر بدون
رجال و غمخوار از طرفی دیگر در پشت د رحبوس بران لباس
و خرجی دادن بمردها نیمه های شب در داخل قبرستان
روسها و پشت درختها برای اینکه ببینند مباد امرده های
پسران و شوهرشان را بدون کفن و دفن زیر خاک نمایند از

طرفی موقع تبعید میرفتند بیرون شهر تابینند که از دوستان
و آشنایان کسی رامی بینند که از حیث لباس و یا پولی کمک نمایند
و از طرفی دیگر پشت اداره سیاسی تابشنوند فریاد جوانان که
آنها را با انواع مختلف سیاست مینمودند و میگفتند یا شوقی ربانی
یا ولی امرالله بفریاد ما برس چند نفر را بتقدیری در پهلوی آنها
زده بودند که بعد از ورود بمحبس جان دادند که اسامی
آنها بنویست خود نوشته خواهد شد باری مقصود از جمیع
این همه اذیت کردن با حبا و زجر و شکنجه این بود که شما
باید مفصلاً بنویسید که ما جاسوسیم و احباً هم ابداً راضی
باین مطلب نمی شدند و در وقتی که اخبار برای استنطاق
با اداره سیاسی می بردند بچه ها و قتیکه پدرانشان را با آنحال
میدیدند فریاد و فغان میکردند و ناله و بیقراری مینمودند لذا
آنها فکر دیگر کردند ماشین تهیه نمودند بدون دریکه آنها
دیدند شوند و داخل او را هم نوعی ساخته بودند که هیچکدام
یکدیگر را نمیدیدند و در نیمهای شب و یا روز آنها را بسترای
استنطاق می بردند و اما پناه بخدا میبریم از آن حبس و زجر
در هر محبس هزار یا هزار و پانصد نفر جمعیت از شدت گرمات
آب بنویست بایشان برسد از شدت عطش افتاده غش میکردند
و بسیاری مردند در بیست و چهار ساعت شبانه روز با هزار
التماس و گریه و زاری و بیقراری بیست دقیقه حبسها را بیرون

برده گردش میدادند و از شدت تنگی محل و گرما بسیاری غشش
 میکردند محل برای هنرنفزی یکوجب ونیم بیشتر جان بود محبسی
 که ایندزه ناقابل بودم (بازین تاج خانم اکرسی) صدوده
 نفرزن و هیجده ملت محشری بود عجائب محشری براستی اگر
 بخواهم تمامی آن ایام را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود
 باوصف اینحال احبابیصبری و بیقراری نمیکردند زیـــــرا
 میدانستند و یقین داشتند که اینگونه امور باید بشود اغلب
 اوقات احبالوح مبارک خراسانرا تلاوت میکردند و در نظـــــر
 داشتند که در آن لوح مبارک لسان مبارک مرکز عهد و میثاق
 حضرت عبدالبهاء خطاب بضعفای جلکه خراسان کـــــه
 عشق آباد باشد میفرماید قوله الاحلی " ان یا حمامة الوفا
 خاطبی الضعفاء بحار البلیا ماجت وزواع الرزایا حاجت
 علیکم بالصبر الجمیل " باین جهت در بلایا صابرو شاکی بودند
 و هرگاه در موقع گرفتن احباب دیگر برادر می گرفتند نالـــــه
 میکردند یا ولی امرالله من قابل نیستم و عامی کرد که او را حبس
 نمایند در چندی قبل عدّه از خانصهای مهاجره عریضه بحضور
 انور عرضه داشتند و لوحی بافتخارشان نازل و سواد لوح مبارک
 این است .

طهران : اعماء الرحمن : بهیه خانم کاظم زاده ربابده
 خانم کاظم زاده جلالیه خانم مؤید جمالیه خانم توحیدی ،

سلطان خانم والده بدیع افندی، طلعت خانم سینائی،
وحیده خانم زین، طیبیه خانم گلپایگانی، فرخ انگیزنمیل زاده
علیهن بهاء الله ملاحظه نمایند عریضه تقدیمی آن امان ^{حمن} الر
که از طرف کلیه مهاجرین عشق آباد بساحت اقدس
حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه معروض و تقدیم داشته
بودید بلحاظ عنایت فائز و مشروحات معروضه کاملاً در محضر
انوار اطهر معلوم گردید ذکر یاران مسجون در مدینه عشق
ویلیای وارده بر آن مظلومان را نمود ه بودید از جمله صعوبت
نفوس مبارکه ثابته را سخه جناب حاجی علی کاظم زاده و جناب
آقا نصر الله کاظم زاده اصفهانی وعده دیگر که در زیر شکنجه
و عذاب جان بجانان سپردند و بافق عزملیک سبحان عروج
نمودند و ذکر هر یک ازین وجودات زکیه طاهره متعاریجین
بمقامات قرب احدیه از لسان مرحمت مذکور جاری و توجه
و انقطاع و استقامت و وفای آنان مورد تمجید و ستایش حضرتش
گردید اظهار تاسف و تحسّر فوق العاده از وقوع این حوادث
مولمه محزنه فرمودند بنویس این معید بجمیع وسائل متشبه
و با امنای محفل مرکزی امریک در این خصوص کتباً و تلگرافاً
مخابره نمود و دستور ملاقات با سفیر کبیر حکومت شوروی در
واشتکتون داده تا وسائل استخلاصی محبوسین و حمایت
وصیانت مشرق الا ز کار را فراهم آرند فرمودند آمال و آرزوی این

عبد آن است که نتایج مطلوبه فوراً حاصل گردد و این شدت
 و عسرت و نگرانی مبدل بر راحت و رخا و آسایش حقیقی دائمی
 شود در هر حال مضطرب نگردند و مایوس نباشند و در جمیع
 موارد صابر و متوکل و مستتمد بفضل و قدرت غلبه حیّ قدیر یاران
 ستندیده را از قبل این عید تسلی دهند و بصبر و استقامت
 دلالت نمایند و تقدیر تملقات روحیه و عواطف روحانیسه و
 احساسات وجدانیه آن مظلومان و فدائیان را بنمایند اجسر
 این شهامت و استقامت ضایع نگردد مطمئن باشید زیرا
 اشراقش الی اید الابد باقی و برقرار هنیفاً لهم فلامثالهم
 الذین ثبتوا و انفقوا کل مال دیهم فی سبیل هذا الامر الابدع
 الاقدس المینع حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین
 ملاحظه گردید بند ه آستانش شوقی ۲۵ جون ۱۳۳۹

۲ شهر الرحمة ۹۶

اما در قفقازیه از بلاد روسیه بنوع مفصل در بخش ششم
 مراکز و اجتماعاتی بود و در باد کوبه مرکزی بزرگ برای امرابهی
 تأسیس میگشت و جمعی کثیر از بهائیان قفقازی و ایرانی
 اجتماع مینمودند و غالباً در اوایل محفل روحانی و ملاقات
 بهائیان با هم در منزل کربلائی قاسم آذربایجانی انقاد
 می یافتند رانمیان میرزا فتاح مراغه بقوت ایمان شهرت
 داشت و ورود مسافرین بهائی هم در آن منزل میشد تا آنکه در
 باد کوبه آقامیرعالم فائز با ایمان بهائی گردید و او را فرزند
 نبود و خواهرزادگانش تعصب و عداوت شدید و ابراز داشتند
 و بقصد هلاک او شدند و شیبی تیرگلوله بقصد وی انداختند ولی
 بنشان نخورد و اصابت ننمود و محفوظ ماند و خواست
 نصف خانه مسکونه خود را تقدیم برای امور امریه ^{نماید} و اعضا محفل
 روحانی بحضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند و استدعا ^{پیش}
 پذیرفته شد و دستور دادند که نصف خانه مذکوره بنام
 عباس افندی ثبت دولتی و قباله کرد پس بهائیان همست
 نمود و ساختمان خانه را که کهنه بود بهم ریخته عمارتسی
 عالی بمصاریف بسیار ساختند و چندی طول نکشید زوجه
 آقا اعلام هم که مالک نصف دیگر خانه بود فائز با ایمان بدیسم
 گردید و آن نصف را نیز تقدیم داشت و لذا خانه آقامیرعالم و

زوجه اش بنام مسافرخانه بادکوبه محل انعقاد محفل روحانی
 و اجتماعات و تبلیغ و اقامت مسافرین و دیگر امور امریه قرار گرفت
 و مشهور و رنزد عموم گردید چنانچه در رویش غلامحسین شهسپور
 بحاجی قلندر همدانی سابق الوصف بامر حضرت عبدالبهاء
 سالها در آن مسافرخانه مقیم گشته بخدمات روحانیّه پرداخت
 و عاقبت در سال ۱۳۲۷ هـ. ق. در آنجا وفات یافت و البسه
 و اثاثیه او را حسب الامر بمعشوق آباد نزد افغان فرستادند و عین
 یاقیمت آنها را که يك فقره یکهزار و سیصد و بیست و يك تومان
 و شش قرآن و يك عباسی بود جهت بازماندگان شهداء تبریز
 ارسال داشتند.

آنگاه شیخ علی اکبر قوچانی در سال ۱۳۲۷ مامور اقامت
 بادکوبه و خدمات امریه گردید که در آنستین جمعیت مجتمعین
 بهائی در مسافرخانه باوقات اجتماعات عمومیّه کمّاً و کیفیّاً
 مشارکینان بود و امر تبلیغ و درس آن و بسط معارف امریه
 خصوصاً در قسمت استدلال و اثبات و شور و انجذاب جامعه
 اوج گرفت و بعد از شیخ علی اکبر مدتی آقامیرزا محمد خدان
 پرتوی تبریزی در آنجا اقامت داشت و با محاسن اخلاق
 و حلاوت گفتار ترکی و فارسی و آداب پسندیده معاشرت و
 رفتارش در آنجا و در سفرهای تبلیغیه اش بدیگر بلاد حرارت
 و شور و انجذاب کاملتری در آن بلاد ایجاد کرد بالجمله دولت

روسیه نظر عناد دین و مخالفتی با این امر نداشت و این امر
 لطیف در آن محیط خوش مانند آب حیات در ظلمات دیده
 میشد و روز بروز جانها را زندگی میداد و در آن جمله شماخی هم
 مرکزی سهم گردید که شرح اوضاع احوال را در بخش ششم
 نگاشتیم و در این دور حسب دستور حضرت عبدالبهاء مبلغین
 بی دریغ رفته عدّه دیگر فائز بایمان گردیدند و محض مراعات
 اختصار عدّه از مشاهیر مومنین و نبذ ه از مهملات و قایع مذکور
 میگرد و چنانکه ملا صدق باد کوبه مدتی در آنجا تبلیغ کسرد
 و آقای میرزا محمد اسمعیل مشکات تبریزی عنوان تجارت مرکب
 بر خود گذاشت و در سرای تجارتی مسکن گرفته با برخی
 ملاقات و تبلیغ نمود حسین گل احمد اف و برادرش حاجسی
 اسمعیل از بهائیان مصروف مخلص و پیرا بمغازه و خانه خود
 مقرراده احتفال کرده بتبلیغ پرداختند و با شیخ علی مجتهد
 ملاقات و تبلیغ نمود و همینکه هیاهو برخواست از آنجا بیرون
 آمد سپس جلیل خوئی حسب الامر برای تبلیغ وارد شد و در سرای
 مذکور مسکن گرفت و با عدّه ملاقات و صحبت کرد همه افتاد
 و حسین گل احمد اف مذکور و برادرانش و پیرانزد خود جای
 دادند و قیام بتبلیغ کردند و مشهدی ملاغنی بن ملا نقی کسه
 اهتمام در امر تبلیغ داشت مساعدت نمود و بواسطه مشهدی
 عباس ملاهای بلد را خبر دادند که برای مذاکره حاضر شوند

وآنان آقا سید علی آقا و آقا میرا بوالحسن آقا و میر عبد الغنی آقا
بوده و جواب گفتند که مادر دین خود شبهه نداریم و ایسن
طایفه کافر و مضل و نجس اند و ملاقاتشان جائز نیست و آخوند هاشم
دیگر نیز از ایشان تبعیت کردند ولی اهالی سخنان ملاحها را
نپسندیدند و خود بی تحقیق آمدند و فقط حاجی عبد الرحیم
آقا از ملاحها برای مکالمه حاضر شد و حین ورود آیات قرآن و دعا
خوانده بر خود مید و ساعاتی طویل صحبت داشت و عاقبت
ایمان آورد و چنان منجذب شد که شبانه در حالیکه عسده
همراهش بودند نعره هوالحق برکشید و اهالی را براه هدایت
طلبیده و ملاحها بر آشفته پریشان شدند و در خانه آقا سید
علی آقا مجتهد مذکور گرد آمدند و با اعاظم مسلمین و مستخدمین
اداره حکومت مشورت کردند و مجتهد مذکور عریضه تظلم
به خلیل بیک نغرافه یوزباشی بیک اف که معاون ناچالینک
دیمنسکی بود بدین مضمون تقدیم کرد که جبرئیل بهائیان باین
بلد وارد شده جمعی کثیر را اغوان نمود تا باد و لت روسیه
مقاومت کنند و چون عریضه بامضاء رؤسای اعاظم بلد بود نزد
پرستار و ایوان پتروویچ فرستاد و لذا احمید بیک با سه قزاق و
یک بازارنیک مامور شده بخانه ریختند جلیل را با کتابها کسه
نزدش بود و هم حسین گل احمد اف را بردند و بهائیان خبر
یافتند و اهالی هم مطلع شده بنای هممه و دشنام نهادند

و سنگ و کلوخ زدند و بهائیان و بستگان گل احمداف و هم
 صمداف ها بخانه ناچالنيك شتافتند و مشهدي علی بوما قچس
 اوغلی که مردی رشید از صمداف ها بود و تا آنوقت هنوز فائز
 بایمان نشده بود ناچالنيك را از عمل معاوضت تحذیر کرد که از
 بسیار از طرف بهائیان عریضه با میرا طور رفته تور با بسیرریا
 خواهند فرستاد و واقعات شیعیان عشق آباد در سال ۱۳۰۷
 را با و تذکر دادند و این اقدامات بالاخره با نجا کشید کسه
 محبوسین مستخلص و جلیل از کار و جای خود خارج گشت
 و بالجمله در آرتوت اجتماعی از بهائیان بر قرار و رلنکـران
 عدّه و در سالیان جمعی کثیر بود و در ایروان میرزا آقا جان
 طبیب اسرائیلی همدانی اقامت کرد و تنی چند را تبلیغ نمود
 و متدرجاً عدّه زیاد شد چنانکه در آن قریه ارتور که مرکز
 علی اللهی بود در صد ها رسید و مشهدی عبدل قراباغی
 و میرزا حسین زنجانی و میرزا حسین طوطی و آقامیرزا حسن قره‌گوز
 طبیب تبریزی که برای تبلیغ و اشتغال رفتند نفوسی کثیر
 بنغل ایمان بدیع در آوردند و از معاریفشان ملاسلطان شعله
 در اخلاص و تبلیغ بود دیگر ملا همت که همتی موفور در تبلیغ نمود
 دیگر گل ملا علی نفس مؤثری در تبلیغ و هدایت داشت گنجـه
 نیز مرکزی برای این طایفه و ملا اسد الله باویلی و مشهدی
 ابراهیم نجار بدست معاندین و اشرار شهید شدند .

اما شرح احوال مشاهیر مومنین از اهل بادکوبه و دیگر
 بلاد قفقاز آنانکه در سنین اشراق شمس جمال ابهی میزیستند
 در بخششش نگاهشتیم از آنجمله ملا صادق بادکوبه که چون
 با زینای خروج از روش حزم و احتیاط نهاد بهائیان ناچار
 قطع رشته الفت کردند بد رجعه که شبی میرزا علی محمد و رقابا
 دو سرش آقا عزیز الله و آقا روح الله در خانه آقا عبد الفیور
 با جمعی از مومنین احتفال داشتند و ملا صادق نیز بود و تنی
 تعرض و اهانت نموده و پیرا از مجلس بیرون کرد و ورقا روزی دیگر
 برسم دلجوئی بخانه اش رفته تسلیت داد و بهائیان چند بار
 شکایت از وی حضرت اعظم ^{غصن} نوشتند در جواب فرمودند که اگر شما
 ملا صادق را نمیخوا^{هید} من او را نمیخواهم و او را بعدگ طلبیدند
 لا جرم ملا صادق بارض مقصود شتافت و ایامی در جوار فضل
 و تربیت بسربرد آنگاه مامور باکو گشت و چون باز آمد احوال و اعمال
 گذشته را طومار پیچید و بزی قاضی باعامه و منتهی ادب و وقار
 با مردم سلوک کرد و با اخلاق و احوال مرضیه بنشر نفعات ابهی
 پرداخت و این در سال ۱۳۱۳ بود که ناصرالدین شاه در
 طهران مقتول گشت و ما بین مردم چنین شهرت یافت که
 بابیه و پیرا گشتند و با وجود تلگرافهای دولتی که بهمه جابرای
 رفع انتشارات مذکور و جلوگیری از مفساد مخابره شد معذلسک
 اهالی قفقازیه بسوء تصور و اثر تعصب باقی ماندند و مسافرین

زائرین بهائی را که از یاد کوبه میگذشتند از بیت و آزار مینمودند
 و در چنین احوال ملا صادق روزی هنگام عصر بتفرج بستانها^ی
 خارج بلد رفت و تا پاسی پس از سپین در آنجا بود در تاریکی
 با کسی نشسته گفتگو میکرد و تنی از دشمنان که خود را پنهانی
 گرفته بود با گلوله تفنگ سینه اش را نشان کرد و او پرسیدن
 گلوله چنین گفت آخ آی بیاکه روزان و شبان نگران و جوپای
 تو بودم و وصیت کرد که متعرض قاتل نشوند و آثاری که از حضرت
 عبدالبهاء در حقش رسید مقدار تعلق آنحضرت را بوی واضح
 میدارد و ما کیفیت شهادتش را هم در بخش سابق نوشتیم .

دیگر ملا ابوطالب سابق الوصف با پسرانش استاد علی
 اشرف و استاد آقا بالا که عائله واسعه تأسیس کردند و رکسن
 جامعه بودند در بناء مقام اعلی در صفح جبل کرمل چنانچه
 در بخش سابق آوردم زرافشانی کردند و بایی از ابواب بنساء
 بنام باب الاشرف لقب داده شد و ملا ابوطالب آخر العمر
 در حیف اقامت داشته حسب دستور حضرت عبدالبهاء در حجره
 تحتانی مسافر خانه بعاند و از سهمش از انار باغ فردوس استفاد
 میبرد و از تشرف محضر آنحضرت قوت مییافت و در غالب عکس
 جمعیتی حضور داشت تا در آنجا در گذشت دیگر میرزا عبدالحق^{لی}
 یوسف تخلص سابق الوصف عمری در تبلیغ و شعر سرائسی
 بپایان برد و برادرانش نیز در ایمان بود و دیگر میرزا عبدالمؤمن

سابق الوصف وپسرش آقا اسد اللہ زرگراف که بغایت نیکو و
 اخلاق و اعمال سالہار رئیس محفل روحانی باد کوپہ بود دیگر
 مشہدی امیر شہیرا ز اہل بلخانی کہ از قتالان وغارتگران
 معروف مسلمان بود و بالآخرہ باندیشہ از کیفر رستاخیز بعلائی
 رجوع کرد و ملا و پیرا بقتل یک تن معروف از این طائفہ رہ نمود
 و مشہدی امیر بدین قصد بدکان آنمظلوم رفت ولی بانیسروی
 ایمان و اخلاق و مسالمت منطق و یمتنبہ و فائز باہمان گشتہ
 فرشتہ^۱ مملو از روح پاک و نیکی گردید دیگر از معارف بہائیان
 آنجا آقا موسی نقی اف ملیونر شہیر کہ مالک قسمتی مہم از نفست
 باد کوپہ بود دیگر میر علام و کربلائی قاسم مذکور دیگر عبد الوہاب
 و کربلائی کشی و کماندار و غیر ہم و احتفالات بہائی قبل از تاسیس
 مسافر خانہ مذکور غالباً در خانہ ملا ابوطالب و کربلائی ابوالقاسم^۲
 و یا آقا سید نصر اللہ باقراف رشتی تاجروساکن باد کوپہ منعقد
 میگردید .

دیگر از معارف بہائیان میرزا علی اکبر خان از اہل
 نخجوان کہ از باد کوپہ سفری بآذربایجان نیز کرد و کیفیت
 سفر امریکا و حالات مبارکہ حضرت عبد البہاء و خطابہ ہای
 آنحضرت را برای ہمہ بیان ہی کرد و جمعی از ارامنہ منجذب
 شدند پس بباد کوپہ عودت کرد و بمحض حضرت عبد البہاء
 در بلاد غرب پیوست و بالآخرہ آنحضرت دختر آقا حسین آقا

قهوه چی بن حاجی علی عسکرتبریزی از قدماء مؤمنین رابا و
ازدواج دادند و عاقله از ایشان تأسیس یافت و میرزا علی اکبر
در حدود سال ۱۳۳۷ در یاد کومه درگذشت دیگر میرزا
حمید رعلی از اهل نخجوان و نیز میرزا اسمعیل خان از اهل
نخجوان که سالها در رشت در بانک استقراض روس کار میکرد
و از مخلصین این امر بنفایت نیکو اخلاق و عضو محفل روحانی بود.
و از اشهریهائیان قفقاز مشهومی عبدل از اهل قره قوزلق
از قرای تابعه بردع قراباغ که در بردع مقیم و مشتغل بکسب
و داد و ستاد شیخی مطلع از کتب و اخبار و اشعار عرفان و کسی
و متجسس بود و بملاقات و مکالمه با آقا سید اسد الله قمی مؤمن
شد و از شدت اشتغال خواست در بازار فریاد ظهور بر کشد
و آقا سید اسد الله مانع گردید ولی پس از سفرش چنان کسرد و
اهالی چندان ویرازند که بخاک هلاک افتاد و متاع دکانش
را بیضا بردند برخی از دوستانش رسیده ویرا بخانه بردند تا
پس از چندین بهبودی یافته با عاقله بتقلیس رفت و حاجی محمد
صادق احمد اف میلانی از وی پذیرائی نمود و با کتبی چند بیاد گو
رفت و بسهائیان ویرا برای تبلیغ به قریه بالاخانه فرستادند و او
در آن جالس از چندی به نجاری مشغول شد و به حکمست
تبلیغ کرد و سودی ندید و روزی در مجمع انام بقبرستان که به
برانگیخت و تشییع جنازه مجتمع بودند خطابه داد و مستمعین را بتجسس

مشهدی عمران که از معتبرین مقتدرین بود بمنزلش رفته جویا گشت و سه روز بدین طریق گذشت و مشهدی عمران ویرا بسر روز اول شیخی و پروردوم و سوم صوفی و طبیعی گمان برد و روز چهارم بمقصدش رسیده ایمان و انجذاب حاصل کرد و متناوباً قریب سی و شش تن از صلجاً قریه بهدایت رسیدند و اهالی بشنیدند و از قول مشهدی عبدل نزد ملای واعظ محل سعایت کردند و بالاخره ببادکویه آنگاه بسالیان رفت و نشر نفعات ابهسی کرده ببردع مراجعت نمود و بالجمله در بلاد و قرای قفقازیه نفوس کثیره را تبلیغ نمود و مکرراً در مجالس عظاما با علما مناظره کرده همه را مغلوب ساخت و در حدود سال ۱۳۲۱ بمشقی آباد و مرو و تخته بازار رفته با مآلهای تراکمه مصاحبه کرد تبلیغ نمود و بالاخره در سال ۱۳۴۴ با عاقله بعشق آباد رفته توسط سن گرفت و مکرراً مسافرت تبلیغیه بقفقاز و ترکستان نمود خصوصاً بسال ۱۳۲۸ که از عشق آباد تنی چند در میدان رایست افراختند اسفارتائید شماری ببلاد قفقازیه کرد و در چندین بلد آشوب و غلغله بیان نمود و جمعی را مهدی ساخت و در چند بلد او را اخراج کردند و در گنجه محبوس کردند و در زندان زبان تبلیغ کشود سه تن را بشریمه الهیه آورد و تقریباً ده سال بدینموال در عشق آباد بسربرد و در او خرایام در چار فلج و ملازم بستر گشت و بعد از پنج ماه درگذشت شهبخت

واز شناخته گان احبای قریه قوزلق ونیز بردع مشهدی یساری
 ویردی و مشهدی شیرین و داداش عمو و آقاعلی چایچی بودند
 و بردع و بالالا خانه مرکزی از مراکز جمعیت و تاسیس محفل روحانی
 شد و مشهدی عبدالمشهدی امیر پهلوان قتال مذکور یاد کوبه را
 تبلیغ نمود که بنوع مذکور برای کفار قتل و گناهان بزرگی خود
 از آخوند و پیراقتل مشهدی عبدالرهنمائی کرد و سه نوبت پی
 قتلش بدکان خیازی با اسلحه پنهان رفت و با آنکه آنمظلوم تنها
 بود بعلت امواج محبت و سخنان موثر روحانی و نصیحتش عمل
 بمقصود نمود و ناچار ایمان با امرابهی آورد و مشهدی عبدالمشهدی
 و آزار بسیار از مردم دید و چند بار نزد خطرقتل رسید نوبتی
 اهل بازار و پیرایمیان گرفته بردند و بقالی جوهر سرخ باشیشه
 بسرش ریخته چهرش را کلکون ساخت و آینه بدستش داد که
 رویش را بنگرد و نوبتی در قریه بالی نلوا خیازی شرکت کرد و نقود
 بسیار گرد کرد و شریک وی را بنام بابی از دکان دور نمود و او خانه
 مشهدی جبار نعلبند تبریزی پناه برد و او را هدایت کرد و نیز
 نوبتی حاجی ملاعلی مراغه^{ای} مجلسی فراهم کرده او را حاضر
 ساخت و در باره امرابهی مکالمه نمود و عاجز و مغلوب گشت و پشت
 و غلظت پرداخت و حاجی رجب نام از حضار آبدهن بچهره
 آنمظلوم انداخت و او خطاب بحاجی ملاعلی اکبر کرده چنین
 گفت مجلس شما بمجلس قیافا شباهت بسیار دارد و بالالا خسره

آزار بسیار بر او وارد ساخته بیرون راندند و کربلائی عمران و
 مشهدی امیرمذکور درین مجلس حقانیت این مظلوم و عداوت
 و عصبیت ظالمین را برای العین دیدند .

دیگر میرزا حبیب الله اسرائیلی سابق الذکر مقیم سنندج
 در بلاد ایران مؤمن شد و بسال ۱۳۱۸ بعشق آباد هجرت
 و توطن کرد و بجوراب بافی و صابون پزی و آینه سازی و غیرها
 اشتغال جست و در هدایت بیخبران خصوصاً کلیمیان
 استعدادی مخصوص بروز داد و قریب شصت تن از کلیمیان
 سپاهی لهستان را مهتدی ساخت که تنی از آنان یعقوب
 نام در کنیسه یهودی محابا تبلیغ نمود و دیگران ورسیل نام
 باشندتعال ایمانی برافروخت و همهمه در اهالی افتاد و آنند و
 عریضه بحکومت داده از قانون مستفسر شدند جواب رسید
 بجزاسلاود یگران مخیر و مختارند و پس از اقامت چهار رسال
 در عشق آباد برشت رفته در د اثره راه شوشه رشت و طهران
 داخل گردید و دستور از حضرت عبدالبهاء بوی رسید که در
 روسیه مشغول تبلیغ خصوصاً فیما بین کلیمیان باشد و لسی
 در اجراء امر چندی تاخیر شده در آن اثنا مریض گشت و در
 قزوین بمعالجه پرداخت و بتناول دوائ اشتباهی گسه
 داروخانه باوداد در گذشت و از منجد بین باین امر در سنین
 متاخر حسین بیک پردعی بود که در بلاد روسیه همت بتبلیغ
 نهاد و در سمرقند و تاشکند و مسکو و ولنین گراد و ریپول و کسلاود سکی

نشرنفعات ابهون نموده و در اثر سعی و تاثر کلامش در آریسول
هشت خانوادۀ بهائی بعرضه آمدند .

و در تفلیس بسال ۱۲۹۶ بنوعی که در بخش ششم
نگاشتیم حاجی علی اکبر بن حاجی احمد میلانی مقیم شده
تا سیس حجره تجارت کرده تبلیغ نمود و برخی از بهائیان
بلاد آخری بآنجا رفتند اقامت گرفتند و متدرجاً عدۀ جمع شدند
و احمد اف مراسلات با عکا داشته طرف مراجعات امریه قرار
یافت و در هنگامه فتنه گنجه و شهادت بعضی از بهائیان تنی
چند از آنان گریخته بتفلیس مقیم شدند و ولت برخی از ملاها
راحت المراقبه بتفلیس فرستاده در قلعه محبوس کرد و فتنه
خاموش گشت ولی جوانی از احمد اف ها مهدی نام در گذشت
و مسلمین در قبرستان خود بارندادند و در روز میت بر جاماند
تا با هتمام آنان مقداری زمین از بلدیّه گرفته میت را دفن
کردند و همانجا قبرستان بهائی تفلیس تأسیس یافت و طولی
نکشید که کوچه مجاور قبرستان را بنام بهائی اسکی اولیّه
نامیدند و بعد از آن میرزا اسماعیل مشکات و بعضی دیگر از این
طایفه در آنجا مدفون شدند و از مؤمنین تفلیس خواهه اساطور
ادیمی در حدود سال ۱۳۳۳ ایمان آورد اولادند داشت
و استاد لایه بزبان ارمنی و بعضی آثار و مقالات بد آنزبان
ترجمه کرد و عاقبت در طهران در سن ۵۷ سالگی در سال

۱۳۵۸ درگذشت .

وازمعاریف اهل تفلیس ملا عبد السلام شیخ الاسلام
 آنجا بود که چون با صمد اف ها از بهائیان معروف و متمسکول
 شیروانی آمد و رفت داشت و آنان چند بار ویرا اخبار کردند
 تا بمنزلشان رفته با حاجی علی اکبر احمد اف در باره این امر
 مکالمه کردند و در هر بار ملزم و مفحم گشت و آنان گفت شنیدیم
 باعنا مراسله میکنید و من میخواهم و جیمزه بنویسم تا بفرستید
 و یا عنوان دهید که من خود فرستم و آنان خواستند سئوالش
 را دانسته خود با بعضی از دانشمندان عابریهائی جوابی
 گویند او اظهار نمود میدانید من مغرض و معاند نیستم و مطالبی
 است باید از آنجا پرسم و عنوان حیف و آقا سید تقی منشادی را
 گرفت و طولی نکشید خبر آمد که شیخ الاسلام رساله در رد این
 امر نوشته طبع و نشر کرد که نسخه ^{ای} یک عباسی میفروشنند و مدتی
 بسیار نگذشت که حسب اجازه حضرت عبد البهاء رساله
 مختصر بقلم آقا رضا قناد شیرازی در جواب رساله اورسیسید
 و حاجی احمد اف نوزده نسخه چاپ ژلاتین نموده برای ملاها
 قفقاز فرستاد و نسخه اصل را برای خود شیخ ارسال داشت
 و پس از نشر رساله رد و هم رساله جواب فیما بین اهل السی
 هممه افتاد و ملتفت شدند که شیخ بقصد امریهائی تیری
 رها کرد ولی بر امر مقدس اسلام اصابت کرد و مورد حمله مسلمین

قرار گرفت و کتباً و شفاهاً فحش و ناسزا با و گفتند و روزی در بازار آقا ستار صمد اف را ملاقات کرد^۱ گله و شکوه زیاد از تعرضات بهائیان نسبت بخود نمود و مفهومی شد که مکتوبی با پستسه از شیروان برایش رسید که سب و شتم بسیار در آن بود از جمله اینکه بهائی را بهانه نمود از احاد مردم تکدی کرده عباسی جمع میکند که صرف مشروبات نمائی و اوگمان برد که نویسند^{ها} از بهائیان اند ولی بهائیان شیروان تجسس و کوشش کرده صاحب مکتوب را که یکی از مسلمانان بود شناختند و با وخیر دادند پس شیخ برای خلاصی از ماجری رساله ثانیه را نوشت و بعداً فرستاد و حسب امر حضرت عبدالبهاء آقامیرزا ابوالفضل کتاب فرائد را نگاشت و همینکه از طبع خارج شد سه مجلس برای حاجی احمد اف ارسال داشت که خود چند بار مطالعه کند و نسخه^{ای} را بشیخ بدهد و لذا سه ماهی نگذشت وقاضی ملا محمد حسن آخوند که با بعضی از مبلغین بهائی صحبت کرده چاره جز قبول نمیدید خبر یافته از یکطرف بشیخ یاد آور شد که آنچه گفتیم با این طایفه مپیچ نشنیدی و از طرف دیگر خود سعی بسیار کرد که نسخه از کتاب بدست آرد و باوند اند ولی بهرام بیگ از اماناء دولت نسخه از کتاب متعلق بخودش را بخانه مفتی افندی از اهل سنت و جماعت گذارده خود بگنجه رفت و چون عودت نمود مفتی افندی که مطالعه کرده

اللہ
 بود با و گفت که من کتابی باین تمامی ندیده و نشنیدم سبحان
 ملاهای اسلام میخواهند اظهار علم کنند و موجب بدبختی
 خود میشوند و تا دنیا باقی است لوث این از امان شیخ بدبخت
 جدا نمیشود تا نسخه را در روز عیدی بواسطه مستخدم صمد اف
 عید یانه برای شیخ فرستادند و او پس از مطالعه نسبت با حبا
 و این فئه خصوصاً حاجی علی اکبر احمد اف بیشتر احترام نمود
 و چون برخی از متنفذین اعتراض کرده گفتند نه رد نویس و مردم
 را تنفیر کن و نه مدح کن و چندین پذیرائی از بهائیان بعمل
 آرد و جواب داد که من بهائیان را بد نمیدانم و رد ننوشتیم
 فقط امری مختصر نگاشتم که موجب صد ورونشر چنین کتابی
 حجیم گردید چگونه ممکن است پانزده ملیون نفوس کسه
 بهاء الله را خدا امید انند و غالباً عالم و فاضل میباشند بد شمر
 شوند .

و اما سمرقند پایتخت بزرگ و مقبره امیر تیمور مشحون از
 مفاخر بزرگ دینی که از آن جمله قبر قثم بن عباس عموزاده پیمبر
 و برادر رضاعی حضرت حسین بن علی و از شهداء مسلمین که
 در زمان معویه با سعید بن عثمان بن عفان بد آنجا رفته در
 جنگ کشته شدند ابتداء رسال ۱۳۰۳ هـ ق آقا موسسی
 و آقا رحیم پسران آقا محمد صادق از بهائیان اسرائیل مشهد
 بدانشهر رفته بتجارت مشغول شدند و الواح متعدده از

حضرت بهاء الله خطاب بايشان صدور یافت و آقاموسی سه بار و آقا رحیم دو بار متدرجاً بارض اقدس بحضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء رسیدند و آنان سالهای متعددی در سمرقند بوده تا درگذشتند و برادر کوچکشان آقامهدی بعداً برقرار بود و بعد از ورود برادر مذکور آقامیرزا مهدی رشتی در سال ۱۳۰۵ در آنجا تجارت چای تأسیس نمود و تبلیغ بسیار نمود و بعداً مهدوی دیگر از بهائیان عشق آباد و ایران برای کسب و تجارت بآنجا رفته ماندند تا آنکه در اوایل سال ۱۳۰۷ آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی از جانب حضرت بهاء الله مامور مسافرت ترکستان محض تبلیغ علماء سمرقند و بخارا شد و مقدار سه سال یا بیشتر در سمرقند زیست کرد با اغلب علماء صاحببیت تبلیغی کرد و نبأ علی هذا شروع امری آنجا را از سال ۱۳۰۵ باید گرفت که عدّه از بهائیان بلاد متنوعه ایران مجرداً یا با عائله محض تجارت و کسب در آنجا اقامت گرفتند چنانکه شماره رجال بهفتاد رسید و نوبتی بتحریر متعصبین ایرانی قاضی و مفتی و حکمران تعرض نمود و برخی از مومنین را هنگام بازپرسی توقیف آنگاه تبعید کردند و میرزا مهدی مذکور عرضهای بمرکز تاشکند داد و توضیقات رفع شد و بالجمله متدرجاً جمعیت مزید شد و اجتماعات روحانیه مستمر داشتند و پیوسته مبلغین زهاب و ایاب کردند و همت بتبلیغ نهادند و قرائتخانه بنام

وحدت تأسیس کردند و آقا میرزا ابوالفضل با کثیری از علما یهودی
 و مسلمین صحبت و محاجه نمود و معدودی از مآلهای اسلام
 اظهار تصدیق و ایمان نمودند چنانچه دفعه ان قاضی نیاز
 که قاضی کلان سمرقند میگفتند با او قرار گذاشت که جمیع علما
 را در خانه خویش جمع نماید و صحبت کنند و اقبول کرد و اتمامت
 علماء را در روزی معین دعوت کرد و میرزا حاضر شد که با آنسان
 مباحثه نماید ولی از آنان فقط عیسی خان مدرس حضور یافت و
 گفتند عبد الرحمن خواجه که اسن و اعلم همه بود مانع شد پس
 میرزا با ملا عیسی خان صحبت نمود و آشنائی بهم رساند و قرار
 گذاشتند که در یک مجلس به فراغت تمام با هم نشستند صحبت
 نمایند و تا بجائی منتهی نشود و یکطرف ملزم نگردد مجلس را
 ختم نمایند بنا علیه در خانه عیسی خان این مجلس را معین
 نمودند و سه نفر دیگر از علما نیز حاضر شدند و الی سه شبانه
 روز متماداً صحبت کردند و ملا عیسی مجادله و مخالفت کرده و تا
 اندازه کاربخشورت انجامید و مجلس ختم و متفرق شدند
 و کویا معدودی از مآلهای ما نبود ملا عبد الواحد و ملا احمد خان
 و چند تن دیگر در آن ایام تصدیق نمودند ولی در خفا
 زیستند و کسی را تبلیغ نکردند که اشهر از کل ملا عبد الواحد
 بود و شهرت بنام بابی یافت و حسب آنچه گفته شد میرزا
 ابوالفضل با چند نفر از علمای یهود نیز صحبتهای زیاده
 کرد و عاقبت بحرفشان باینجا خاتمه یافت که تا سنه
 تریه صبر نمایند اگر موعودشان ظاهر نشد آنگاه بهائی شوند

و سنه تریه راسال ۱۹۱۹ مطابق سنه ۸۶ بیانی گفتند و از
 مهاجرین مسلم نژاد بهائی ایرانی اول کسیکه در سمرقند
 توطن گرفت حاجی میرزا حسین قناد یزدی بود که در حد و
 سنه ۱۳۰۵ ب سمرقند رفته بقنادی پرداخت و آنکه بموجب
 مقررات در بلاد ترکستان افرادی ایرانی نمیتوانستند خانه
 و ملک بخرند و بهر وسیله بود متشیت گردید تا خانه در شهر
 کهنه نزدیک چهار سوق خرید و عمارت ممتاز و طبقه بنا نمود و
 الی سنه ۱۳۳۹ در آنجا ساکن و آنجا را مسافر خانه نامید
 پیوسته بعضی مسافرین و مبلغین بهائی در آنجا وارد میشدند
 و تقریباً در آن مدت مرکز بهائیت در سمرقند خانه مذکور بود و لسی
 در او اخلانقلاب چون تمولش از دست رفت خانه را بقیامت
 نازلی بفروخت و اولادش متدرجاً بعشق آباد کوچیدند و او
 خود نیز در آخر حیات بآنجا حرکت کرد و یگرمیرزا حسین بن
 ملا علی بجستانی در سنه ۱۳۱۱ فراراً از مشهد بعشق آباد
 گرسید و ب سمرقند اقامت گزید و ملا علی خود ش نیز آمد و نزد پسرش
 ب سمرقند بماند و در سال ۱۳۱۴ بحضور حضرت عبدالبهاء
 رفته تشرف یافت و بعد از مراجعت چند سنه دیگر در مسرو
 و عشق آباد بسربرد و در سال ۱۳۳۲ در گذشت و پسرش
 عبدالحسین در عشق آباد مشهور بود و بالجمله متدرجاً
 جمعی کثیر از ایران و عشق آباد در سمرقند مجتمع بودند مانند

شعبه شرکت امید که شرکاء همه بهائی بودند و مرکزشان در عشق آباد بود و تجارتخانه میرزا عبد الباقی یزدی و حاجی سید ابراهیم رشتی و غیر هم و پیوسته شصت و هفتاد نفر رجال بهائی در سالهای متعده در سمرقند بودند و بسیاری از ایشان خانواده هم داشتند و محفل روحانی و اجتماعات هفتگی دائر میشد و مبلغین بهائی برای عشق آباد غالباً با آنجا میرفتند .

در تاشکند و در بخارا نیز از عشق آباد وایران رفتند و تبلیغ بسیار کردند و اجتماعی فراهم گردید و در سال ۱۳۱۰ آقا میرزا ابوالفضل و آقا شیخ محمد علی قاضی و عدّه دیگر در آنجا اقامت کردند و بعد از تاسیس مجله خورشید خاور در همه آن حد و نمرات آن بین اهالی توزیع میگشت و آثار صادره برایشان ارسال میشد تا در اثر انقلاب کبیر همه آنراکز متلاشی گردید و هر که توانست مهاجرت اختیار نمود و در قحطی سال ۱۳۳۶ بقایایشان نیز رفتند و کتابهای کتابخانه و حدت مذکور اولاً بکتابخانه محمودیه عشق آباد منتقل گردید .

و اما بهائیان معروف آنحد و در کتر عطاء الله افغان بن عطاء بن محمد اکبر بن محمد خان از طایفه علی زئی و اهل زمین در اورقند ها روزراعت پیشه بود و در ایام قبل بکابل کوچیده بود و عطاء الله در آنجا متولد گردید و در مکتب کابل خواندن و نوشتن فارسی بیاموخت و چون والدش در قریه ده یعقوب

واقع بیک فرسنگی کابل همیشه زراعت مشغول بود پس از بلوغ
 بسن ده در آنقریه بکمک پدر مشغول گردید و در ده وازده سال^{لکیش}
 پدر وفات یافت و او پس از چندی زراعت را ترک نمود بخدمت
 دولتی داخل شد و تا سن بیست سالگی در کابل بآنخدمت
 مشغول بود و در آنوقت قضایای رخ داد که امیر عبدالرحمن
 خان ویرا بترکستان افغانستان تبعید نمود و اولاً جرم جمیع
 بستگانش گذاشته منفرداً بمزارسخی آمده مقیم گشت و نزد
 میرزا عبدالعلی نام طبیب بخدمت مشغول شد و طبیب مذکور
 بهسر خود طبابت تدوین میکرد و پسر در فهم مطالب کند بود و او
 ناچار در روس را تکرار نمود و توضیح میداد و عطاء الله خان
 بعزت کثرت استماع در روس طبیبیه و مشاهد عملیات و تجربیات
 سه ساله نزد آن حکیم در فن طب و قوفی حاصل کرد و شهادی
 از این علم بذائقه اش رسید و از خدمت مذکور خارج شده نزد
 میر محمد عالم که طبیب حاذق بود یک سنه علم طب قدیم
 پرداخت تا در آن علم و عمل و قوفی حاصل نمود آنگاه سمت
 رسمیت یافته در اداره نظام طبیب قشون گردید و الی سده
 سال بد آن وظیفه اشتغال داشت و در آن اثناء سردار
 اسحق خان که سردار قشون ترکستان افغانستان بود سر
 بطغیان برداشت و بمقابل عبدالرحمن خان علم مخالفت
 افراشت و در وتیب سپاه که عبارت از ده هزار قشون بود

برای سرکوبی وی از سپاه کابل بطرف مزارسخی حرکت کرد و اسحق خان نیز قشون خود را که هشت هزار بودند و قسمت نمود به جلوائیشان حرکت داد و در چهار منزلی مزارتلاقی دو لشکر واقع و نارتال افروخته گردید و پس از یکروز محاربه یک قسمت از سپاه امیر عبدالرحمن خان انهزام یافت و عساکر اسحاق خان ایشان را تا قرب کابل تعاقب نمودند ولی قسمت دیگر لشکر که خود سردار اسحق خان در آن بود شکست فاحش خوردند و سپاه کابل ایشان را سرحد روسیه تعاقب کردند و اسحق خان مع پانصد نفر سواران خاصه خود فرار نمود به روسیه داخل شدند و در سمرقند و توابع آن اقامت کردند و دکتر عطاء الله خان از همراهان سردار اسحق خان بود و این در سال ۱۳۰۱ هجری قمری بود که بسمرقند درآمد و تا آن هنگام در آنجا راجده این امر بمشام احدى نرسیده بود و دکتر در آنجا توطان یافت و بهمان شغل طبابت مشغول گردید و ضمناً جراحی بیاموخت و شهرتی حاصل کرد و زنی از تاجیک های شهر اختیار نمود و خانه و اثاث فراهم ساخت و چون آقا میرزا ابوالفضل در سنه ۱۳۰۷ بانول آمد به پند سنه اقامت نمود در کتر عطاء الله خان که محضر سئوالات در مسائل علمی و تکمیل اطلاعات در مراتب این علم بهمه جا و همه کس مراجعه میکرد با وی مراد ه نمود و آشنائی حاصل کرد و میرزا او را صاحب لیاقت و استعداد دید و در تبلیغش کوشید تا اینکه او بر حقیقت این امر اطلاع حاصل نمود و

مصدق ومؤمن گشت ونيزيك نفر از رفقايش دكتر شير محمد خان نام افغان كه شخصى عارف ونطاق بود بتوسطه وى تصديق نمود وميرزا شرح هرد ورا حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت وبراى هريك خطابى كريم صد وريافت ودر آغاز خطاب بشير محمد خان اين بيت مرقوم بود .

در سمرقند است قند اماليش در بخارا يافت آن شد مشربش چون از مضمون اشاره اين بيت وديگراشارات نامقبوليت تصديق وى مفهوم بود خطاب رابا و نشان ندادند وشير محمد خان مشغول بخريد وفروش چاى گرديد ودر بخارا از حاجسى ميرزا محمود افغان ونفري ديگراز تجارتازه تصديق ايرانسى چاى بخريد ومبلغى قرضدار شد ومتدرجاً باز زياد ميكرد تا آنكه آن تاجر ايرانى معامله رابا وى قطع كرد وطالب خود را بجديت خواست در اين وقت شير محمد خان صريحاً تعرض بعقيه كرد وكلمات ناسزاى امر براى آن شخص نوشت وقرض خود را انكار نمود وارسال بخارا داشت وآن شخص تاجر عين نامه اورا نزد آقا صيرز ابوالفضل فرستاد ولذا حال تيسرى واعراضش معلوم همه گرديد وبعد هم بسمتى رفت ودر بين مسلمانان آنجا در خصوص اين امر مسائل مبغضانه اظهار داشت ولى دكتر عطاء الله خان در ايمان مستحكم گرديد واواول كسى است كه در سمرقند بايمان بهائى فائز وثابت است

گشت و خانواده بهائی در آنجا تشکیل کرد و صاحب اعتبار و املاک گردید و خطابات متعدد از قلم میثاق بافتخارش صدوریافت و هائله اش لم یتغیرد آنجا برقرار ماند و سه سفر برای ملاقات بهائیان بعشق آباد مسافرت نمود و محض ابلاغ این امر ببرزگان تراکمه بخیم آنان رفت اولاد و احفاد وی همه بهائی شدند و برادرش شاد الله خان هم در حدود سال ۱۳۲۸ بمرقند رفته نزد وی بایمان بدیعی رسید و داخل زمره اهل بها گردید و چنان منجذب بود که چون بهر بهائی میرسید تنک در ریخل گرفته میبوسید و در همان اوائل تصدیق سوی ارض مقدّس شتافته حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردید مراجعت نمود تا آنکه بفتنه در سن جوانی درگذشت و فرزند دکتر مسمی بحیب الله خان نیز از بهائیان ممتاز و علاقه مند باین امر بود و همواره حمایت میکرد و بالاخص هنگامی که امر در سکنه اصلی سمرقند بنای نفوذ گذاشت شدت حرارت از و چنان جلوه کرد که همی در تبلیغ مردم سعی و همت مینمود و منزل و محلشان پیوسته مأمن بهائیان بود و مراد ه و ذهاب و ایاب مسافرین احباب میشد و در سال ۱۳۴۷ دکتر یکی از منازل خود را مسافر خانه برای مسافرین بهائی و مبلغین تخصیص داد و اثاثیه برای آنجا تهیه کرد و بالجمله دکتر عطاء الله خان و نجلیش رایت افراخته این امر و عضو بلکه مؤسس محفل روحانی

در سمرقند و مصداق السابقون السابقون اولئك المقربون
شدند .

دیگر از معارف اهل ایمان قاری مسیحای تمهید از
فضلا و ادبا و شمراء و دارای مشرب و ذوق سرشار عرفان و
مدیر کتابخانه و رحمت الله خان بن قاضی عیسی خان و
عبد الوهاب الهامی اورنگ، تاشکندی و ملا زکریا که اول مؤمن
آهک لیک بود و پسرش ملا ابوالقاسم و ملا یونس و ملا یوسف و
ملاغیاث و ملا عبد الرؤف و عبد الشکور و دیگر از مؤمنین اهلس
سمرقند عبد المؤمن ستاری فاضل و معروف بتقوی و دینداری
دیگر او دین ملا محمود از دانشمندان و ناطقین و آقامیرحیدر
دیگر عبید الله مخدوم و ملا محمد شریف خیاط و ملا محمد امین
و ملا اسلام و ملا میریونس و رحیم آقا و حیدر خان و برادرش و
سلطان بای و میرزا عبد الله و امرالله و نورالله و همراه قلی
و عبد الجبار ستاری برادر عبد المؤمن دیگر حاجی عبد الرحمن
قاری سیاح تاشکندی مدیر جریده الاصلاح در تاشکند که در
سال ۱۳۳۵ ملاحظا بقصد ایذاء و قتلش برخاستند و ناچار
بمشق آباد رفته سه ماه بماند تا فتنه فرونشست و برگشت
دیگر عبد الغنی و اصغر خان حبیب الرحمن و رستم خواجه
تاشکندی و اسامی اعضا، محفل روحانی در سال ۱۳۴۷ چنین
بود دکتر عطا الله خان پسرش حبیب الله خان مسیحا

تمهید، میرا حرا، ملاحید، عبد الوهاب الهامی، تاشکنسودی،
 عطاء الله پرویزی اردبیلی، آقا حسین محموداف سبزواری،
 آقا محمد هاشم یزدی و در اطراف سمرقند در راتپه ظفرخان
 جوهری قاضی بزرگ و شاعر سرایمان داشت و پسرش اشعرش
 میرزا عبد الله سهلی بدین نام سرگشت و در اسکبلومرغلان نو
 عبد المؤمن حکیم مؤمن بود و در آند یجان عبد الله سلیمانسی
 اظهرا ایمان داشته جهت و در محمودی بسمرقند اشعاری
 فرستاد که در ضمن این دو بیت بود :

چیست ایقان روح انجیل مسیح

چیست اقدس عین قرآن فصیح

کیست میدانی بها سلطان دین

مشرق انوار رب العالمین

و اما از اصل نژاد روسی چون در آند وره ها نظر بملاحظیات
 دولتی و اوضاع کشوری چه در اوائل و چه در اواخر فیما بین
 آنان تبلیغ کمتر میشد و آنان خود نیز از پیوستن و معاشرت با
 بهائیان ملاحظه و اندیشه میکردند بدینروندۀ بسیار مشهور
 نبودند ولی مع الوصف ایمان قلبی و مراتب حب و علاقه مندی
 زیاد تحقق داشت از آنجمله دکتري جلیل در عشق آباد بود
 ولی بهمان علت ممنوعیت بهائیان در تبلیغ روسیان اطلاعات
 کامل نیافت ولی پسرش لنکوچ بهائی بود و خطابی نیز از

حضرت عبد البها^ء بوی رسید و در تاشکند مالوک و دیگر ماکانوف
 که نیز خطابی از حضرت عبد البها^ء یافت و بعضی الواح بر روی
 ترجمه کرد و مختصری از احوال ایزاپیلاکرنوسکی خانم فاجمه
 نویسن مشهور و شاعر گذشت که کتابی در شرح حیات حضرت
 نقطه بنوع تیا ترونیز کتابی در شرح حیات حضرت بهاء الله
 نوشت و خطابه و مقالاتش را جمع باین امر مهمه عظمی در آن
 کشورها انداخت و خود سفری هم بحیفا نمود و گفتند که السنه
 روسی و انگلیزی و فرانسه و آلمانی و ایطالیائی بخوبی مینوشت و
 سخن میگفت و در سن هفتاد سالگی همینکه از زبان اسپرانتو
 مطلع شد پس از دو ساعت مطالعه عرقومه در آن زبان نوشت
 و ارواحاً خواهان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بود دیگر
 مسیوتومانسکی مستشرق معروف روسی که با میرزا ابوالفضل
 معاشرت داشت و میخواست بواسطه او جریده ماوراء بحر
 غزربفاری منتشر سازد و او کتاب اقدس را با انضمام بعضی
 الواح روسی ترجمه و طبع و نشر نمود و صد ها نفوس دانشمند
 روسی که اطلاعات کافی در این امر حاصل کرده بسیاری از
 آثار خطی و تصویرها بدست آورد و ترجمه و بحث های دقیق
 کردند و طبع و نشر نمودند بنوعیکه مخزن ادبی مسکو و لنین گراد
 فی الحقیقه یک محفوظه وسیع این امر میباشد .

و از همه مهمتر تولستوی شهیر میباشد و لئوتولستوی در

سال ۱۸۲۸ متولد شد و در سن هفتاد سالگی بواسطه نمایش امریاب که ایزابلا گرینوسکا با درسن پترسبورگ داد در سال ۱۹۰۳ نشر داد از این امر اطلاع یافت و کتباً از وی تقدیر نمود نامه مذکور در مطبوعات روسیه نشر یافت آنگاه رساله تالیف اراکویان را راجع به بقیه اصحاب اولیه حضرت اعلی و هم برخی از تعالیم مطالعه نمود و سیکی از دوستانش مولا نثر نام که مشغول بتالیف کتابی در باب ادیان بود فرستاده تاکید کرد که در آن کتاب فصلی در باب بهائیت ضمیمه نماید و سپس تولستوی کتابهای بسیار که دسترس شد را جمع ببهائیت خرید و کتاب بنام ندهای افراد بشر تالیف ایوان ناکویین راجع با دیان و بهائیت دوست داشته و نسخی برای چند تن از دوستان خود فرستاد و بالاخره در سال ۱۹۱۰ در گذشت و این عبارت از کلام اوست همه ما حیات خویش را درین مجاهدت بپایان میرسانیم که شاید موفق بکشف سرامکان گردیم ولی مفتاح این سردر دست زندانی ترکیده حضرت بهاء الله مقیم عکا فلسطین بوده است ما در این مقام شرحی را که میرزا عزیز الله جذاب سابق الذکر خراسانی در کیفیت احوال و ایمانش نوشته از همین خطش نقل مینمائیم و هی هذ ه " تفصیل ایمان و اطلاع ایشان از امر مبارک بهائی آنکه در او اخر ماه شعبان سنه ۱۳۲۰ در حضور مبارک حضرت

عبدالبهاء جلّ عبودیتہ مشرف بودم شرحی در باره مرحوم
 غراف تالستوی فرمودند که نفسی است بسیار منصف ولی از
 امری اطلاع یک نفس میخواهد که با او ملاقات نماید و بگوید
 فلاسفه قبل نهایت اشتهاشان در حکمت و سلوک بود شما هم
 نهایت قدری از آنها بیشتر معروف میگردید مثلاً آنها علمی
 بلند کردند پنج ذرع علم شما ده ذرع خواهد بود ولیکن خود
 را در ریای توحید را آوردید که اسم و رسمتان ابدی و باقی
 بماند از این قبیل فرمایشات که با تمام رسید فانی برعهده
 گرفتم مصمم بملاقات حضرتشان گردیدم مراجعت از ارض اقدس
 از طریق اوسا در یوم یکشنبه اول ماه رمضان سنه ۱۳۲۰ م
 ۱۴ سپتامبر سنه ۱۹۰۲ مسیحی بلیط گرفته باره آهن
 روانه طول گردیدم سه شنبه بقورس رسیدم و چهارشنبه
 نزدیک یانسی پسلانی که محل ایشان بود رسیدم وقت
 حرکت واغون قاند ختور کسیکه در راه بلیطها را نگاه میکند
 تجدید شده بلیط بند را که دیدند و نفر بودند پرسیدند
 کجا میخواهید بروید عرض شد برای ملاقات غراف تالستوی
 میروم گفتند ممکن نیست از طرف دولت قدغن شده کسی
 با ایشان ملاقات نکند و شاگردان ایشان از ملاقات ممنوع اند
 و راه آهن علاوه از یکدقیقه در راستانسیه یانسی پسلانسی
 بیشتران ندارد و کسی را نمیگذارند پیاده شود عرض شد

من ایرانی و بهائی هستم برای بعضی سئوالات روحانی ملاقات لازم است و مخصوصاً از عکاسان معلوم شده بود و قاندختور از مرده ایشان هستند قدری تفکر نمودم با هم مشورت نمودند بهائی فرمودند که چاره دیگریست جز آنکه در مسافوره نزدیک ایستگاه ماشین است یکدو نفر آمده شما را ببرند فانی قبول نمود و تشکر را برآورد و وقتیکه در مسافوره فانی را با اسباب پیاده نمودند شبی بود برف و باران میآمد در نهایت تاریکی با پالتو خز میلیرزیدم ولی چاره نبود علاوه از نیم ساعت که گذشت راه آهن از آنجا روانه شد و نفر آمدند با کمال اظهار محبت اسبابهای بند را قدری برداشتم پیاده رفتیم ناچار نیک استانسیه هم که از مرده حضرت غراف بودند فوراً امر فرمودند پیچ را آتش کردند لباسهای فانی قدری خشک شده ولی امر فرمودند زاندا را از طرف دولت در رب خانه گذارند که کسی را نگذارند نزدشان برود بعد از صرف چای صبح شد اسباب^{که} همراه داشتم گذاشته بسا اونیشکه روانه شدم شاگردان هر یک که رفته بودند برمیگشتند میگفتند نروید نمیگذارند ولیکن متوکلاً علی الله رفتیم نزدیک در رب عمارت که رسیدم پیاده شدم و بروسی بژاندارمه سلام دادم پرسید که برای چه آمده اید عرض شد من ایرانی هستم بعضی مطالب روحانی لازم داشتم از ایشان سئوال نمایم

فرمودند قدغن است از آن ندارم کسی را بگذارم عرض شد کسی را بفرمائید از اندرون بیایند من پیغام خود را در حضور شما برسانم معلوم بود تا یکدرجه ملاحظه را در قبول کردند پیغام دادند بعد از چندی شخصی تشریف آوردند بعد از احوال پرسى معلوم شد جناب چرتکوف فیلسوف معروف که حال هم حیات دارند و دو سال بود که ایشان را از روسیه تبعید نموده بودند تازه از آن مراجعت شده آمده و محض ملاقات حضرت غراف آمده اند بعد از سؤال و جواب و اطلاعاتی که دانستند از عکا و حیفا از حضور مبارک آمده ام میخواهم پیغام مبارک را برسانم تشریف بردند مذاکره فرموده مراجعت نمود و بفرمانده از قول حضرت غراف مذکور داشتند که ایمن از مرده من نیست از عکاراه دور آمده و مرآت احوال ندیده و از شاگردان من نیست و مسیحی نیست برای سؤال و جواب روحانی است بگذارید بیاید ملاقاتی میشود مراجعت مینماید و ژاندارمه قبول نمود حضرت چرتکوف پیشوا شدند باطابقیکه برای ورود مسافر بود بردند و از طرف غراف لیف نیکلای اظهار مرحمت فرمودند و مذکور داشتند چون در راه صدمه کشیده امید قدری راحت شوید تا ظهر بعد از ظهر در سرزمینها ملاقات میشود و صحبت بداریم عرض شد هر چند در سر روسی نخوانده ام ولیکن حروفات چایی را قدری میتوانم

بخوانم لذا استدعا میشود کتاب اخرا ایشان که بآنسب بلوی
 نمود و حکم کفر و قتل دادند التفات فرمائید تا وقت ملاقات
 مطالعه شود تشریف برد و کتاب را آوردند بعد از شستن سرو
 صورت خود خواستند جای بیاورند عرض شد صرفاً شده بعد
 از قدری راحت از ساعت نه روسی الی ساعت دوازده روز جمعه
 ۱۷ سپتامبر مشغول مطالعه کتاب شدم مفهومی شد که مرقوم
 فرموده اند چه ضرر دارد ما هم مانند موسی و اسلام بگوئیم
 مسیح مانند آنها مبعوث گشته و مسأله کبوتر و شیطان و بالای
 کوه اینهار از میان برداریم و موهومات بدین عوام ندانیم و
 خود را محل شمتت ملل ننماییم ساعت یک بعد از ظهر احضار
 فرمودند خدمتشان رسیدم چون پاهایشان کم قوه شده بود
 کرسی ترتیب داده بودند که پاهایشانرا میگذاشتند یک ماه
 قبل که اوغوست بود مریدهای ایشان جشن هشتادسالشانرا
 گرفته بودند بعد از بجا آوردن رسوم انسانیت از طرفین برای
 بنده و حضرت چرتکوف میزنهار چیده بودند فانی آنسنوات
 گوشت نمیخورد معروف داشت چند سال است گوشت
 نمیخورم متبسمانه فرمودند منم گوشت نمیخورم شما هم
 معلوم است که از تعلیمات مبارکه است جواب عرض کردم
 حرام نیست در کتاب بعد تفصیل لوح مبارک عرض شد کسه
 میفرمایند غذای انسانی از بدایت گوشت نبود و خداوند
 با انسان چنگال و دندان گوشت خوردن نداده چه قدر

بود ائی و برهمائی که گوشت نمیخورند و قوه شامه شان بهتسر
 و سالمتزند بلکه اگر کسی گوشت نخورده باشد یا مدتی گوشت
 نخورد از نزدیک دکان قصابی بگذرد احوالش بهم گردد انصاف
 نیست برای چند روز زندگی انسان شکمش را قیرستان
 حیوانات نماید و حال آنکه ممکن است بحیویات و لبنیات
 و دهنیات سدّ جوع شود فرمودند مانند غذای خودشان بران
 فانی تخم مرغ باروغن کره حاضر ساختند در طی نهار شروع
 بصحبت فرمودند که من بیروزنامجات اعتماد تام ندارم زیرا
 بضرر بعضی جهات ذمّ یا مدح کنند سه دفعه خواستم ازین
 قانون آگاه شوم از یابی و سبائی آگاهی از روی بصیرت تا مع که
 در کتب خویش بنویسم و از ده یوم قبل که با جناب چرتکوف
 ملاقات گردید همین مذاکره در میان بود عرض شد بنده هم
 امروز روز و از ده هم است که از حضور مبارک عازم خدمت گردیده
 سئوال فرمودند که باب را چه میدانید و چه وقت ظاهر شد و
 چه داعیه داشتند جواب عرض شد حضرت باب جوانی بودند
 " الی " و حضرت باب در تمام کتب و رسائل فرمود من آمدم
 شمارا آگاه نمایم حق در میان شما و شما اورانمی شناسید من
 از تو متنا دارم که در راه او شهید شوم و دولت دانستند که هر
 چه هست اصل حضرت بهاء الله است او را اولاً حبس " الی " و کتاب
 وصیت مرقوم فرمودند بعد از صعود پسر بزرگشان
 عبدالبهاء عباس افندی مرجع بهائیان مقرر فرمودند

ارض و نظام آن بسلاطین عادلہ راجع قلوب را برای حق مقور
 و مقدر فرموده فرمودند بعد از صعود حضرت بهاء اللہ
 امرشان چه قسم است جواب عرض شد روز بروز در ترقی و انتشار
 است مثنوی فرمودند ادعای حضرت بهاء اللہ جواب عرض
 شد با اصطلاح کتب مقدسه مکلم طور، یهوه، اب جاوید و اصطلاح
 شیعه رجعت حسینی، با اعتقاد سنت و جماعت حضرت باب
 مهدی و حضرت بهاء اللہ رجعت ثانی حضرت مسیح اللہ
 الی "سئوال فرمودند از احکام تازه جواب عرض شد کتاب آسمانی
 احکام تازه موسوم بکتاب اقدس و عبارات بکتاب اللہ راجع
 واحکام فروعیه کل ببیت عدل عمومی از جمله احکام وحدت بشر
 که میفرمایند کل باریکد ارید و برگ یک شاخسار از جمله وحدت
 ادیان، پاکی ادیان، وحدت خط و وحدت لسان عمومی و
 وحدت اجناس تساوی رجال و نساء، ترک تعصبات و وطنی
 مذہبی، جنسی، سیاسی، امر بتعلیم اطفال زکوری و نانات اجباری
 تا کسی در ارض بیعلم و صنایع نماند از جمله در هر شهر و قریه
 نه نفر از طرف عموم محفل داشته باشند با مورات ملت و فقرا
 و ایتام و معارف رسیدگی نمایند از جمله ترک سلاح و عروج
 عمومی سئوال از خوردن و نخوردن گوشت جواب عرض شد در
 کتاب حرمت آن نازل نشده ولی از لوحیکه حضرت عبدالبهاء
 میفرمایند بتدریج ترک میشود و قتیکه نفوس بد رجحان ای تربیت

شوند که گشتن بکمرغ رارواند دارند البته قتل انسان بکسی
 برداشته میشود سؤال فرمودند که از سائرملت ها غیر اسلام
 کسی ایمان آورد ه جواب عرض شد خود بند ه ازینی اسرائیل
 "الی" سؤال فرمودند حضرت عبدالبهاء چه دعوی دارند
 جواب عرض شد بندگی و عبودیت صرفه میفرماید اول غلام شما
 ضم و اول خادم شما من مروج احکام پدر بزرگوار است و بموجب
 کتاب وصیت مبارک کل من فی البهائ ماورکه اطاعت نمایند
 ولکن برادرهای منی میرزا محمد علی بر مخالفت حکم پدر قیام
 کرد و برادر خود را هم برنقش واداشت فرمودند این باید
 بشود از خاندان خود بهاء الله چنانچه پسر من که افسسر
 است حال پطربورغ شب وروز در قتل من میکوشد این دلیل
 بر حقیقت است ازین محزون میباشد باید بشود سؤال فرمودند
 که برای من الواح تازه بفرستید جواب عرض شد فانی درس
 روسی نخوانده ام در چند سال در تجارت منشی دفتر دار
 حروف را شناخته ام جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی کسه
 در یاد کویه تشریف دارند روسی / آلمانی خوب میدانند عرض
 میشود با شعاطرف مکاتبات شوند و دستخطی تازه از حضرت
 عبدالبهاء صادر شده لوح شرق و غرب معروف بزودی عرض
 میشود ترجمه بروسی بنمایند و فرستند فانی هم از حضرت عالی
 سؤال دارم فرمودند بگو عرض شد با تفصیلی که بعرض

رسید شما حضرت بهاء الله را مرتب عالم و موعود این قسرن
 میدانید یا نه و دست خود را بلند نمود و فرمودند من چگونه
 میتوانم قبول ننمایم در صورتیکه من جمعی را میخواستم در
 روسیه تربیت نمایم این است که می بینید ژاندارمه گذاشته اند
 که کسی نزد من نیاید تا چه رسد بکسی که سی و چهار سال از ایران
 بیفکند و او در نه و عکالی و محبوس و تمام سلاطین را صلح
 عمومی و عدل دعوت نماید و چقدر در راه او شهید شدند البته
 این امر عالم گیر خواهد شد من تفصیلاً برای خود مینویسم که
 کل بدانند و روی آورند درین حین صبیح کوچکشان منشیان را
 از حبس خلاص کند تشریف آوردند و با کمال مهربانی ملاقات
 و احوال پرسید فرمودند و همچنین دکترشان و قدری چرتگوف
 از حقیقت این امر ذکر فرمودند و آنچه بنده عرض مینمود و سؤال
 مینمودند کل را مینوشتند و چند دانه از عکس خودشان و چند
 کتاب بیادگار دادند مخصوصاً توقع فرمودند که خدمت
 بلند مرتبه عبدالبهاء عرض بندگی مرا معروض دارید نزد یسک
 غروب مراجعت شد و از یاد کوبه لوح شرق و غرب بروسی ترجمه
 شد برای ایشان ارسال گردید و خدمت مسیاری هم عرض
 شد با صبیح ایشان ارسال مرسول جاری فرمودند اما از تحریر
 ایشان فانی بیخبر بودم تا یکسال متجاوز است که جناب
 آقا سید مهدی را بمسکو خواستند مراجعت کردند یک کاغذشان

بیرون آمد ه مرقوم فرمود ه اند من از امر بهائی بی اطلاع بودم
 فلانی آمد ه مرا مفصلاً آگاه نمودند هر چند از علما و اهل علم
 نبودند ولی معلوماتی که بمن دادند باد دست قبول کردم
 در یکی از کتابشان مینویسد یکی از اسلامیان نزد ایشان از اسلاً
 دل تنگی کرده گویا مذ هب مسیحی را توصیف کرده با و گفته
 شد که از اسلام رنجیده چرا بقهقرا بر میگردی قدم پیش گزار
 برو بهائی شو و مسافرینی که از مسکو آمده تمام ز کرمینمایند کسه
 شاگردان ایشان دست^{دست} میآیند از امر بهائی آگهی میخواهند
 یکی از آنها در روز مجلس عمومی فرصت بنا طقین بهائی نمیدهد
 خودش دیگران را تبلیغ مینماید . انتهی

عراق

بنوعی که در بخش شش شرح دادیم گروهی از مومنین
 در بلاد عراق خصوصاً در بغداد و بعقوبیه میدرخشیدند که
 عدّه از اخلاف مقدمین و برخی جدید الورود در این امر بودند
 و عدّه نیز از ایرانیان در آنجا سکونت داشتند و اختلالی از اسلامی
 نژاد مختلف و از بنی اسرائیل بودند و آقامصطفی و ناصر را
 نوشتیم که چگونه مقیم بیروت و اسکندریه و عکا شدند و احوال
 شیخ محمد از مشاهیر مومنین را در بخش مذکور بتفصیل آوردیم
 و خاندان آقامیرزا محمد وکیل خصوصاً پسرانش آقا محمد حسین و
 معروف بقوندره چی در بیت حضرت بهاء الله بسرایداری
 مفتخر بودند و زائرین را با آداب و مراسم زیارت هدایت میکردند
 و ضیافت و پذیرائی مینمودند و چون بیت را عادی بالاخره
 قبض کردند آنان مقیم اسکندریه گشتند و منیر افندی غلسف
 آقا محمد حسین سالهاد رحفل روحانی بغداد منشی بود و
 از شهر مومنین و دارای تمول و نفوذ حاجی محمود قصابچی
 بود و حضرت عبدالبهاء سعی بسیار در ایجاد وحدت مابین
 بهائیان عراق و پیشرفت این امر در آنجا و حفظ و عمران
 بیت ابهی نمودند و آثار کثیره آنحضرت برای بهائیان بغداد
 کافی و شامل احوال است و ما در اینجا راجع با حد کثیره اهل
 بهاد رانحدود و راجع بواقعات کثیره آن محض اختصار بهمین
 مقدار اکتفا مینمائیم .

فلسطین و سوریه

شرح اوضاع آنحد و مواضع متبرکه و تاریخیه متعلق بسنین اشراق انوار ابهی و نیز راجع بحضرت عبد البهائه و تاسیس عائله ایشان خصوصاً در بخش ششم و هفتم نگاشته آمد و هنگامی که حضرت بهاء الله با عائله از خانه عبود معهود بقصر بهجی انتقال فرمود حضرت عبد البهائه با عائله خود بسر جایشان در همان قسمت بزرگ عمارت قرار گرفتند و عائلات میرزا اسد الله اصفهانی و حاجی سید جواد یزدی و آقا سید مهدی راد قسمت کوچک جای دادند و بعد از چهار سال در حالی که گفتگوی انتقال از آنخانه هم در میان بود بعلمت آنکه پاشای کرد از اهل شام که بحکمرانی آمده بود خانه را میخواست بخانه صیقل معروف بمد و انتقال نمودند و پس از دو سال بخانه عبد الله پاشا استقرار جستند و مدتی متمادی در آنجا بسط افاضات بریگانه داشتند تا آنکه صعود انوار شمس جمال ابهی در قصر بهجی واقع گردید و شرح آنواقعه هائله و حالات و بیانات و نامه های تسلیمت بخش حضرت عبد البهائه در بخش ششم و هفتم نگارش یافت .

و خیالات خود سرانه میرزا محمد علی غصن اکبر و همرازانش و تفحصشان از آثار حضرت بهاء الله که در چننه حضرت عبد البهائه بود و قیامشان بر دستبرد نیز نوشته گردید و کتاب

وصیت نامه حضرت بهاء الله بنام کتاب عهدی که باستحکام تمام اخذ عهد خود را از همه اغصان وافنان ومنتسبین وکامل اهل بهاء در حق آنحضرت کردند عیناً ثبت گردید و کیفیت احوال برادران و بستگان بیوفابعد از استماع آن وصایا شرح داده شد و بالاخره پس از انتشاریک دوره آثار قلم حضرت عبدالبهاء وتوجه اهل بهاء بازهم در روزیک صد وهشتادم بعد از صعود که روزیازدهم آنماه جلالی و پنجم قوس بود در عکا در مجمع عمومی بهائیان با حضور میرزا محمد علی غصن اکبر کتاب عهد را دادند که قرائت نمودند وهمه اظهار اطاعت و انقیاد کردند ولی میرزا محمد علی در سرّی سست کردن بنیان کتاب عهد را گرفت و از عاقله و بستگان در عکا گرفته تا بهائیمان بلاد نائیه هر که رامیتوانست بتدبیری که میدانست اضلال کرد و از سهین همدستانش میرزا آقا جان کاشی کاتب وحسی در عکا و آقا جمال بروجردی در طهران و برخی دیگر شدند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق مفصلاً مسلسلاً بیان شد فرقه بنام ناقض ناکث عهد که در آثار حضرت عبدالبهاء تکرار گردید در داخل اهل بهاء پیدا شدند که مرکزشان میرزا محمد علی غصن اکبر در قصر بهجی قرار گرفت و برادر مهتسر بزرگوار را هدف سهام افتراءات و بهتانهای ساخت که از آنجمله دعوت و ادعاه جدید بمقابل آیه کتاب اقدس

من ادعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه مفتخر كذاب بود
 و آنحضرت آثار و خطابه‌های بسیار در آل برکمال مقام عبودیت
 بهر سو منتشر فرمودند و امضاء خود را ع ع بعنوان عبدالبهاء
 عباس توضیح دادند و نیز آن بیوفایان نزد چنان دولت
 خائف مضطرب قاسم عبدالحمید عثمانی آنحضرت را به علاوه
 اتهام بدعت جدید شیعه‌ئی متهم بارتباط با دولت اروپا
 خواستند و بادشمنان آنحضرت از اشخاص و از فرق موجوده
 در آنحد و در کمال موافقت و مرافقت نمودند و آنحضرت بقسوه
 حقیقت مقاصد خود و تائیدات غیبیه و نیروی عظیم بهمان و
 استدلال سنینی طولانی همی مدافعت فرمودند و آنچه را که
 آنحضرت نمی پسندیدند باعمال مخالفان مذکور در انظار
 بیگانگان جلوه نمود، یعنی میدان ثابت و ناقض و تعدد مرکز
 پیدا شد حتی برخی از بهائیان دلسوخته آنرا باختلاف سنینی
 و شیعه تشبیه میکردند و خود را تسلی میدادند و آنحضرت در
 همان ایام با همه رنج از ناقضان و کدورت از چنین شهرتسی
 بین بیگانگان در ارتفاع اعلام بهائیت کوشیدند و همی خبیر
 و تسلیت دادند که عنقریب اعلام نقض منکوس و سرنگون خواهد
 شد .

و در اوائل همین اوضاع و احوال فتوحات روحانیه اروپ و امریک
 نمودند که دسته دسته بهائیان آنحد و در بعضا آمده زیارت

میگردند و تفصیل تمام آن امور در بخش سابق گذشت و در
 آنسین سن لوربارنی (مادام دیریفوس) بمکآمد و ایامی
 که در محضر آنحضرت استفاده حقایق معنویه الهیه میکرد
 خانه مذکور عبود رابع مایتعلق بهابنام آنحضرت خریده اهدا
 نمود و داستان قلعه بند کردن سلطان عبدالحمید آنحضرت
 را نیز بتفصیل در بخش سابق نگاشته آمد که باشاعات ناقضین
 در توهم افتاد و آن آزادی که در او اخرایام ابهی داده بود
 باز گرفت و پشائیان عکار عموماً در نتیجه ارسال مکرر مفتشین
 و اغواءات ناقضین قدغن کرد که از دوازده عکابیرون نروند
 و کسی نزدشان آمد و رفت نکند و کار بر مهاجرین و مسافرین و
 زائرین عکاسخت شد و از جانب دولت مراقبها در کار بود و دیگر
 اماکن مهمه عکا و حوالی بهمانحال سابق قرار داشت و قشله
 عسکریه محبس ابهی در دست حکومت بود و قصر بهجی را کماکان
 ناقض اکبر و عاقله اش تا آخر ایام در تصرف داشتند و حضرت
 عبدالبهاء حق خود را در دست آنان نهادند و ثابتین در
 عهد و پیمان فقط بزیارت روضه و توقف و اقامت در مسافرخانه
 آنجا که بدست حضرت عبدالبهاء و مومنین تاسیس و تعمیر
 و تزئین و توسعه یافت شادمان بودند و بتفریح و زیارت باغ
 رضوان و فردوس و قصر مرزعه و غیره نیز فائز میگشتند و محل
 اقامت زائرین و اردین عکا از مشرق از ایران و ترکستان و قفقازیه

و عراق و سوریه و مصر و هند و از غرب از امریکا و فرانسه و انگلیس در
 مسافرخانه عکا بود و مسافرین غربی محض مراعات حکمت و احتیاط
 از اندیشه دولت عثمانی ملبس بزی اهل عثمانی میگشتند
 و شرف اندوزی زائرین و مجاورین بهائی بحضور حضرت
 عبدالبهاء در بیرونی بیت که در حجرات بالای مسافرخانه
 بود واقع است و در اوائل ایام نونهالان مجاورین عکا غالباً
 نزد زین المقربین و مشکین قلم و آقا سید اسد الله قمی و غیر هم
 فارسی و عربی و خط میا موختند تا آنکه در حد و سال ۱۳۱۶ به
 امر حضرت عبدالبهاء صورت مکتبی تأسیس گشت و فارسی و
 عربی و انگلیسی تحصیل نمود و آنحضرت خود مواظبت و
 مراقبت کرده تعلیم و تشویق همی نمودند .

دیگر از ابنیه مهمه این امر در آن اراضی بناء مقام اعلی
 برداشته گردید که حضرت عبدالبهاء در بحبوحه
 معاندت دشمنان داخلی و خارجی در سال ۱۳۱۸ بحیفا
 تشریف داشته اراضی را برای بناء به پردسیانی مقاطعه
 دادند نقشه کشیده بنای شامل نه ضلع بنیاد کردند و
 بهائیان کمکهای مالی نمودند چنانچه ابواب بنام بساب
 الفضل (یا در کار میرزا ابوالفضل) باب الاشرف (میرزا اشرف
 بادکوبه) و نیز باب النصر باب الامین بود و همانوقت که
 اطاق وسط یعنی محل استقرار هیکل حضرت در سال

۱۳۱۹ تمام شد میرزا اسد الله اصفهانی را پس از عودت از امریک مأمور حمل جسد نموده و او را بایران آورده صندوق را از خانه محل امانت حرکت داده باریاستش بر مجموع حاملین که هشت نفر بودند از طریق کاشان اصفهان نجف آباد عبور داده از راه بغداد بسوریه رسانیدند و این در سال ۱۳۱۹ وقوع یافت ولی بعد از رسانیدن بمرکز با اسباب استقرار فراهم نشد و آنرا در خانه یکی از منسوبین در حیفا مستور کردند چه که از طرف دولت عثمانی بپیم همه نوع خطا میرفت تا هشتاد و هشت سال گذشت یعنی در سال ۱۳۲۷ در روز آمل عید نوروز مطابق ۲۸ صفر جسد را بدست خود آنحضرت در آن هنگام که شورش عثمانیان در سر مشروطیت بود در اطاق وسط گسسه قرارگاه بود قرار دادند و ما شرح خریداری و تاسیس اراضی جبل کرمل و مقام اعلی را در بخش سابق آوریم و در این مقام شمه نقل از میرزا عنایت الله اصفهانی ربیب میرزا اسد الله مینگاریم قوله " چون عرش اعلی را حسب امر جمال مبارک در طهران تسلیم آقا میرزا اسد الله کردند من در طهران دیدم که شبانه صندوقی را آوردند در خانه و در بخدان گذاشتند گمان میکردیم آثار و الواح مبارک است بعد باغی در سر قبر آقا خرید و آنجا امانت را گذاشتند و هیچ کس نمیدانست چه است بلکه گمان میکردند آثار و الواح است یکبار هم از ارض

مقصود حسب امر جمال مبارك آقاميرزا اسد الله باتفاق سيد
 علي افغان مامور بسركشي آن در طهران شدند چون رفتند
 امانت را بكمال وسلامت يافتند و چون امسرکار آن شد آنصندوق
 را آقاميرزا اسد الله باعائله که هيچ نميدانستند آن صندوق
 را دريخدا ن گذاشته باصفهان آورد و سپس تابعدار ارباب
 تخت روان وسفارش دولت توسط وزير بافريد وسکينه کسه در
 مصراست آمدند و از آنجا چون امر مبارك شد که باکمال جلال
 حرکت کند لذا ابتدا بپير خود ش سه تن از احباب عرب را با لباس
 پفیه و عقاب و مسلح همراه برداشته و آقا محمد حسين و کيل
 و يك نفر ديگر نيز بود که مجموعاً هفت نفر بودند بشام آوردند
 و ببيروت رساندند و فرمودند که باکشتی بيارند و آقا محمد مصطفي
 و ميرزا يوسف خان باکشتی متزلزل بمکا وارد کردند و از قضا
 در آنروز شيخ مغربی ها که بنهايت مجلل و محترم بود مورد
 برای تجليلش همه اشغال تعطيل گشت و لذا در گمبارك
 تفتيش بعمل نيامد و آقاميرزا اسد الله آوردند در خانه ما گذاشت
 و رفته سرکار آقا را خبر کرد و تشریف آوردند از پله ها تا طبقه سوم
 که صندوق مبارك بود بدون كفش تشریف آوردند و سپس
 صندوق را به بيت مبارك يعنی خانه عبود معروف بردند و در
 ضمن آثار مبارك برقرار گشت تا آنکه نقل بحيفادادند و چندی
 در بيت مبارك ماند و چون صندوق رخام را از هندیستان

آوردند سرکار آقا خود بگمرك رفتند و شرح صندوق را فرمودند
 و در گمرك بازنشد و بخانه مستاجر مبارك كه در محل قبرستان
 است آوردند و شش ماه تقريباً در آنجا ماند و بعد نقل بخانه
 ديگر دادند كه آنوقت احبباً آنجا مشرف ميشدند و بعد در اطاق
 خانه نيكه الان ميرزا بديع الله مي نشنيد آوردند و چندي
 آنجا بود وقتي چند نفر از مسافرين نجف آبادي را امر فرمودند
 كه شبها را محض محافظت در آن اطاق خوابيدند و در موقع
 نقل بمقام صندوق عرش مبارك را در ركوسه گذارده بمقام
 آوردند من هم آن روز بودم كه در ريزمين مقام بردند و بسا
 دست مبارك در صندوق چوبي جوف صندوق سنگي را باز كردند
 و صندوق عرش را در آن گذارند در صندوق چوبي و رخسار را
 بستند حالت عجيبی در هيكل مبارك بود زلفها پريشان بودند
 يكي از احببای امريكائي ميخواست عكس مبارك را بردارد اراضي
 نشدند و در عين احوال كشور فلسطين مخصوصاً حيفا را روی
 ترقی بود و در سال ۱۳۱۶ امپراطور آلمان با تشریفات رسمي
 و احترام تمام بهمهراهی اعيان عثمانی بحيفا آمد و بزيارت
 قدس رفت و هنگام پياده شدن در حيفا يكصد ويك توپ خالی
 كردند و حضرت عبدالبهاء مكرراً بمجاورين و مسافرين فرمودند
 شركس را ميسر شود اراضي اطراف مقام اعلى را در جبل كرمال
 ابتياع نمايد محبوب و مقبول است زيرا حال خريد اين اراضي

میسرولی بعد ها بینهایت پریها و معسور گرد و ولهد آقا میرزا
 جعفری کقطعه زمین که وسعت آن تخمین سیزده هزار متر
 مربع بود در نزد یکی مقام اعلی خرید و در سنه ۱۳۲۶ بنسأ
 مسافرخانه در آن نمودند اطاق مکمل بساخت و پس از اتمام
 اثاثیه آن از فرش و سایر لوازمات نیز مهیا کرد جمعاً تخمین
 نه هزار تومان مخارج نمود و در غره رجب ۱۳۲۸ آن بنسأ
 تکمیل بپایان رسید و در ماده تاریخ اتمام آن عند لیب این
 بیت انشاء نمود .

بهر تاریخ این بنا گوئی ان هذ الجنة الصاوی
 و بالای سرد ربحسب دستور مبارک آنحضرت عبارت ذیل را
 بر سنگ کندند .

” این بنیان مهمانخانه روحانی است

و بانی میرزا جعفر شیرازی رحمانی است”
 و اما شرح حال ناقص اکبر و دیگر ناقضین مفصلاً در بخش
 سابق مسطور گردید و از آنان میرزا ضیاء الله که نسبتاً بهتر
 بود چنانکه ثبت کردیم در سنین اولیه در گذشت و مهد علیها
 نیز از میان رفت ولی میرزا محمد علی در تمامت ایندوره برجسا
 بوده در خیال و اعمال خود ایستادگی داشت و هر قدر مقام
 عظمت نیز میثاق بیشتر جلوه میکرد به بغض و حسرتش
 پیفزود و عاقله اش نیز از و تأسی کردند و آنحضرت کرچه دست

وی را از امان امر ابهی و اهل بها کوتاه کرده از فساد نجات بخشیدند ولی در امور ظاهرا همه بستگان دستگیری نمودند و میرزا بدیع نیز گهگاهی موافق شده توبه مینمود و در عین حال بحال نفاق باقی بود کمکه و مساعدت میفرمودند و دیگر ارکان نقض مانند میرزا مجد الدین و محمد جواد قزوینی و غیره هم با بهمان طریق از جامعه مؤمنین جدا و بحال خود در کوشه خفا و انزوا افتادند و شمه از اخلاق و شیم غیر مرضیه همان در طی پیش‌های سابقه مسطور گردید از آن جمله آنکه میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم که با آنان یار موافق بود در ایام اشراق انوار ابهی چند سالی در عکا مقیم شد و زنی جوان عرب بگرفت که با او علقه یافت و در رپورت سعید دکان توتون فروشی باز کرد پسرش میرزا حبیب را بدان شغل گماشت و میرزا محمد علی که بسال ۱۳۰۲ عزم سفر هند نمود جمال ابهی برای حضرت عبدالبها محول فرمودند و او بسکه اصرار داشت عاقبت بدان عزم به پور سعید رفت و با میرزای مذکور ناظر مصاحبت حاصل کرد و با اتفاق آنان و خادیشان خاور به بمبئی رفت و پس از گردش مفصل در هند خواست عودت نماید و جمال ابهی اجازت نفرمودند و بیمارش نوشت و بحضورت عبدالبها متشبهت شدند و ایشان بمحضرا ابهی عرض کرده اجازت گرفتند و چون در اسکندریه وارد شد و بهائیان

خواستند که باتنی از معاریف و وجوه مملکت ملاقات کنند و رهبری نماید هر چند سعی کردند نیز بیرفت و باز سفری دیگر که همیشه برای طبع کتب رفت و وسال در خانه ماند و بیرون نیامد آقامیرزا محسن افغان حکایت کرد من با و گفتم آخر گردش تفرجی جواب گفت میترسم مردم مرا بشناسند حتی آنکه چون ماها ایرانیان عامه ایرانی بسرداشتم ما را مجبور میکرد چون بمنزلش میرویم فینه نیز همراه ببریم و همینکه بمنزلش نزد یک میشویم با فینه وارد شویم و بالاخره گفت میانیم بشرط اینکه کسی با من نیاید و به تنهایی گردش کرد از قضا در کنار ریانشست و قونسول عثمانی او را دید بگمان اینکه شخصی از سوریه آمد خواست با او تکلم کند او ملتفت شده ترسیده برخاست و روانه شد قونسول از عقبش پراه افتاد و او بحال بیم و خوف میرفت تا قونسول با و رسید و احوال پرسید جواب گفت از اهل مصرم و چون منزل آمد در نهایت اضطراب حکایت کرد با و گفتم این مملکت آزادی است و قونسول عثمانی را کاری از پیش نمیرود و کسی نمیتواند تعرض کند و با چنین احوال و اخلاق که بسط مقال در این میدان وسیع ما را از وظیفه تاریخ نگاری خارج مینماید با اعتماد بنسب و کثرت منتسبین و متعلقین متعلق و ثروت و مکننت و بعلاوه آنها تکیه بقوایف تو که جمال ابهتی تشویقا و مراعاة للحکمه در حقش فرمودند تا آخر الامام دست

از طلب ریاست نکشید و با اغواء نفوس و نشر ارقام آنچه
 آنچه خواست کوشید و بالاخره خاسرو خائب گردید و در حفره
 یاس و نومیدی خزید و چنانکه بتفصیل سابقاً واضح داشتیم
 او را در وزن بود و زوجه اولی بنت حاجی علی عسکرتبریزی را قبل
 از ازدواج حضرت عبدالبها بگرفت و چون آثار نقض از هر روز
 گرد ما در زرش در حال پیری و شکستگی قصر بهجی را گذاشته
 بعکا آمد و در جوار مرکز عهد و پیمان ابهی قرار یافت .

و برای میرزا بدیع دهی تمام و کمال دلیانام خریدند
 و او متد رجاً مقروض شد مقابل هفتصد لیره رهن گذاشت
 و هنگامی که اظهار توبه و انابه کرده را از رهن در آورده
 دیونش را داد کردند و او را نقل بحیفادادند تا در موقع جنگ
 بین الطلی چون خانه اش که در محله آلمانها بود از میان
 رفت بآنحضرت ملتجی گشت بمیرزا عنایت الله اصفهانی امر
 فرمودند که خانه مشترکی فرید و ناصر پسران میرزا اسدالله
 اصفهانی را با اینکه ساکن داشت تخلیه کرد و او را با فامیلش
 سکنی دادند و مال الاجاره شصت لیره راهمه ماه آنحضرت
 دادند و هر ماه پنج لیره با ووسالی پنجاه لیره برای تحصیل
 دخترش دادند و مصاریف و ما یحتاج آنان را از قبیل کفش و
 غیره خریدند و با وجود نفاق و سوء اخلاقش آنان را کفالت
 و اداره میفرمودند و بالجمله اغصان که در او خرسنی

اشراقات ابهی بمکنت و رخامفرور شد ه اسبان رهوار د رطویله
 داشته سوار میشدند و باد وریین د رغایت جلال عصرها برای
 شم الهوامیرفتند بعلمت عدم اطاعت از مرکز عهد عاقبت بذلت
 افتادند د چارهوان گشتند .

وازناتقضین عکا آقاعلی اصغریزدی سابق الذکر بانا قضین
 همد م بود تا د رحیفاد رگدشت وازو ورنش بنت آقاعلی قزوینی
 خاندانی بحال ابوی برجاماند و دیگر حاجی خاورد رقصربهجی
 خدمت میکرد و نوکر شخصی میرزا محمد علی شد د رسنین پیروی
 د ریائین قصر گلگاری مینمود بمحضر مبارک حضرت عبدالبهاء
 بکمال ادب زهاب وایاب میکرد و سالم و بیعرفان بسود و
 عاقبت د رقصربهجی د رگدشت واما جواد قزوینی سابق الوصف
 د ربخش ششم ضمن اوضاع قزوین همینکه غروب شمس جمال
 ابهی وقوع یافت و حضرت غصن اعظم نه تن از مجاورین معظم
 اصحاب را برای قرائت کتاب عهد مقرر فرمودند او را یکی از آنان
 معین داشتند ولی او با اغصان و مخالفین همراه شد و بعلمت
 نسبت زوجه اش با زوجه غصن اکبر معاشرتش با آنان بسود ه
 موجب نفرتش گشت و متد رجاً بضدیت و خصمیت برخاسته
 علمدار نقض عهد ابهی گردید و از ارکان عناد و بغضا
 محسوب شد بد رجه که با فاضح اخلاق و اسوء آداب سلوک
 نمود و با وجود عطف وفت و عدم تعرض آنحضرت بالسان و قلم

در توهین و تخریب بنیان میثاق کوشید و رساله در نقض
نگاشت که بدست اعدا ترجمه بانگلیسی و نشر یافت و پسرش
غلام الله در سال ۱۳۰۸ بامر پیکارفته بعداً با خیرالله سوریه^۴
چنانکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم متفق شده برای نقض
عهد کوشیدند و بالاخره از خانه مذکور عکایقرب بهجی در جوار
همرازانش منزل گزید تا در حد و سال ۱۳۳۶ از این عالم
رفت و لقب و عقب از خود برجای گذاشت (۱) و پسرش جمسال

در خصوص احوال محمد جواد قزوینی حکایت کنند که چون
پس از استخلاص از حبس تبریز بقزوین رفته آنگاه بعزم ادرسه
وارد اسلامبول شد نزد مشیرالدوله سفیر کبیر ایران رفته از
انتساب خود باین امر تبری نمود و چون واقعه بمحضرا بهسی
معروض گردید وضع اکید فرمودند که احدی از زائرین وارد از
ایران با او ملاقات ننمایند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی
که هنگام ظهور و بروز نقض وی در عکابود کیفیت واقعه را برشته
تحریر آورد و خلاصه آن چنین است که جواد مکتوبی بقزوین
نزد میرزا موسی خان حکیم نوشت و بموجب دستور عمو صی که از
حضرت غصن اعظم عبدالبها^۵ بود مکتوب را قبل از ارسال
بآن حضرت بنمود و ملاحظه فرموده آنگاه پاکات را باز کرد و
مطالب شریره مفسده بیفزوده ارسال داشت و همینکه مکتوب
بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لف معروضه از خود بنهاد
و عیناً بحضرت عبدالبها^۶ فرستاد و چون مکتوب را با ضامیم
مفسده مطالعه نمودند جواد را احضار کرده تشریح و تفسیر
فرموده و جواد خارج شد بمنزل خویش رفت ابداً ابراز خجلت
و ندامت از عمل خود ننمود پس حاجی میرزا حیدر علی و آقا میرزا
بقیه در صفحه بعد

و غلام در امریکا قوت شدند و پسر دیگرش ضیاء خلف پدر و مقیم
بهجی و دکاندار در عکا است .

امام میرزا آقا جان کاشی خادم الله که شرح سابقه
احوالش را در بخش ششم و مال مملو از خسران و وبالش را در
طی بخش سابق مندرج داشتیم عاقبت در ۲۹ محرم سنه
۱۳۱۹ در قصر بهجی در گذشت و در ابی عتابه مدفون گردید
و میرزا مصطفی بن میرزا مصطفی شهید نراقی سابق الوصف که
نظریه شهادت و والدش در تبریز بمقام خواجگی حرم رسید و
خصلت کنجکامی و کعب الاخباری داشت بانا قضین مساعدت
کرد و در باب فضائل آنان خصوصاً ناقض اکبر روایات و احادیثی
از لسان اطهر ابی روایت نمود و لذا او را ابوهریره فرمودند
و بدین نام شهرت یافت و معذ لك گاهی فیما بین ثابتین

بقیه از صفحه قبل

ابوالفضل گلپایگانی متفقاً نزد وی رفتند و نکوهش کردند نصیحت
گفتند و او میرزا ابوالفضل را شفیع خویش در محضر حضرت
عبدالبهاء قرار داده درخواست قبول توبه کرد و انابه اش را
قبول فرمودند ولی او را توبه و ندامت حقیقی نبود و ناگهان
اخباری از جانب ناقضین شهرت یافت و موجب شد که توبه و
انابه جواد مرد و گذشت و حضرت غصن اعظم و پیرامرد و
مطرود فرمودند .

تذبذب و تردد داشت و عاقبت در طبریا بقریه متعلق بسده
 مجدالدین و علی رضابیفناده و پابشکست و در بیمارستان حیفاه
 درگذشت و در ابوعتبه مدفون گشت آقامهدی بن حاجی
 غلامعلی کاشی سابق الوصف در بخش ششم که باغبان رضوان
 بود در خاتمه ناقص گردید ولی حسب توبه و الحاحش مورد عفو
 و غفران گشت و استاد عبدالکریم خراط که سابقه احوال در
 بخش ششم آوریم پس از غروب شمس جمال ابهی با آنکه پیوسته
 بمحضرت آن حضرات ابراز اخلاص میکرد ثبوت و رسوخ نداشت
 و آنحضرت اغضاء و اغماض فرمودند تا بسال ۱۳۲۶ پیرو
 برداشتند و او تضرع و التجا کرد و بعد از چندی بیمار شد و شد
 درگذشت و در قبرستان بهائیان عکامد فون گشت دیگر میرزا
 عبداللّه بن آقاعلی زرگر قزوینی سابق الوصف در بخش ششم که
 در عکاده خرازی فروشی و مکتب خط و مشق فارسی داشت
 و شعر میگفت و بهاج تخلص میکرد نفاق و نقض را مشید کرد تا در
 حیفاه درگذشت و جسدش را به ابوعتبه عکامد برد و دفن کردند
 و از او خواهرش که زوجه آقاعلی اصفریزدی ساکن عکامد
 خاندانی بحالت ایوبین برجا ماند از آن جمله حاجی میرزا
 ابوالقاسم ناظر که شرح حال او و پدرش را در بخش ششم ^{ششم} نگاشته
 پس از غروب شمس جمال ابهی چندی در بیروت و عکامد و
 احوال و اقوال مخالفانه از وی شهرت یافت و آنحضرت ویرا بایران

نفی کردند و اهل بهار امانع از معاشرتش فرمودند تا آنکه —
 عرائض توبه و استغفار معروض داشته مقبول گردید و الواح
 بسیار صادره در حق او خوانوده اش برجای ماند دیگر
 محمد رضا مسکر سابق الذکر.

و ما در بخش سابق فتن و بلایای شدید و وارده بر آن
 حضرت را که بتحریر ناقضان و معاندان رخ داد هر یک را
 در محلهش نگاهداشتیم از آن جمله آقا میرزا محسن افغان صهر و مشایخ
 حکایت نمود که وقتی بعضی از غریبین از ایشان اقتضا کرد که
 تاج جمال ابهی را بر سر گذارند جواب گفتند که چون خواهند
 بردارم زنند بسر میگذارم و در هر موقع سختی تاج را حاضر
 مینمودند و هنگامیکه تلگراف از باعالی آمد و ایشان را بسرایه
 طالبیدند مرا امر دادند که تاج را حاضر کردم و بسرایه رفتم
 و حکمران خود ببهانه حاضر نبود و سر محرر که مردی ناستوده
 بود گفتم هر مطلبی که با افندی دارید بمن بگوئید گفت
 خودشان باید حاضر شوند گفتم بگوئید من برایشان پیام
 میبرم گفت نمیشود باید خودشان بیایند و من بحضور آمده
 عرض کردم و بعد از لمحّه تأمل تاج را مهیا نموده بمن دستور
 دادند که هر وقت تاج را خواستند بیاورم و راهمراه برداشته
 بسرایه رفتم و سر محرر رسید که تلگراف آمده شما با فرنگیها
 ارتباط دارید و آلات مضرّه فراهم نمودید جواب فرمودند

من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست پرسید اگسر
 شهود شهادت دهند چه میگوئید فرمودند همانست که گفتم
 من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست و اگر مقصود این
 است که بدین طریق حکمی بر من کنند حکم صادر کنید تا خودم
 امضاء نمایم آنگاه خلوت کردند و راطاق را بستند و مسیمن
 برجای قرار گرفته یکی دو ساعت بیتاب ماندم تا راطاق بساز
 شد و بمن فرمودند بخانه برو و همه مطمئن باشید و چون بحر
 رسیدم همه در رغایت اضطراب بودند و مطمئن ساختم و نیز
 آقا میرزا جلال صهر سومشان حکایت کرد که چون جمال پاشا
 قائد کل اردوی چهارم متمرکز شام فرمانده میدان فلسطین
 و مصر در قدس بقونسول آلمان چنین گفت که بعد از انقضای
 حرب و فراغت از جبهه مذکور کارعباس افندی را یکسره خواهد
 کرد و همراه نمود با کروسه نوعی روانه شدند که در شب و
 تاریکی وارد شدیم و دستور دادند که برای اخبار نزد شیخ
 اسعد رفته وقت حضور ممیّن کنم چون رسیدیم جمعیت ارکان
 سپاه و اعظام را بحدّی دیدم که عبور سخت بود با مشقت تمام
 از پله های عمارت بالا رفتم و با سختی بسیار پیشیخ اسعد پیام
 نمودم چون حاضر شد در هنش بومیداد و سرش گرم بود و بمن
 گفت شما را اینجا چگونه است گفتم افندی الحال وارد شدند
 رفت و پس از لحظه برگشته اظهار داشت پاشا میگوید که فسردا

سرمیزنهار مهمان هستند تشریف بیاورند فردا رفتیم پله ها
 بسیار بود و بنای صمود گذاشتند و من در آنجا جلوشتا فتم
 و بشیخ اسعد خیر کردم نزد پله ها آمده زیر بازویشان را گرفت
 و همینکه بقرب تالا رسیدند جلورفت و بادستی همی تجلیل
 کرد که افندی تشریف آوردند و حضار بلند شدند و جمال پاشا^ی
 کوچک که در ایمن جمال پاشا بزرگ قرار داشت و در مقام ورتبه
 چندان کهنتر نبود و فرماندهی عمومی داشت و در یکبار ملاقات
 سابق ارادت یافت از جابر خاست ولی جمال پاشا بزرگ بحال
 کبریا چند بار " بیوروز افندی گفت " و الا خره جمال پاشا کوچک
 جای خود را تفویض کرد و مجلس مملو از ارکان بود و من جایم
 را در محلی و در تربید کردم و مجلس سخنهای متفرقه گذشت
 و سرها گرم بود و حال غرورشان اقتضای صحبت نداشت
 و همینکه هنگام حضور سرمیز خوراک رسید و جمال پاشا کوچک
 و دیگران متوجه بسرکار آقا شده " بیوروز بیوروز " گفتند و ایشان
 جلورفته شانه بشانه جمال پاشا بزرگ از تالا خارج رفتند
 و همه از جلالشان در محلی که مفتی ها و قاضی ها و افندیها را
 قیمتی نیست در رشکفت بودند و چون در ور میز قرار گرفتند جمال
 پاشا بزرگ در صد روسرکار آقا در زمین و جمال پاشا کوچک در
 بیسار بودند و مشغول بتناول غذا گشتند و جمال پاشا کوچک
 باب سخن مفتوح ساخت لذا شروع ببیان فرمودند و جمال

پاشا بزرگ تکیه داده بی روی او وافندی میگفت و همه حضار چنان غرق استماع بیانات شدند که از خود بیخبر گشتند و آن حضرت ناگهان ملتفت شده فرمودند شما را مشغول و معطل کردم و بلند شدند و جمال پاشا بزرگ با صراحت تمام ایشان را جلو انداخت و خود در عقب روان شد تا بتالا آمدند باز هم نشستند مختصر صحبتی فرمودند و قهوه صرف شده برخاستند و لسی از طول سخن خسته بودند و جمال پاشا تادم در مشایعت نمود و جمال پاشا کوچک و دیگران تادم پله ها آمدند و مراجعت کردند و سرکار آقا در صبح هم تشریف برده اندک نشستند و فرمودند چون خواستم برگردم برای تجدید ملاقات و وداع حاضر شدم و جمال پاشایی روی پیوزش کنان گفت شما بدین سن وضعف چرا تشریف آوردید پس مراجعت کردند و بنظر سر پید ابود که آنروز در ارد و جمعیت و ضیافت بزرگی مؤلف از ارکان و علما خواهد بود و مرا فرستادند که تحقیق کنم همینکه رفتم دیدم که ناقضین و چادر جمال ابی^۱ را فراشتند و محمد مصطفی مشغول بخدمت است و بعضی از آنان هستند و مجلس شرب مهیاست برگشتم و از آن ترسیدم که آنحضرت محزون شوند ماوقع را عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض کردم محمد مصطفی بسیار متفکر شده فرمودند چادرها هم برپا کردند آنگاه مرا امر

فرمودند گروهی که در آنجا بودند عودت کردند .

واما از اهالی آن دیار چنانکه در بخش پنجم نام بردیم
 شیخ محمود عربی که اجدادش بقضا و افتاء دیانت و تقوی
 معروف بودند و با شجاعت تامه در سنین سجن خدمت کردند
 چنانکه بسیاری از مسافریان را در ایام قشله در لیالی از دیوار
 حصار بیلا کشیده فائز بحضور در محضر اهل بیت ساخت و معاندین
 عکا از بیم و هراس داشتند و اخلاقیات و محبت و حمایت متصف
 گشتند پس بزرگش هدی در محضر حضرت عبدالبها^ه غالباً حضور
 یافته احوال و اقوال مخالفین و موافقین را مریساند و از خانواد^ه
 برقرار است و پسردیگرش قاسم مشتمل بمحبت بود و با اینکه
 از حمایتش مخالفین را آتش کینه اشتعال مییافت و حضرت
 عبدالبها^ه ویرانم کردند معذ لک از شدت غیبت آرام
 نمی نشست و خاندانی برجای گذاشت و دیگر پسرانش یوسف
 حسین خلیل مدحت که پسران و دخترانشان غالباً در
 خانواد^ه وصلت کردند و بسیار شدند و با محترمین منتسب اند
 و دختر شیخ محمود زوجه شیخ ابراهیم عکی تاجر معروف مطلع
 و محب این امر گردید و از منتسبین باین خانواد^ه عبد اللّسه
 و هیب محبت بسیار اظهار میکرد و شجادی عقیقی از مخلصین
 و مصدقین حضرت عبدالبها^ه بود و در ایام مفتشین کسه
 حکومت عثمانیه سعی کرد در استانرا از مراد^ه بحضور آنحضرت

بازدارد ممنوع نگشت و بیوم وفاتش با جنازه تا مقبره رفتند و سوزن
 و فرزند و بازماندگانش تفقد و سرپرستی همی نمودند دیگر از
 اهالی آنند یا را احمد افندی جراح که سپاهی بوده در قشله
 بشرف ایمان فائز گشت و برادرش امین افندی جراح مؤمن
 گردید و دیگر برادرش خالد افندی جراح بیوزیاشی طیب
 جراح دولت محبت بسیار حاصل نمود و چند بار برای معالجه
 انکسار مزاج ابهی فائز شد و معالجه جمع مؤمنین گردید و از این
 سه برادر روزیة شان خصوصاً اینها ^{و جمعی} خالد افندی و توفیق افندی
 جراح و کمال و انیس و مؤید و از سایر اعضاء آن خانواده واسعه
 محترمه مادر یا و معنویاً انوار هدی در خشان و تابان میباشند
 و بالاخص عبدالرحمن افندی جراح بن احمد افندی عضو
 عدلیه عکا و رئیس محفل روحانی دیگر سلیم و هیب اخ الزوجه
 احمد افندی و عزت و نجم الدین اولاد توفیق افندی و بالجمله
 اعضاء کثیره این خانواده برخی از تجار و بعضی موظف در دوائی
 دولت و منجذب با ایمان و محبت میباشند و نجیب بد رصهر
 توفیق افندی از طایفه بدر که همگی ملاک و متنفذ و با اخلاق
 بدوی و تعصب در دین بودند نیز بیورایمان آراسته است
 در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در شان احمد افندی
 جراح مین باشی سپاه عثمانی است " انه رأى حضرت
 بهاء الله فى حبس القلعة ایاماً كان محافظاً فى العسکرية

حیسوبها^۱ اللّٰه فی غرفة وحیداً مدة ثلاثة ايام وحبسونی
 ووضعو^۱ الزنجیر فی رجلی مع بعض الاحباب وذلك كان بسبب
 قتل اتباع ازل الثلاثة رضاقلی وسید محمد اصفهانی وکج کلاه
 فی عکا ویمان احمد افندی الجراح رای وسمع کل ما وقع
 فی هذه الحادثة حصل له انجذاب قلبی وبعده ان اطلع
 عن التعالیم والمقاصد البهائیه صار من المؤمنین الثابتین
 وامن افندی الجراح رئیس البلدیة سابقاً کان قصد جمال
 المبارک مع اخیه احمد افندی للشکوی علی عدو و یضطهد هما
 القول آغاسی فتشرفنا بحضوره وقبل ان يتفوه^۱ها قال جمال المبارک
 الحمد لله الذی خلصکما من شر القول آغاسی وبعده یومین اتی
 امرن السلطان یامر بمنزل القول آغاسی والقاء القبض علیه
 د یگرازمؤمنین عکا صبری که بتجارت وماموریت ايام گذرا
 ودر طبری اقامت جست و متجاوزاً صد سال عمر نمود و در اواخر
 حیات بعنایت حضرت عبد البهاء در حیفاً ملازم بستر بود تا
 درگذشت و در اربعه^۱ مد فون گشت و خلفش محمد صبری در
 حیفاً بگفتند وزی اشتغال نمود و با وجود مخالفت و معارضت
 خویشانش از طبقه علماء برحالت ایمان ثبوت و استقامت ورزید
 دیگر عبد اللّٰه طوزه نجار که آقا حسین آشچی با درخت سرش
 وصلت نمود و سنین عمرش بصد رسید و در واقعہ مفتشین کسه
 در بخش سابق شرح دادیم با پسرش قاسم باتفاق دیگر

محبوسین در زندان با استقامت سرکرد و در قریه دامون
 از قرای عکابنجاری اشتغال و اهالی باهمان و امانت‌ش
 منجذب شدند و چنانچه در بخش سابق آوردیم حین عبور
 حضرت عبدالسها^۱ برای طبریّه چون کروسه را شناختند
 با استقبال دیدند و پذیرائی شایان بعمل آوردند و پسر
 دیگرش علی نیز ساکن عکا و مؤمن میباشند و دیگر احمد ساکن
 از میرگشت و پسران قاسم حیدر و سها^۲ الدین و هم دخترانش
 جمعیتی گرد آمدند و دیگر از محبین شیخ محمد مصری الاصل
 از عرفا امام قریه دامون مذکور دیگر جمال افندی خبیاط
 طرابلسی و غیرهما میباشند دیگر عثمان افندی که در ایسام
 اشراق انوار ابهی بقالی بود که از بیت مبارک اشیا^۳ او را میخر
 یدند
 و بدینروفا نیز بایمان گردید و با و وعده غنا فرمودند و کارش بجائی
 رسید که اغلب اراضی قریه کسری متعلق بدروزر مالک گشت
 و در اثره حکومت شغل کارگذرائی اختیار کرد و چندی بعد
 از غروب شمس ابهی درگذشت و خلفش نصرت افندی برجای
 ماند و از مومنین طبریا عبد القدوس را نوشتیم که بعد از تسلط
 فرانسه در شام مقتول گردید و پسرش احمد در صالحیه شام
 برجاست و جزا و برخی دیگر از محبین اکراد نیز در آنجا مقیم
 میباشند .

و اما اماکن متبرکه شهیره که عده در بخش ششم بتفصیل

آوردیم خانه عیود و عودی که سنینی محل اقامت ابهسی و
 عائله بود بالا خره من باری امریکائییه ما دام در نفوس خریدده
 بنام حضرت عبد البها نمود قصر بهجی چنانکه در بخشش
 ششم نگاشتم تا آخر ایام حضرت عبد البها محل اقامت
 میرزا محمد علی ناقض اکبر و عائله اش و غیرهم بود و آنحضرت
 بصرف رحمت آنانرا خارج ننمود و حتی مطالبه اجرة المشمل
 اجاره نکرد و آنان نیز غرابیهای وارده را ترمیم و تعمیر
 نمودند و آنحضرت پیوسته شکایت از ضیق محل برای اقامت
 زائرین روضه مبارکه و عدم مراعات ناقضین اداب و وظائف
 اقامت در آنخانه را مینمودند و گاهی بعباسقلی که واسطه
 فیطابین بود دستور میدادند که آنان را از تصرف حجره جلوس
 ابهسی ممانعت کنند و هم بعلاوه در وثلت قصر که در ملک آن
 حضرت بود ثلث دیگر را که میرزا بدیع الله بطا بور آقاسی بمنظور
 تشویق بر آزار آنحضرت داد پس از وفات وی خریدند و تعامت
 قصر ملک آنحضرت گردید و سپس در سنینی بعد از غروب نیر
 میثاق و طلوع انوار تابناک حضرت ولی امر الله ناقضین را
 بالتمام از قصر خارج کرده و تعمیر و تزئین بدیع فرمودند و
 برای زیارت و اقامت زائرین قرار دادند و آثار تاریخیه و متبرگه
 را در آنجا برای مشاهده استقرار بخشیدند و بنام مزرعه
 محل خوش منظر واقع در قرب در و فرسخی عکاکه گاهی در ایام

بهارانجا بتفرج بودند و خیمه بزرگی برای حضور جمعیت
 بهائیان مجاور و مسافری برپا میکردند باغ رضوان سهمی از
 هفت سهم متعلق بمیرزا محمد علی بود و باغ بدست ثابتین
 و گماشتگان حضرت عبد البها و حضرت ولی امر الله ادار میشد
 و باغ فردوس نیمی متعلق بحضرت عبد البها و نیم دیگر
 متعلق بمیرزا محمد علی ناقض اکبر بود باغ فردوس در ایام
 اشراق شمس البهی شیخ ابوالقاسم تنباکوفروش اصفهانی
 باغبان و مورد عنایت بود و بعد از فروپ انوار البهی حسب دستور
 در حیف تنباکوفروش اشغال کرد و بالاخره بازن و فرزند در
 همانجا درگذشته در قبرستان بهائی کرمل مدفون گردید .

بعد از صعود مبارک چون قصر را میفروختند سرکار آقا حاجی
 میرزا حسین خراسانی را فرستادند که در وثالث قصر را خرید و
 بعد موقع دیگر که ثلث باقی را میفروختند میرزا محمد علی
 میخواست آنرا بخرد و جمع شده مشورت کردند گفت ممکن است
 سرکار آقا ادعای حق شفصه کند و آنرا از ما بگیرد لذا عبد الغنی
 را که شخصی جسور و بیلا حظه بود و داشتند که آن ثلث را بنام
 خود خرید تا سرکار آقا محض جسوریت او ادعای حق شفصه
 نکند و در مقابل زمین لوبیا را که خیلی بیشتر میارزید بنام عبد
 کردند ولی او در انتقال ثلث قصر بحضرات مسامحه نمود تا
 چون میرزا بدیع الله بحضور سرکار آقا آمد و اظهار توبه نمود
 سرکار آقا عبد الغنی را خواسته مجبور کرد که ثلث قصر را
 بنام وی نمود و میرزا بدیع الله چنانکه در بخش پیش آوردیم

دنباله باورقی صفحه قبل ۱۱۱۴
ثلث قصر افروخت و صرف ایجاد بلیات برای آنحضرت کرد
ولوبیا و سمره و نقیب را نیز که در ایام مبارک بنام سرکار آقا
خریداری شده بود و سرکار آقا تقریباً دو ثلث و نیم از مبلغ
خریداری شده را بنام حضرات انتقال دادند از هر یک
مبلغی را بنام مفتی و دیگران بخشیدند . حاجی علی یزدی

و اما مجاورین و طائفین ثابتین و اصحاب مخلصین
 نخست زین المقربین که شرح سابقه احوالش را در بخش ششم
 ششم نگاشتیم و پس از غیاب جمال ابهی در سنین لمعان انوار
 آنحضرت بغایت اخلاص و وفا کماکان برقرار و مورد الطیاف
 بیشمار گردید و عاقبت بسن متجاوز از هشتاد و سه سال ۱۳۲۲ هـ.
 ق در عکاجهان باقی شتافت و از پسرانش میرزا نورالدین
 و میرزا منیر که با خط زیبا در ظل عنایات آنحضرت بکتابت
 الواح اشتغال ورزیدند عائله واسعه زین برقرار گشت و پسر
 دیگرش بشری کفشدوزد رحیف با سال ۱۳۱۳ در گذشت و از
 آنان فقط میرزا نورالدین در ایام مبارک حضرت ولی امرالله
 ارتفاع مقام جسته بکتابت ابلاغیه های مبارکه مخصص و مفتخر
 گردید و نیز از اولاد زین المقربین از زوجه اولیه نجف آبادیه
 در نجف آباد عائله ها درین امر برقرار گردید و پسرش در
 نجف آباد بنام حاجی ملا باقر و ملا رضا و نیز دخترش در جامع
 بهائی الی آخر الحیات درخشیدند .

دیگر مشکین قلم که سابقه احوالش را در بخش ششم
 نگاشتیم و پس از خروب شمس جمال ابهی در جوار حضرت
 عبدالبهاء زیست و مدتی در مصر اقامت جست و سفری نیز
 به هندوستان در سال ۱۳۲۳ کرد چند سنه ماند و حسب الامر
 عودت بمعک نمود و ایام حیات را به پایان برده در حسدود

سال ۱۳۳۰ بسن متجاوزانود سالگی درگذشت و حکایات
 و اعمالی از ظرائف و لطائف فکاهییه اش وهم قطع خط و طویلیا
 و تصاویر رمزیه روحانیه اش که زیب بیوت اهل بهاگرد یسند
 متداول بین بهائیان شرق و غرب مییاشد و خلفش میرزا علی
 اکبر در عکاشفل قنادی داشت و از بیانات شفاهییه حضرت
 عبدالبهاء در شان اوست وزن مشکین قلم دائماً با او مشاجره
 داشت نویتی چون بخانه اش رفتم مشغول بکتابت بود و زنش
 ناله و گریه میکرد و از واقعه پرسیدم زن گفت دیشب بمن از بیت
 کرد و بدگفت بید روم درم لعن کرد پس بشوهرش میرزا توجه
 کرده پرسیدم توجه میگوئی پس قلم و کاغذ از دست خود کناری
 گذاشته بکمال احترام نشست و گفت از خیلی مدت پیش کسه
 شروع بگریه گذاشت پرسیدم چه میخواهی گفت که میخواهم
 منزلم را تغییر بدی گفتی برای چه ما ولا در مسافر خانه احبا
 هستیم و ثانیاً سه حجره بزرگ با ما ست فقط در ماهی سه
 بشلیک میدیم گفت این همسایه هایم را خوش ندارم و خانه
 دیگر میخواهم و لذا خانه دیگر برایش اجاره کردم و سالی
 چهارده لیره اجاره قبول کردم و باز هم گریه میکرد و سبب
 پرسیدم گفت میخواهم برای پسر هم خانه اجاره کنی که او
 هم از مسافر خانه بیرون بیاید و ناچار خانه دیگری بسرای او
 اجاره کردم سالی دوازده لیره باز هم دیدم گریه میکنند

گفتم دیگر چه میگوئی گفت با پسر همراهی کن که دارای شغلی
 باشد ناچار با او پنجاه لیره دادم باز هم دیدم میگیرید گفتم
 باز چه میگوئی گفت فروش های لازم نداریم ونه آرد ونه قند ونه
 چای ونه روغن ونه برنج وغيره وغيره نداریم و ناچار همسره
 را خریدم و معذلك شب گذشته بعد از نیمه شب داد و ناله
 و گریه اش مرا بیدار کرد پرسیدم حالا دیگر چرا میگیری گفت تو
 مراد رجوانیمان یازده سال تنها گذاشتی و پزشگان گفتند
 اگر چند اولاد میآوردم صحتم بهتر میشد و حالا در سن پیری
 هستم و از این جهت زجر و ستم کردم و پدر و مادرش را محسن
 کردم و گفتم مرا از شرت رها کن .

دیگر حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که نیز سابقه حالش
 را در بخش مذکور نگاشتیم در حد و کرمان بسیر تبلیغی بود
 و چون به شهریز آمد خبر صعود شمس جمال ابهی بشنید
 و آثار متعاقبه از حضرت عبدالبهاء رسید و ما موریزد گردید
 و با حاجی محمد تقی وافنان دیگر درباره عهد و میثاق ابهی
 صحبت داشته همگی را ثابت دید و میرزا محرم سده اصفهانی
 که آنهنگام دریز برای تبلیغ بود مقداری تحقیقات نمود
 و حاجی اورا قانع ساخت و فقط حاجی سید میرزا بن افسان
 کبیر که چندی در ارض مقصود و عشق آباد بود روشی برخلاف
 داشت و بالجمله حاجی بنشر انوار میثاق برخاست و در ایسن

خدمت گوی سبقت را از غالب همگنان بری بود و در غالب بلاد با مخالفین و ناقضین مناظره و مقابله نمود و رایت مرتفعه عهد الهی گشت و حسب الامر معکارفته بزیارت محضر عبودیت کبری رسید و احوال اغصان و ناقضان عهد و پیمان را مطالعاً مشاهده کرد آنگاه مامور مصر شد و بعد چندی حسب الامر عودت بعکانه نمود و باغصن اکبر و آقا جواد قزوینی حسب اشاره ملاقات کرده نصایح گفت پس مامور نشر عهد و پیمان در بمبای و سپس در ایران شد و در همه بلاد خصوصاً در طهران اقدامات بسیار کرد و با آقا جمال مناظره محاجه نمود و در سال ۱۳۱۲ در قم ایامی اقامت کرد مکرراً با ذریایجان رفت و نوبتی تقریباً هشت ماه در تبریز بسربرد و سفری بقفقاز و عشق آباد کرد آنگاه برای طهران از طریق مازندران عودت نمود پس از چندی بعزم زیارت رهسپار عکاشد و چندی در جوار فضل و عنایت بزیست آنگاه مامور عشق آباد و ایران گردید ۱۳۱۶ از طریق رشت رهسپار روسیه ۱۳۱۷ و عکاشد و در ایام فتنه اخرای عکاکه سال ۱۳۲۷ واقع شده و در بخش سابق تفصیل دادیم در جوار حضرت عبدالبهاء ایامی بسربرد و در اواخر ایام حیاتش قریب بیست سال در جوار عنایت مولای با وفایزیست در مسافر خانه کوه کرمل مقیم بود و زائرین حیفاً از ملاقات و مطالبش بهره می گرفتند و چندان منحنی و شکسته گشت که با

عصائنا واستقرار نمیتوانست گرفت تا در سال ۱۳۳۹ بسن
 نود سالگی در مسافر خانه مذکوره صعود بملکوت ابهیی نمود
 حضرت عبدالبهاء بکمال تجلیل واحترام جنازه اش را تشییع
 کرد و در قبرستان بهائی حیفادفن نمودند و از حضرت
 عبدالبهاء آثاری بسیار حاوی مطالب محرمانه و دال بر
 غایت اطمینان وتعلق خطاب باوست که غالباً بمنسوان
 یامن ایده الله بنشر نجاته یامن ثبت علی عهدہ وميثاقه
 یامن اذخره الله لاعلاء کلمته یامن ثبت علی العهد و
 الميثاق که برای وی در بمبای و طهران وغیره ما رفت منها هذ:
 " هو الابهي يامن ثبت على العهد والميثاق بقوة من
 الافق الاعلى تالله الحق ان اهل الملكوت الابهي يصلين
 عليك في لاهوت البقاء واهل خيام الجبروت ينطقون
 بالشناء على ثبوتك على عهد الله واستقامتك على امره وجهدك
 في سطوع نوره وشروق شمسه ووضوح آياته ونفوذ كلمته ونشر آثاره
 لعمرن يا جيب كل نفوس التي استظلتوا في ظلال اللطاف
 لو ثبتوا كثبتوك على عهد الله وميثاقه لرايت اليوم رايات الحق
 خافقة في التلال والجبال وآيات الظهور شارقة من شواهدق
 الافاق نور الله وجهك بين ملاء العالمين ويسر الله لك
 امرك في نشر امره المبين وعطر مشائك بنفحات القدس التي
 نفحت من رياض رحمته وفضله الخالص بالثابتين الراسخين

والحمد لله رب العالمين والروح والبهاء عليك يا ايها
الناظر الى وجهه الكريم وعلى كل ثابت على عهد القويم
ايضاً " هو الابهي يا من انفق روحه ونفسه وحياته وجسمه
وفؤاده وذاته في سبيل الله وسعى في اعلاء كلمة الله وقام
على ذكر الله وثنائه بين العالمين عليك بهاء الله وثنائه
وفضله وعنايته وايدك بتأيدات ملكوته الابهي ووفقك
بتوفيقاته افقه الاعلى بين ملاء الانشاء وجعلك آية الباهرة
ورايته الناشرة تخفق على الصبح المشيد والقصر المجيد و
انعمش بنفحات قلبك قلوباً امتلئت بحبة الله الرب القدير
آنچه مرقوم كلك آنجناب بود قرائت وتلاوت شد بشكرانه
عنايات جمال ابهي لب گشوديم كه بفضل وتربيتش نفوسى
مبعوث فرمود كه ثابت وراسخ بر امر الله ومتمسك بوصية الله
ومتشبه بنصايح الله هستند طوبى لهم وحسن ما ب ايـد
د راينوقت بعون الله وقوته بچنان قوت واشتعالى در بين
احباء الله قيام فرمائيد كه شعله محبة الله قلب امكان را
بگدازد وانوار صبح الهى آفاق ممكنات را روشن ومنور گرداند
اليوم اهم امور واعظم شئون قيام بوصايا الهى است وتمسك
شديد بعهد وميثاق رحمانى وثبوت واستقامت بحيث لا تأخذكم
فى الله لومة لائم وتصبحون سيوفاً قاطعة بين ملاء العالمين
وسهاماً نافذة فى صدور كل من نعق اوارده ونقرة وخللاً فى

حصن امرالله وتفريقاً وتشتيتاً وافتوراً في التمسك بهذه
 الصروة الوثقى التي لا انفصام لها بصريح كتاب عهد الله
 ونص لوح عهد الله وميثاقه العظيم فاعلم بان الامر بكلمه قد
 رجع الى هذا المقام المشهود وليس لاحد من حركة وسكون
 في امر الله الا بعد الاذن من هذا المقر المعلوم واليهما
 عليك في جميع الشؤون . ع ع

ايضاً " هو الله طهران حضرت ميرزا حيد ر علي عليه
 بهما الله الابهي هو الله يامن تمطر الافاق من نفعاً
 ثبوته على ميثاق الله ولمتلك ينبغي هذا المقام العظيم و
 لمثلك يليق هذا الشأن الكريم تالله الحق ان ملائكة
 القدس يصلين عليك من ملكوت الابهي واملا الاعلى يناديك
 على النداء احسنت يامن وفي بالميثاق . . . " چون نفوسى
 راد ران رايجان بر عهد وميثاق الهى محكم واستوار نموده
 فوراً بعشق آباد رويد چه كه بعضى در آنجا رفته نموده اند
 بسيار لازم است چه كه احبائى عشق آباد در نهايت الفت
 واتحاد بودند شخصى در آنجا رفت از متزلزلين سرى فساد
 در ميان آنها انداخت بلکه نوعى فرمايد كه آن محرك نيمز
 توبه نمايد الى آخرها واز جمله كتبى كه حاجى نوشته جمیع
 وتكثير گردید كتاب بنام بهجة الصدور كه بسال ۱۳۳۰ در
 ايام اقامت بحيفا در شرح احوال مدت حيات خویش

نگاشت و دیگر کتاب دلائل العرفان میباشد و رسا ئلی دیگر
نیز نوشت که بطبع نرسید .

دیگر از مجاورین طائفین حول مرکز عهد و میثاق الهی
میرزا ابوالفضل که سابقه احوال در بخش ششم آوردیم در
سمرقند خبر غروب شمس ابهی بشیند و حضرت عبدالبهاء
بارسال توقیع منیع بعکا احضار کرد و در سال ۱۳۱۲ میرزا
بعکارفت و چندی بشرف زیارت واستفاضه محضر عبودیت کبری
مشرف و حسب الامر بتدریس و تعلیم نوپا و کان احبای الهی
پرداخت و معرفت و عقیدت کامله نسبت بآنحضرت حاصل
نمود و او خود مکرراً برای احباب چنین حکایت کرد که در ایام
اقامت در سمرقند لوحی از اثر قلم حضرت عبدالبهاء زیارت
کردم که در آن ذکر یک قضیه تاریخیه سالفه شد و من چنین
میدیدم که مضمون لوح مخالف متون تواریخ است و چون
اعتقاد بوقوع اشتباه نمیتوانستم حمل بر آن مینمودم که عمداً
ولحکمة و مصلحة چنین نگاشتند و نام و تاریخ را تغییر دادند
و این امر را در ضمیر خود مکتوم و پنهان نگه داشتم تا آنکه در عکا
بمحضرشان تشرف جستیم یومی از ایام کلید از جیب بیرون
آورد و امر نمودند در کنجینه را بازکن و همینکه باز کردم کتابی
را بمن نشان داد و فرمودند که تاریخ خوبی است برادر
بخوان و من کتاب را با خود بمنزل برد و شهبامطالعہ کردم

تا بقضیه مذکوره رسیدم و چنانکه مرقوم داشته بودند بتمامها
 در آن مشروح بود و دانستم که با همه تفحص و تبحر در علم
 تاریخ اشتباهی بدان وضوح نمودم و هنگامیکه کتاب را بمحض^{شان}
 مسترد داشتم تفصیل ما جرا را عرض کردم و ایشان بملاحظه
 آنکه من شرمسار نکردم معذرت خواسته دلجوئی فرمودند و
 نیز کراراً برای احباب گفت که من از آن هنگام که تفسیر حدیث
 کنت کثراً مخفياً و تفسیرالم غلبت الروم که از قلم حضرت غصن^{الله}
 الاعظم در سنوزده سالگی صادر شد دیدم دانستم که آن
 بزرگوار وارث علوم پدرتاجدارش میباشد ولی وقتی که تفسیر
 بسم الله الرحمن الرحيم صادر از قلمشان ترا ملاحظه کردم
 دانستم که عظمت و احاطه علمیه و مقامات معنویه آنحضرت
 فوق ادراکاتم میباشد و کذلک در زیارت هر لوح و اثری عرفان
 و عقیدتم مضاعف گشت و بالجمله میرزا از خواص محارم و حامیان
 عهد الهی شده با قوت قلم صفوف نقض و بیوفایان را در هم
 شکست و آتش خرمن سوز اهل ریب و شک گردید و لذا در دوره
 میثاق جمال ابهی مقامی بس رفیع و منیع یافت و چون در آن
 ایام شیخ الاسلام قفقاز میرزا حسن طاهرزاده رساله در رد
 این امر نشر داد و آقامحمد رضا قناد شیرازی رساله در جواب
 آن منتشر ساخت و شیخ الاسلام پس از مطالعه رساله مذکور
 رساله مفصلتر در رد ایراد طبع و نشر کرد آقامیرزا ابوالفضل عازم

تالیف کتابی درجل اعتراضات شیخ در اقامه آله و پراهین
 این امر گردید و پس از اقامت کمتر از یکسال در عکا حسب امر
 بقاهره مصرا قامت و استقرار یافت و کتاب فرائد را تالیف کرد
 و نسخه آنرا در اواخر سال ۱۳۱۵ بعکاد در محضر عبدالبهاء
 فرستاد و آنحضرت کتاب را الی آخر مطالعته فرمود و هیچ محلی
 از عبارات و مطالب را حک و اصلاح ننمود الا در یک جا که جواب
 اعتراض غلیظ شیخ بالحن شدید مرقوم بود آنرا محو کرد و در
 جایش بالحن ملایمتری رقم نمودند و در شب یکشنبه ۲۷ شوال
 که عید نوروز بود در حالیکه جمعی از احباب بیت مبارک مجتمع
 شده مقرر گردید که صبح روز بعد مجتمعاً در موکب مولسی
 بزیارت روضه علیاد ریهجی روند بمجلس وارد شدند و تقریباً
 این مضامین فرمودند قدری دیر شد چیز مینوشتم رساله ای
 آقای میرزا ابوالفضل نوشت بسیار خوب نوشت خوشم آمد
 مناجاتی برای او نوشتم این است خدمت امرالله و صورت
 مناجات را با آقای میرزا محمود کاشی دادند که تلاوت نمود و
 صورت مناجات مذکور این است .

اللهم اهیی - یا بهائی الاهی . . . اصبحت فی هذا
 الیوم النیروز و انوار تقدیسک متلاً لآله من کل الارحاء و آیات
 توحدک متلوة فی السن کل الاشیاء و بینات تفریدک
 موضحة فی منشور کتاب الانشاء فطوبی لمن رتلها ترتیلأ

یرنج اهل الملاۃ الاعلیٰ ولما یا الہی استقری المقام مقبلاً
 الی مطاف المقربین واذاً اتانی کتاب مسطور ولوح محفوظ
 ورق محشور یرحتوی علی حجج بالغہ وبراہین واضحہ
 ودلائل لائحہ ردّاً علی من ردّ علیک وشہاباً ثاقباً علی من
 استرق السمع وهو معترض علیک ایرب ایڈ منشہا بتائیدات
 ملکوتک الابیہی واشدد ازہ بشدید القوی وانطقہ بشنائک
 فی الجامع العظمیٰ واجعلہ آیتاً الکبریٰ والحجة البالیة
 فی اثبات امرک بین النوری والآیة الباہرۃ فی عالم الانشاء
 والرایة المرتفعة علی صروح المجد الاعلیٰ والذرة الیتمسة
 والجوہرۃ الفریدة المتلألأة فی اکلیل العلی ایرب نوروجہہ
 بانوارساطعہ من ملکوت الابیہی واشعة بازغة من الافق
 الاعلیٰ بما قدم امرک واشہر برہانک واظہر لیلیک ویسن
 سبیلک وزین صحائف الہیان بآیات توحیدک انک انست
 الکریم الرحیم ع ع " وچون کتاب مذکور طبع ونشر شد ونسخہ
 از آنرا شیخ الاسلام مطالعہ نمود بقصور الفاظ ومعانی کتاب
 خود وبعلمو مطالب و بیان میرزایی برد و سعی در جمع نسخ
 کتاب خود نمود واز احباب خواہش کرد کہ نسخ کتاب فرائد
 انتشار نیابد ولی مساعیش ہی نتیجہ شد چہ کہ نسخ کتاب
 باندک زمانی در ممالک کثیرہ بین یارو اغیار منتشر و متداول
 گردید و میرزا در سال ۱۳۱۸ ہجری مطابق ۱۹۰۰ میلادی

بامر حضرت عبدالبها^۱ باتفاق میس یارنی وعلیقلی خان رهسپار
 ممالک امریک شمالی شد تا بتلیغ و تثبیت و تبیین و نشر و ترویج
 این امر کوشد و نیز جامعه احباب را متحد ساختن و نقض وقت و
 وابطایل و اراجیف منشور که بعضی ازو هم وهوی پرستان
 افکندند ازاله کند و درین راه عبور چند ماهی در پاریس مانده
 بتبشیر و تبلیغ پرداخت آنگاه با ایالات متحد وارد شد پیش
 از سه سال در آن مملکت بسر برد که مدت دو سال مقیم
 واشنگتن بود و در نیویورک و شیکاگو ۱۳۱۹ و وستن و بالتیمور
 نیز چندی اقامت نمود و در تابستان هادرمصیف احبب
 (گرین دیکر) توقف کرده درس دینی داده خطابه ها
 داد کرده نفوس عدیده تبلیغ و رهبری نمود و مترجمش از فارسی
 بانگلیسی گاهی حسین روحی و ایامی علیقلی خان کلانت
 مذکور بودند و بیعت عدم اعتیاد بماکول و مطبوخ ممالک غریبه
 احمد سهراب اصفهانی را که در سفر طباطبائی بود طلبید
 و حضرت عبدالبها^۱ با عدم رضا خاطر محض تفضل و تفقد
 احوالش احمد را با حاجی میرزا حسن خراسانی که حسب الامر
 عازم ممالک مذکوره شد فرستادند که طبخ برنج ایرانی و
 غیره نمود و معذ لک برای عدم مساعدت هوا و غذا و اورسوم
 مملکت و کثرت مشقت در چار بیماری و نقاهت گشت تا در سال
 ۱۳۲۱ بموجب دستور حضرت عبدالبها^۱ مراجعت نمود

ود عصر پنجشنبه احباب قاهره مجتمع شدند و عده زیادی
 نیز از سایر بلاد مصر رسیدند و جنازه را با احترام و اعزاز تمام
 بمحلی که حاجی میرزا حسن خراسانی ساخت دفن کردند
 و مجلس تذکره مجلی بیاراستند و قراء مصری قرائت قرآن
 نمودند و در حیفادربیت حضرت عبدالبهاء بنام تذکروی احبا
 مجتمع شدند و آنحضرت در باره اوصاف حمید و مقامات علمیه
 و روحیه اش بیانات جامعه ادا فرمودند و دعای خیر در حقش
 نمودند و برادرش حاجی میرزا هدایت الله مذکور را و آخر
 عمر نسبت باین امر عداوت نداشت و بسال ۱۳۳۳ در گلپایگان
 وفات کرد و از اخلافش میرزا محمد جعفر هدایتی ایمان بدیسیع
 یافته بخدمت این امر پرداخت و از تالیفات آقا میرزا ابوالفضل
 نخست رساله استدلالیه ایوبیه مذکور است که در ایام اقامت
 در تبریز آرزوی خود را بامیرزا علی محمد و رقادرمیان نهاد و رقبا
 چنین گفت که حضرت مبشر بگافه مومنین امر فرمود که رساله
 اثباتیه راجع بمن بیظهر الله بنویسند اولی اینکه شما از طریق
 آیات کتب مقدسه استدلالیه مرقوم نمائید و میرزا چون بهمدا
 رفت رساله مذکور تالیف کرد دیگر رساله^۱ در جواب مسائل میرزا
 ارسطو هنگام عبور از کاشان بسال ۱۳۰۴ استدلال از آیات^{کتب}
 عتیق مقدسه نگاشت و دیگر رساله^۱ که بدین طریق بخطش
 مورخ پنجشنبه چهارم محرم سال ۱۳۰۵ موجود میباشد

دیگر چنانکه گفتیم رساله اسکندریه مییاشد دیگر رساله —
 فصل الخطاب است که در سمرقند بسال ۱۳۱۰ در اثبات
 امر جمال اقدس ابهی نگاشت . دیگر مجموعه ادله نقلیه از
 طریق کتب و عقاید مسیحیان بنوعیکه بر بیشترین پروتستانت
 حجت بالغ شود بنگاشت و دیگر بنوعیکه شرح دادیم کتاب
 فرائد مییاشد دیگر رساله در الهیه فی جواب الاسئله است
 که بصریه در حل برخی مباحث مفصله دینیه برای حکیم
 نورالدین از مهمین قادیانی بسال ۱۳۱۴ در مصر نگاشت
 دیگر کتاب حجج البهیة است که در ایام امریکا سال ۱۳۱۹
 نوشت و نیز رساله برهان لامع که در رد اعتراضات قسیسی
 بسال ۱۳۳۱ نگاشت دیگر کتاب کشف العطاء در حسل
 اعتراضات مسطوره در کتب پروفیسور ادوارد برون انگلیسی است
 که بسال ۱۳۳۱ در مصر نوشت و عمرش و فایات تمام نکرد بعد از
 صعودش بشش روز آقا سید مهدی گلپایگانی و بعداً آقا شیخ
 محمد علی قاضینی تلگرافاً از عشق آباد بحیفا احضار شدند
 و گلپایگانی را بعملت امور مترجم روحانی و جسمانی حرکت دست
 نداد و آقا شیخ محمد علی معجلاً حرکت نمود و با نوشتجات
 آقا میرزا ابوالفضل بعشق آباد برگشت تا با اتفاق گلپایگانی
 بطهران رفته با معاونت ایادی کتاب راتمام کنند و شش ماه
 در طهران توقف کرده کتاب مذکور را بمعاونت ایادی اتمام

کرد نمود و بعشق آبا بردند و بعد از سه سال کتاب
 كشف العطاء عن حيل الاعداء بهمت آقا ذبیح الله و آقا
 نصرت الله اسد الله یوف از ابناء خلیل درتاشکند در مطبعمه
 کویر طبع گردید و کتاب مذکور آقا سید مهدی گلپایگانی
 خواهرزاده اش با تمام رساند و دیگر کتابی بنام رد الردود
 در حل تمام اعتراضات اعداء که در مالک متنوعه بر این امر
 وارد آوردند و کتاب مذکور بعد از صعود میرزا مفقود گردید
 و دیگر رسائل و مقالات و مکاتیب کثیره از وی باقی ماند که تماماً
 در حل مسائل معضله دینی و پاراجع با مورثا ریخیه و بیبا
 استدلالیه این امر میباشد و از آن جمله رساله و جیزه در تحقیق
 نسب جمال ابهی است و اما الواح صادره از قلم ابهی برای
 آقا میرزا ابوالفضل بسیار است چه از ابتدای ایمان مراسلات
 بارضی مقصود داشته سئوالات مربوطه باین امر همی نمود و نیز
 سئوالات مانکچی صاحب را پیوسته بمحضرا ابهی فرستاد و
 الواحی که در جواب رسید غالباً حاوی مسائل عمیقہ عرفانیہ
 بود چنانکه در ضمن لوحی بعنوان خادم در جواب سئوال
 مانکچی از او تارهنود و خوشوران ایران و انبیا بنی اسرائیل
 و اختلاف طرفیشان چنین مسطور است :
 " و اینکه مرقوم داشته اند ازین گروه کدام راضی پسندند و
 کدام راهبران را برتری میدهند درین مقام شمس کلمه

لا نفرق بین احد من الرسل طالع وشرق است و مقام دیگر
مقام وفضلنا بمعضهم علی بعض است" ایضاً بعد از ورود و عریضه
ایشان بساحت امنع اقدس فرمودند " یا عبد حاضر اگر چه
جناب مانکچی اقوال غیر را نوشته اند و سئوال نمود ه انسد
ولکن از نامه اش عرف حب استشمام میشود از حق بطلب او را
بما یحب و بیرضی فائز فرماید انه علی کله شی قدیر" ایضاً بقلم
خادم استدعای دیگر آنکه خدمت جناب صاحب یگانه سلام
برسانید انشاء الله درین دارفانی بامری فائز شوند که عرف
بقا از او قطع نشود ان ربنا الرحمن لهوالمقتدر القدریمطسی
و یمنع وهو الحکیم الذخبیر آنچه الیوم برازند ه سزاوار ایشان
است آنکه پیشرو واقع شوند و جمیع فارسیان را آگاه نمایند و براه
راست بکشانند این جامه بدیع نورانی انشاء الله موافق است
از برای هیکل ایشان الحکم والا مرید الله انه لهوالمقتدر
المختار" ایضاً " در باره جناب حاجی شیخ هادی علیه
بهاء الله ذکر فرموده بودند از قول این فانی تکبیر خدمت
ایشان برسانید ینبغی لجنابه ان یظهربالاستقامه الکبری
علی امر ربّه مالک الوری یسئل الخادم ربّه بان یؤید ه علی
ذلک لیهدی الناس الی سبیل الرشاد" ایضاً " و اینک ه
در باره شلمفانی و ما ذکره فی ظهور الله الاعظم مرقوم داشته
عرض شد هذامانطق لسان القدم یا ابا الفضل قد نطقت

بالحق واظهرت ماكان مستوراً في كلماته مقصود مبشر يعنسى
 نقطه اولی روح عا سواه فداه از ذکر این فقره عرق او هسام
 ناس بود ه آنجناب مید؛ نید که شیعه غافله درین مقام چه ذکر
 نمود ه اندگاهی بایادی ظنون ناحیه مقدسه بنا نمود ه اند
 وهنگامی ذکر سرداب و بحر ازالسن کذبه ایشان جاری و ذکر
 جابلقا و جابلسا و سایر واضح و مبرهن کل بر مرکب هوا را کنبد
 و در بیداری ظنون و اوهام را گش و مقصود حضرت آنکه فی الجمله
 باین ذکر خرق حجاب فرمایند و عارف شوند بر آنکه آن کینونت
 مقدسه و ذات مقدس در اصلا ب است نه در شهرهای موهومه
 معموله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در
 خلق نبود ه و بر حسب ظاهر آنچه فرمود ه اند مطابق بسود ه
 ما جری من قلمه الاعلی انه بنفسه بنطق بین الارض والسماء
 بانی ام الکلام بین الانام والحق الظاهر بین الخلق و بیان
 الرحمن فی الامکان تعالی من ذکره و یذکره فی هذا الحین
 و شهد له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الآیات انتهى
 و اما آثار و الواح حضرت غصن اعظم عبد البهاء خطاب باقا
 میرزا ابوالفضل بسیار است و در مین لوح که پس از وصول
 استدلالیه اش بمکاد رسال ۱۳۱۳ بسمرفند غرستاده اورا
 طلبیدند و لوح مذکور موجب همه ترقیات و سعادات عظیمه
 وی گشت مصدر باین بیانات بود .

هو الابهی یا ابالفضائل وامه واخیه چندی است که بسوی
 خوش معانی از ریاض قلب ان معین عرفان بمشام مشتاقان
 نرسیده و حرارت شوقیه شعله اش بخرمن دلهای دوستان
 حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت
 از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور ننمود
 و اشاره قبول مشهود نگشت معلوم است که این افسردگی
 و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاقت . . . پس
 حال وقت شعله واشتعال است و هنگام نداء و انجذاب وقت
 آن است چون بحر در جوش آئید و چون سحاب در برق و خروش
 . . . با ابالفضل این اشتعال نارسد ترك و این اشراق
 انوار محبتك و این امواج بحر عرفانك و این نسائم ریاض
 ایقانك و این نغماتك السارة للآذان و این نفحاتك المعطرة
 لمشام اهل الامکان این جذبه قلمك و این سعة صدرك
 و این بشارت روحك و این اشتعال جذوتك و این شعله
 قبستك دع السكون ولو كان فی هذه الايام الخمودة من
 شدة الهموم ممدوحة محمودة فاخرج من زاوية الخمول واقصد
 اوج القبول و طرفی هذا الفضاء الابهی و ادخل حدیقه
 امرالله بقیامك على نشر روائح قدسه و اعلاء كلمته قیاماً یترنزل
 به ارکان الشرك و یرتعد به فرائض الاحتجاب عن رب الاریاء
 و تعلم معالم العرفان و تنشر اعلام الايقان و تخفق رایات

التبيان ويرتفع شراع الحيات في سفينة النجات على بحر
 الامكان الخ * و در مصیبت صعود میرزا امراشی بسیار از فارسیه
 و عربیه سروده اند از آن جمله رثائی است که فصیح الطبع
 شوریده شاعر شهیر شیرازی بنظم آورده به کلام محضر حضرت
 غصن اعظم عبدالبهاء ارسال داشت و هی هذه .
 شدزی جنان چو خواجه ابوالفضل ازین جهان
 گفتند فاضلان که لك الفضل ای جنان
 شد کاخ قدس طرفه ازین طرفه آدمی
 شد باغ غلذت ازه ازین تازه میهمان
 او گنج شایگان بد و پنهان بخاک مانند
 آری نهان بخاک بود گنج شایگان
 ببرید دل ز مهر عزیزان مصرد هر
 شد یوسف روانش در مصر جان روان
 شیرینتر از بیان قلمش و از قلم سخن
 شیواتر از سخن نکتش و از نکت بیان
 برجیس چرخ دفتر فضلی بخواست خوانند
 گفتم یکی فرائد ابوالفضل را بخوان
 دانشوران عصر بشیرین زبانیش
 برسان خامه دوزبان جمله یک زبان
 او شد نهان بخاک و فروغش برون خاک
 خورشید را نهان بگل اندود چون توان

گلپایگان جسم بگلپایگان قدس
 تبدیل کرده شد بگستان آن جهان
 ای دل ازین وثاق مضیق مجومجال
 ای جان درین رواق پرآفت مکن مکان
 از سفره جهان سیه کاسه دست شو
 کاین میزبان سفله نه آیت دهنه نان
 برمانگرچوزندان این عرصه زمیــــن
 از سرگ بوالفضائل آن افضل زمان
 نی این خطا بود که ورا جان علوی است
 عاری است جان علوی از سرگ و از هوان
 جان داشت بهر خدمت جانان در آستین
 هم جان در آستینش وهم سریر آستان
 اندر جواز حضرت ابهی مقرر گزید
 پیوست رود ژرف بد ریای بیکران
 زانجیل وزند و مصحف و تسورات همچو او
 یک تن خبیر خاصه با یقسان مکن کمان
 گراختی بکاشت از این عصر جان فرورز
 ورگوهری نماند درین عهد دلنشان
 ایشمس عهد حضرت عبدالهیا^ء توپاش
 ای کنز فیض معنی کهف الامان تومان

گرشد سهان هفتده بهمانا د آفتاب

ورشده گيافسرده مصون باد بوستان

شمس تجلی تووزین سوک دود آه

ازدل مسزن که شمع تجلی است بید خان

بوالفضل رفت جان جهان داد مرتورا

جان جهان گذاشت بجان جهانیان

در رحلتش زنده دوتاریخ میهنسو

صدموهبت بتربتش ازخاک میرسان

سال هزاروسیصدوسی و دوید که گرد

بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان

تاریخ دیگرش بحساب جمل شنسو

بوالفضل بین که دید بهار او داد جان

حاجی محمد تقی شوریده - مجد الشعراء عین عبارتش کسه
برای درج در فارسنامه ناصری داده چنین است در سال
۱۲۷۴ زحمت افزای این سرای سپنجی شدم در هفت
سالگی هردو جهان بینم را آبله پوشید آنچه لسانم در معالجه
کوشیدند بیفایده افتاد از هفت سالگی مشغول مراتب کمالیه
گشتم و در سال ۸۵ والد ماجدم طومار زندگانی را نوشته در
گذشت و گاهی چند شعر گفته است و بنام خود که عباس بود
تخلص مینمود از شنیدم که از پدرش میگفت در سن نامه دیدم
که نسیم با همی شاعر شیرازی منتهی میشد و در سال ۸۸ با خال
ستوده حالیمکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شدم .

دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین
اصحاب آنحضرت شد تا وفات نمود و مدفنش در قبرستان عکا
است و از پسرانش میرزا حبیب الله عین الطلک که بهر توفیق و
تربیت آنحضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی
کرد و کوشید که شبیه برسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه
نزد آنحضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید بعد اُمشاغل
در ولتی و ما موریت در وزارت خارجه ایران یافت و پسر دیگرش
میرزا جلیل غیاث در عکا و هم از دخترش که در شام شوهر نمود
مال با سعادت و رضایتی بروز نکرد دیگر میرزا محمود کاشی
سابق الوصف نیز از مخلصین ثابتین بوده در حد و سه سال
۱۳۳۰ وفات نمود و مدفنش نیز در قبرستان عکا است و از پسران
میرزا طراز الله و میرزا عزالدین خاندانش برجای ماند و لسی
هیچیک خلف پدر نشدند .

دیگر میرزا اسد الله اصفهانی که شرح سابقه احوالش
را در بخش ششم آوردم و بعد از غروب شمس جمال ابهتی
بجوار حضرت عبدالبهاء مانده مراسم بیلا در ایران نمود
مشاهیر بهائیان را بمهد و میثاق همی خواند و آنستین
بدینگونه خدماتی انجام داد و سفرهای بی دربی در قسمت‌های
متعدده نمود و در سال ۱۳۱۲ با حاجی میرزا حمید علی
مذکور قریب هشت ماه در تبریز مانده و در بلاد آذربایجان

نشر انوار میثاق نمود و در بلاد بسیار موسسات و آثار بی مقرر کرد
 و حسب الامر جسد مطهر حضرت اعلی را بحیفا رساند تا در مقام
 اعلی دامنه جبل کرمل استقرار گرفت و بالاخره در سال ۱۳۲۳
 حسب الامر مبارک بامریک رفته در رفع رایات ضلال نقسین
 خدماتی انجام داد ولیکن در آخر ایام چون پسرش امین فریید
 از اطاعت حضرت عبدالبهاء سرپیچی نمود و فریب امور عرضیه
 حیات مادی را خورد پدر و مادر و خواهر نیز بواسطه او طریقی
 نافرمانی گرفتند و مطرود گشتند و میرزا اسد الله در آمریکا مقیم
 گردید تا در حدود سال ۱۳۴۳ در گذشت و پسرش امین
 مذکور که بتائید حضرت عبدالبهاء تحصیل طب را در دارالفتو
 شیکاگو تمام کرده در مریم خانیه ها تکمیل عطیات جراحی و
 کحالی نمود و بالاخره در شهر مسافرت مرکز عهد بامریک مترجم
 انگلیسی شد اما مال مادی و تمایلات نفسانیه موجب یأس و
 خیبه اش گردید و مطرود گشت و با اخترا امریکائیه متمول
 تزویج کرده در آن مملکت ساکن شد و با عدم رضا مرکز عهد
 و میثاق ابهی ایام عمر را در آنجا بسربرد و اخترا میرزا اسد الله
 زوجه مسترسدنی اسپراک امریکائی شده مقیم آنجا گردید
 و میرزا اسد الله کتب و رسالاتی عیدیه بنام این امر نوشته نشر
 داد که اشهر آنها کتابی بنام مکتبه الانبیاء است و بلغه انگلیسی
 در امریکا طبع و نشر گشت و ترجمه های فرید بسیاری از آثار ابهی

رابانگلیسی در اوائل سنین امریکا متداول بین الاحباب بود
 دیگر آقا سید تقی منشادی موصوف در بخش ششم بالاخره
 در جوار افضال و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت او را در
 حیفا برای مساعدت زائرین واردین گذاشته بمباشه سرت
 ارسال آثار و اخذ عرایض گماشتند و پس از چندی در رپورت سمعید
 واسطه وصول و ایصال عرائض و آثار مقرر فرمودند که سنینسی
 بانخدمات عامل شد تا ازین جهان درگذشت و در آنهنگام
 تقریباً هشتاد و پنج سال داشت و از جمله خدام مخلص
 باوفای آنحضرت آقا حسین آقا قهوه چی بن حاجی علی عسکر
 تبریزی که شرح احوالشان را در بخش ششم آوریم و تقریباً
 بسال ۱۳۲۵ وفات کرده در حیفا مدفون گردید و دخترانی
 از وی برجای ماند که نسلی برقرار کردند و دختر حاجی علی
 عسکر یکی زوجه غصن اکبر و دیگر زوجه محمد جواد قزوینی بودند
 و از جمله خدام باوفای آنحضرت خسر و هندی که در حضر
 و غالباً در سفر نیز خادم حضور و اخیراً راننده اتومبیل بود و
 دختر آقا فرج سلطان آبادی را در کمال ملاحظت و عنایت
 باز و اجش در آوردند و بعد از صعود آنحضرت بیطاعت شد
 و بالاخره چون حضرت ولی امرالله ویرا باعائله ببیروت
 فرستادند نویتی برای زیارت بحیفا با آمد و سم الفار خورد
 در بیت مبارک جان تسلیم نمود و در قبرستان بهائوسی

مدفون گردید دیگر اسفند یار هندوستانی که سالها کروسه چی
 آنحضرت بود دیگر اسمعیل آقاسیسانی باغبان باغچه های
 که همانجا منزل داشته بعشق و اخلاصی مفرط خدمت کرد
 و بعد از آنحضرت از شدت تأثر حلقوم خود را برید ولی در آنحال
 رسیدند و مانع شدند و بخیبه کردند و سالهایی زندماند .
 دیگر آقا علی اصغر قزوینی که سالهایی در خدمت بسربرد
 دیگر حاجی نیاز کرمانی ساکن مصر کراماً از قاهره مصر بیزارت
 حضرت عبدالبهاء همی آمد تا بالاخره بسن هشتاد در مصر
 درگذشت دیگر از مجاورین جوار میثاق داش علی که در سال
 ۱۳۳۲ در عکابخانه عبود درگذشت و داش ابراهیم بمقام
 اعلی در سال ۱۳۱۹ درگذشت و نیز آقا محمد مسافر خانه که
 پس از غروب جمال مبین در ظل میثاق قرار گرفت ولی از فراق
 محبوب ابهی همی نالید و گریست تا یک چشمش نابینا گشت
 و دو سالی بیش نرفت که بجهان دیگر خرامید و آنحضرت بفایت
 تجلیل مجلس گرفته جسد را در قبرستان بهائی دفن کردند
 و آقا محمد حنا ساب بخدمت نزد آنحضرت ماند تا درگذشت
 دیگر آقا فتح سلطان آبادی سابق الذکر در بخش ششم در
 سنین اولیه ایندوره بحال ثبوت در ایمان بمیثاق در عکاب
 متوفی و مدفون گشت و دخترانش عائله تاسیس نمودند دیگر
 از مجاورین مرکز عهد و میثاق سلیمانخان جمال افندی

سابق الوصف در بخش ششم که در او آخر سال ۱۳۱۳ با دو تن از ایرانیان جدیدالایمان که یکی حکاک خاتم و دیگری کلاهدوز بود و با صبیبی بشیرنام برای خدمت بیت مبارک رهسپار ارض مقصود گردید در جوار فضل و عنایت بیارمید تا در سال ۱۳۱۵ حامل لوح و پیام برای میرزا علی اصغر خان صدراعظم دولت ایران که معزول از صدارت و تبعید در قم بود ابلاغ رسالت نمود و در شهر ربیع الثانی سال مذکور بهنگام برگشت و در جوار بماند تا در ۲ ربیع الثانی سال ۱۳۱۶ درگذشت و در مقبره عکامد فون گشت و پسر سنگ قبرش بدستور آنحضرت چنین منقوش شد . " ان جمال الدین السائح الشرفی کل اقلیم الناشر لرائحة محبة الله اصبح سالحاً اقلیم الله التي خفيت عن ابصار اهل الحجاب الفاتحه سنة ۱۳۱۶ هـ . ق " و او را عاقله نبود .

دیگر آقا محمد مصطفی سابق الذکر با عاقله مقیم بیروت و از مشاهیر ثابتهین بر عهد و میثاق بود ناقضین و مخالفین ازومیم و هراس داشتند در حضورش نهایت احتیاط مینمودند و در گفتار و رفتار مراسم ادب را مراعات و ملحوظ میداشتند و بالاخره با سکندرونه انتقال جسته سکونت و قرار گرفت تا از این عالم درگذشته به نعم لقرار استقرار یافت و از انجال گرامش حسین افندی اقبال علی افندی احسان ضیاء افندی مبسوط

خاندان قوی الایمان در این امر برقرار است . دیگر آقا محمد حسن بن آقا عبد الرسول شهید قمی سابق الوصف سالها در مسافر خانه جبل کرمل مباشرت بطبخ و اداره امور داشت و چندی در عکا مستحفظ و مستخدم بیت ابهی شد و الی آخر الحیات از دواج ننموده بخدمت پرداخت تاد در سال ۱۳۴۶ در عکا درگذشت . دیگر آقا حسین اشجسی سابق الوصف که بکمال اخلاص و وفاداری جوار حضرت عبد البهاء زیست و از پسران و دخترانش خاندان واسعه اشجسی برقرار گردید و سال ۱۳۴۶ در بهجی فوت شد در قبرستان بهائی گلستان جاوید بجوار مرقد مجدد والده حضرت عبد البهاء مدفون گشت دیگر اخلاف و منتسبین خلیل کاشی سابق الوصف پسرش آقا عبد الرسول مسکر در عکا و پسر دیگرش آقا رفعت الله در عکا اختلال حال یافته بالاخره در دارالمجانین رنگسون درگذشت و پسر دیگرش آقا رحمت الله بالاخره در رمله وفات نمود دیگر عارف در ری اقامت جست و آقا اسد الله برادر خلیل در روضه بهجی عکا وفات یافت دیگر آقا عبد الرحیم مسکر پسر فلج و ضعف پیری و تنگی معاش گشت و حضرت عبد البهاء او را نگه داشتند و پسر کوچکش رضوان وهم بزرگش بدیع الزمان که مباشرت خدمت بیت مبارک در حیفا داشت درگذشت و دخترش که لمیمه نام یافت خدمتگذار و روزه مبارکه علیا شد

و هنگامیکه حضرت عبدالبهاء بیمار گردید به نیت فد ابدور
 طواف کرد و بعد از چندی درگذشت و لذا از آقا
 عبد الرحیم نسلی برجای نماند و خود در هشتاد
 سالگی در عکاوفات یافته در گلستان جاوید مدفون
 گشت دیگر خاندان آقا علی شهرباف کاشی سابق الوصف
 آقا عبد الصمد مسکرو خواهرش حیاتیه خادمه در
 قصر بهجی و خواهر دیگرش جمالیه خادمه حضور
 جمال مبارک از شدت فراق در ربیع الاول سال
 ۱۳۱۱ درگذشت و بجوار مرقد والده حضرت عبدالبهاء
 مدفون گشت . دیگر شیخ علی اکبر ابن شیخ ابوالقاسم
 شهید مازکانی سابق الوصف در کشف افضال آن حضرت
 بسربرد و عاقبت الامر در عکا در گذشته مدفون گشت .
 دیگر محمد خان بلوچ سابق الوصف در جوار قرب آن حضرت
 مقربا شد تا در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و بقرب مقام
 اعلی مدفون شد . دیگر از مجاورین مهاجرین ثابتین
 عائله و اخلاف حاجی عبد الرحیم قناد یزدی سابق الوصف
 در بخش ششم پسرانش حاجی محمد و میرزا حسین و آقا
 احمد در مصر و اسکندریه و بالاخره در حیفا مقیم شده
 عائله واسعه یزدی و تجارت تاسیس کردند . آقا احمد
 پندیسن سال در پورت سعید قونسول دولت ایسران

۱۱۴۴ مکرر اول

بود و مصدر خدمات قیمه گشت و بوصلت با چهارمین ورقه
و دختر حضرت عبدالههها رسید دیگر حاجی سید
جواد و آقا سید علی یزدی سابق الذکر در قمار مصر
و حیفابا عائله خود اقامت داشته مورد عنایات
والطاف بودند دیگر پسران آقا زین العابدین منشادی
ابوالقاسم و ابراهیم سابق الذکر که آقا ابوالقاسم
بجای عبدالصالح اصفهانی متوفی باغبان رضوان
و آقا ابراهیم در قصر بهجی مستخدم گشت و پس از
صعود مبارک در ظل فضل و الطاف حضرت عبدالههها
بسربردند و در عمارت گذشتند و از آقا ابراهیم خاندانی
برجا است دیگر آقا محمد علی قناد اردکانی
و برادرش آقا نصرالله که سالها مقیم حیفابا بوده
چنان فروش و شیرینی پزی میکرد خاندانی
برقرار مییاشد دیگر حاجی علی یزدی سابق الذکر
سالیانی چند با اغصان و مخالفین مرکز بهمان مساحت
و سابقه ارتباط یافت و بالاخره ملتفت احوالشان
شده بگست و بخدمت حضرت غصن اعظم عبدالههها
پیوست و از و زوجه اش بنت سیاح مراغه خلف
و خاندانی برجا است دیگر استاد محمد علی
بنایزدی که در او خرسنمین اشراق انوار الهی

۱۱۴۴ مکرر دوم

بعکرافته بماند و خدمت صفار جناب کلیم بامور گشت
و بعد از غروب جمال قدم حسب امر حضرت
عبدالیهاء کفاشی بیاموخت و سالها در عکنا و
حیفاء در اطراف بیت مبارک بنیست و در مجالس
حضور بالحن جذاب ابیات و آیات خوانند و
بالاخره در حیفاء درگذشت و در قبرستان بهائی
دامنه کوه کرمصل مدفون گشت دیگر
حاجی ناصر بهدادی سابق الوصف
بموجب اجازه حضرت عبدالیهاء مقیم
عکنا بود و در آغاز چندی در چار اشتباه
و فتور گشت و بالاخره عتبه و متیظ
شده عاقبة الحیات را در ظل رافت
و عنایت آن حضرت بهایان رساننده
درگذشت و در قبرستان اهل بهامدفون
است و از جمله بهائیان ساکن بیروت
حاجی محمد پینه دوز شوشتری الاصل
کبه شرح حال خود را چنین گفت
من اصلاً از اسم بهائی در اندیشه و اختراز

بودم تا در سفر حج که میرفتم همینکه قرب عکا رسیدم بسرای
 بیم د خول بانجا قافله را گذاشته و از راه دیگر رفتم که مبادا
 بهائی شوم و چون در مکه میگذشتم خبر صعود بهاء الله
 را شنیدم و در دلم احساس تحقیق ازین امر کردم تا در بغداد
 نزد میرزا موسی جواهری رفتم و با اینکه بی سواد بودم قسرآن
 بدست داشتم و بواسطه اخلاق تواضع و عاطفه دوستی کسه
 داشت مرا جذب کرده چون از ملاها جز تکبر و غرور ندیده
 بودم و همینکه تعالیم بهاء الله و ادله و پراهین واضح
 را شنیدم تصدیق کردم و نزد عبد الکریم که خطبه دخترش
 داشتم رفتم و گفتم که من بهائی شدم و شوق عکا دارم و بدین
 رواز دختر شما منصرفم و بالجمله حاجی محمد مذکور با برادر
 کهترش که ساکن بغداد بودند بهائی شدند حاجی محمد
 مذکور در بیروت و حیفا با عوائد قلیل خود از مسافرین زائرین
 ضیافت و پذیرائی مینمود از آیات قرآن کثیری در حفظ داشت
 و تبیین روحانی میکرد و بالاخره بحیفا مجاور شد و بعد است
 اخلاص و قناعت و قوت ایمانش مصدر عنایت حضرت عبد البهاء
 بود و در آنجا در گذشته در قهرستان مدفون شد و بعد القدر
 کردی پس از فوز بایمان دختر آقا محمد علی صباغ زوجه منیر
 افندی مرحوم بن آقا میرزا محمد علی اخ ابهی را گرفت و بالاخره
 چون بعد از احتلال سوریه اهالی شام مخدومش عبد الرحمن

پاشا را بعلت قتل فرانسویان کشتند ویران نیز بهلاکت رسانند
 و اخلافش یکی احمد که با برخی از مومنین در صلابت یه کردستان
 میزیست و پسر دیگرش حسن در طبریا اقامت میکرد و پسر دیگرش
 محسن افندی بقوت ایمان و ارادت در محضر حضرت عبدالبهاء
 موصوف بود در مدرسه بشغل معلمی اشتغال میجست
 و شیخ بدرالدین از اهل غزه که نزد آقا میرزا ابوالفضل در قاهره
 تلمذ و تصدیق کرد و فاضل و کاتب و شاعر بود در خصوص این امر
 نثرأ و نظمأ بحربی نوشت و لوح تفسیر و الشمس و ضحیه را در
 جواب وی صادر گردید و برادر مهترش شیخ امین قاضی از
 خلیل الرحمن و برادر که ترش شیخ عبدالحی که جمعی کثیر
 از اعضاء و عائله و منتسبین و غیرهم را تبلیغ کردند و عده بسیاری
 از بهائیان مجاور عکا در ایام ابهی را از آن جمله آقا محمد ابراهیم
 صفارکاشی مقیم حیفا که مامور ارسال و مرسول و پذیرائی
 مسافری بود در بخش ششم آوردیم و ما محض مراعات اختصار
 از آن همه اعداد و واقعات ارض مقدسه بهمین مقدار اکتفا
 کردیم .

اسکندرونه : که در او خرایام اشراق انوار جمال ابهی چند
 عائله از مومنین ایرانی و عراقی در آنجا اقامت داشتند و از آن جمله
 میرزا عبد الله اصفهانی موصوف در بخش ششم بود و نیز آقا محمد
 مصطفی بغدادی و دیگر آقا عباسقلی ولی در ایند و برتد ریج

مرکزی بزرگی شده جمعیتی از عجم و عرب در آنجا اجتماع یافته
محل اجتماعی و م مدرسه برای تحصیل نوبا وگان خود فراهم
کردند و پسران میرزا عبد الله عبد الهدی و عبد الهادی و
رحمت الله فلاح در تجارت و امور متعلقه بقونسولگری ایسران
اشتغال و ترقیات و شهرت حاصل کردند و ما محض نمونه همین
مقدار از اوضاع امری سوریه و اسکندرونه را آورده اکتفا کردیم .

مصر

مصریملت اتصال وارتباط بفلسطین و ذهاب وایاب
 مسافرین وزائرین در دوره سابق مرکزی مهم برای این امر
 گردید وحوادث مربوطه بمصروخرطوم ضمن بخش های متقدم
 گذشت ودراین دوریاقامت میرزا ابوالفضل واهتمام بتعلیم
 وتبلیغ که دربخش سابق بیان گردید وخصوصاً بورود واقامت
 مکرر حضرت عبدالبهاء کثرت عد واهمیت مخصوصی حاصل
 کرد وبعلاوه بهائیان ایرانی ساکن آنجا واخلافشان که
 دربخش شش تفصیل داده شد جمعی زاهل علم واصحاب
 مجلات وغیرهم ازبومیان بعرضه آمدند وازمعارف مومنین
 ساکن قطرمصرشیخ فرج الله الزکی الکردی صاحب المطبعة
 العلمیة الکردیة ازطلاب جامع الامرنزد آقامیرزا ابوالفضل
 تلمذ و تصدیق کرد وچندین بار بمحضرت عبدالبهادر مصر
 وفلسطین تشرف حضور یافت و برطبع ونشرالواح وکتب امریه
 همت بلیغه بلند بنال نمود ویاخانواده مومنین ازدواج کرده
 عاقله برجای گذاشت دیگرشیخ محیی الدین کردی از
 طلاب واساتید جامع الازهرنیز نزد آقامیرزا ابوالفضل تلمذ
 کرده ایمان آورد وکتب والواح طبع ونش کرد ودرقطرمصرودیگر
 بلاد افریقاوعراق عرب وهند وایران اسفارتبلیغیه نمود ومدار
 الیدالمرارالریة ویل ارفاع للمربین للمراکتفا
 میکنند .

هندوستان

بنوعیکه در بخش ششم آوریم در هنگام غروب شمس
 جمال ابهی جمعی کثیر در بلاد عدیده هندوستان از ملل
 وادیان مختلفه بطریقی که سلیمان خان جمال افندی
 تبلیغ کرد متعلق و مؤمن بامرید پیچ بودند و تنی چند از بهائیان
 ایران امثال حاجی احمد کازرونی و برادرش محمد کاظم و محمد
 اردکانی و حسنعلی جهرمی و غلامعلی خراسانی در بمبئی
 اقامت داشتند و بنوعیکه ضمن احوال ملا بهرام نوشتیم بعضی
 از پارسیان ایرانی مقیم بمبئی مؤمن و محب امر ابهی گشتند
 که از آن جمله نامدار اردشیر خسرو و برادرش مهرستان
 و اورمزد یار خدا بخش و بهرام خسرو روز به ورستم سروروش
 و مهریان رستم و شاهویرد خسرو بهمان بودند و حکیم مهرگان
 اولاً و دستور جمشید بامهریان رستم و اورمزد یار مذکورشان نیماً
 بمکارفته زیارت و تشرف حاصل نمودند و نیز در آن بلد تنسی
 چند از افغان قرار گرفته تجارت و شرکت بنام محل البسکده
 و مطبعمه تاسیس کرده ارسال و مرسول و معامله بابهایان
 همه جا کردند و در سال ۱۳۱۰ در بمبئی حادثه ای رخ داد که
 خلاصه آن چنین است یکی از بهائیان یزدی مریض شده
 چندی در بیمارخانه بطری و الا بود و رئیس بیمارخانه بعضی
 از دوستان غیر بهائیش را حاضر نمود که او را ملاقات کردند

وصیتش بشنوند و آنان بمریض گفتند تا تبری از ایمان نکنی مرده ات را کفن و دفن در قبرستان نمیکنیم و چون استقامتش را دیدند پس از فوتش اقدامی نکردند و بهائیان نیز خبر نیافتند و حکومت بمبئی آن متصاعد را در سلك اشخاصی مجهول در کنار دریا بخاک سپرد و چون واقعه بحضور حضرت عبدالبهاء عرض شد امر فرمودند زمین برای قبرستان خریدند و بهای آنرا خسود آنحضرت دادند و نقشه باغچه های پرگل و چهارخیابانها و مرکز سرپوشیده در وسط و هر باغچه با خیابان کم عرضی گرداگردش کشیدند و گلستان نامیدند و در همین سنه حادثه دیگری رخ داد و مختصرش چنین است که جهانگیرشاه و اکبرشاه پسران آقاخان محلاتی واعظی را وادار سب و لعن نسبت باهمین امر و مردم را بصدایت تحریک کردند ولی پس از مدتی قلیل جهانگیر در سفر مکه بدست نوکرهایش مقتول شد و حضرت عبدالبهاء بدین مضمون فرمودند تیریکه جهانگیر شاه بسینه امه دف نموده بود بر سینه خودش خورد و حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی در مطبعه مذکوره کتابت میکرد و روابطشان با میرزا محمد علی ناقض اکبر شد پس بود و سال ۱۳۱۲ سید محمد افغان با خرطومی بمکارفته شش ماه با ناقض بسربردند و انبانی از اسرار و افکار وی شده عودت کردند و نخست با جمشید خداداد آنگاه بفرود آمدند

از مشرین القانقض کرد و به مرکز عبودیت کبیری افترا با دعا
زدند و از حال زلت و فاقه آل الله گریستند و طولی نکشید کسه
بسیبی مرکزی برای نقض گشته اوزاق خرطومی بنام میرزا محمد
علی و لقب آقای اکبر و سائلی بنام شخص کرمانی طبع و نشر کردند
و بی درسی از آن مطبعه ناصری برای نشر مقاصد سیئه بهائیان
بلا رسید و حاجی سید محمد و حاجی سید میرزا افغان رکسن
فتنه قرار گرفتند چه که شرکت محل البرکه اختلال و خسبران
یافت و نقود بیکه شرکا یا ورثه شان مطالبه کردند تا دیه نشد
و اهالی از هند و مسلم که شرکت را بنام این طایفه میشناختند
بنای طعن و لوم نهادند و حاجی سید میرزا حضرت عبد البهاء
خواست که شرکت را برده هزار سهم نوزده تومانی قرار داد
و بهائیان امر دهند که بخرند و حاجی سید محمد امریه را بمال
و بلاد برده وصول کند و مطبعه که هر امر و نهضتی را ضرور است
در امر ابهی قوت گیرد و نشر این آئین بدین وسیله صورت بیاید
و آنحضرت نپذیرفتند و لاجرم حاجی سید میرزا و حاجی سید
محمد و حاجی میرزا حسین هذکور خائب شده صریحاً مخالفت
کردند بنوع مذکور با میرزا محمد علی ارتباط شدید یافتند و چندی
روایح نقضیه از آنحدود وزید تا آنکه حاجی میرزا محمد تقسی
طوسی یزدی از محضر حضرت عبد البهاء رسیده محل تجارت
بگشاد و مومنین را از رحیل و دسائس ناقضین آگاه ساخت

و غلامعلی خراسانی و حاجی احمد کازرونی را بر خدمت مهیا کرد
 و در آن حال حسب عریضه که جمعی از مخلصین در باره مفاسد
 ناقضین بمحضرمقدس فرستادند میرزا یوسف خان وجد انسی
 آمد و مقام مرکز عهد را تبیین و تثبیت نمود ولی ناقضین لا سیما
 غرطومی نگذاشت که کتاب عهد را در مجمع دوستان بخواند
 آنگاه میرزا محرم "۱۳۱۵" پس از ورود بجد و ملاقات حاجی
 میرزا حسین لاری وجد در اصلاح حال دامادش میرزا یحیی
 ناقض که مامور بود بمبئی آمده در آنجا اقامت گرفت و تالاری
 اجاره کرده جمعیت مومنین هفته در و باره مجتمع شده تلاوت
 الواح و آیات مینمودند و مقام مرکز پیمان را بهمگی فهمانده
 و غرطوی را چنان مغلوب و مضمحل ساخت که خود دوری جست
 و رایت میثاق مرتفع گشت و بی دربی آثار مبارکه برای میرزا محرم
 و مومنین ثابتین رسید و ناقضین بطبع افتراءت پرداخته
 با سامی بهائیان جهان همی فرستادند و سید میرزا روانده
 شیراز ویزد شد که شاید در نقض بکوشد و این اقدامات موجب

در سنه ۱۳۰۹ فانی بعد از ورود بمبئی و ملاقات مرحوم حاجی
 میرزا مهدی یزدی معروف بطبسی برادر مرحوم حاجی میرزا
 محمد تقی طبسی راه نمائی فانی را بمحفل و محل بهائیان که
 با اصطلاح هندوستان منگله میگفتند کرد در مجلس عمومی
 چون بهمراهی حاجی مذکور وارد شدیم پهلوی هم واقفیم
 از فارسیان بهائی و اسلامی مجمع مرتب حاجی احمد معروف

شد که بهائیان معالک دیگر از احوالشان مطلع و متنفر گشته
ترك مراجعه و مراسم نمودند و با دایره طبسی ارتباط

بکارزونی قدری دلائل قرآن شریف و احادیث و بعضی از
دلائل و علامات کتب فارسیان تکلم فرموده و معلوم شد که
ایشان بالنسبه بساثرین ناطقند و بعد شروع بخواندن
کلمات مبارکه حضرت بهاء الله نمودند فانی ملاحظه نمود
سیدی روبروی فانی نشسته ظاهرآ تشکر مینماید ولی بدقت
از زیر چشم دیده شد که کانه تبسم و بمجلس میخندد حیرت
نمود در وقت تنفس در اطاق دیگر که رفتم از جناب حاجسی
میرزا مهدی طبسی پرسیدم که این محفل شما بهائسی و
غیربهای میز و چند یا تمام بهائی میباشند فرمودند نه غیربهای
نیست کانه ایشان آگاه بود فرمودند چه دیدید عرض شد
این سید که مقابل فانی جالس او را بهائی ندیدم و از روی خلوص
در مجلس نبود فرمودند این شخص نامش سید یحیی خودش از
ازلیهای معروف حاجی میرزاها در دولت آبادی معروف
نائب و وصی ازل این رافرستاده بعضی از کلمات ازل را بطبع
رساند با حاجی میرزا حسین خرطومی معروف ملاقات و معاشرت
داشته است او این را بمجالس میآورد و میگوید بهائی شده
است ولیکن فانی در باره خرطومی از لسان مبارک شفاها
شنیده بود آنچه که دلیل بر عدم ایمان او بود بهیچتر
شبهه حقیر افزود چنانچه سفر سوم روزی در محضر مبارک
حضرت بهاء الله مشرف بودم در باره شئل معروف بیاناتی
میفرمودند که ما امرالله را بتمام سلاطین ابلاغ نمودیم ولیکن
چون حضرات گدیمی سلطان مخصوصی ندارند و امروز شئل
برای بنی اسرائیلی منزله رئیس میباشد خوبست شما با او

یافتند و آقا سید علی افغان بهیجی رفته توسط ناقض اکبرکاری
از پیش نبرد و بالاخره بدامن حضرت عبدالبهاء متوسل شد

مراسله و مکاتبه نمایند و القای امر کنید و هرگاه ممکن شد ملاقاتی
هم با او نمائید چنانچه در اسلامبول بعد مراجعت از ساحات
قدس شروع بمراسلات و سئوالات گردید و برای همین مقصد به
بمیثی توجه شده بود در طی فرمایشات بختة فرمودند که این
حاجی میرزا حسین خرطومی در بیثی از برای قونسول ایران
لائحه نوشته کلمات ما را با کلمات خودش مزوج نمود و با اسم
خودش فرستاده در ایام ما که این قسم کند بعد از ما چه خواهد
نمود سلیمان خان هم بعد از ورود بیثی هفت وادی ما را یک
صفحه در اول آن افزود که من خواستم خلق هندوستان را از
امربارک آگاه نمایم و خود سواد بی نداشتم یک صفحه در اول
نوشتم و لکن در اصل عبارات ابداً تصرفی ننمود و آنرا هم طلب
عفو نمود ولی خرطومی اصل عبارات ما را با اسم خود شهرت داده
و با کلمات خودش مزوج نمود و از آنوقت در نظر داشتیم که این
موقن بحق و اولیای او نیست بعد که دانسته شد که دلیل
سید یحیی مذکور در مجلس خرطومی شد یقین نمودم که ایمان
او حقیقی نه و چون مجلس ختم شد بملاحظه مسافت بنده منزل
در واغون اسبی نشستم فوراً دیدم سید یحیی مذکور خود را
رسانیده در پهلوی فانی نشسته بنان سئوال و جواب بطور
استنطاق را گذاشت که اهل کجا هستید از کجا آمده اید فانی
بدون مقدمه عرض نمود که من از یهودیها و از طرف بخارا
آمده ام خویشی داشتم در هندوستان وفات نمود و آمده ام
بلکه بشود ارث ببرم پرسید در آن جمع چه میکردید عرض شد
وقتی در محله اسلامبول در ترکیه مولوی رفته بودم نی و تار

و مدتی در حوال مقدس گشت و سید محمد و خرطوم میسرزا
حسینعلی جهرمی را انجهرم خواستند حجر بوداره تجارت

میزدند اینجا گفتند تکیه بهائیههاست بهمان ملاحظه
آمدیم دیدم نه نی و تاری و نه سنتوری در میان است قدری
هم عربی خواندند و از اسلام صحبت داشتند ربطی بمالک
بنی اسرائیل نداشت چون سخن باین مقام رسید مذکور
داشت های قربان شما مبارک گول اینها را بخورید العیاذ
بالله خدائی چه اینها همه دکانداری است تا موقع ایستگاه
راه آهن که بمنزل خواستم مراجعت نمایم ازین قبیل لا طائل
مذکور داشت شب رافانی متحیر که این چه برده بود ابد
فانی اراده این مذاکرات نداشت فردای آن روز جناب
حاجی میرزا مهدی دعوت نهار فرموده بودند و آنجا
حضرت آقا میرزا محسن افغان و خسرو فارسی بودند که حضور
داشتند تفصیل عرض شد فرمودند بموقع واقع شد که حیل
خدا آشکار فرماید و این بساط را خرطومی برپا کرده است
و گرگ را در میان گوسفندان آورده مطلب منتشر شد خرطومی
خواست که قسمی رفع و رجوع نماید او را فرستاد نزد فانی
بمذرخواهی هر قدر خواست بلطائف الحیل مشتبه کند
نشد در استان فارسی و ایرانی خرطومی و دیگران و کناره
نمودند و از مجلس عذرش خواستند درین بین غروب شمس
حقیقت و کتاب عهد رسید جزوه مفصلی هم ناقض اکبرت
خرطومی فرستاد خطبه مناجات آیات صریح خود را صاحب
اورد داشته و ابراز کرده در بدایت خرطومی از فانی مخفی
داشت ولی چون آمده در همان تحتانی منزل فانی مسکن
نموده بهر قسم بود گرفته بعد از ملاحظه با حیا عرض نمود

و مطبوعه زايد ستش سپرده مرکز مراسلات نقضيه قرارداد دادند
خود بهيجی رفته با ناقض اکبر بنشر مفتريات حتى عرض عريضه

موجب کتاب عهد حضرت عبدالبها^۱ جل زکرة منصوص^۲،
ولی امرالله^۳ حضرت عبدالبها^۴ است چون نوشته ناقض اکبر
بدون امضاء مطرک رسید و صریح خود را صاحب امر میداند
محل اعتماد نیست باید بحضور مبارک معروض آید و عرض نمود
در جواب لوح مفصلی باسم فانی رسید از جمله در خصوص جزوه
ناقض اکبر میفرمایند قوله الاحلی " فاعلم بان الامر قد رفع
قد رجع بکله الی هذا المکمن المعلوم والمرجع المنصوص
ولیس لاحد مدخل فی امرالله الابان الصریح من هذا
المقام الموجود وهذا من ادق الامور هیئتین علیه دین الله
واستقراره ان عرفوا یا احبا^۵ الله واصفائه الی آخر^۶ و ایمن
نیز مزید علت عداوت سید یحیی و خرطومی گردید بدوجه نیکه
که قتل را بستند و شبی که قصد فانی نمودند هرگاه دادند که
اهل سند و آقا یان او را برای آشپزی و مترجم فانی قرارداد
بودند خبردار نشدند بود کار فانی را ساخته بودند چون بحضور
حضرت عبدالبها^۷ جل^۸ عیون^۹ احضار فرمودند بعد از چند
یوم فانی را احضار فرموده بیانات میفرمودند بعد فرمودند
کیفیت سید یحیی در رمبئی چه بود فانی تفصیل را بمشرف
رسانید بعد فرمودند فصل مشبمی در رمبئی نوشته که عزیزالله
جذاب آمد و شخص سید بزرگوار را راند نمود هرگاه حضرت
عبدالبها^{۱۰} عرض ما را قبول ندارند ان بفرمایند بیایند
مشرف شود ببینند که چه قسم مشتعل است ما هم ان دادید
بیاید و لکن نظر تو خطا نرفته سترکن تا وقتش سید یحیی مذکور
بعد از حرکت فانی بحضور رفته مشرف شده ان توقف در آن

سلطان عثمانی برداختند و از آن سو یکمال جد در تمویج افکار
مومنین و نشر آثار ناقضین کوشید ولی بعلمت و ورود متوالسی

صفحات گرفته بجد ه رفته صبیبه مرحوم حاجی ملاحسین لاری
که از تجار بهائی معروف بود بزنی گرفت بعد از هفت سال
گذشت با اعراض قیام نمود که در حقیقت در لوحی میفرمایند
قوله جلّ عبودیته "بیحیائی سابق ویموتی لاحق بگوئیید
سامری و عجل را بنی اسرائیل جهت خویش مثل ناقضین
برای خود تراشیدند نه حضرت یوشع بن نون - ای یحیا
حیائی - ای یحیی حیائی والامنتظر نتمت الهیه باش و
مترصد روسیاهی دارین لعمرالله ان الذله متهمرب منک
وان الخسران تلتجئ الی الرحمن منک وترى نفسك فی اسفل
درکات الحجیم والذلة والحسرة والخسران للذین نقضوا
میثاق الله العلی العظیم ع" بان اعراض شدید باز
حضرت من اراده الله وحید و فرید اورا بتوبه و انابه دعوت
فرمودند موفق نشد و بیغمته بعد ازی شدید و مرضی عجیب
باسفل السافلین راجع و در تمام قطر مصر مشهور گردید و اعجاب
و اعراب که بهائی نبودند و پرا اعراض او و نزول این آیات قهریه
آگاهی بهم رسانیدند گفتند که زبانیه قهر الهی اورا اخذ
نمود .

(عزیزالله جذاب خراسانی)

مبلغین شرقی و غربی حسب دستور مقدس وهم با اجتماع بهائیان
 دیگر از ایران که مستدرجاً رسیدند علم نقض سرنگون شد و
 رایت عهد و میثاق مرتفع گردید و جمع دیگر مانند کیخسرو خدا
 رحم و برادران و مهربان خدا بخش و برادرش جوان مرد گشت^{سب}
 و شاهزاده بهرام مهربان خداداد و برادران بامس مهربان
 باخوان و شرح اقدامات مبلغین از قبیل جمال الدین
 و آقا سید مصطفی و میرزا محرم و میرزا محمود و ابن ابهر و ابسن
 اصدق و ادیب و غیرهم را آوردیم و در حدود سال ۱۳۱۲ ایام
 اقامت آقا سید اسد الله قمی در آنجا بود آقا میرزا محمد علی
 افغان در ربیعی وفات نمود و مسلمین مانع از دفن جسد در
 قبرستان شدند وجه معیت اهل بهائندک بود ه گلستانی
 نداشتند و آقا سید اسد الله بمشقت تمام جسد را با کشتی بادی
 برده قرب طاق کسری قرب قبرستان سلمان فارسی دفن
 کردند و سپس محمد کاظم کا زرونی چون در ربیعی وفات یافت
 مسلمین از دفن و کفن در قبرستان ممانعت کردند و گروهی
 از اراذل و اشرار گرد آمده با جمعی از مفسدین زردشتی متفق
 شده کلمات سقط و ناستود ه گفته قلع و قمع این فتنه را واجب
 خواندند و جسد یک شبانه روز برجا ماند و آحاد اهل بهاء
 کوشیدند که قطعه زمینی از دولت بدست آرند ولی حکومت
 برسمیگ نسنالله زمین ندال و الاخره جسد را غسل و تطهیر

کرده در صندوق نهاده بانقلیه کرایه از بلدیّه در حالیکه
 اشراکات ناستوده میگفتند ولی دست آختن نمیتوانستند
 بمحلی نامقبول که مهیای برای دفن متوفیات بی وارث بسود
 برده دفن نمودند وما کیفیت وصول صندوق مقام اعلیٰ بواسطه
 جمعی از بهائیان شیعه نژاد رنگون بحیفادرسال ۱۳۱۷ در
 بخش سابق آوردم و شمه^{ای} از مکتوب جناب آقا میرزا هادی در
 جواب حاجی سید مهدی رنگونی که دستورخواست چنین
 است . " در خصوص صندوق مقدس که بسمی و همراهمسی
 جناب میرزا محرم علیه ۹۹ از قرار معلوم بنحو مرغوب و مطلوب
 و مقصود الی بیست و نوزده روز بعد از تاریخ مکتوب با تمام میرسد از وجود
 مبارک دستور العمل خواسته بودید و کذلک صندوق چوبی
 هم اسباب مهیا بمجرد ورود صندوق سنگی برنگون آنهم طیار
 شده مفهوم گشت و بسیار سبب مسرت و سهجت گردید چون در
 این ایام ارض مقدس بواسطه ظلم و فساد و انواع تعدیات
 اخوان جفا آنجا تشریف دارند و باصلاح و دفع و رفع آنها
 میکوشند انشاء الله معروض خواهم داشت . . . مجدداً
 اینکه بحضور انور مشرف شدم و معروض داشتم فرمودند وقتی
 تمام شود بحواله آقا احمد در رپورت سمید حمل فرمائید بهم ع

۲ سنه ۱۳۱۹ میرزا هادی شیرازی)

و از جمله واقعات حسنه که موجب شگفت مؤمنین گردید

آنکه پس از چند سال سختی و تعب از جهت نداشتن قبرستان
خصوصی با وجود تأدیه قیمت و ابا^۱ بلدیّه و یا بوعده گذراندن
در باب زمین برای مدفن اهل بهانا گهان روزی از جانب
بلدیّه خبر رسید که بهائیان بیایند و از ما بین چند قطعه زمین
یکی را بپسندند لا جرم میرزا عبد الباقی یزدی مدیر تجارتخانه
طیلسی با حاجی احمد کازرونی و جمشید خداداد حکیم و نوشیروان
گشتاسب بهرام مهربان رفتند زمینی را پسندیدند و برگشتند
و بلدیّه زکری از مطالبه قیمت زمین نکرد و طولی نکشید که خبر
رسید قطعه زمین مذکور را حصار کشیدند و روزه گذاشته مهیا
کردند که بهائیان بروند و امضا^۲ داده تصرف نمایند و اهل
بها چنین نمودند و ماوقع بمحضر حضرت عبد البها^۳ معروض
داشتند و آنحضرت در جواب نقشه گلستان با طرح خیابانها
و یاغچه بندی و گلکاری و ساختن قبر کوتاه در وسط باغچه
و مجرای آب در وسط گلستان فرستادند و علت دادن بلدیّه
زمین را بدین اخذ قیمت چنین بیان نمودند که در طهران
قونسول دولت انگلیسی از یکی از بهائیان پرسید که چرا بنام^۴
اولین مشرق الان کار بهائی در ایران نشد بلکه در مملکت
روسیه اقدام کردند و بهائی جواب گفت که فقدان آزادی و
عدم رضاء دولت و ملت ایران مانع گردید قونسول گفت لکن
در هندوستان جمعیت بهائی بسیار و مملکت در آنها بسیار است

آزادی است اولی آن بود که بنا به مشرق الا زکار در آنجا میشد
 و بهائی گفت من از علت و جهت مذکور بهیچرم اینک بمحضر
 مولایم مصروض داشته استفسار مینمایم و بی درنگی برای ما
 نوشت و ما جواب دادیم که بقونسول بگود ریمینی در استان ما
 قطعه زمینی برای مدفن خود باارائه قیمت بارها خواستند
 بلدیة رد کرد در این صورت چگونه ممکن بود باز مینی برای
 تاسیس مشرق الا زکار بدهند و قونسول بحکومت هند خبر
 داد و از این روقطعه زمین دادند و بالجمله محفل روحانی
 بمبئی جمشید خداداد حکیم رامامور نمود که بنوع مقرر در نقشه
 زمین را تنظیم و تعمیر نمود .

وامامراکز بهائیت و محافل روحانی نخست بمبئی در سال
 ۱۳۱۹ محفل روحانی تاسیس یافت دیگر پونه تاسیس محفل
 روحانی بسال ۱۳۳۶ واقع شد دیگر رنگون محفل روحانی
 بسال ۱۳۱۳ اساسش برقرار گردید دیگر مندله محفل روحانی
 بسال ۱۳۲۳ تاسیس شد دیگر کنجانگون محفل روحانی
 بسال ۱۳۲۵ منعقد گشت دیگر کلکته محفل روحانی در
 حدود سال ۱۳۵۰ تاسیس یافت دیگر دهلی بسال ۱۳۴۸
 محفل روحانی برقرار آمد دیگر کراچی محفل روحانی بسال
 ۱۳۲۸ انمقاد یافت .

و از مبلغین بنوعیکه در بخش هشتم تفصیل دادیم

عظیم انجام داد و بعد از غروب نیرمیتاق حسب اجازت از حضرت ولی امرالله تشرف یافته با ایالات متحده امریکا درآمد و خطابه ها داد نمود و بکراچی برگشت و خدمات امریه پرداخت و عاقبت در حین شناوری در نهر آب در حیدرآباد غرق گردید و از این جهان سنه ۱۳۴۵ درگذشت و قبرش در خیرآباد است و دیگر شیخ حشمت الله قریشی ساکن اکره فاضل و ناطق و مطلع از عقائد و ادیان و کامل در السنه فارسی و عربی و انگلیسی وارد و در تالیف و در تبلیغ و دیگر خدمات امریهائی همتی جلیل نمود و عضویت محفل مرکزی هند ویرما یافت و ایامی بسیار در کراچی بسربرد و دیگر مسترپریتیم سنگه از قوم سیک تحصیلات در انگلیسی کرد و در فارسی نیز مهارت یافت و نویسنده و ناطق و مشفق و تبلیغ و دیگر خدمات در این امر شد و عضویت محفل مرکزی بهائیان هند ویرما یافت و ایامی طویل در لاهور اقامت گزید و دیگر عبا سعلی بت کشمیری در فارسی و انگلیسی وارد و وزیران برما و علوم عربیه فاضل بود و عضو اثره حکومتی بود و بسیاری از آثار امریه را با انگلیسی وارد و ترجمه کرد و جواب اعتراضات و مفتریات معاندین طبع و نشر نمود و سنینی در رنگون و دهللی و غیرهما بسر برد و سفری بارض مقصود کرده تشرف بمحضرانور یافت و آثاری از حضرت عبدالبها در حقیق صادر گردید و عضویت محفل ملی بهائیان هند ویرما یافت فاضل و شاعر و رئیس محفل روحانسی

د هلی ومد یرمجله کوبک دیگر مولوی محفوظ الحق ومهر محمد
 شهاب از غلام احمد بهاکه در مجله کوبک وهند مقاله در رد
 آن عقیده نوشت دیگر دکتر محمد عمر صمدانی در د هلی ماهر
 در فارسی وانگلیسی وارد وشاعر بود ه بخدمات این امر قیام
 کرد دیگر عثمان کاتب وناطق در انگلیسی وارد وعضو دائره
 تلگراف در اکره اشتغال بخدمات این امر جست دیگر سید
 عبدالرشید که قصائد بسیار بفارسی وارد ودر حق این امر
 سرود وسید قاسم علی کاتب وناطق در اردو وفارسی در کلکته
 ومد یر جریده البها دیگر اسفندیاری بختیاری قائم بخدمات
 این امر وعضو محفل ملی بهائیان هند در کراچی دیگر سید
 غلام مرتضی وبرادرش سید جناب علی شاعر ودر فارسی وارد وتا
 چندی مدیر مجله الاشراف وساعی در خدمت ونشر نفعات
 امریه معلم مدرسه انگلیسی در رنگون منشی محفل روحانسی
 در رنگون دیگر مستر وکیل وکیل رسمی محاکم عدلیه واستیناف
 ساکن سورت مقالاتی بسیار در خصوص این امر در جرائد بزبان
 انگلیسی وکجراتی طبع ونشر نمود وچون از طائفه برهمن بود
 وپد برای ایمانش تمصب وتشدد حتی طریقه اعتنا ننمود وهنگامی
 صورت نقوغرافی خودش وزوجه اش را بمحضر حضرت عبد البهاء
 فرستاده در همان صورت دعا ومناجات در حقشان مرقوم
 فرمودند ونوبتی بمحضر مبارک وهم باری دیگر بحضور حضرت

ولی امرالله تشرف حاصل کرد والواج متعدد درحقشان صادر گردید و سالها رئیس وامین صندوق محفل مرکزی هند و برما گردید دیگر مهربان رستمی درپونه قصائد بسیار درحق این امر سرود و نیز مستر سهراب جی و مستر پشوتن جی و نیز دکتر خداداد فوزدار منشی محفل روحانی بمبئی که نوبتی بزیارت محضر حضرت ولی امرالله رفت و نیز دکتر لقمانی از بودیها که به بغایت مشتعل و منجذب مییاشد و هم شیرین خانم فوزدار ناطقه و مبلغه گردید .

دیگر کیخسرو اسفندیار مؤمن مخلص بود و چون بسال ۱۳۲۴ مستر سدنی اسپرک امریکائی برای تبلیغ بهندوستان وارد شد و هنگامیکه میرزا محمود زرقانی در لاهور بود با تفاق میرزا محرم بدانشهر ورود نمود و دچار مرض و با گردید و میرزا محرم ببهائیان بمبئی تلگراف کرده تنی را برای خدمت و معاونت مریض طلبید و در محفل روحانی مشورت شده قرار دادند که جمشید خداداد حکیم رهسپار شود کیخسرو اسفندیار مذکور بصرف اخلاص مصمم گشته خواهش کرد که بهائیان مانع وی نشوند و همان شب بشتافت و بعد از ورودش بلاهور اسپرک بهبودی یافت و او بهمان مرض دچار شده درگذشت و در لاهور مدفون گشت و خطابی در حقش صد و ریافت و هی هذ ؛
 "خویشان واقربای آن قربان احیای الهی یعنی فائزیدیدار

هروردگار حضرت کیخسرو یارسی علیه بهاء الله الابهی
 هو الله ای خوبندان و پیوندان آن هوشمند حضرت کیخسرو
 خسروی فرمود و وفا پروری نمود و سرورزی کرد و بزرگواری نمود
 و آنچه تعالیم جمال مبارک و نصایح و وصایای اسم اعظم
 بود بتمامه قیام کرد فی الحقیقه جانش را فدای اسپرک نمود
 و جسمش را قربان دستان فرمود آن نفس طیب طا هر ملکوت
 با هر عروج فرمود آن جان پاک از فراز افلاک در گذشت و در
 جهان جاوید تابناک گردید یاران و خویشان او باید سرافراز
 نمایند و مفتخر و متباهی گردند بدرگاه احدیت شکرانه کنند
 که چنین نفس مبارکی از ایشان در راه حق پریشان شد و فدای
 و قربان گردید ای کیخسرو خسرو و جهانی و شهریاری جهان
 جاودان چقدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز کردی و مانند
 زهب ابریزد ریخته امتحان رخ برافروختی و شوری انگیختی
 و نرد محبت باختی و کاری ساختی و از این جهان تنگ و تنگ
 بجهان نورانی شتافتی خوشابحال تو خوشابحال تو عید البها
 امید و راست که او نیز موفق به پیروی تو گردد و جان را چنین در
 محبت یاران بیازد الخ "

و خلفش فریبرز بطهران رفته سالها بتربیت دکترمودی خانم
 امریکائیه پرورش یافته مقامی حاصل نمود باعائله در آنجا

دیگر محمود میا مقری و حاجی علی نقی شیرازی که سا اہما
مقیم مصر بود و عائلہ در آنجا گذاشته اقامت در بمبئی نمود و از
مشاہیر مومنان در مندلہ حلیمہ پلی اما ما میاش قرنیہ آقا
سید مصطفی رومی گاہی نایب رئیس محفل روحانی بود و رسالہ
بنام حقوق الانسانیہ در لغت ہر ما طبع و نشر کرد و در مسکونہ اش
را برای این امر وقف نمود و از طایفہ خواجہ محمد منجی و برادرش
مہر علی منجی و پسران خواہرش ہاشم وقاسم و کرملی و نیز
شیر محمد و نانجی و نور محمد و خوشحال بہائی کہ از ملا سائ
خواجہ بود و ہم عبد الرشید و سید محمود دیگر از بہائیان
معروف پارسی آقا خسرو بیمان در روط نش کسنویہ یزد زراعت
پیشہ بود مشاہدہ اخلاق و احوال بہائیان و خصوصاً از
تصریف و تمجید دستور تیرانداز طالب و محب گشت و در حدود
سال ہزار و سیصد و اندی بمبئی رفتہ بہ دکانداری پرداخت
و با اخلاق و صحبت حاجی سید میرزا افغان و تبلیغ عند لیب
در حدود سال ۱۳۱۰ فائز بیمان گردید و تبلیغ پرداخت
و مورد تعرض زردشتیان شد و سفری بسال ۱۳۲۰ واری
دیگر سال ۱۳۳۰ بحضور حضرت عبد البہاء مشرف شد و از
آثار یادگارش فتوگراف صوت مبارک حضرت عبد البہاء بفارسی
گرفت و کتاب بہجۃ الصدور شرح احوال حاجی میرزا حیدر علی
اصفہانی را اویاعت شد و خاندانی مومن از خود بیادگار گذاشت

وازمعا ریف قریه وید نوکلزو وقریه تابنجاون ازکنجانگون
 اوچت تون اول من آمن آنجار رئیس محفل و بعد از او تونجوی
 رئیس محفل شد که پسرش کلانتر رسمی قریه بود و بعد از او منسیو
 بریاست انتخاب شد و بعد از او عبد الرحمن اود رمان رئیس است
 و نیز محمد حسین سینا اوپونی نابت رئیس شد و سیا کوما بیمن
 منشی محفل و امین صندوق و آنجا از حیث جمعیت و سرگذشت
 بزرگ بهائی مشهور و معروف میباشد و اما تالار بهائیان هندو
 در بمبئی در اواخر ایام اشراق انوار ابهی مرکزی مختصر گرفتند
 و بعد ریح که جمعیت مومنین و طالبین بیشتر شد مراکز متعدد
 و سیمه بی دربی اجاره همی کردند و در کراچی بسال ۱۳۴۱
 با هتمام پروفیسور شیرازی محفل روحانی منعقد شد و مهر محفل
 روحانی کراچی و هم تالار نشان بعنوان انجمن بهائیان
 بنگل و لغت انگلیسی برقرار گردید و گلستان نیز تاسیس کردند و
 حظیره القدس ساختند و مجمع سنوی بهائیان هندوستان
 ویرما در سال ۱۳۳۷ در بمبئی برپا گردید که بهائیان دو
 مملکت مجتمع شده اعلان عمومی داده غطابه هابالسن
 متعدد در باره این امر داد کردند و در صفحات جرائد طبع
 و نشر گشت و سنینی دیگر نیز در بمبئی و کراچی و پونه منعقد گردید
 و مبلغین برای نشر تفحات باطراف فرستادند .

وازمعه مومنین که برایشان آثاری از مرکز عهد و بیمان

ابھی صد دریافت و جمعی راد بخش ششم و بعضی راد ری—
 بخش نام بردیم بدین اسامی والقباب بودند رنگون و مند ل—
 آقاسید مہدی شیرازی، آقاسید مصطفی رومی، دکتربخیرالدین
 حکیم، امتیازحسین خان، آقاسید اسمعیل ابن آقاسید مہدی،
 آقاسید عبدالحسین و آقاسید محمود ابنا، آقاسید اسمعیل،
 میرسجاد حسین، ابوالحسن محمدعظیم الدین، محمد اسحق،
 ابوالظفر، ابوالبشر، ابوالنصر محمد اسمعیل آقاہاسعلی،
 محمد حسین سوداگر، عبدالحاشم، ابوتراب قمرالدین،
 آقاسید محمد، محمد حسین سرہنگ، شمس الدین، آقاسید
 جواد، آقا علی اکبر، عبدالرحیم، محمد ابراہیم شیہرازی،
 محمد حسین، فیض اللہ سرہنگ، محمد مستان، منشی
 عبدالغنی، اسیرعلی، مدینہ شریف، حکیم سید احمد—
 امۃ اللہ سارہ بیگم، خدیجہ بیگم، خاتون بیگم، سعیدہ بیگم،
 بدیعہ بیگم، جمیلہ بیگم، زہرا بیگم، شہریانومریم، عبدالقادر،
 عثمان، یعقوب موجود، محمد یونس خلیفہ و عائلہ و سیمہ اش،
 امۃ اللہ باجی، آقا سلیمان کپوچہ، سید غلام مرتضیٰ علی و
 برادرش سید جنابعلی منشی محفل روحانی رنگون، نورمحمد
 کشمیری الاصل، محمد عبد السبحان، امیرالاسلام چاتکام
 سکالہ فقیر محمد کانپوری، کوچت تون، کوتونجوی خدا بخش
 آقا محمد کاظم تبریزی، آقا محمد شفیق و عائلہ اش، غلام محمد

ثانی، غلامحسین، دکتر سید مظہر علی شاہ، دکتر عبد اللطیف،
 درہند وستان، عبد الرحمن بن حسین قاضی، ابراہیم محمد
 صالح بہونیل حسین بن زین الدین بدرالدین بن
 شمس الدین، حسین بن بابا فلاحی، نورالدین شمس الدین
 جونلی، قطب الدین محیی الدین قاضی، نورالدین محمد
 صالح، امین بن حسین، قاضی محمد بن بہکومورک، بہکو
 بادامورک، احمد بن محیی الدین ملاحی، عثمان سیتا دلکی،
 شمس الدین حسین قاضی، علی بن حسین قاضی، احمد بن
 ابراہیم قاضی، زین الدین، محمد رونگری، امة اللہ مریم،
 فاطمہ، عایشہ خدیجہ، درکلکتہ، سید قاسم علی، مجیب
 الرحمن خیاط، یوسف علی، یاسین علی، صادق علی،
 عباس علی، بمٹی، سید عبد الرشید، مہر علی منجی
 واما تعرض و حملہ متعصبین و معاندین مجملاً آنکسہ
 علمای ہند و برما رسائل و مقالات بسیار راجع بہ کفر و بطالان
 این امر نشر دادند و مردم را بمقاومت تہییج کردند و رکنجا
 حظیرة القدس را سنگباران نمودند بحظیرة القدس مند لہ
 ہم چند بار سنگباران کردند و بعضی شیشہ آلات را شکستند
 و ملاہا و اہالی را از معاشرت با این فتنہ نہی کردند و در ہنگام
 وفات محمد مصطفی عرف سیا و مونجی از بہائیان متقدم پدر
 خلیفہ محمد یونس عرف کوبوز وی خانہ را کہ مجلس تذکر

بود و واردین و خارجیین را حین العبور سنگباران کردند و
 چندین بار در اماکن و اوقات عدیده بقصد جمال الدین و
 حاجی سید مهدی و آقا سید مصطفی و آقا میرزا محرم و غیرهم
 با مساعدت ملاها فرداً و اجتماعاً قیام کردند ولی مومنین محفوظ
 ماندند و قدرت و دخالت حکومت مانع شد و قتل و غارتی رخ نداد
 و چون مقابله و مناظره کتبی مابین این فتنه و قادیانی ها اتباع
 میرزا غلام احمد قادیانی در گرفت و طرفین مقالاتی در ردّ و جواب
 منتشر ساختند و آقا میرزا محمود زرقانی نشریاتی طبع کرد بالاخره
 قادیانیها در عین خشم و تعقیب ^{و نشر} مکتوبات و طعن و ردّ شکست
 خوردند و برخی از کاتبین و مبلغین و وزراء^۱ شان مانند مولوی
 سید محفوظ الحق و مدیر جریده الحکم قادیانی مهتر محمد خان
 شهاب و محمد عمر صمدانی که عدویشان از فضلا و بلغابیهفت
 رسید تصدیق کردند و حضرت عبدالبهاء در خطابی چنین
 فرمودند: " این شخص را گمان چنان که با حبال و عصائی
 مقابلی با ثعبان مبین تواند و باین شبها و اوها م مقاومت
 کلمة الله تواند کرد عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بینند
 و آیه مبارکه ان تبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا تحقیق
 یابدیدعون من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعمهم و ضعف
 الطالب و المطلوب ولی شما در نهایت مدارا و ملایمت جواب
 شبها و آفات را بد هید بنوعیکه محزون نگردند این است روش

۱۱۷۴

اهل بهاواين است مسلك ائمه هدى اين خلق ضعيف
العقل اند الخ *

در سال ۱۲۱۸ هـ. ق ۱۹۰۲ م آقا میرزا مهدی رشتی و آقا میرزا عبد الباقی یزدی از جانب کمپانی امید که در عشق آباد تاسیس یافت^۱ شانگهای وارد شده شعبه باز کردند و آنند و اولین بهائی بودند که بمطک چین ورود نمودند سپس در سال ۱۳۳۵ هـ. ق ۱۹۱۶ م مستر چن چینی در شیکاگو عرفان و ایدان حاصل کرده بشانگهای عودت نمود و او نخستین بهائی چینی است و در آنسال مس مارثاروت مبلغه بهائیه امریکائیه بچین وارد شده توسط مستر چن مجالسی فراهم گشته نطق در خصوص امر ابهی نمود و در سالی بعد بهمست آقا میرزا احمد راضی تبریزی ورقه در لغت چینی و فارسی با تمثال حضرت عبد البهاء انتشار یافت که اولین نشریه راجعه باین امر در آن مملکت بود و در آنسال یازده تن از بهائیان ایرانی در شانگهای اجتماع یافتند و در سالی دیگر بهمت راضی در خاربین تعلیمات ابهی بنوع اختصار در لغت روسی طبع و نشر گشت و سپس در وری بعد مسافرت مبلغین و مبلغات امریکائی بچین بی دری شد و اعلاء و انتشار و تبلیغ امر ابهستی مزدا گردید چنانکه در سال ۱۹۲۳ مس مارثاروت بچین وارد شده در بعضی مدارس بلفت اسپرانتو و انگلیسی در خصوص این امر اداء خطابه کرد مخصوصاً در دارالفنون پکن که رئیس

دکترتسا^۵ ایمان بدیع داشت و خانم اکنس الکساندر نیز مساعدهت نمود و در همان ایام رساله نمره ۴۹ راهم طبع کردند و در سال ۱۹۲۶ بهمت مسترزی از اهل مانچوکو توسط خانم فنچ امریکائی فائز با ایمان گشت جزوه با اسم مجله در چین طبع و نشر گشت و سپس در سال ۱۹۳۱ که مجدداً خانم اکنس الکساندر از ژاپون و هارتاروت از امریکا وارد شنکهای شدند و دکترتسا^۵ بشنگهای آمد مجالس عمومی توسط اسپرانتیت ها و احبافراهم گردید و بیشتر اعلام^۶ امرگشت و رساله و ابلاغیه برای امرابهی بلغت اسپرانتو و انگلیسی طبع و نشر گردید و مجلس ۱۹ روزه مقرر داشتند دکترتسا^۵ کتاب دکتر اسلمونت^۷ بها^۸ اللوعصر جدید را بچینی ترجمه کرد و با مصاریف یک خانم امریکائی طبع و نشر گشت و بعداً حضرت شوقی ربانی یکصد ونه لیره فرستادند که خطابه های حضرت عبدالبها^۹ در پاریس و کتاب ایقان و رساله های دیگر و در رساله در بیان امرابهی و لوح عالم و مقاله مقصد بهائیان و راه صلح و نیسز خطابه یکنفرزا پونی در چین راجع باین امروسه فصل کتاب بها^{۱۰} اللوعصر جدید که قبلاً ترجمه نشد ترجمه و طبع گشت و از آن پس کتاب مفاوضات نیز بلغت چینی ترجمه گردید و در جراند بواسطه مقالات و در مجامع بالقاء^{۱۱} خطابات اعلان امرشد و اغلب مقالات بقلم دکترتسا^۵ مذکور نشر گردید.

آلمان

مؤلفین مشهور اروپائی در حق این امر گویند و نیکولای
فرانسوی و یارن روزن روسی پرفسور بیرون انگلیزی معروف آند
و اساساً آغاز نشر این امر در پاریس و اروپا شاید مطابق سال
۱۳۱۶ هـ . ق بود و سال ۱۸۹۸ م میس می آلیس بلس
امریکائی یعنی میس ماکسول در پاریس اقامت کرده بنشستر
این امر پرداخت و میس کراپرا انگلیسی در انگلستان قیام بنشر
این امر کرد و هر دو از زیارت عکا و حضور محضر حضرت عبدالبهاء
مراجعت کرده بودند و تا هزار و نهصد مسیحی این امر در
فرانسه و انگلستان مستقر بود آنگاه با آلمان رفت چنانچه
دکتر فیسترد رانجا قیام نمود و در سال ۱۹۰۷ م ———
المانویلاک آلمانی مقیم امریکا با آلمان رفته همی نشر نمود و از
معارف و محترمین بهائیان آلمان کونسول البرت شوارز از
اهل استوتگارت در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در اروپا
انذاب کامل یافت و متدرجاً قیام بر خدمت با مرکز و در
سالهای اخیر رئیس محفل ملی آلمان بود تا در ۱۳ جنوری
۱۹۳۱ بسن شصت سالگی درگذشت و نیز دکتر گروسمان
کونتس اورلیا بشلن اطریشی در سالی ۱۹۱۱ در طریق
رنگون و کلکته وارد بمبئی شد و در برخی از بلاد مهمه خطاب
عمومی داد کرده بحیفا رفت .

انگلستان

بريك ويل جوانيکه تقريباً درحد ودسال ۱۹۰۰ فائز
 بايمان گرديد ه بعکامنجدبانه تشرف بمحضر مبارک جست و
 بعد از عودت والدنيش راتيليف نمود وچند سالی طول نکشيد
 بمرض سل درياريس درگذشت والواح عديده خطاب بساو
 نزول يافت بعد از رحلتش زيارت نامه پراز تاثير و تکرار " يسا
 عزيزي يا بريك ويل " صادر گرديد ومسس کروپر مسس مارکريت
 بروی مسس روزه مسترد انيال جنکين مسيس کليک بستى
 نابت پروفيسور چيني ونيز گينرو مس ياندل بياتريس مارتين
 مس بلانش کتساک اتل لورانس مستر مکتايک مستر ريک
 مسيس جورج اعلى جامپيون انى کميل مسيس فلورانس
 مارشال مس العلى فلورانس نيشون مس چاک مس روزنبر
 مس بوکتن مسيس فرانپير مس هاوس مستر ومسيس هوايست
 مستر ومسيس اريک هاموند مستر بهروز همسايه خانم
 مسيس انتوهون دکتر اسلمونت مسيس انشوون مس هيلدس
 مستر لزلزى تيودر پهل ساکن لندن ونش او در سال
 ۱۹۱۰ م ۱۳۲۸ هـ ق حضرت عبدالبهاء رفته برگشته
 قيامى مخصوص بنشر امراهي نمود ديگر مسيس استنارد کسه
 سفرى تنها ويازد رسال ۱۹۱۴ با دکتريکسنيگرو لواد ريمبى
 وداخله هند وممالک برآمدتى سفرو تلهيف کرد .

دیگر لیدی بلا مقلید ستاره خانم از خاندان اشراف ساکن لندن دخترانش پروین خانم نوری خانم وردته خانم که برای این امر کتاب

را تالیف و طبع و نشر کرد اولاً در پاریس ازین امر شنید پس بواسطه مسیسیس کراپرد رانگلستان تکمیل شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم در سال ۱۹۱۱ حضرت عبدالبهاء با همراگان وادعمرت خود پذیرائی کرده و خود با او دختران بمجلسی دیگر انتقال گزید و همه روزه علی الصباح بعمارت آمده تمام روز را خود بشخصها پذیرائی پرداخت و پیوسته محترمیین و محترمت را بشرف ملاقات برخوردار ساخت و اقامت در آن عمارت ایامی چند بطول انجامید و بملاحظه آسایش او خواستند به هوتلی اقامت فرمایند ولی او و دختران راضی نشدند و اصراری در پی کردند و لذا در طول ایام لندن در آن عمارت اقامت فرمودند و اولین صورت فتوغرافی آن حضرت در خانه وی شد که در بخش سابق نگاشتیم و سپس باری دیگر که آنحضرت در حال عودت از امریکا وارد لندن شدند باز لیدی مذکوره با اصرار تمام ایشان را در همان عمارت مهمانداری و پذیرائی نمود و او و دختران را با اسماء ایرانی نام کردند و ویراستاره خواندند و چون حضرت شوقی ربانی برای تحصیل در اکسفورد عازم لندن شدند حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بلیدی مذکوره چنین فرمودند شوقی افندی با نصفحات میاید البته او را پسر خود شناسید و آنچه مقتضای مادرین است مجسری

دارید و اوطبق دستور بجان و دل در خدمات و سرپرستی
 کوشید تا چون واقعه جانگداز فرقت انوار میثاق رخ داد و
 حضرت شوقی را خبر رسید ه چنان متأثر شدند که ایامی مریض
 گشتند و هنگام عزیمت شان بحیفا لیدی مذکوره تمامت امور
 شخصی خود را در لندن وا گذاشته مادرانه همراه شد تا
 بحیفا رسیدند و بالجمله لیدی مذکوره از اول فوزیایمان الی
 خاتمه الحیات بانواع فعالیت و کوشش در پیشرفت این امر
 و خدمات و نصرت نسبت بمركز میثاق عمر گذراند و چون در بسیار
 از مؤسسات خیریه مانند مؤسسه کودکان یتیم و فقیر و مؤسسات
 بین المللی در سوئیس و مؤسسات متنوعه نسوان در انگلستان
 و فرانسه و سوئیس و غیرها سعی میکرد و نشر نفحات امریه نیز در
 آنجاها هم نمود و باروح و حال جذاب و بیان فصیح خویش
 تاثیر در قلوب افکند و از آثارش چنانچه در بخش سابق آوردیم
 رساله در شرح واقعه جان گزاری غیبت انوار رخشان میثاق
 و دیگر شرح زندگانی و سیر جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء
 را در ایام اقامتش در حیفا از حضرت ورقه مبارکه علیا و از پیران
 و سالخوردهگان گرفته ترجمه بانگلیسی کرد بعداً در لندن
 بطبع رساند و نیز با دختران بیانات روزانه حضرت عبدالبهاء
 را در پاریس نوشته جمع کرده بلسان انگلیسی در لندن طبع
 نمود که موسوم و معروف بنام بیانات سرکار آقا در پاریس و

سوئیس

وازدانشمندان شهیر اروپائی بهائی

پروفسور اگوست فورل

فیلسوف معروف سوئسی از علمای طبیعی و معرفه النفس و علوم روحانی که چون دماغ و سلسله اعصاب سیصد نوع مورچه را تشریح و مطالعه کرد بنام خداوند مورچه مشهور گشت در سال ۱۹۲۰ از داماد خود که بهائی بود در خصوص امر بهائی شنیده به تحقیق برخاست و همانگاه عریضه حاوی مسئله چند بمحض حضرت عبدالبهاء فرستاد و در جوابش خطابی معروف بلوح دکتر فورال صدور یافت که موجب ایمانش شد و ابلاغی منتشر ساخت که ترجمه اش چنین است اولین دفعه من در سال ۱۹۲۰ در شهر کارلسروهه در باره دیانت جهانی بهائی که توسط حضرت بهاء الله پیغمبر ایرانی هفتاد سال قبل در شرق تاسیس یافته مطلع شدم این دیانت حقیقی است که مصالح اجتماعی انسانی را محفوظ میدارد و عوائد باطله و طبقه کشیش ندارد و جمیع نفوس را در خاکدان کوچک ترابی متحد میسازد من بهائی شده ام و منتهی آمال و آرزویم این است که این دیانت از لحاظ خیر و صلاح عالم انسانی دوام و پیشرفت نماید سپس بنشر مقالات و ترویج تعالیم این امر در جرید و مجلات و غیرها همت گماشت تا بسال ۱۹۳۱ در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

مسیوهیپولیت ریفوس از نژاد اسرائیل از خاندان
 محترم شهیر و زوکلا و متمولین در حدود سال ۱۳۱۷ هـ
 فائز بایمان گشت که پدرش نیز بایمان آورد و سال ۱۳۲۸ هـ
 در سن ۷۰ سالگی در پاریس درگذشت و او در سال
 ۱۳۱۸ سفری بعکا کرده ایامی در جوار افاضال حضرت
 عبدالمهیا بسربرد و آنحضرت از وی پرسیدند که آیا نسبیست
 بخاندان ریفوس مشهور منتهی میگردد جواب عرض نمود
 نه فرمودند امیدم اینست که بواسطه انجام خدماتی سترگ
 در امر حضرت بهاء الله شهرتی مافوق شهرت خاندان
 ریفوس کنی و اولفت فارسی و عربی بیاموخت و در سفر دیگر هم
 بعکا مشرف گردید و سفری بی تبلیغ امر ابهی بهند وستان
 سال ۱۹۰۴ کرد و باتفاق مسبارنی و مادام لشنی بسال
 ۱۳۲۴ سفری از طریق روسیه بقفقاز و ترکستان عشق آباد
 و غیره بایران و هند نمود و بامریکا رفتند و در مجامع خطابه ها
 در خصوص این امر داد و با هم ازدواج کردند و رساله بنام
 بهائیت در لغت فرانسه از و است که بقارسی و غیره ترجمه
 گشت و چون لغت فارسی و عربی نیک بدانست کتب و رسائل
 و الواح بسیاری را از اصل فارسی و عربی بلغت فرانسه ترجمه
 کرد و در ایام سفر حضرت عبدالمهیا بار و پا خدمت بسیار کرده

خطابات مبارکه را به فرانسه ترجمه نمود و ما قبت به سال ۱۳۴۷
درگذشت و بعضی دیگر از بهائیان ساکن فرانسه مسیو مارام

اسکات

دیگر من سند رسن

دیگر مادام مارو

دیگر مسیو مارام رشاد

و از ایرانیان و غیرهم نیز بسیاری بتناوب اقامت و شرکت در

محفل و خدمات نمودند .

ایالات متحده امریکا شمالی

ابراهیم جورج خیرالله لبنانی الاصل ساکن مصر
 در سال ۱۸۹۲ هـ. ق باحداد مسیحی شامی تاجر قالیسی
 وارد ایالات متحده شمالیه امریک شد و بنوعیکه در بخش
 ششم ضمن شرح احوال و نیز در بخش سابق نگاشتیم در سال
 ۱۳۱۲ هـ. ق و مطابق ۱۸۹۵ م شروع بنجاح در تبلیغ
 نمود و حداد مذکور هم در نیویورک ایمان آورده و ترجمه
 الواح پرداخت و خیرالله از طریق تیا سوفی و شاسخ کسه
 مذاقش بود جمال ابهی را الا اتارد و از هم میخوانسد و در
 دو سال اول پنج تن از مومنین فراهم کرد نخست مستر چیس
 دوم مسس آیوز سوم مس میلر خیرالله دختر انگلیسی که با وی
 ازدواج کرد چهارم دکتر پیز پنجم مستر هور و میلر و کترینز
 بعد اناقض شدند و لوگتسینگرشان نزد همین نفوس مومنه
 امریکا واقع شد و بدین طریق جمعی کثیر فائز ایمان گشتند تا
 بنوعیکه در بیان احوالش آوریم بسال ۱۹۰۰ مسس هرست
 متموله منجد به در ایمان باد کتر گتسینگر زیارت حضرت
 عبدالبهاء در عکاشتاقتند و یک هفته بعد از ایشان خیرالله
 روانه شد و از جمله احوالش در ایام تشریف بجوار آن حضرت
 اینکه توقع داشت کتاب مؤلف او را امضاء فرمایند و با حساب
 امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرده فرمودند

اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست امر فرمایند هر کس نسخه از آن بگیرد و قبول نکرد ه فرمودند اغلاط بسیار درین کتاب موجود است و چون خواست برگردد مسیس هرست را مامور مصر فرمود ه از مصاحبش بازداشتند و در کتبی که مورشد که هرگاه توبه و رجوع در خیر الله حاصل نشود فوراً اعلان نقض و طرد او نماید ولی خود او به همسایه بهائیان نیویورک مخالفت خود را اعلان کرد و در آن هنگام در نیویورک از ویست الی سید و در شیکاگو هزاروپانصد الی د و هزارود رویترا د ه نفرود راتیکا پانزد ه نفرود رواشنکتن صد تن و در بالتیمور شصت و هفت نفر و فیلا دلفیا بیست و پنج در جرزی ستن پنجاه در سانفرانسیسکو بیست نفر بهائسی بودند و بیورود او در شیکاگو ۲۶ و در نیویورک پنج نفر ناقص گشتند و تا سال ۱۳۱۷ که بواسطه عقائد ناصواب و اعمال شهوانی و جلب مال و غرور خود و هم اضلال ناقضین مرد و گرد و جمع کثیر در شیکاگو و کنوشه و نیویورک و فیلا دلفیا و کنزاس و ای تاکا و غیرها اقبال با مرابهی آوردند و الواحی با انگلیسی ناقص خود ترجمه کرد و کتب و مقالاتی آمیخته با فکار مقبیه از خود نشر داد و عد ه مقبلین و منجد بین را قریب سه هزارتن گفته اند و از معارف آنان مستر ارشود اچ و مستر چیس و مسس گودال و مستر هوار و مکنات و مسس هارت و مسس البوت و در کتبر گرنزی و

و در کتبر گرنزی و
مستری و مکنات و مسس هارت و مسس البوت و در کتبر گرنزی و
مستری و مکنات و مسس هارت و مسس البوت و در کتبر گرنزی و

من انامل وغيرهم بودند .

وبالجملة خطابات ومناجات بسيارى از حضرت عبدالبهاء
بعنوان خيرالله وديگرمؤمنان ومنجذبان وطالبان در آنکشور
شامل جذب وشوق ومعرفت ودستوربي در بي صدور يافت كده
غالباً عربى بود وترجمه مينمودند وعنوان آنها بدين وتيسره
مى باشد :

هو الله يا من انجذب بنفحات انتشرت من رياض موهبة الله
قل قد فتح الله بيد القدرة والقوة ابواب النجاح ونسارى
منادى الافراح حتى على الفلاح يا جواهر الارواح فى اصداق
الاشباح فابشروا بهذا اليوم المشهود والورد المورود الخ " و
" هو الله احبائه الله فى امريكا عليهم بهاء الله الابهى
هو الرب الرحيم يا ابناء الملكوت ان سلطان الملكوت قد
استقر على سرير الناسوت وان شمس اللاهوت قد سطعت و
لاحت من افق الجبروت والعزة لها والسلطنة لها والعظمة
لها ولمن استضاء بنورها واستفاض من فيض جودها وان رب
الجنود الموعود فى التوراة ولسان داود قد ساق اجسواق
ملائكته وافواج كتائبه الخ " و " هو الله احبائه الله
فى امريكا عليهم بهاء الله الابهى

هو الله يا احبائه الله وابناء ملكوت الله ان السماء الجديدة
قد اتت وان الارض الجديدة قد جاءت والمدينة المقدسة

اورشليم الجديدة قد نزلت من السماء من عند الله على
هيئة حورية حسناء بديعة في الجمال الخ " و " الست
لا من المحترمة هو المحبوب ايها الحقيقة الروحية تالله
الحق ان سكان الملكوت يصلون عليك الخ " و " الخواجه
تشابس المحترم هو المحبوب يا من انجذب من مغناطيس
الملكوت الخ " و " الدكتور بيز المحترم هو المقصود ايها
السراج النوراني الخ " و " الست فورتش المحترمة هو الموجو
ايها الجوهرة الروحية الخ " و " الست والكوت المحترمة
هو الاقدس ايها الناطقة بثناء ربها الخ " و " الخواجه
دبلى المحترم هو المقصود يا ابن الملكوت الخ " و " الخواجه
لاين المحترم يا من نشر نفعات الله الخ " و " الخواجه
وليم جيمس الروحي الملكوتي المحترم هو المقصود ايها الناطق
بخطاب الملكوت الخ " و " الخواجه گرينليف المحترم الخ " و
" الخواجه ماكتست وقرنيته المحترمة الخ " و " الست بـ
تنهام ورجلها المحترمان ايها الخريفة الفراء شمري عن
ساق الاجتهاد الخ " و " الخواجه دوج المحترم . . .
ويلع قرينتك المحترمة يحييتي وسلامي وكذلك اولادك المحببين
عندي " و " الست طالبت المحترمة الدوج المحترمة الست
هارن المحترمة الست كوبرا المحترمة الدكتورة لند ريسرك
المحترمة الخواجه وليم المحترم الست الن مور المحترمة

الخواجه الطون المحترم .

و در سال ۱۹۰۱ م ۱۳۱۲ هـ ق حاجی
 عبدالکریم تاجراصفهانی ساکن مصر که مبلغ خیرالله
 بود حسب امر حضرت عبدالبهاء بامریکا رفت
 وخیرالله بنصایحش التفاتی نکرد و بانقضین پیوست
 بعد حضرت عبدالبهاء ویرامردود فرمودند و او با جمعی
 گده پیروش شدند در زمره مخالفین قرار گرفتند و
 چون عبدالکریم مذکور را کاری از پیش نرفت و اوضاع
 بهائیان آشفته و افکارشان ناموافق ماند لذا در
 همانسال حاجی میرزا حسن خراسانی ساکن
 مصر (که تقریباً پنجمه در امریکا خصوصاً در شیکاگو
 اقامت کرد) و آقامیرزا اسدالله اصفهانی باموسی
 رفیع کلیم و سپس حسین روحی بعنوان مترجم
 منخر برای تحکیم بنیان عهد و میثاق و تبلیغ امر بهی
 بامریکا رفتند و ناقضین عگا خبر یافته میرزا غلام الله بن محمد
 جواد قزوینی را فرستادند و چندی بعد از ورود وی مقالاتی
 از جانب خیرالله در رد حضرت عبدالبهاء منتشر کردند که
 مقالاتی در جواب آنها از طرف میرزا اسدالله و سایر احباب نام
 بیت العدل بهائیان نشر یافت و چون ترجمه بانگلیسی را
 قوتی مزید در خور و ضرور مینمود حسب امر آنحضرت بسال ۱۳۱۹

پسرش میرزا امین فرید در سن بیست سالگی که تازه از تحصیل^ت
انگلیسی فراغت یافته بود برای ترجمه عربی و فارسی با انگلیسی
بامریکا رفته مساعدت بدرگرفت والواح و آثار بسیار از جمال
ابهی با انگلیسی ترجمه و طبع شد و صورت صلوة را ترجمه کردند
و میرزا اسد الله خود تالیفاتی نمود و بواسطه پسر ترجمه و هم
طبع و نشر کرده و از جنبه ناقضین کاست و امر ابهی و انوار عهد
میثاق قوت گرفت و در همان سال ۱۳۱۹ حسب امر حضرت
عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با حاجی نیاز کسه
ساکن مصر بودند با علی قلی خان کلانتر جهت مترجمی بامریکا
رفتند که میرزا مدت سه سال در آن مملکت بسربرد و میرزا
علی قلی خان کلانتر و حسین روحی برای ترجمه خطابات او در
امریکا قرار جستند و مقالات آقا میرزا ابوالفضل و مخصوصاً رساله
تألیفیه او بنام حجج البهیه ترجمه و طبع گشت و رایت امر
ابهی و علم عهد و میثاق بلند گردید آنگاه میرزا احمد سهراب
اصفهانى بعنوان ترجمه بن سال ۱۳۲۰ وارد امریکا شد و نزد
آقا میرزا ابوالفضل گاهی ترجمه کرد و تعلیم امری یافت و
و آقا میرزا ابوالفضل در سال ۱۳۲۲ عودت نمود و میرزا اسد^{الله}
و فریدماندند و اندک اندک جمعی از احباب امریک بلوغ
و نبوغ حاصل کردند و برای نشر آثار امرابهی قیام کردند و لسی
کم و بیش آثار نقض و اختلاف در میان بود تا آنکه حضرت

عبدالبهاء خود بسال ۱۳۲۹ بامریکا رفتند و قریب دو سال در ریلا و ایالات متحده شمالی و کانادا مسافرت فرمودند و خطابات و بیاناتشان بواسطه ترجمه دکتر امین فرید انتشار یافت و هر چند در آن ایام خیرالله حرکت آخر بعمل آورد و دستگیری شعاع الله بن میرزا محمد علی اقداماتی کسود و خائب و خاسر گشت و ناقضین از میان رفتند و منجمدان حرارت گرفتند ولی فرید مذکور چهار خسران و سوء اعمال خود گشت و مرد و دگر دید و پدر و خواهر و امانش نیز تهیمت کرده بحرمان افتادند و از مابین جمیع ثابتین دور و مطرود گشتند و حضرت عبدالبهاء پس از عودت خود مجدداً برای نشر امر ابهائی و ایجاد اتحاد بین احباب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی را بامترجم بامریکا بفرستاد که قریب یک سال نیم در ایالات متحده و کانادا خطابات داد و تبلیغ کرده آنگاه عودت نمود و در سال ۱۳۲۴ پروفیسور برکه الله هندی از جوانان تحصیل قدیم و جدید کرده مسلمین هندوستان که برای نشر اسلام سفر بامریکا کرد ملاقات و معاشرت با احباء حاصل نمود و منجذب بامر ابهائی گشت و در مجامع این طایفه منعقد شده در

چندی قبل مکتوبی از یک نفری بامریکا رسید موسوم به (گاش پرت) در اسکا تلند که در هفده سال قبل بمحضرمبارک حضرت بهاء الله رسید ولی آنوقت بهائی نبود و حال مردم رابهبشت روح بیورسبائی هدایت مینماید ضمن مکتوب واصل از احباب

نیویورک خطابه ها را کرد تبیین و توضیح معارف و تعالیم
 بدیده نمود و چون بژاپون سفر کرد و مجله اسلام تاسیس نمود
 روح مقاصد امرابهی را منتشر ساخت .

و اسامی و احوال معدودی از بهائیان بدین تفصیل است
 مستر و مسیس فلیس ساکن واشنگتن

دیگر مس لوانگتسز مصروفه به ست لوانگتسز در سال
 ۱۳۱۶ برای تبلیغ از نیویورک سفر بکالیفورنیا کرد و جمعی را
 تبلیغ نمود و با تفاق آنان و شوهرش دکتر گتسز بعا مشرف شد
 و ایشان گروه اول از زائرین امریکا بودند که بسال ۱۳۱۷
 بعا وارد شدند و لوانگتسز اول از مبلغین امریکا محسوب
 بود که سیما روحانی و نطق موثر پیر جاذبه اش قلوب کثیری را
 بملکوت ابهی منجذب ساخت و پنج بار بعا رفته تشریف بمحضر
 حضرت عبدالبهاء حاصل کرد و با شوهرش بسال ۱۹۱۴
 بمبئی سفر تبلیغ کردند و در یک سفرش مدت سالی بازی ساد ه
 نسوان عگاد رجوار مبارک عبدالبهاء بسر برد ه کسب فیوضات
 مینمود و آرزوی سیروسیاحت در ایران و فوز بشهادت داشته
 چندین بار بمحضر مبارک التجا کرد و هر بار جوابی مملواز حقیقت
 و نصیحت بشنید و شوهرش دکتر گتسز بنگر سالها تبلیغ کسب کرد و
 کتابی مصور مملواز رموز علوم قدیمه ملل عتیقه و اخیره مکشوفه
 در اسرار غریبه امرابهی نوشت .

دیگر مادام لورا کلیفور در بارنی در ریفس از قدما امریک بود که شاید قریب به پایان قرن ۱۹ م در پاریس بواسطه بهائیان امریکائی خبیر ازین امر یافته مومن گردید و پس از چند با مس روزنبرک از لندن در سال ۱۳۲۲ هـ . ق - ۱۹۰۴ م پس از زیارت حضرت عبدالبها وارد عکا شد مدتی در جوار فضل بماند و تحصیل زبان فارسی و تعالیم امرابهی نمود و بموجب میل او حضرت عبدالبها آقا میرزا ابوالفضل را دستور سفر امریک دادند که باتفاق رهسپار شدند و مصارف سفر آقا میرزا ابوالفضل با او بود و آقا میرزا ابوالفضل در آغاز ورود بعملت تغییر هوا و اوضاع زندگانی بیمار شد و بارنی تلگراف بحضرت عبدالبها کرد در جواب تلگراف کردند که اگر برایشان سخت است اجازه عودت دارند و میرزا راضی بترك خدمت نگشته بماند ولی بیمار خفقان قلبی که داشت و بعملت ترك عادت در خان اندك مسلط گردید و بارنی باتفاق هیپولیت در ریفس فرانسوی که هنوز با هم ازدواج نکرده بودند مسافرت در ایران نمودند و در تمامت بلاد ایران خصوصاً طهران و تبریز و اصفهان پذیرائی و تجلیل لایق از ایشان بعمل آمد و در اصفهان میرزا اسدالله خان وزیر و فاتح الطلک مهمان نوازی بعمل آوردند و بارنی باری دیگر در سال ۱۳۳۵ بحیفا در محضر حضرت عبدالبها تشرف جست و چون ناقضین همت گماشتند که يك خانه مستاجر

آن حضرت را بمخالفت و معاندت برانگیزند و بالاخره وپسرا تحريك کردند که آنحضرت و عايله اش را برخیزانند با رنسی اصرار کرد که خانه را بنام آن حضرت بخرد ولی فرمودند که قباله خانه را بنام خود نماید و او نزد عايله آن حضرت بناله گفت که مگر ایمان مرا قبول ندارند و اصرار کرد ولی قبول نکردند و فرمودند خدمتی جلیله برای او در نظر گرفته ام و عاقبت پسران زنی غریبه که شوهرش مرده و خودش در خانه آنحضرت رختشوئی میکرد با و وا گذاشت که بیماریس برده مادر کفالت و تربیت نماید و بارنی در آغاز گمان برد که کودکان مذکور بهائی زاده اند و بعداً دانست که پدرشان عربی نابهاى بود و بالجمله مادام در ریفس در فرانسه و امریک همیشه مورد انجام خدمات امریه بود و کتاب مفاوضات عبدالبهاء از نتایج ایام اقامت او در عکاست و هم حکایت نمایش بنام دلیران خدا را و تالیف نمود .

دیگر مسترهارکن اوهرکه بواسطه ست لوا ایمان آورد و سالها بتبلیغ مشغول گشت و در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور است .

دیگر مستر و مسس اشتن ساکن دنور که در شرح سفر حضرت عبدالبهاء در امریکا ست که در نیا پولیس منتظر ملتزم رکاب آن حضرت گردید .

دیگر مستر هوارد مکناث ساکن برکلین از مبلغین و ناطقین
 شهیر بهائیان امریکا و از متقدمین مومنین صف اول آن مملکت
 که شمه از احوالش ضمن شرح احوال خیرالله و در بخش
 سابق ضمن شرح واقعات ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء
 در امریکا نگاشته آمد او بسال ۱۳۱۵ فائز ایمان شد سالها
 در خدمات امریه خصوصاً در راه خطابه و تبلیغ شهرت
 داشت و سفری بسال ۱۳۲۳ موقعی که آقامیرزا ابوالفضل
 عودت میکرد بازنش و برخی دیگر از اهل ایمان بعگا رفته ایامی
 در جوار حضرت عبدالبهاء زیستند و سپس مکناث در نیویورک
 و برکلین خطابه و نصیحت مؤثره داد و مستر مکناث در رفتن
 مخالفت خیرالله ایامی فیما بین احبباً بد نام گشت و لسی در
 ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء مراتب فرمانبرداری و ایمان
 صادق خویش را نشان داد و او در ایام اقامت آقامیرزا
 ابوالفضل در امریکا دخالت در ترجمه کتاب ایقان داشت
 و در ترجمه بعضی الواح و نیز ترجمه رساله حجج البهیه تالیف
 میرزای مذکور سعی و جهد بلیغ مبذول نمود و خود نیز رساله ای
 در اثبات امر بهی نوشت و بالاخره بازنش بی همدیگر بسال
 ۱۳۴۰ وفات نمودند .

مسترداوج تقریباً در سال ۱۸۹۸ در عکا تشریف حضور حاصل
 کرد و سپس جوانش تقریباً در سال ۱۹۰۱ مشرف بحضور گردید

مادام دوکناوارد ازنجباکه دیانت بودائی گرفت و
 سالها در آن عقیدت صرف وقت و همت و فدکاری نمود و
 مبلغه گردید و بنام سیسترسانگامیتا معروف شد و در فلسفه
 جدید غربی و هم با تصوف هندی کاملاً آشناست و کتاب
 بودا را بعنوان کامل اف بود ابد و زبان فرانسه و انگلیسی
 طبع و نشر نمود و تقریباً در پنجاه سالگی بی‌سببیت در آمسده
 در حدود سال ۱۹۰۲ در کابا همسفرش مستر فلیپس کسه
 با وی هم عقیدت بود بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود و
 چندی استفاضه کرد و مسائل مربوط ببودا و تناسخ را همی
 پرسیدند .

دیگر مستر هوپر هریس از پیشنیان بهائیان ساکن نیویورک^(۱)
 مدتی نزد آقامیرزا ابوالفضل درس امر خواند خدمات امریه
 اقدام کرد خصوصاً در ادب و خطابه و تبلیغ معروف شد و در
 سال ۱۳۲۴ با مستر هارلن اوپری زیارت حضرت عبدالبهاء
 بعگامشرف شد و حسب الامر سفری با مستر اوپرمز کورپهنند
 برای تبلیغ بسال ۱۹۰۵ م رفت چنانکه در سال ۱۳۲۵ ه
 ق در هند بود و با این ابهر و میرزا محمود زرقانی ملاقات
 میکردند و همسبیس هریس هم با شوهر د ر خدمات شریک بود و
 از ایشان عائله برقرار گردید .

مستر ما بیرون فلیپس چنانکه مذکور شد با هم عقیدتی

سیستر سانگامیتا ولی بمخالفت مشرب کتابی نوشت و معذ لک
 د بعضی از مسائل مانند رجعت و غیره د حالیکه انشاء میگرد
 بنوعیکه د رز هنش بود نوشت .

دیگر مسیس و یار مستر فرمن مس لوئیز شوومن
 مس مورتن از مؤمنات متقدمات بالتیمور بعداً د واشنگتن
 مقیم شد و سفر تبلیغی د ریلا د نمود .

مسیس امیلی نوبلاک و دخترانش مس الما نوبلاک و مس
 فنی نوبلاک ساکن واشنگتن بواسطه آقامیرزا ابوالفضل فائز
 بایمان شد و سیاهان امریک سنه ۱۳۲۷ بواسطه او ایمان
 آوردند و د رمالک اروپ و د امریک خاصه د ریوالو و بلاد
 اخری تبلیغ کرد و برای هدایت سیاهان سعی و کوشش بسیار
 نمود و خطابه های مؤثره داد و د ریوالو و غیره عدّه کثیری
 رامهدی ساخت و مس الما نوبلاک بنوعی که ذکر شد موفق
 بنشر این امر د رآلمان گردید .

دیگر مسیس ماری واتس ساکن واشنگتن و تیا سوفسی و
 مبلغه آنان بود چون فائز بایمان شد بتبلیغ پرداخت و مورد
 تعرضات بسیاری واقع شد مساعی بسیار د تبلیغ نمود و مخصوصاً
 د ریلا د پنسیلوانیا اقدامات مؤثره بعمل آورد و خطابهات
 مؤثره قلوب صد هانفوس را جذب کرد و سال ۱۳۴۰ بحیفا
 رفته ایامی د رجوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسر برده

مراجعت کرد و به سال دیگر وفات یافت.

دیگر گنل فیلتس جرال غالباً در سفر سربرد ه خطابه
برای تبلیغ در مجامع ادا نمود .

دیگر مسس مریم هینی در تبلیغ خدمات بسیار نمود مخصوصاً
در شهر ایندی پانا پولیس تبلیغ موثر کرد و با اینکه در واقعه
ها زلزله سانفورا سیکو خسارت عظیمه رسید و شوهرش مستر
هینی در واشنگتن بصدمه اتوهپیل در گذشت در خدمات امریه
فتورنیا ورد و سالها نویسنده و مساعد جریده نجم با ختر بود
و بانواع خدمات امریه قیام کرد .

دیگر مس سن درسن دخترى با حجب و حیا امریکائی در
سال ۱۹۰۱ با اتفاق مسیود ریفوس در عکاشه مشرف بحضور شد
و در زند بنات حضرت عبدالبهاء بخدمت امر و تد ریس مشغول
گردید و در تحصیل زبان فارسی جهد میکرد .

دیگر مس آسیه ولکا پولاک سالها در سانفرانسیکو و اکلند
و لاس انجلس و غیره نفوس کثیره رامهتدی ساخت و در شیکاگو
و اطراف رایت تبلیغ برافراخت و محل اسکای لند رامد تسی
برای اجتماع مردم در تابستان برقرار کرد تا موجب تبلیغ و نشر
امرابهی شود .

دیگر مس ژولت تامسن متولد واشنگتن نقاش کامل التحصیل
در پاریس معروف سالها در نیویورک در خانه اش مجامع امری

فراهم داشت و در تعلق روحی بحضرت عبدالبهاء نامدار بود و آثار کثیره در حقیقت صد و ریافت و رساله‌ها در شرح احوال مریم ماکد و ایتمشهمیره بد آن طریق که آنحضرت تبیین فرمودند بنوع رمان تالیف کرد .

دیگر مسیس آسیه الن در واشنگتن

دیگر مسس ایزابلادی برتینکهام در سال ۱۳۱۶ بسا شوهرش در نیویورک بواسطه ابراهیم خواجه فائزبایمان شد و در آن موقع بیش از چهار یا پنج تن در سلك اهل ایمان بد بیع نبودند و سپس بعضی از خانواده شوهرش ایمان آوردند و چون اعضاء خانواده شان غالباً از قسیسان بودند تنقرو اعراض و تعرض پیش آوردند و از او بریدند و تمامت اقارب را ^{پیش} از شرکت جستند و از جانب قسیسان ساکن بیروت و شام و غیرهما مفتریاتی در حق حضرت عبدالبهاء فیما بینشان نشر یافت و معذک با شوهرش مدت چهار سال در نیویورک بنشر امرابهی پرداخت و بسیاری بآنان تعرض کرده دیوانه خواندند و مسخره نمودند و او بارها ^{رو} عکازفته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء زیسته مورد الطاف کثیره گردید و آثار عدیده در حقیقت صد و ریافت و چندی در شهر فیلا دلفیا بسربرد و در س دینی بهائی تاسیس کرد و جمعی را تبلیغ کرد و مبلغه ساخت و کثیری بواسطه او مهتدی گشتند .

دیگر مسترزورف هانری هنن و زنش مسس لولین هنن
 که در سال ۱۳۱۹ بواسطه آقامیرزا ابوالفضل فائز بایمان
 شد و بعداً مسترزورف هنن قبول این امر نمود و یکی از احبباء
 فعال گردید و در خانه شانرا در واشنگتن برای طلاب هدایت
 و اجتماع احباب گشودند و سفرهای تبلیغیه نمودند .

دیگر مسس هوپر در ایتاگا و هم مسس گتسز خدمتسی در
 تبلیغ اهالی انجام دادند .

دیگر مس اویت لوئیز گرونر معلمه در مدارس علییاد در
 نیویورک و برکلین مساعی جمیله در تبلیغ نمود و در مدرسه امر
 ابهی را بسمع تلامیذ و آموزگاران رساند .

مسیس دیکن و دخترش مسس لوئیس منجذب بامصر
 ابهی بود و در نشر کلمات و معارف بدیعه خدمت نمود .

دیگر هواروس استروون باتفاق مسترزیمی بسسال
 ۱۹۱۰ سفر برای تبلیغ بهندوستان کرد و در ریالتیمور مساعی
 بسیار در تبلیغ بجا آورد .

مستررای ویلهلم ساکن نیویورک تا جر قهوه که پدر
 و مادرش و او منجذب بامرا ابهی شدند و سالها در انواع خدمات
 امریه پیشقدم بود و عضو محفل روحانی نیویورک و نماینده کنونشن
 بی دربی گشت و در خدمات مالی و غیرها سهمی وافر داشت
 و ارسال مراسلات امریه را تصدی مینمود و احوال روحانییه

۱۲۰۲

واقوال مطایبه پرمعانیش در بدایع الآثار و غیرها مذکور است .
دکترمودی سن . ل از آحاد اولیه اهل ایمان امریکا
و بکمال روحانیت و ایمان بهائی شهرت داشت و برای خدمت
باین امر با دکترا کلاک بسال ۱۳۲۸ هـ . ق ۱۹۱۰ م وارد
طهران شده در خیابان علاء الدوله خانه و محکمه گرفت
و بمریضخانه صحت نیز رفته مشارکت و مساهمت با دکتراهای
بهائی مؤسس آن بیمارستان نمود و سالها در طهران بانواع
خدمات امریه موفق گشت و عکسهای از او و از مجالس مجلسی
با او در طهران بیادگار مییابد .

دیگرمسس . لو . سی مکسویل ساکن مونتریال کانادا
که از ملاقات آقا میرزا ابوالفضل استفاده بسیار نمود سبب
هدایت عدّه کثیر گردید و خانه اش محل تبلیغ و ملاقات و ورد
مبلغین و مسافرین و اجتماعات امریه بود و شرحی از احوالش
در ایام اقامت حضرت عبدالبهاء در مونتریال در کتاب
بدایع الآثار مذکور است و او شوهرش متر مکسویل و خصوصاً
بنت مجلده اش عاقبت بمقام جلیلی فائز شدند .

مسترگری از سیاهان و ساکن واشنگتن خدمات
بسیار در نشر امریهی در بلاد امریکا انجام داد و بسال
۱۹۲۰ م - ۱۳۲۸ هـ . ق سفر تبلیغی بجنوب ایالات متحد
نمود و در سال ۱۳۲۹ سفری بمحضر حضرت عبدالبهاء رفته
تشریف حاصل نمود و از او اجش با خانم سفید نژاد در ایام
اقامت آنحضرت در واشنگتن واقع گشت و او را نطقی فصیح

۱۲۰۳

وروحانی و موثر در القاء خطابات بود .

دیگر مسس ماکنیل در واشنگتن

دیگر مستر ارثور پیلبوری داج و زنش از قدمای امریکا بسال

۱۳۱۶ فائزایمان شدند و با هم سفری بعکاکرد بزیمسارت

حضرت عبدالبهاء رسیدند و در خدمات میهمان نسوازی

و مجلس آرائی در خانه خود ممتد از بود .

دیگر مسیس کلودیا کولس

محترمه مومنه مجلس آراء در صف اول مؤمنات ساکن واشنگتن

و عاقبت در لندن بسال ۱۳۴۰ درگذشت .

دیگر مسیس لاش ساکن شیکاگو مسیس برایانست از

اهل کولورادو مس ماسن ساکن شیکاگو مسیس استور

گارد در واشنگتن مس امبروز ساکن بالتیمور در تبلیغ و عقد

محافل سالها خدمت نمود مستر و کاک ساکن منتریال

کانادا در عقد مجامع و ترویج امرابهی مساعی مبذول داشت .

مسس کودال و دخترش مسس الا کوپرساکن سانفرانسیکو

مسس اواسل ساکن شیکاگو

مسترا کنوساکن شیکاگو

مسترویندست ساکن شیکاگو سالها مدیر قسمت انگلیسی نجم

با ختروساعی در خدمات امر بود .

مسس کینیس ساکن نیویورک غالباً در خانه خود مجمع احبا

۱۲۰۴

منعقد میداشت و در تابستان ها بگرمین ایگر حضور یافته سعی
در خدمات امریه نمود .

مسس بارنیتس ساکن واشنگتن که در مسافت چهار
ساعتی آنجا تاسیس کلنیال پیچ کرد که در سالها بعد به بسیاری
در آنجا رفته زیر چادرها و اشجار سبز و خرم تفرج و هم تبلیغ
نمودند .

مسترومسس و نیتیر برن در سانفرانسیسکو و لاس آنجلس و غیره
مجالس و محافل باشکوه منعقد ساخت .

مسیس جوزفین کولس ساکن واشنگتن در سال ۱۳۲۱
بعکارفته ایامی در جوار فضل و عطاء حضرت عبدالبهاء تشریف
حاصل کرد .

مسیس هرفا موجب ورود امرابهی در شهر فیلا دلفیا گردید
که بعداً مرکزی شده محفل روحانی تاسیس گردید .

مسترسدنی اسپراک بسال ۱۳۲۱ بحضور حضرت عبدالبهاء
سفر کرد و نیز حسب الامر با مسیود ریغوس سفری به بند نمود و
وبسال ۱۳۲۸ با مستر ریعی بایران آمد و مدیرومد رسه تربیت
در طهران انتخاب گشت پس بحیفا رفته در محضر آن حضرت
ایامی بسربرد و یاد خترمیرزا اسدالله اصفهانی از دواج یافت .
دیگر مسیس کالینز از محترمان مومنات و پیشقدم در انواع
خدمات مالی و غیرها .

دیگر مسیس پارتزخانم مجله متوله از اهل واشنگتن
که تفصیلی از احوالش و اقامت حضرت عبدالبهاء در خانه اش
و در قریه ملکیش و غیرها در دید ایچ آلا ثا مرقوم و اسفندی بحیفا
بزیارت حضرت عبدالبهاء رفته و در خدمات مالی و غیرها
در راه این امر همواره پیشقدم بود .

دیگر دکتر ایولین از اهل سانفرانسیسکو
دیگر مستر لنت از بهائیان متقدم همیشه در خدمات
امریه ساکن بستن .

دیگر مستر هورا ز مومنین سالهای اول در امریکا بکمال
اشتغال و انجذاب آراسته بود و نوبتی در حدود سال ۱۹۰۰
در عکا زیارت رفت .

دیگر مستر هری راندال اهل بستن از بزرگان بهائیان
و متعول و متخلق و خطیب و سالها رئیس محفل ملی بهائیان
امریکا بود و سفری بحیفا با عائله بزیارت رفت .

دیگر ترنتن چیس در ۲۲ فوریه ۱۸۴۷ در شهر اسپرنیک
فیلد متولد شد و بعد از رشد شغلش ماهی گیری و شاید آواز
خوانی در صحنه سینما هم بود و سرشت دینی داشت و در آن
و مذاهب همی تجسس میکرد و چند سال اخیر از بیروان ایما تون
سوئد نبرگ شد و معدلک حال تجسس داشت و با معتقدین
همه عقاید مهربانی میکرد و از شدت علاقه دینی مقالات و رسالات

و اشعار در توصیف حق نوشت و روزی شمزی مینوشت که یکی
 از آشنایان بدیدارش آمد و خواهش کرد تا ترنتن چیس قسمتی
 از آن اشعار را برایش خواند آنگاه بوی خبر داد که شخصی
 تازه آمده و میگوید مظهر موعود ظاهر گردید و باکمال اشتیاق
 طلب کرد تا با هم بملاقات آن شخص یعنی ابراهیم خیرالله
 رسیدند و بهائیان امریکادز صف اول مومنین بهائی آنجا
 چهارتن را نام میبرند و یلیام جیمز، مسس ماریان میلر،
 ادوارد نیس، ترنتن چیس و شاید این آشنایش همسان
 و یلیام جیمز بود و ترنتن چیس بعد از ایمانش چون ریاست
 شعبه بیمه ایالت شیکاغورا داشت بهمین وسیله بی درپی
 سفر میکرد و نشر این امر میداد و او همیشه بهائیان را تشویق کرد
 و مکاتبه با آنها مینمود و بسیاری از مکاتیب و کتابها و مقالات و
 اشعارش در دست مییافت و در موقع فتنه خیرالله از او پیروی
 نکرد و در کمک بدکتر فرید در ترجمه کلمات مکتونه بواسطه
 قاموسها سعی میکرد که معانی مکتونه کلمات خوب مفهوم وی
 شود و او در سعیش برای تشکیل محفل روحانی وقت هم
 فکراش در چار مخالفت بسیار گردید و بدعوت او برای حضور
 در محفل بنام بیت العدل مسترویندست و بعضی حاضر
 شدند که اسامی آنها بهائیان پیشنهاد شد و چون مقبول
 گشتند محفل تاسیس یافت و بعداً که بنام محفل روحانی

شد و زنان هم حق عضویت یافتند و یگراشکالی نبود ترنتن
 چیس در سال ۱۹۰۷ بعکا تشرف حاصل کرد و بعد از مراجعت
 منتقل بکالیفورنیا شد و او در رساله بنام د و گیلی شرحی از بین
 تشرف را نوشت و در آن چهار روز پیام تشرف اطلاعات امری
 و انجذابش نسبت بحضرت عبدالبهاء بکمال رسید و بیفاییت
 مورد ملاحظت بود و بواسطه ضدیتها در عکا بیش از آن مدت
 مصلحت اقامت نبود و او با همرا هانش بعد از زیارت روضه
 مبارکه و باغ رضوان در حالیکه بر میگشت در حیفا میگریست
 و امید وعده بود که برای سفر د یگرش حضرت عبدالبهاء
 فرمود و مستر چیس بانگلستان رفت و بالاخره چند روز قبل
 از ورود آن حضرت بامریکا در گذشت .

د یگرهاید وان انگلیسی الاصل متولد در لندن و تاجر
 بود و بامریکا برای تجارت رفت و در آنجا بملاقات و صحبت
 بعضی از بهائیان ایمان آورد و با مبلغش مستر وارد فینت
 سفرهای روحانی و خدمات بسیار کرد و سانفرا نسیکو برای
 تجارتش رفته با ترنتن چیس و مستر لواکتسینگر و غیر هم
 صاحب و معاشر بود و در مسافرت حضرت عبدالبهاء در سال
 ۱۹۱۲ در شهر سانفرا^{نسیکو} مشرف و بیفاییت منجذب شد
 و بعد از آن همی خدمت بتبلیغ کرد و در سال ۱۹۱۸ محض
 اطاعت امر آن حضرت برای نشر امر و مهاجرت بازنش مهاجرت

باسترالیا کرد و در سال ۱۹۱۹ بسیدنی پیاده شدند و او
اولین بهائی استرالیا ست و مسترویتاگرا تبلیغ کرد و آن
کشور پهنای و رسیر و تبلیغ همی کردند و بالاخره دان که وفادرد
معروف است در ۱۹۴۱ در رسیدنی در گذشت .

دیگر مستر شفلخرا از جمله در سال ۱۹۲۶ - و سال
۱۹۳۷ بکراچی و داخله هند و ممالک برما و جاوه و ژاپون سفر
و تبلیغ کرد و مسس شفلخرا از آن جمله در سال ۱۹۲۵ در ^{خله}
هند و ممالک برما سفر و تبلیغ کرد .

مسترو مسیس گرین لیف مسترو وود وارد
مس هلن مس مسیس کلود یا استوارت کلنز
مس ماری لیتل در واشنگتن مسس ماکارت اسپرک در بوفالو
مسترمیلز و کیل حقوقی در نیویورک مردی مومن و خردمند و بسی
مقدم در تشکیلات بهائی و سالها رئیس محفل ملی امریکا و کوشا
در انواع خدمات بود .

مسیس کرنین ترو در شیکاگو محفل روحانی تاسیس نمود
و در تاسیس مشرق الاذکار مدخلیت تامه داشت و صرف مال
بسیار کرد و در تبلیغ کوشا بود و نوبتی بحیفا در محضر مبارک
حضرت عبدالبهاء تشرف جست .

مادریچرد رنیویورک و در گرین ایگر همی تبلیغ کرد
و تد ریس آثار و عقاید و استدلال برای این امر خصوصاً تد ریس

کتاب ایقان و کلمات مکتونه مینمود .

مسیس پوکا هانتاس اول مومن د رینی الاسود د رحیق
 او ست قوله العزیز : " واشنگتن امة الله مسیس پوکا هانتاس
 علیها بیها الله هو الله ای امة الله شکرکن خدا را که در
 میان آنقوم اول مؤمنی وینشرنفعات پرداختی و بهد ایست
 دیگران برخاستی از فضل و عنایت جمال ابهی امید وارم که
 رویت روشن و خوبیت دلپسند و خوبیت معطر گردد بدیده بینا
 و گوش شنوا و زبان گویا و بدل مملو از بشارت کبری و جنان
 مستبشرینفعات الله گردی و در میان آن قوم بتهیست
 نفوس پردازی و ممتازاً از نور گردی مردمک دیده هر چند لسون
 سیاه دارد ولی معدن نور است تونیز چنان شوی خوی باید
 نورانی باشد نه روی باری پس در نهایت اطمینان و ایقان
 رب اجعلنی نوراً باهراً و سراجاً و هاجاً و نجماً بازماً حتی
 انور القلوب بضیاء الساطع من ملکوتک الابهی بفرما احبساو
 سائر امام الرحمن را از قبل من نهایت محبت و صهربانی بهمان
 کن و علیک البهائم الابهی ع "

مسیس اکسس الکساندر بجزائر هاوی د جزیره هونولولو
 رفت جمعاً هدایت کرد و او ویزا چون رفت تلهیفات کرد مسیس
 مارثاروت که تقریباً د رحدود ۱۹۱۰ م فائز بایمان شد و زیارت
 حضرت عبدالبهائم در امریکا رسید و بتدریج د خدمات قلمسی

وممالك اروپا رفت و در سال ۱۳۲۷ چنانکه در بخش سابق
نگاشتیم اولین مجمع نمایندگان بهائیان آن مملکت در
شیکاگو منعقد گردید و قوانین و انتظامات نوشته کمیته اجرائیه
تاسیس کرده اعلانات صادر نمودند و وسعت زمین را که برای
ساختن مشرق الاذکار در ساحل دریاچه مشیگان در نظر
گرفتند بمبلغ سی و پنج هزار دلار قیمت شد و ستور داشتند که
وجوه را در رساله های متوالی متدرجاً بپردازند و از مالک
اروپا و ایالات متحده شمالی و کندا مبلغ هفت هزار ششصد
وسی و هشت دلار فراهم آمد و همت بجمع آوری وجوه و نقود
گذاردند و در همان سال اول از ایران و هند و روسیه و مصر
و بلاد عثمانی مبلغ هفت هزار و نود و دو دلار اعانه رفت و یکی از
زنان مومنان ایران چون نقودی حاضرنداشت گوشواره ^{پیش} خود
را از گوش درآورد و بفروخت و نقود بفرستاد و تنها از احبای عکا
پانصد تومان ارسال گشت و بدین طریق احبای امریکا با کمال
امید و نشاط بفریاد مشرق الاذکار شدند و در همین سال
در واشنگتن هیئتی بنام انجمن ارتباط شرق و غرب ایران
و امریکا تاسیس گشت و چون از جانب حضرت عبداله ^ع
در ستور رسید که باز مجمع سالیانه نمایندگان را در ایسسام
رضوان منعقد سازند. در سال ۱۳۲۸ دومین مجمع
در شیکاگو منعقد گشت و تاسیس مجله مختصر انگلیسی و فارسی

بنام پیامبر یا ختر نیز در همان سال گردید که مدیر قسمت انگلیسی
البرت ویندست و مدیر قسمت فارسی میرزا احمد سهراب شدند
بعداً دکتر ضیاء بغدادی بجای سهراب اداره قسمت
فارسی نمود و فاضل مازندرانی در ایام سفرش در آن کشور
حسب امر حضرت عبدالبهاء قسمت فارسی را مینوشت .

گرین ایگر (گرین عکا) پیش کاتاقعه زمین خرم
واقع در ایالت الیوت در سال ۱۳۱۲ بواسطه مس سارا فارمر
تاسیس یافت و همه ساله در فصل تابستان نفوس کثیره از
ادیان و عقائد مختلفه شرق و غرب در آنجا مجتمع شده
و دانشمندان و ناطقین از هر قبیل حاضر شده نطق و تعلیم
دادند و آقامیرزا ابوالفضل در ایام اقامتش در امریکا بدانجا
حضور یافته خطابه ها در امرابهی او نمود و مولوی محمد
برکة اللہ هندی نیز در آنجا مقالات بلیغه در باب حقانیت
درین اسلام خواند و در جرائد از قبیل روزنامه تایمس
واشنگتون مورخه ۲۸ شباط ۱۹۰۴ و روزنامه نیویورک
دریلی نیوز مورخه ۳۰ کانون ثانی ۱۹۰۴ ثبت

هونولولو مستر ریعی و مستر استرودن بسال ۱۳۲۸ در سفرشان
بدورد نیاید آنجا گذشته شوق و حرکت در مومنین ایجا کردند
و مجالس تنظیم بهتریافت و ما در اینجا بهمین مقدار از اوضاع
ممالک غرب که تفصیل آن مقتضی تدوین کتابی علیحده

۱۲۱۵

است اکتفا کرده کتاب را خاتمه میدهم .
ثمّ القسم الثامن من اقسام تاريخ
ظهور الحق ويليهِ القسم
التاسع وخاتمه

فهرست رثوس مطالب واهم اسامی مند رجه

د ركتاب ظهور الحق (قسمت دوم از جلد

هشتم)

| صفحه | موضوع |
|------|------------------------------------|
| | <u>كاشان</u> |
| ٦٦٤ | ميرزا علي اكبر نطقى |
| ٦٦٤ | مير محمد علي منزوى |
| ٦٦٦ | نور علي شيبانى |
| ٦٧١ | ميرزا محمد آزر دگان |
| ٦٧٣ | ميرزا ماشاء الله لقائى |
| ٦٨٦ | ميرزا علي محمد اديب بيضاى |
| ٦٩٩ | ميرزا حسن نوش آبادى |
| ٧٠٠ | ميرزا الياس (عبدالميثاق ميثاقيه) |
| ٧٠٢ | ملا ربيع |
| ٧٠٣ | حكيم يعقوب |
| ٧٠٤ | ميرزا عاشور |
| ٧٠٥ | آقا حكيم فرج الله |
| ٧٠٧ | ميرزا ريحان |

| صفحه | موضوع |
|------|---|
| ۷۱۲ | ملا سلیمان و میرزا اسحق خان متحده |
| ۷۱۸ | آقا میرزا محمود فروغی |
| ۷۲۱ | <u>کردستان</u> وعده ای از مصارف احبای آن حد و |
| | <u>گرگان</u> |
| ۷۲۲ | اعتماد التجار یزدی |
| ۷۲۰ | میرزا علی اکبر خان منیع السلطان |
| | <u>کرمان</u> |
| ۷۲۵ | کر بلائی یوسف |
| ۷۲۶ | علی آذری |
| ۷۲۷ | کر بلائی اسد الله سقط فروش |
| ۷۳۸ | میرزا علی اکبر رفسنجانی |
| | <u>کرمانشاه</u> |
| ۷۴۷ | حاجی خدا بخش |
| ۷۴۹ | میرزا اسحق خان حقیقی |
| | <u>گیلان</u> |
| ۷۶۲ | میرزا ابراهیم خان ابتهاج الملك |

| صفحه | موضوع |
|------|------------------------------|
| ۷۶۶ | میرزا باقر بصار |
| ۷۷۷ | آقا علی ارباب |
| ۷۸۹ | آقا میرزا ابراهیم شریعتمدار |
| ۷۹۱ | حاجی واعظ |
| ۷۹۶ | دکتر رحیم خان بن حکیم دانیال |
| | <u>مازندران</u> |
| ۸۰۱ | آقا میرزا محمد علی شیرالتجار |
| ۸۰۸ | لطفعلی خان کلبادی |
| ۸۱۲ | آقا سید مرتضی حافظ الصحه |
| ۸۱۴ | علویه خانم |
| ۸۱۸ | ملا رمضان آمره ای |
| ۸۲۵ | دکتر فروغ بصاری |
| ۸۲۵ | میرزا اسدالله فاضل مازندرانی |
| | <u>همدان</u> |
| ۸۸۲ | عهد الحسین خان دینار ابادی |
| ۸۸۵ | حاجی یاری |
| ۸۸۷ | حاج مهدی ارجمند |

| صفحه | موضوع |
|------|---|
| ۸۸۸ | آقا یهودا |
| ۸۹۰ | حاج ابراهیم پروین |
| ۸۹۱ | حاج محمد علی تویسرگانی الاصل <u>پنزد</u> |
| ۸۹۸ | حاج حسینعلی اردکانی |
| ۸۹۹ | ملا محمد رضا محمد آبادی |
| ۹۰۱ | حاج ابوالحسن امین اردکانی |
| ۹۰۴ | آقا محمد رضا محمد آبادی |
| ۹۰۹ | حاج شیخ زین العابدین اهراری |
| ۹۱۲ | حاج میرزا محمد افشار |
| ۹۱۳ | حاج سید تقی منشادی |
| ۹۱۳ | ملا عبد الغنی |
| ۹۱۶ | حاج سید هاشم کفشدوز |
| ۹۱۷ | حاج عبدالحسین (حاج نواب) |
| ۹۲۱ | حاج محمد طاهر المیری |
| ۹۲۱ | آقا محمد حسین الفت |
| ۹۲۷ | آقا سید ابوالقاسم بیضا |
| ۹۲۸ | حاج محمد اسمعیل گندلی |

| صفحه | موضوع |
|------|-----------------------------|
| ۹۳۱ | آقا علی اصغر شوقیان |
| ۹۳۹ | ارباب سیاوش سفیدوش |
| ۹۴۳ | نوشیروان پورگشتاسب "نوش" |
| ۹۴۹ | جمشید خداداد حکیم |
| ۹۵۶ | آقا حسینعلی فیروزآبادی |
| ۹۶۱ | شیخ عبدالحسین تفتی |
| ۹۶۴ | ملا بهرام اخترخاوری |
| ۹۷۳ | فاضل یزدی |
| ۹۷۹ | ترکیه |
| | <u>ترکستان روسیه</u> |
| ۹۹۵ | راجع بمشرق الاذکار عشق آباد |
| ۱۰۰۴ | آقا سید مهدی گلپایگانی |
| ۱۰۱۴ | آقا شیخ محمدعلی قائمی |
| ۱۰۱۸ | استاد محمدعلی سلمانی |
| ۱۰۲۳ | آقا میرزا حسین زنجانی |
| ۱۰۲۷ | میرزا مهدی رشتی |
| ۱۰۲۹ | حاجی ابوطالب |
| ۱۰۲۹ | استاد علی اکبر یزدی |

| صفحہ | موضوع |
|------|--|
| | <u>قفقازیہ</u> |
| ۱۰۵۵ | ملا صادق بادکوبہ ای |
| ۱۰۵۶ | ملا ابوظالب |
| ۱۰۵۷ | میرزا علی اکبرخان نخجوانی |
| ۱۰۵۸ | مشہدی عہد ل |
| ۱۰۶۱ | میرزا حبیب اللہ اسرائیلی |
| ۱۰۶۲ | حاجی احمد میلانی |
| ۱۰۶۳ | ملا عبد السلام، شیخ الاسلام تفلیس |
| ۱۰۶۹ | دکتر عطاء اللہ افغان |
| ۱۰۷۴ | قاری مسیحای تمہید |
| ۱۰۷۶ | دربارہ تولستوی |
| ۱۰۸۷ | <u>عراق</u> |
| | <u>فلسطین و سوریه</u> |
| ۱۰۹۶ | ذکری از احوال و سوء مال ناقضین عہد و میثاق |
| ۱۱۰۸ | شیخ محمود عراقی |
| ۱۱۱۵ | زین المقرین |
| ۱۱۱۵ | مشکین قلم |
| ۱۱۱۷ | حاج میرزا حیدر علی اصفہانی |

| صفحہ | موضوع |
|------|--------------------------|
| ۱۱۲۲ | میرزا ابوالفضل گلپایگانی |
| ۱۱۳۸ | آقا محمد رضا قباد |
| ۱۱۳۸ | میرزا اسد اللہ اصفہانی |
| ۱۱۴۲ | آقا محمد مصطفیٰ |
| ۱۱۶۸ | مصر |
| | <u>ہندوستان</u> |
| ۱۱۶۴ | محمد رضا شیرازی |
| ۱۱۶۵ | شیخ حشمت اللہ قریشی |
| ۱۱۶۵ | مستر یرتیم سنگھ |
| ۱۱۶۷ | پیتھ سروا سفند یار |
| ۱۱۶۹ | آقا خسرو بہمان |
| ۱۱۶۹ | چین |
| ۱۱۷۵ | مستر چن چینی |
| ۱۱۷۷ | آلمان |
| | <u>انگلستان</u> |
| ۱۱۷۹ | لیدی ہلا مفلید |
| ۱۱۸۱ | ایرل جونرز نہورک |
| ۱۱۸۱ | دکتر اسلمنت |

| صفحه | موضوع |
|------|----------------------------------|
| | <u>سوئیس</u> |
| ۱۱۸۳ | پرفسور اگوست فورل |
| | <u>فرانسه</u> |
| ۱۱۸۴ | مسیو هیپولیت د ریفوس |
| | <u>امریکا</u> |
| ۱۱۹۳ | مس لو اگتسنر |
| ۱۱۹۴ | مادام لورا کلیفورد بارنی د ریفوس |
| ۱۱۹۷ | مادام دوکاتا وارد |
| ۱۱۹۷ | مستر هوبر هریس |
| ۱۱۹۸ | مسیس امیلی نوبلاک |
| ۱۱۹۸ | مسیس ماری واتس |
| ۱۲۰۰ | مسیس ایزا بلادی برتینگهام |
| ۱۲۰۱ | مستر رای ویلهلم |
| ۱۲۰۲ | دکتر مودی سن • ل |
| ۱۲۰۲ | مسیس • لو • سی مکسویل |
| ۱۲۰۲ | مستر کریگری |
| ۱۲۰۵ | ترنتن چیس |
| ۱۲۰۷ | هایدوان |
| ۱۲۰۹ | مسیس پوکا هانتاس |
| ۱۲۰۹ | مسیس اگنس الکساندر |
| ۱۲۱۰ | کیفیت بنای مشرق الاذکار شیکاگو |